



جلد دوم



زندگی به سبک قرآن
۵۲ هفته، ۵۲ آیه



عنوان کتاب: راه بهشت (جلد دوم) زندگی به سبک قرآن [۵۲ هفته، ۵۲ آیه]

تهیه: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

گردآوری و تنظیم: حجة الاسلام ابوالفضل بیات

طراح جلد: محمد حسین مؤیدی

صفحه آرای: کارگاه طراحی و گرافیک کمان

نوبت چاپ: اول، شهریور ماه ۱۳۹۴

ناشر: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

نشانی: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی (علیه السلام) ۲۰ متری حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، پلاک ۱۰۳

کد پستی: ۳۷۱۳۱۶۳۴۳۱

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۳۸۳۵-۳۶

دورنگار: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: اسراء

نشانی اینترنتی: asar.masjed.ir

مراکز پخش:

۱. قم: ۴۵ متری آیت الله صدوقی (علیه السلام)، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پلاک ۱۰۳

۲. تهران: خیابان جمهوری اسلامی، خیابان سعدی شمالی، کوچه صفامنش، مجتمع محراب

(مرکز رسیدگی به امور مساجد) تلفن: ۴-۶۶۳۴۶۹۴۱-۰۲۱

فهرست

۱۱	دین شناسی
۳۱	تعظیم شعائر
۴۵	آیه تبلیغ
۶۱	فضیلت امام حسین (علیه السلام)
۷۹	امر به معروف و نهی از منکر
۹۷	موانع ذکر
۱۱۵	بصیرت، ثمره تقوا
۱۲۹	نگهداری خود و خانواده
۱۳۹	خلیفه الله
۱۵۱	خمس
۱۶۵	وسیله، توسل
۱۷۷	ایمان سرچشمه محبوبیت
۱۹۱	پیروی مطلق از پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۲۰۵	اثر اختلاف
۲۱۹	آزمایش الهی سنتی جاویدان



۲۳۳	مسیر بعد از پیامبر ﷺ
۲۴۹	تقوا ملاک برتری
۲۶۳	مهربانی با مردم
۲۷۹	تغییر سرنوشت
۲۹۵	شکرگزاری
۳۱۱	خداوند عالم به مصلحت بندگان
۳۳۱	پرهیز از منت گذاری در انفاق
۳۴۹	قیام برای خدا
۳۶۱	انفاق از آنچه دوست می دارید
۳۷۵	هدایت و اضلال
۳۸۹	اخلاق در جامعه ایمانی

مقدمه:

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: «وَمَنْ أَحَبَّ الْقُرْآنَ فَلْيَحِبِّ الْمَسَاجِدَ»
«کسی که دوست دارد قرآن است مساجد را نیز دوست دارد.»

قرآن کلام خدا و مسجد خانه خدا است، هر دو جلوه نور خدا هستند. بین قرآن و مسجد پیوندی عمیق و ناگسستنی است، لذا دوست دار قرآن، دوست دار مسجد است و دوست دار مسجد، دوست دار قرآن. اوج این پیوند را که در صدر اسلام جلوه بیشتری داشت، می‌توان در روایت زیر مشاهده نمود.

پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّمَا نُصِبَتِ الْمَسَاجِدُ لِلْقُرْآنِ» «مسجدها را برای قرآن خواندن ساخته‌اند.»

این گفتار نشانه اهمیت پرداختن به قرآن در مساجد است و براین اساس می‌توان دریافت که از اصلی‌ترین کارکردهای مسجد که در مبحث مسجد طراز به آن پرداخته می‌شود، ایجاد زمینه‌ای برای فراهم شدن ارتباط با قرآن و در نتیجه فهم و درک آن می‌باشد.

اگر در مساجد جلسات تلاوت، حفظ و تفسیر قرآن عمومیت پیدا کند و دارای جاذبه و استمرار باشد، جامعه را دچار تحول فرهنگی بزرگی خواهد کرد و مساجد به عنوان پایگاه نشر فرهنگ قرآن و ایمان جایگاه حقیقی خود را بازمی‌یابد و عطر ایمان به خدا و قرآن از آن به مشام می‌رسد و جان‌ها را حیاتی نو می‌بخشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبِيحُ الْقُلُوبِ، وَ اسْتَشْفَوْا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ» «قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است، و آن را نیک بفهمید که بهار دل‌هاست، از نور آن شفا و بهبودی خواهید که شفای



سینه‌های بیمار است، و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سودبخش‌ترین داستان‌ها است.»

مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرماید:

به شما جوانان عزیز توصیه می‌کنم اُنستان را با قرآن زیاد کنید؛ آن کسانی که با قرآن ارتباط پیدا کردند، قدر این ارتباط را بدانند؛ اگر با قرآن مأنوس شدیم، به قرآن نزدیک شدیم، مفاهیم قرآنی در دل ما توانست اثر بگذارد، آن وقت می‌توانیم امیدوار باشیم که اُمت اسلام، عزّت و وعده داده شده از سوی خدای متعال را به دست خواهد آورد: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**؛

در چند سال گذشته مسئله تلاوت قرآن کریم در اکثر مساجد کشور تا حدودی تثبیت شده و زمان و جایگاهی مشخص را به خود اختصاص داده است. اما مسئله تفسیر مورد غفلت قرار گرفته است. و این در حالی است که قرآن کریم در اهمیت تدبیر و اندیشیدن در آیاتش سخن گفته است و مسلمانان را به مطالعه و تفکر در کلامش تشویق کرده است.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (این کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند).^۱

از سوی دیگر، درست است که قرآن به زبان مردم نازل شده و کتابی مبین و آشکار است، اما به پیامبر گرامی ﷺ دستور داده تا قرآن را شرح و توضیح دهد: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**. (و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند).^۲

لذا یکی از ارکان اصلی طرح نهضت قرآنی مساجد، که چندی است توسط مرکز رسیدگی به امور مساجد دنبال می‌شود به تفسیر موضوعی قرآن کریم اختصاص پیدا کرد تا زمینه انس بیشتر و در نتیجه فهم عمیق تر آیات شریفه

۱. صف، ۲۹.

۲. نحل، ۴۴.

فراهم گردد.

کتابی که پیش رو دارید در راستای تحقق این مهم تدوین شده و در آن ۵۲ آیه از آیات کلام الله مجید در قالب موضوعات مختلف (هر هفته یک آیه) مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است و ذیل هر آیه، مطالب تفسیری از روایات مختلف (شان نزول، روایات مرتبط با نکات تفسیری، و داستان های پند آموز) ارائه گردیده است.

ترتیب آیات در این کتاب کاملاً منطبق بر آیاتی است که در مطالب ارائه شده، در سالنامه ۱۳۹۴ مرکز رسیدگی به امور مساجد خدمت شما گرامیان ارسال شده است.

ضمن تقدیر و تشکر از محقق و نویسنده ارجمند حجة الاسلام ابوالفضل بیات و همچنین همکاران دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد که در تهیه و تنظیم این اثر تلاش و مساعی داشتند، امید می رود اعزه گرانقدر و اساتید معزز، با ارائه دیدگاه و مطالب ارزشمند خویش یاری گر این رویداد مبارک در ادامه مسیر باشند.

جعلنا الله من عامری مساجد الله
معاونت فرهنگی - اجتماعی
مرکز رسیدگی به امور مساجد



دین شناسی



«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ
مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا
إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»
[سوره توبه، آیه ۱۲۲]

«مؤمنان وظیفه ندارند که همه رهسپار میدان های نبرد شوند
و از دستیابی به دانش بازمانند؛ چرا از هر فرقه ای گروهی نزد
پیامبر نمی روند تا دانش دین بیاموزند و هنگامی که به سوی
قومشان بازگشتند آنان را از مخالفت با احکام الهی هشدار
دهند، باشد که آنان بترسند؟»

شان نزول

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس چنین روایت کرده است که هنگامی که پیامبر ﷺ به سوی میدان جهاد حرکت می کرد، همه مسلمانان به استثناء منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می کردند، اما پس از آنکه آیاتی در مذمت منافقان نازل شد و مخصوصاً متخلفان جنگ تبوک را به باد ملامت گرفت، مؤمنان را بیش از پیش مصمم به شرکت در میدان های جهاد کرد، حتی در جنگ هایی که پیغمبر ﷺ شخصا شرکت نمی کرد (سریه ها) همگی به سوی میدان می رفتند و پیامبر ﷺ را تنهایی می گذاردند، آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که در غیر مورد ضرورت، شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند (بلکه گروهی در مدینه بمانند، و معارف و احکام اسلام را از پیامبر ﷺ بیاموزند، و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند).

همان مفسر بزرگ شان نزول دیگری به این مضمون نیز نقل کرده است که گروهی از باران پیامبر ﷺ برای تبلیغ اسلام به میان قبائل بادیه نشین رفتند، بادیه نشینان مقدم آنها را گرامی داشتند، و به آنها نیکی کردند، ولی بعضی به آنها ایراد گرفتند که چرا پیامبر ﷺ را رها کردید و به سراغ ما آمدید، آنها از این نظر ناراحت و افسرده شدند و به خدمت پیامبر ﷺ بازگشتند آیه نازل شد و برنامه تبلیغی آنها را تصویب کرد و از آنها رفع نگرانی شد.

شان نزول سوم نیز در تفسیر «تبیان» برای آیه فوق نقل شده و آن اینکه بادیه نشینان هنگامی که مسلمان شدند برای فرا گرفتن احکام اسلام همگی به سوی مدینه حرکت کردند، و این سبب بالا رفتن قیمت اجناس و ارزاق و مشکلات و گرفتاری های دیگری برای مسلمانان مدینه شد، آیه نازل گردید و به آنها دستور داد، لازم نیست همگی شهر و دیار خود را خالی کنند و برای فهم معارف اسلام به مدینه بیایند، بلکه کافی است گروهی این عمل را انجام دهند.^۱

واژگان مهم

— نفر

اگر با «من» و «عن» آید به معنی دوری و تفرق باشد و اگر با «الی» باشد به معنی

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۹۰.

خروج و رفتن است و به عبارت دیگر اگر گوئیم: «نفر منه و عنه» یعنی از آن دور شد و اگر گوئیم «نفر الیه» یعنی به سوی آن رفت.

— فقه

در مصباح گفته: «الفقه: فهم الشیء». تفقه در دین، به معنای تلاش برای کسب شناخت عمیق در دین و عقاید و احکام اسلامی است. فقه، آن چنان مهم است که رسول خدا ﷺ در بدرقه ی علی ؑ به یمن، به او فرمان آموزش فقه مردم را داد، «فقههم فی الدین» و او را چنین دعا کرد: «اللهم فقهه فی الدین» با آن که وی فقیه ترین مردم بود. چنان که حضرت امیر ؑ به فرزندش سفارش می کند: «تَفَقَّهْ فی الدِّینِ فان الفقهاء ورثة الانبیاء» امام حسین ؑ نیز شب عاشورا در جملاتی خداوند را چنین ستود: حمد خدایی که ما را فقیه در دین قرار داد. از امام صادق ؑ پرسیدند: اگر برای امام حادثه ای اتفاق افتاد، تکلیف مردم چیست؟ امام این آیه را تلاوت فرمود که از هر شهر و طایفه ای باید برای شناخت امام حرکت کنند.

— نذر

دانستن و حذر کردن. در قاموس گوید: «نذر بالشئء: علمه فحذره» انذار به معنی اعلام است با تخویف «أنذره بالامر انذاراً: أعلمه وحذره وخوفه».

نکات تفسیری

۱) مقصود از تفقه در دین

معنای آیه این است که: برای مؤمنین سایر شهرستان های غیر مدینه جایز نیست که همگی به جهاد بروند، چرا از هر شهری یک عده به سوی مدینه الرسول کوچ نمی کنند تا در آنجا احکام دین را یاد گرفته و عمل کنند و در مراجعت هموطنان خود را با نشر معارف دین انذار نموده، آثار مخالفت با اصول و فروع دین را به ایشان گوشزد کنند، تا شاید بترسند و به تقوا بگرایند.

از اینجا معلوم می شود که:

اولاً: مقصود از تفقه در دین فهمیدن همه معارف دینی از اصول و فروع آن است،



نه خصوص احکام عملی، که فعلاً در لسان علمای دین کلمه فقه اصطلاح در آن شده، به دلیل این که می‌فرماید: «وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ - وقوم خود را انداز کنند» و معلوم است که انداز با بیان فقه اصطلاحی، یعنی با گفتن مسائل عملی صورت نمی‌گیرد، بلکه احتیاج به بیان اصول عقاید دارد.

و ثانیاً: معلوم می‌شود که وظیفه کوچ کردن برای جهاد، از طلبه علوم دینی برداشته شده و آیه شریفه به خوبی برایین معنا دلالت دارد.

و ثالثاً: معانی دیگری که مفسرین احتمال داده‌اند (و در ادامه پاره‌ای از آنها نقل می‌شود) از سیاق آیه دور است، مثلاً بعضی^۱ گفته‌اند: مقصود از این که فرمود: نباید همه کوچ کنند این است که نباید همه برای آموختن احکام دین به مدینه بیایند. بعضی^۲ دیگر گفته‌اند مقصود از کوچ کردن در جمله «فَلَوْلَا نَفَرَ» کوچ کردن برای جهاد و مقصود از «لِيَتَفَقَّهُوا» در شهر ماندن عده‌ای دیگر است، تا وقتی آن مجاهدین به شهر برگشتند این عده آنان را انداز کنند. اینها و همچنین معانی دیگری که احتمال داده‌اند از سیاق دور است و ما متعرض نقل و بحث در آنها نمی‌شویم.^۳

۲) تقسیم وظیفه جهاد و تحصیل علم برای مسلمین

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، اشاره به واقعیتی می‌کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این که: گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی‌کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصاً در مواقعی که پیامبر ﷺ شخصاً در مدینه باقی مانده نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فريضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند.^۴

۳) توجه به شرایط برای ترک جهاد و تحصیل علم

بعضی چنین تصور کرده‌اند که میان این آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می‌شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده و

۱. مجمع البیان، ج ۳، جزء ۱۱، ص ۱۶۵.

۲. مجموعة من التفاسیر، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۵۵۰.

۴. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۹۳.



تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفتند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می‌دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دستور با توجه به شرایط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و روبرو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره‌ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروه‌های کوچک‌تر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، مخصوصاً در مواردی که خود پیامبر ﷺ در مدینه می‌ماند، نباید مدینه را خالی نمایند و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند. بنا بر این هیچ گونه نسخ در آیات فوق وجود ندارد و اینکه بعضی چنین تصور کرده‌اند، اشتباه است.^۱

آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلّم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می‌کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می‌کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.^۲

۴) اهمیت تحصیل علم در اسلام

اسلام مکتبی جامع و منطبق با سرشت آدمی است که در همه عصرها قدرت پاسخ‌گویی به نیازهای انسان را دارد.

آموزه‌های اسلامی در سه بُعد عقاید، اخلاق و احکام خلاصه می‌شود. این تعالیم هر کدام در حوزه خود نیازهای انسان را تأمین و هدایت او را تضمین می‌کنند. فقه و احکام آن در مقام عمل متکفل شناخت راه صحیح از سقیم و تبیین کننده عمل خوب از بد، براساس مصالح و مفاسد است.

هر انسانی به حکم عبودیت و بندگی، در برابر احکام الهی مسئولیت دارد و باید رفتار خود را در همه مراحل زندگی با قوانین و دستورهای الهی هماهنگ سازد؛ از این رو لازم است موضع عملی خویش را در برابر هر رویدادی براساس خواست شارع مقدّس تعیین کند.

انجام تکالیف، جز با معرفت و شناخت ممکن نیست و یگانه راه شناخت و معرفت تکالیف (با توجه به صعوبت احتیاط در همه امور) اجتهاد و فقه است. اگر احکام شرعی در همه موضوعات، روشن بود، هر مکلفی می‌توانست حکم را

۱. همان.

۲. همان.



به سادگی شناسایی کند و عمل خویش را بر آن منطبق سازد و نیازی به کاوش و تحقیق نداشت؛ ولی عواملی گوناگون از جمله فاصله زمانی ما با زمان تشریع و نقش علوم گوناگون دیگر، سبب ابهام در شناخت احکام شده است و همین امر سبب پیدایش و گسترش علم فقه شده تا با استنباط و اجتهاد، احکام و وظایف مکلفان مشخص شود و آنان بتوانند اعمال خود را در عبادات، معاملات، سیاست و امور کیفری بر شریعت منطبق سازند و چون این کار، امری نظری و نیازمند صرف وقت برای تعلّم است و اگر همه افراد به تحصیل ملکه اجتهاد و فقهات بپردازند، نظام معیشتی جامعه مختل می شود، تنها گروهی به آن اقدام می کنند و دیگران به آنان مراجعه و احکام را از آنان فرامی گیرند.

در سایر علوم نیز چنین است که برای رفع نیاز جامعه افرادی با صرف وقت و تعلیم و تعلّم، نیازهای هم نوعان خود را برطرف می سازند و مردم نیز در رشته های غیر تخصصی خود به متخصص آن مراجعه می کنند، تا آن جا که رجوع غیرمتخصص به متخصص، سیره عقلایی شناخته شده است.^۱

الف) تأکید قرآن بر هجرت برای تحصیل علم

از موضوعاتی که مورد توجه جهان امروز است، هجرت برای تحصیل علم است. هجرت یک عمل انتخابی و هدف دار است که برای آینده ی بهتری و کسب آگاهی و تجربه بیشتر صورت می گیرد. از افتخارات اسلام آن است که مبدأ تاریخ هجری است و قرآن بارها از مهاجران ستایش کرده و از کسانی که ایمان دارند ولی هجرت نمی کنند، انتقاد کرده است.^۲

در قرآن می خوانیم: کسانی که با ترک هجرت و ماندن در دیار فساد، هدف و عقیده ی خود را از دست داده و به خود ستم کرده اند، هنگام مردن فرشتگان از آنها می پرسند: در چه وضعی بودید، گویند: در زمین مستضعف بودیم؛ «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ»^۳. فرشتگان این توجیه را نمی پذیرند و به آنان می گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؛

«أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا»^۴

قرآن هفت مرتبه با فرمان «سَيُرُوا فِي الْأَرْضِ» مسلمانان را به سیر در زمین و

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص: ۱۲۲.

۲. سوره انفال، آیه ۷۲.

۳. سوره نساء، آیه ۹۷.

۴. همان.



جهان گردی هدف دارد دعوت کرده و هفت مرتبه با جمله «أَوَلَمْ يَسِيرُوا» کسانی را که سیر نمی کنند، توبیخ کرده است.

بر اساس آیات قرآن، بسیاری از پیامبران از شهر و دیار خود هجرت کرده و برای تبلیغ دین خدا به مناطق دور دست سفر کرده اند.

در روایات نیز هجرت برای کسب علم، ارزش و جایگاه ویژه ای دارد. حدیث معروف «أُطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ»^۱ به مسلمانان اجازه می دهد که برای تحصیل علم، حتی به کشور کفر سفر کنند (البته به شرطی که بتوانند عقیده خود را حفظ کنند).

و اما آیه مورد بحث، دو هجرت را لازم شمرده است: یکی هجرت به سوی حوزه های علمیه برای کسب علم و دیگری هجرت به سوی شهرها و مناطق نیازمند برای تبلیغ دین، البته با اولویت منطقه خود.

در اهمیت هجرت برای کسب علم و دانش، همین بس که پیامبر بزرگی همچون موسی (علیه السلام) به بیابان گردی تن می دهد تا از معلمی همچون خضر استفاده کند.^۲

ب) اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!^۳

ممکن است بعضی چنین تصوّر کنند؛ این همه تأکیدات که درباره فراگرفتن تعلیم و تعلّم و نشر علوم و دانش ها در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی آمده است؛ تنها ناظر به علوم دینی است و آنچه را در «بحث حکومت اسلامی» و گسترش همه علوم مورد توجّه است، شامل نمی شود.

ولی این اشتباه بزرگی است؛ زیرا هم از آیات قرآن و هم از روایات اسلامی اهمیت علم و تعلیم و تربیت به طور مطلق استفاده می شود.

شواهدی از آیات برای مدعا

شواهد این معنی فراوان است از جمله در آیات قرآن، موارد زیر به چشم می خورد:

۱- در داستان آدم (علیه السلام) مسئله تعلیم اسماء بیان شده که اشاره به علم و آگاهی بر اسرار آفرینش تمام موجودات است نه اینکه در علوم دینی منحصر باشد؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۴

۲- در سوره «الرحمن» به تعلیم بیان از سوی خداوند پرداخته و آن را به عنوان

۱. بحار، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. تفسیر آیات برگزیده، ج ۱، ص ۷۴.

۳. دقت شود پیام آیه «نفر» مجوز ترک جهاد برای تحصیل علوم دینی است اما از آنجا که تحصیل علم به طور کلی از منظر آیات و روایات تأکید شده این بحث ذمیمه گردید.

۴. سوره بقره، آیه ۳۱.



یک موهبت عظیم الهی در آغاز سوره‌ای که مجموعه بزرگ‌ترین نعمت‌ها در آن ذکر شده است معرفی می‌کند «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱.

۳- در سوره «یوسف» به علم تعبیر خواب و حکایت رؤیاهای حوادث آینده (که گاه می‌تواند در سرنوشت ملتی همچون ملت مصر اثر بگذارد) اشاره کرده و از قول یوسف نقل می‌کند «ذِكْرُكُمْ إِنَّمَا عَلَّمَنِ رَبِّي»^۲.

۴- در همین سوره به مسئله تدبیر امر یک کشور و آگاهی بر مدیریت بیت المال اشاره کرده و از قول یوسف خطاب به عزیز مصر می‌گوید: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ؛ مرا سرپرست خزائن این سرزمین (مصر) بگمار که من نگاه دارنده و آگاهم». (و مدیریت آن را به خوبی می‌دانم).^۳

۵- در بحث مدیریت نظامی کشور در داستان طالوت و جالوت، هنگامی که دلیل انتخاب طالوت را از سوی پیغمبر آن زمان (اشموئیل) بیان می‌کند، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۴ خداوند او را بر شما برگزیده است و علم و قدرت جسمانی او را وسعت بخشیده.

بدیهی است امتیاز طالوت بر سایر بنی اسرائیل تنها در معارف الهی نبود بلکه آگاهی و مدیریت در امور نظامی و سیاسی که در نهاد این جوان هوشیار و مدبر وجود داشت، نیز مورد توجه و استدلال بوده است.

۶- در داستان داود علیه السلام نیز تعلیم «صِنْعَةَ لَبُوسٍ» (علم زره بافی) را یکی از افتخارات بزرگ او می‌شمرد بلکه «لبوس» به گفته طبرسی در مجمع البیان هرگونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را شامل می‌شود و منحصر به زره نیست؛^۵ و می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ»^۶.

۷- در سوره «کهف» در داستان موسی و خضر، از علوم و دانش‌هایی سخن می‌گوید که از سوی خضر علیه السلام به موسی علیه السلام آموخته شد و هیچ کدام از آنها از علوم و معارف دینی به معنی خاص نبود، بلکه از علمی است که جامعه انسانی را طبق نظام احسن اداره می‌کند، می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ در آنجا (موسی و دوست همسفرش یوشع) بنده‌ای از

۱. سوره الزمزم، آیه ۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۵۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۵. مجمع البیان، ذیل آیه ۸۰ سوره انبیاء، قرائتی در آیه وجود دارد که بیشتر اشاره به زره دارد.

۶. سوره انبیاء، آیه ۸۰.



بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود، علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم.^۱ و سپس در آیات بعد سه نمونه از این علوم را مشروحاً بیان می‌کند که هیچ کدام از علوم و معارف دینی نیست؛ بلکه همه آنها مربوط به تدبیر آموزش زندگی است.

۸- در سوره «نمل» از آگاهی سلیمان نسبت به چگونگی سخن گفتن پرندگان سخن به میان آورده و آن را به عنوان یکی از افتخارات سلیمان که به آن مباحثات می‌کرد؛ ذکر می‌کند: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ» گفت ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده است.^۲

۹- در اوآخر سوره «کهف» در داستان ذو القرنین سخن از سد سازی او به عنوان یک واقعه مهم به میان آمده و حتی جزئیاتی از چگونگی تدبیر او در امر ساختن یک سد نیرومند آهنین برای جلوگیری از هجوم قبایل فاسد و مفسد (یاجوج و مأجوج) را بیان می‌کند: «أَتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا» قطعات بزرگ آهن را برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا هنگامی که کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت: (در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرده، گفت اکنون مس مذاب را برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم.^۳ این موهبت نیز به علم و دانش سد سازی اشاره می‌کند.

۱۰- در سوره «لقمان» نیز در آیاتی که شرح وصایای لقمان به فرزندش آمده، به یک سلسله دستورات برخورد می‌کنیم که جنبه روانشناسی، اجتماعی و مردم داری مورد توجه است؛ و رعایت آنها برای همگان در زندگی و معاشرت با مردم، مهم و کارساز است؛ از جمله اینکه به پسرش دستور می‌دهد: «نسبت به مردم بی‌اعتنائی و ترش رویی نکن، مغرورانه بر زمین راه نرو، در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، بلند سخن نگو، فریاد نکش و صبر و شکیبایی و استقامت در کارها داشته باش».^۴ این در حالی است که خداوند مقام لقمان را به خاطر برخورداری از موهبت علم و حکمت و دانش بزرگ داشته است، تا آنجا که سخن او را در کنار سخن خویش قرار داده است!

۱۱- در سوره «سباء» در شرح حال سلیمان، سخن از برنامه های گسترده عمرانی

۱. سوره کهف، آیه ۶۵.

۲. سوره نمل، آیه ۱۶.

۳. سوره کهف، آیه ۹۶.

۴. سوره لقمان، آیات ۱۷-۱۹.



و هنری به میان آمده است، که پریان زیر نظر سلیمان، انجام می دادند: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ»؛ آنها هر چه سلیمان می خواست (و دستور می داد) برایش درست می کردند معبدها، تمثال ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض و دیگ های ثابت^۱؛ و درآیه قبل از آن، به دستیابی سلیمان به دانش ذوب فلزات اشاره کرده و می فرماید:

وَ أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ: «ما چشمه های مس (مذاب) را برای او روان ساختیم».^۲
 ۱۲- در سوره «بقره» درباره زمامداری داوود پیامبر، می فرماید: «وَقَتْلَ دَاوُودَ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مَا يَشَاءُ»؛ داوود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد».^۳
 روشن است علم و حکمت در اینجا دانشی است که برای تدبیر ملک و مملکت لازم است؛ و اگر معنی وسیع تری نیز داشته باشد، این بخش از علوم مربوط به کشورداری و نظام حکومت را قطعاً شامل می شود.

از مجموع اشاراتی که در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن وارد شده به خوبی می توان استفاده کرد؛ که برخلاف پندار کسانی که تصوّر می کنند، قرآن تنها به علوم دین و معارف الهیه؛ اهمیت داده و سخنی از علوم دیگر به میان نیاورده، برای این بخش از علوم اهمیت فوق العاده ای قائل است و آن را از مواهب بزرگ الهیه می شمرد و مسلمانان را تشویق به فراگیری هر گونه علم مفید و نافع در زندگی مادی و معنوی می نماید.^۴

ج) شرایط و الزامات تحصیل علم در داستان موسی و خضر ﷺ

۱- دانش سودمند و رشد آفرین

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^۵

موسی به او (خضر) گفت: آیا (اجازه می دهی) در پی تو بیایم، تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته اند، به من بیاموزی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هنگامی که موسی، خضر را ملاقات کرد، پرنده ای در برابر آنان قطره ای از آب دریا را با منقارش برداشت و بر زمین ریخت. خضر ﷺ به موسی ﷺ گفت: آیا رمز این کار را دانستی؟ او

۱. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۴. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۲۵۶، ۲۵۱.

۵. سوره کهف، آیه ۶۶.



به مای آموزد که علم مادر برابر علم خداوند، همانند قطره ای در برابر دریایی بی کران است.^۱

۲- شکیبایی در راه علم

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»^۲
(خضر) گفت: تو هرگز نمی توانی بر همراهی من صبر کنی. و چگونه بر چیزی که آگاهی کامل به (اسرار) آن نداری صبر می کنی؟
«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»
(موسی) گفت: به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ امری، تو را نافرمانی نخواهم کرد.
«قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُخْبِرَكَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»
(خضر) گفت: پس اگر در پی من آمدی، از چیزی مپرس، تا آنکه خودم در باره ی آن سخن آغاز کنم.

بنابراین:

۱. مربی و معلّم باید از ظرفیت شاگرد آگاه باشد.
۲. ظرفیت افراد متفاوت است، حتی موسی (علیه السلام) تحمل کارهای خضر (علیه السلام) را ندارد.
۳. رشد علمی بدون صبر، میسر نیست.
۴. آگاهی و احاطه ی علمی، ظرفیت و صبر انسان را بالا می برد.
۵. برای هر کاری که در آینده می خواهیم انجام دهیم، مشیت الهی را فراموش نکرده و «ان شاء الله» بگوییم.
۶. صبر در راه تحصیل، ادب و شرط تعلّم است.
۷. سؤال کردن، زمان دارد و شتابزدگی در پرسش، ممنوع است.
۸. مربی باید در زمان مناسب، مطالب مبهم را برای شاگردان روشن سازد.^۳

۳- سوال از آگاهان

یک قاعده کلی که اساس مسئله تعلیم و تربیت می باشد، سوال کردن است لذا آیه شریفه می فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ از آگاهان سؤال کنید

۱. تفسیر آیات برگزیده، ج ۱، ص ۷۴.

۲. سوره کهف، آیه ۶۸، ۶۷.

۳. تفسیر آیات برگزیده، (محسن قرائتی) ج ۱، ص ۷۵، ۷۸.



اگر نمی‌دانید».^۱

این آیه گرچه در مورد صفات انبیاء پیشین نازل شده که آنها از جنس بشر بودند و در ظاهر با سایر انسان‌ها تفاوتی نداشتند؛ ولی می‌دانیم مورد آیه مفهوم گسترده آن را محدود نمی‌کند؛ و حکم بر عمومیت باقی است.

این در واقع یک اصل اساسی است که همه عقلای جهان بر آن صحّه می‌نهند که همیشه «ناآگاهان باید از آگاهان فراگیرند»؛ زیرا علوم و دانش‌ها در حقیقت محصول تفکر و اندیشه و تجربه‌هایی است که پیشینیان کسب کرده و برای آیندگان می‌گذارند؛ آنها نیز بر آن افزوده به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند؛ به این ترتیب، علم و دانش بشر روز به روز تکامل می‌یابد؛ و نیز به همین دلیل مسئله تعلیم و آموزش پایه اصلی هر گونه پیشرفت و ترقی اجتماعی بشر در بعد معنوی و مادی را تشکیل می‌دهد.

در اینجا جمله‌ای از غزالی نقل شده که مطلب را روشن تر می‌کند. کسی از او پرسید:

این احاطه علمی را که بر اصول و فروع اسلام داری از کجا پیدا کرده‌ای؟! او آیه بالا را تلاوت کرد: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی علم کلی از طریق سؤال کردن و آموزش از علما و دانشمندان حاصل می‌شود.^۲ در روایات متعددی که از طریق اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده اهل ذکر در خصوص ائمه معصومین (علیهم‌السلام) تفسیر شده است^۳ ولی چنانکه می‌دانیم این تفسیر هابه معنی انحصار نیست بلکه بیان مصداق اتم و کامل آن است. شبیه این معنی در تفسیر بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می‌شود.^۴

۴- یا معلم باش یا متعلم

«آیه نَفَر» مسلمانان را به دو گروه تقسیم می‌کند: «معلّمان و متعلّمان» و در واقع هر مسلمانی باید جزء یکی از این دو گروه باشد، یا آموزش دهد یا فراگیرد یا معلّم باشد یا شاگرد، باشد. بسیاری از دانشمندان در طول تاریخ، به این آیه شریفه استناد نموده‌اند تا لزوم فراگیری علوم اسلامی را برای ابلاغ به دیگران، به عنوان

۱. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۷.

۳. برای آگاهی از این روایات به ج ۲، تفسیر برهان، ص ۳۶۹ مراجعه فرمایید، قابل توجّه اینکه این تعبیر در روایات اهل سنت نیز آمده است (به شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۳۴۴ و احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲ مراجعه شود).

۴. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۲۴۸.



واجب کفایی، مورد تأکید قرار دهند، علاوه بر اینکه فراگیری برای عمل را برای همه واجب عینی می دانند.

در دنیای امروز در بسیاری از کشورها فراگیری دانش بر همه الزامی است و به حکم قانون هر کودکی باید درس بخواند؛ و اگر نخواند ولی او مورد بازخواست قرار می گیرد، ولی در هیچ جا تعلیم دادن الزام قانونی ندارد بلکه هر کس می تواند در مقام تعلیم قرار گیرد یا نه، ولی در اسلام همان گونه که تحصیل علم واجب است، تعلیم دادن به دیگران نیز جنبه وجوب و الزام دارد و یکی از دلایل آن، همین آیه نفر است؛ زیرا از یک سو با جمله «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ» کوچ کردن را برای تحصیل علم واجب می شمرد؛^۱ و از سوی دیگر با جمله «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^۲ باید به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انداز نمایند» تعلیم دادن را واجب می داند و البته همه این آیات مقدمه ای است برای عمل کردن به وظایف الهی که در جمله «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» خلاصه شده است.

بر همین اساس گاه بعضی از دانشمندان اسلام، روزهای متوالی طی طریق می کردند و از شهری به شهر دیگر برای فرا گرفتن یک حدیث در تکاپو بودند!

از جمله نوشته اند که «جابر» از مدینه به مصر رفت تا یک حدیث را (که نزد یکی از دانشمندان بود) از او بشنود و فرا گیرد؛ و لذا می گویند هیچ کس به مرحله کمال نمی رسد مگر اینکه مسافرت کند و با دانشمندان بلاد مختلف تماس حاصل کرده تا از علم و تجربه آنان بهره گیرد و نیز کسی به مقصود نمی رسد مگر اینکه هجرت نماید.^۳

در داستان خضرو موسی که در سوره «کهف» به آن اشاره شد، می خوانیم که این پیامبر بزرگ (موسی) برای فراگیری بعضی از علوم راه طولانی و پررنج و مشقتی را پیمود، تا نزد آن مرد الهی (خضر) رسید و بخشی از علوم را از او فرا گرفت.^۴

۵- مذمت کتمان علم

قرآن «کتمان علم و دانش» را به شدت مذموم دانسته و می فرماید: «کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب (آسمانی) برای مردم، بیان نمودیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان (نیز) آنها را لعن می نمایند؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ

۱. گفته علمای ادب «لولا» تحضیضیه است و در مقام ملامت و سرزنش گفته می شود و روشن است که سرزنش برای ترك واجب یا فعل حرام است.

۲. تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۵۳۷.

۳. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۲۴۹.



وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا يَنْتَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۱
 تعبیر به «لعن» خداوند، (طرده خداوند از رحمت خود و لعن همه لعن کنندگان)
 از شدیدترین تعبیراتی است که در قرآن مجید درباره گناهی از گناهان آمده است و
 این نشان می‌دهد؛ که تا چه حد «کتمان» علم و دانش، زشت و نکوهیده است، آن
 هم علوم و دانش‌هایی که مایه هدایت مردم باشد.

در آیه‌ای که بلافاصله بعد از این آیه در سوره بقره آمده، تنه‌ها راه توبه از این گناه
 بزرگ را بعد از پشیمانی و بازگشت به سوی خدا، اصلاح و «تبیین مسائل کتمان
 شده» ذکر فرموده و این نیز به خوبی نشان می‌دهد که برای جبران «کتمان علم»
 راهی جز تبیین آن، وجود ندارد اَلَا الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَيَبْتَئُونَ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ
 وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.^۲

اگرچه این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده (که نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را که
 در کتب خود دیده بودند، کتمان می‌کردند)، ولی بدیهی است، مفهوم آیه وسیع و
 گسترده است و کتمان هر علمی را که مایه هدایت مردم است شامل می‌شود؛ روایاتی که
 از معصومین نقل شده نیز نشان می‌دهد که علم به مفهوم مطلق آن مورد توجه است؛
 پیغمبر اکرم ﷺ مطابق حدیثی می‌فرماید: «مَنْ سِئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَغْلُمُهُ، فَكَتَمَهُ الْجَمِيعُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ يُلْجَأُ مِنْ نَارٍ»^۳ کسی که از او سؤال درباره علمی که می‌داند، بکنند و کتمان
 کند در روز قیامت لجامی از آتش برده‌ان اومی‌زند! در حدیث دیگری از همان حضرت،
 به تعبیر روشن تری در این باره برمی‌خوریم که می‌فرماید: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا نَافِعًا عِنْدَهُ،
 الْجَمْعَةُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُلْجَأُ مِنْ نَارٍ»^۴؛ کسی که علم مفید را که نزد اوست کتمان کند،
 خداوند در قیامت لجامی از آتش برده‌ان اومی‌زند! روشن است این تعبیر تمام علمی را
 که برای انسان هاد و هر زمینه‌ای مفید و نافع است شامل می‌شود.

باز در حدیث دیگری از همان حضرت، این معنی با صراحت نقل شده که فرمود:
 «مَنْ عِلِمَ شَيْئًا فَلَا يَكْتُمُهُ»؛^۵ هر کسی علم و دانشی درباره چیزی دارد آن را کتمان
 نکند.^۶

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۲. همان، ۱۶۰.

۳. مجمع البیان، ج ۲ و ۱، ص ۲۴۱، ذیل آیه.

۴. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۱۶، حدیث ۲۹۱۴۲؛ بحار الانوار، جلد ۲، ص ۷۸.

۵. همان، حدیث ۲۹۱۴۵.

۶. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

۶- لزوم همراهی علم و عمل

اگر متعلم در کنار توسعه بخشیدن به اندوخته های علمی خویش، در صدد کسب کمال انسانی بر نیاید، به موازات گستردگی علم او نسبت به شخص جاهل، انحطاط و لغزش او فزونی می گیرد. در این زمینه، قرآن کریم، در ارتباط با داستان عبرت آموز «بعدم باعورا» که زمانی به عنوان زاهد و عالم برجسته بنی اسرائیل شناخته می شد و به جهت طغیان و تبعیت از شیطان به فرجام بدی گرفتار گشت، چنین می فرماید:

«وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَثَلَّهَ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱

و بر آن ها بخوان سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم، ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان گشت؛ و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش ها) بالا می بریم و لیکن او به زمین (دنیا و مال و جاه آن) چسبید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. مثل او همچون سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز زبان از دهان بیرون می آورد (گویی چنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، این داستان ها را (برای آن ها) بازگو کن شاید بیاندیشند.

«بعدم باعورا» از مشاهیر و علمای بنی اسرائیل و از نسل حضرت لوط علیه السلام بود که خداوند متعال او را به کتاب های آسمانی عالم گرداند و اسم اعظم را در اختیارش نهاد؛ بدین جهت او مستجاب الدعوه بود. پس از آن که بنی اسرائیل، بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان، به رهبری حضرت موسی علیه السلام به شهر «اریحا» حمله کردند، زورمندان و حاکمان شهر وقتی دیدند قدرت مقاومت و رویارویی با بنی اسرائیل را ندارند، برای نجات خویش به بعدم باعورا متوسل شدند و به او گفتند که موسی علیه السلام برای کشتار مردم و یا آواره کردن آن ها به این شهر حمله کرده است، تو برای رهایی مردم، موسی و قومش را نفرین کن. او در آغاز نپذیرفت، اما در نهایت با تطمیع و وعده ریاست و فریب همسرش قبول کرد که موسی و قومش را نفرین کند. پس بر الاغی سوار شد تا به بیابان برود و موسی را نفرین کند، اما هر چه کرد، الاغ از جای حرکت نکرد و پس از اذیت فراوان، الاغ به زبان آمد و گفت: چرا مرا اذیت

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۶، ۱۷۵.



می‌کنی؟ آیامی خواهی رسول خدا و قوم مؤمن اورا نفرین کنی؟ اینجا بود که اسم اعظم از بلغم گرفته شد و آیه ۱۷۵ سوره اعراف به همین موضوع اشاره دارد.

بر اساس آیاتی که ذکر کردیم، نفس بر خورداری بلغم با عوراز آیات الهی و شناخت به کتاب های آسمانی و حتی اسم اعظم، به مثابه رفعت یافتن او نبود؛ بلکه آن ها تنها وسیله ای بودند برای کسب رفعت و عظمت. از این رو، خداوند می فرماید اگر ما می خواستیم، آن دانش عظیم وسیله رفعت او می گشت، چه این که با داشتن آن دانش و با آگاهی به اسم اعظم مستجاب الدعوه نیز گردیده بود. **پس بر خورداری از مقامات والای علمی و حتی داشتن کرامات نیز علامت نیک بختی و حسن عاقبت نیست**، بلکه با تلاش و مبارزه با هوای نفس و ریاضت می توان از آن ها برای رسیدن به سعادت بهره جست. بلغم با عورا وسایل و ابزار کافی برای رسیدن به سعادت در اختیار داشت، اما از آن وسایل ارزشمند در مسیر صحیح و حق بهره نجست و در عوض، از هوای نفس و شیطان پیروی کرد و چنان به دنیا و مادیات و مقام دل بسته شد که امکان اوج گرفتن از او سلب گردید، درست به مانند عقاب توان مندی که پاهایش را به تخته سنگی ببندد که نتواند پرواز کند. از این رو، تعلق و دل بستگی به دنیا مانع بزرگی در رسیدن به کمال نهایی و سعادت است و پیوسته باید بیمناک بود که نکند در مادل بستگی به دنیا پدید آید که در این صورت، هر قدر انسان اوج بگیرد، دل بستگی به دنیا او را فرود می آورد و از تکامل بازمی دارد؛ چرا که بر خورداری از دانش و مقامات معنوی علت تامه رسیدن به سعادت نیست و از نظرگاه قرآن، آن ها مقدمه برای رسیدن به رفعت و تعالی هستند و در صورتی ما را به کمال نهایی رهنمون می شوند که مانعی چون تعلق به دنیا و پیروی از هوای نفس در برابر آن ها قرار نگیرد. در واقع با فراگیری دانش بیشتر، ظرفیت وجودی خویش را افزون تر می سازیم و پس از آن باید بنگریم آن ظرف وسیع و گسترده را از چه پرمی سازیم: آیا ظرف وجود خویش را از طغیان و تعلق به دنیا و پیروی هوای نفس که نابود کننده کمال انسانی است پرمی کنیم و یا از اخلاص و بندگی خداوند که به حق باعث حیات معنوی و انسانی می گردد؟^۱

پیام ها

۱. باید از هر منطقه، افرادی برای شناخت اسلام به مراکز علمی بروند تا در همه

۱. به سوی خود سازی (مصباح یزدی)، ص ۲۹۷.



- مناطق، روحانی دینی به مقدار لازم حضور داشته باشد. «مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»
۲. دانشمندی که کوچ نکند، فقیه کامل نیست. «نَفَرٌ» امام درباره‌ی کسی که در خانه‌اش نشسته بود، فرمود: «كَيْفَ يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ؟»^۱.
۳. تفقه در دین و آموزش دین به مردم، واجب کفایی است. «فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» (جهاد و اجتهاد، هر دو واجب کفایی است. پس برنامه‌ریزی چنان باید باشد که نظام علمی محصلین علوم دینی، به هم نخورد)
۴. هدف از فراگیری فقه، هشدار مردم و هوشیار ساختن آنان و نجات از غفلت و بی‌تفاوتی نسبت به مشکلات است. «لِيُنْذِرُوا»
۵. در زمان جنگ هم نباید مسائل فکری، اعتقادی و اخلاقی، مورد غفلت قرار گیرد و دشمن خارجی ما را از دشمن داخلی (جهل و غفلت) غافل سازد. «مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا»... «فَلَوْلَا نَفَرٌ»... «لِيَتَفَقَّهُوا»
۶. فقه، تنها فراگیری احکام دین نیست، بلکه همه‌ی معارف دینی قابل تحقیق، دقت و ژرف‌نگری است. «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»
۷. شناخت‌های دینی باید عمیق و ژرف باشد. «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»
۸. شرط تبلیغ دینی آگاهی عمیق از آن است. «لِيَتَفَقَّهُوا»... «لِيُنْذِرُوا»
۹. به سخنان یک اسلام‌شناس فقیه، می‌توان اعتماد کرد. «لِيَتَفَقَّهُوا»...
- «لِيُنْذِرُوا» (ممکن است یک نفر در منطقه باشد، پس خبر واحد حجیت دارد)
۱۰. فقه در دین، آن‌گاه ارزش دارد که فقیه، عالم به زمان و آگاه از شیطنت‌ها و راه‌های نفوذ دشمن باشد تا بتواند هشدار و بیم دهد. «لِيَتَفَقَّهُوا»... «لِيُنْذِرُوا»
۱۱. برای طلاب حوزه‌ها، دو هجرت لازم است: یکی به سوی حوزه‌ها و دیگری از حوزه‌ها به سوی شهرها. لذا ماندن در حوزه‌ها جایز نیست. «فَلَوْلَا نَفَرٌ»... «لِيَتَفَقَّهُوا» «لِيُنْذِرُوا»... «إِذَا رَجَعُوا»
۱۲. برای تبلیغ و کار فرهنگی، زادگاه انسان در اولویت است. «لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ»
۱۳. علما باید سراغ مردم بروند و منتظر دعوت آنان نباشند. «رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»
۱۴. محور تبلیغ، باید ایجاد تقوا و یاد معاد باشد. «لِيُنْذِرُوا»... «لَعَلَّهُمْ يَخْذَرُونَ»

۱. کنز الدقائق، ج ۵، ص، ۵۷۲. (در تفسیر نور مضمون روایت نقل شده نه عین آن)

روایات

(الف) «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ نَهَارَهُ الْقَائِمِ لَيْلَهُ وَإِنَّ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَبُو قَتَيْسٍ ذَهَباً أَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱

پیامبر خدا ﷺ: هر که دانش بجوید، مانند کسی است که روز خود را به روزه گذراند و شبش را به عبادت. اگر کسی یک باب علم بیاموزد، برایش بهتر است از این که کوه ابو قبیس طلا باشد و او آن را در راه خدا انفاق کند.

«وَمَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ رِيَاءً وَ سَمِعَهُ يُرِيدُ بِهِ الدُّنْيَا - نَزَعَ اللَّهُ بَرَكَتَهُ وَ صَيَّقَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ - وَ وَكَّلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ وَكَّلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَقَدْ هَلَكَ»^۲

(ب) پیامبر خدا ﷺ: هر کس از روی ریا و سَمعه (رسیدن به گوش مردم) و به قصد دنیاخواهی علم بیاموزد خداوند برکتش را از آن می گیرد، زندگی اش را بر او سخت می گیرد و او را به حال خودش وامی گذارد، و هر کس که خدا او را به حال خودش وا گذارد هلاک شده است.

(ج) در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ می خوانیم؛ که فرمودند: «اِطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»: «دانش را فرا گیرید هر چند در کشور چین باشد، زیرا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است»^۳.

(د) در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ»^۴ «دانش، گمشده شخص باایمان است، پس آن را طلب کنید هر چند نزد مشرکان باشد».

(ه) در حدیث دیگری آمده است «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا»^۵: «دانش، گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد به آن سزاوارتر است».

۱. منية المريد، زين الدين بن علي «شهيد ثانی»، ص ۱۰۱؛ (نقل از تفسیر رازی، ج ۲، ص ۱۸۰).

۲. بحار، ج ۷۴، ص ۱۰۲.

۳. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱؛ (باید توجه داشت که مملکت چین در آن زمان دورترین کشور جهان شناخته می شد؛ بنابراین منظور این است که به سراغ دانش بروید هر چند در دورافتاده ترین کشورهای دنیا باشد. بدیهی است دانشی که در آن روز در چین یافت می شد معارف قرآنی و دینی نبود؛ چرا که جای آن مراکز وحی بود بلکه منظور دانش های مفید دنیوی است).

۴. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۷. (روشن است، آنچه نزد مشرکان یافت می شود؛ معارف توحیدی و علوم الهی نیست، بلکه علوم مفید دیگری است که در زندگی به کار می آید، و گاه نزد آنان است. این گونه احادیث؛ شعار معروف «علم وطن ندارد» را تداعی می کند؛ و تأکید می نماید که علم و دانش گمشده مؤمنان است، هر جا و نزد هر کس بیابند، آن را فرا می گیرند).

۵. همان، ص ۱۹۹، ح ۵۸.

(شیخ بهائی) گذشته از سفرهایی که در زمان حیات پدر خود به اتفاق وی کرده، یعنی: سفر از بعلبک به جبل عامل در زمان شیر خوارگی و سفر حج در جوانی، پس از مرگ پدر نیز سفرهایی کرده است که عمده آنها عبارتند از سفر حج که برای دومین بار انجام داد و سفر عراق و شام و مصر و دمشق و حلب و آسیای صغیر و بیت المقدس، و نیز پس از انتصاب به مقام (شیخ الاسلامی اصفهان) مسافرتها نیز باتفاق شاه عباس نمود که مشهورترین آنها سفری است که پیاده از اصفهان به مشهد رفت.

صاحب تاریخ (عالم آرای عباسی) می گوید که وی پس از فوت (سید علی منشار) (پدر زن شیخ بهائی) منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدّی امور شرعی اصفهان یافت.

مدّتی بود شوق کعبه و بازگشت به زندگی ساده بر او غلبه کرد و با درویشان سفر کرد و مدّتی در عراق و شام و مصر و بیت المقدس می گشت و در سفر به خدمت دانشمندان می رسید.

سپس می گوید: در زمانی که در عالم ظاهر و باطن سرآمد روزگار بود از مصر می آمد و جامه جهان گردان به تن داشت و خویشتن را پنهان می کرد و فروتنی می نمود، از او خواستم که چیزی از وی آموزم، گفت:

به شرط آنکه نهفته بماند و هندسه و هیئت را بر او خواندم و سپس به شام و از آنجا به ایران رفت و چون به دمشق رسید در محله (خراب) در سرای یکی از بازرگانان بزرگ فرود آمد و (حافظ حسین کربلائی قزوینی) ساکن دمشق مؤلف روضات نزد او رفت و شعر خود را بر وی خواند.

شیخ میل دیدار (حسین بورینی) را داشت و آن بازرگان وی را به خانه خود خواند عده زیادی از دانشمندان شهر را در آن مهمانی دعوت کرد و شیخ بهائی در آن مجلس لباس جهانگردان پوشیده بود و بر بالای مجلس نشسته و همه او را گرمی می داشتند و به او احترام می گذاشتند و بورینی که وی را نمی شناخت از او به شگفت آمد و چون پی به دانش او برد بزرگش داشت و شیخ بهائی از او خواست که آمدنش را پنهان دارد و از آنجا به حلب رفت.

(صاحب سلافة العصر) گوید: که سی سال سیاحت کرد و به دیدار دانشمندان



بسیار رسید و سپس به ایران بازگشت و به تألیف کتب پرداخت و آوازه اش در جهان پیچید و علماء از هردیار نزد وی آمدند.

خود شیخ بهائی در کتاب کشکول در مورد سفرهای خود اشاراتی کرده: در قحطی سال ۹۸۸ هجری قمری در شهر تبریز و دیگر بار در ماه صفر سال ۹۹۳ هجری قمری در تبریز بوده و در ماه ذی القعدة سال ۱۰۰۷ هجری قمری در شهر مشهد و در ماه محرم سال ۱۰۰۸ هجری قمری در حال بازگشت از سفر مشهد بوده است و چندی در کاشان و نیز مدتی را در هرات گذرانیده و در اشعار خود اوضاع هرات را توصیف کرده است.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

آیه مورد بحث دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلّم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را. مقصود از تفقّه در دین فهمیدن همه معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه خصوص احکام عملی، که فعلاً در لسان علمای دین کلمه فقه اصطلاح در آن شده است.

انجام تکالیف، جز با معرفت و شناخت ممکن نیست و یگانه راه شناخت و معرفت تکالیف (با توجه به صعوبت احتیاط در همه امور) اجتهاد و فقاهاست. «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» بر جواز وجود اجتهاد در این عصر دلالت دارد؛ هرچند برخی، با استدلال به امکان تحصیل یقین به احکام از طریق وحی، اجتهاد در این عصر را جایز نمی دانند.

در اهمیت هجرت برای کسب علم و دانش، همین بس که پیامبر بزرگی همچون موسی علیه السلام به بیابان گردی تن می دهد تا از معلمی همچون خضر استفاده کند. از آیاتی که بررسی شد روشن گردید، قرآن کریم علاوه بر علوم دینی در تعلیم و تعلّم هر علمی که مورد نیاز معیشت انسان می باشد تأکید نموده است.

۱. فقهای نامدار شیعه نوشته عقیقی بخشایشی، ص ۲۱۹.



تعظیم شعائر



«حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ * ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ * لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.»

[سوره حج، آیه ۳۳-۳۱]

«(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد! هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند؛ و یا تند باد او را به جای دور دستی پرتاب می کند! * این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست * در آن (حیوانات قربانی)، منافی برای شماست تا زمان معینی [روز ذبح آنها] سپس محل آن، خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است.»

واژگان مهم

— حنفاء

«حنفاء» جمع «حنیف» به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بردارد (زیرا «حنف» (بروزن صدف) به معنی تمایل است و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است).^۱

— تخطفه

از ماده «خطف» (بروزن عطف) به معنی ربودن با سرعت است و «سحیق» به معنی دور و «سحوق» به درخت نخل بلند گفته می شود که شاخه های آن تا نقطه های دور دست آسمان پیشرفته است.^۲

— شعائر

جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است، بنا بر این شعائر الله، به معنی نشانه های پروردگار است. به عبارت دیگر شعائر الله همان علائمی است که انسان با توجه به آنها به یاد و نام خدا توجه می کند.

— تقوی

تقوی اسم مصدر از ریشه «و.ق.ی»، در لغت به معنای پرهیز، حفاظت و مراقبت شدید و فوق العاده^۳ و در ادبیات معارف اسلامی به معنای حفظ خویشتن از مطلق محظورات است؛ اعم از محرمات و مکروهات.^۴ به طور کلی تقوی به معنای پرهیز از محرمات و فجور به معنای بی پروایی در انجام محرمات است.^۵ پس این دودر مقابل هم هستند و برای فاجردانستن کسی فقط کافی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. همان، ص ۹۶.

۴. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۸؛ المصباح، ص ۶۶۹، «وقی».

۵. مفردات، ص ۸۸۱، «وقی».

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۹.



است که یقین کنیم اودر مقابل محرمات تقوی ندارد.
و نیز راغب در توضیح کلمه «تقوی» می گوید تقوی، به معنای آن است که انسان خود را از آن چه می ترسد در محفظه ای قرار دهد. یعنی از هر عملی که با کمال نفس منافات داشته باشد پرهیز کند.^۱

نکات تفسیری

۱) مقصود از شعائر^۲

عنوان «شعائر» با اضافه به «الله» در آیات متعدد قرآن کریم آمده است.^۳ در اینکه مراد از «شعائر الله» چیست، دیدگاه های مفسران مختلف است. همه احکام و دستورهای خدای متعال؛ عبادت هایی که آشکارا و به صورت جمعی برگزار می شود، مانند حج؛ سرفصل های آیین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آیین جلب توجه می کند و خصوص مناسک حج از جمله این دیدگاه ها است.^۴ برخی گویند: مناسک حج است، برخی گویند: قربانی حج است که باید حیوان سالم انتخاب و فربه کرد بعضی گویند: شعائر خدا یعنی دین خدا و تعظیم آن یعنی التزام به آن. یعنی هر کس تعظیم کند شعائر خدا را، نشان داده است تقوای قلبی خود را، بدیهی است که تقوای حقیقی همان تقوای قلبی است.^۵
قرآن کریم در آیات دیگر، با صراحت دو مورد از مراسم و برنامه های حج را جزء شعائر الهی شمرده است: یکی «صفا و مروه» و دیگر «شتران قربانی»، ولی شعائر الهی در این دو خلاصه نمی شود و تمام عبادت های دسته جمعی از شعائر خداوند است، مانند نماز جمعه و جماعت و همه ی مراسم حج.^۶
در روایت است که: شعائر جمع شعبیره، به معنای شتری است که کوهان آن از سمت راست بشکافند تا معلوم باشد که برای قربانی است پس بهتر آن است که چاق تر و بزرگ تر باشد.

۱. مفردات، ص ۸۸۱، «وقی».

۲. منظور از شعائر در آیه شریفه صرفا مناسک نیست بلکه هر عملی که انسان مومن مبتنی بر آموزه های شریعت بر پایه اخلاص انجام می دهد از شعائر است که مهم ترین شرط پذیرش و اثرگذاری آن طبق آیه شریفه تقوای قلبی است یعنی این اعمال باید از ضمیری متصف به صفت تقوی صادر شود.

۳. بقره، آیه ۱۵۸؛ حج، آیه ۳۲ و ۳۶؛ مائده، آیه ۲.

۴. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۴.

۵. همان، ج ۷، ص ۱۳.

۶. تفسیر نور، ج ۸، ص ۴۲.



بعضی گویند: شعائر خدا یعنی دین خدا و تعظیم آن یعنی التزام به آن. یعنی هر کس تعظیم کند شعائر خدا را، نشان داده است تقوای قلبی خود را، بدیهی است که تقوای حقیقی همان تقوای قلبی است.^۱

شعائر الله به معنی نشانه های پروردگار است که شامل سرفصل های آئین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آئین چشم گیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد.

گرچه بدون شک مناسک حج از جمله شعایری است که در این آیه مقصود بوده است، مخصوصاً مسئله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحاً جزء شعائر محسوب گردیده جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچ گونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد، به خصوص این که قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه «من» که برای «تبعیض» است این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعائر است، همان گونه که در مورد «صفا و مروه» نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می خوانیم که «آن هم از شعائر الهی است» (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).

کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دل ها است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از بزرگداشت (آن چنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته اند) بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه در خور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.^۲

۲) شروط اثر بخشی شعائر

الف) اخلاص

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تاکید روی مسئله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مسئله مهم را دنبال کرده می گوید:

مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸، ۹۷.



برای خدا باشد و هیچ گونه شرکی در آن راه نیابد «حُنَفَاءُ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»^۱. و به این ترتیب آیه فوق مسئله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچ گونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد.

در حدیثی از امام باقر (ع) می خوانیم در پاسخ سؤال از تفسیر «حنیف» فرمود: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حُنَفَاءُ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَعَنِ الْحَنِيفِيَّةِ، فَقَالَ: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ: «فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ»^۲.

(حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود: خدا توحید را در سرشت انسان ها قرار داده است). تفسیری که در این روایت وارد شده در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد.^۳

ب) تقوی

مرحوم علامه طباطبائی (ع) می فرماید:

تقوا عبارت است از امتثال اوامر خدای تعالی و اجتناب از آن چه که از ارتکاب آن نهی فرموده و شکر در برابر نعمت هایش و صبر در هنگام ابتلاء به بلایش به طور اجمال تقوای خدای سبحان به این است که اطاعت شود و معصیت نشود و این جز با خضوع در برابر او امکان ندارد حاصل شود.

سپس می فرماید: «قهر احق التقوی» عبارت خواهد بود از عبودیت خالص، عبودیتی که مخلوط با انانیت و غفلت نباشد. ساده تر این که: حق تقوا عبارت خواهد بود از پرستش خدای تعالی بدون خلط با پرستش هوای نفس و یا غفلت از مقام ربوبی.^۴

اضافه شدن کلمه تقوی به کلمه القلوب در آیه مورد بحث از نظر قواعد ادبی گویای این نکته است که حقیقت تقوی امری است معنوی که قائم است به دل ها. پس تقوی قائم به حرکات بدنی نیست، چرا که این حرکات در اطاعت و معصیت مشترک است، مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا و

۱. «حُنَفَاءُ» و «غیر مشرکین» هر دو برای ضمیر «فاجتنبوا» و «اجتنبوا» در آیه قبل حال هستند.

۲. مختصر البصائر، ص ۳۹۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۵.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۶.



همچنین کشتن یک انسان، چه در جنایت و چه در قصاص و نیز نماز برای خدا و برای ریا و امثال اینها از نظر ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است، به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوای قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می شود، مانند احسان و اطاعت و امثال آن.^۱

بنابراین ارتباط این عمل با تقوای دل ها نیز روشن است، زیرا علاوه بر اینکه تعظیم جزء عناوین قصدیه است، بسیار می شود که افراد متظاهریا منافق تظاهر به تعظیم شعائر می کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی گیرد بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می دانیم تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمان های الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است.^۲

۱) تقوای قلوب

تعبیر تقوای قلوب در آیه ۳۲ سوره حج «فَأَمَّا مَنِ تَقَوَّى الْقُلُوبَ» می رساند که تقوا امری معنوی و مرتبط با روح و نفس انسان است^۳ و هم چون اعمال نیست که متشکل از حرکات و سکانات و از نظر ظاهری، مشترک بین طاعت و معصیت باشد و همچنین از عناوینی نیست که بتوان آن را قطعاً از افعالی چون احسان، طاعت و امثال این ها انتزاع کرد و به شکلی حتمی به تقوای عامل آن پی برد.^۴

آیه ۳ حجرات نیز می رساند که تقوا با قلب پیوند دارد: «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا لِلَّهِ كُفْرَهُمْ وَلِيَتَّقُوا لِلَّهِ كُفْرَهُمْ وَلِيَتَّقُوا لِلَّهِ كُفْرَهُمْ وَلِيَتَّقُوا لِلَّهِ كُفْرَهُمْ»^۵ برپایه روایات معصومان (علیهم السلام) هم، تقوا امری قلبی و نفسی است، چنان که به فرموده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هر چیزی معدنی دارد و معدن تقوا قلوب عاقلان است.^۶

۲) اهمیت و جایگاه تقوا

از منظر قرآن فقط اعمال متقیان پذیرفته است: «... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۷

۱. همان، ج ۱۴، ص ۳۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۷.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۳؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴؛ اطیب البیان، ج ۹، ص ۲۹۸.

۴. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴؛ اطیب البیان، ج ۹، ص ۲۹۸.

۵. روضة الواعظین، ص ۴.

۶. سوره مائده، آیه ۲۷.



و به کاری که بنیان آن براساس تقوا نباشد، هرگز اعتنایی نیست^۱، هر چند ساختن مسجد باشد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا... * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا مَسْجِدٌ أُتِيَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَنُؤَسَّسُ بُنْيَنَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ...»^۲؛ نیز برپایه روایات فراوانی شرط قبولی اعمال تقواست.^۳

تقوا دستور خداوند به خاتم پیامبران (ﷺ): «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ...»^۴ و نیز سفارش او به پیروان اسلام و دیگر ادیان الهی است و چنانچه ویژگی دیگری بیش از آن به صلاح بندگان و در خوبی، جامع ترو در ارزش عظیم ترو در عبودیت فراگیرتر می بود، خداوند مهربان به آن وصیت می کرد: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ».^۵

پیامبر (ﷺ) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز به رعایت تقوای الهی سفارش کرده، آن را سرآمد کارها و بزرگ ترین وصیت دانسته اند.

۳) شعب تقوی

تقوا دارای حوزه های گوناگونی است و امور اعتقادی، اخلاقی و رفتاری را در بر می گیرد، از این رو برخی به استناد نخستین آیات سوره بقره گفته اند که خداوند در آیات یاد شده اوصافی را برای متقیان ذکر می کند که هریک بیانگر شعبه ای از تقواست: از «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» تقوای اعتقادی و از «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» تقوای عبادی و از «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» تقوای مالی و غیر مالی (هم چون مقام و موقعیت) مراد است.^۶

شعبه ها و موارد تقوا در آیات فراوان نام برده شده اند و برخی از آن ها عبارت اند از توحید و پرستش خدا^۷، ایمان به کتاب های آسمانی، آیات و احکام الهی، پیامبران و تسلیم محض بودن در برابر ایشان.^۸

۱. مفردات، ص ۵۳، «قبل»؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۰.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۹، ۱۰۷.

۳. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۸، ص ۶۷.

۴. سوره احزاب، آیه ۱.

۵. سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۳۴.

۶. سوره نساء، آیه ۱۳۱.

۷. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۱؛ تسنیم، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۷.

۸. سوره اعراف، آیه ۶۵، مومنون، آیه ۳۲، نحل، آیه ۱۶، فتح، آیه ۴۸.

۹. سوره حشر، آیه ۵۹، آل عمران، آیه ۵۰، بقره، آیه ۴۱، شعراء آیه ۱۸۴، ۱۷۹، ۱۶۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۰.

۱۰. حجرات، آیه ۱، نور، آیه ۵۲.

۴) تقوا بهترین پوشش معنوی

تقوا بهترین پوشش معنوی است: «يَبْنِيْ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا یُّوْرِیْ سَوْءَ تَکُمُ وَرِیْشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوٰی ذٰلِکَ خَیْرُ ذٰلِکَ مِنْ ءَایَتِ اللّٰهِ لَعَلَّهْمْ یَذَّکَّرُوْنَ»^۱. خداوند متعالی در این آیه پس از یادآوری لباس ظاهری انسان که عورت وی را می پوشاند و مایه زیبایی اوست به ذکر لباس باطنی و معنوی می پردازد که بدی های باطنی انسان مانند شرک، گناهان، رذایل و مانند اینها را می پوشاند. این لباس همان تقواست که خداوند مردم را به آن امر کرده است و پیداست که ذلت آشکار شدن بدی های باطنی، شدیدتر و تلخ تر و ماندگارتر است، از این رو لباس تقوا بهتر از لباس ظاهر است. نیز به فرزندان آدم هشدار می دهد که شیطان شما را فریب ندهد و لباس تقوایی را که بر اندام شما پوشانده ایم و فطرت شما را بر آن سرشتیم از شما نگیرد، آن گونه که لباس پدر و مادر شما را با حيله از تن ایشان به در آورد، در نتیجه عورت آنان نمایان گشت: «يَبْنِيْ اٰدَمَ لَا یَقْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطٰنُ کَمَا اَخْرَجَ اَبَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لَیْرَیْهُمَا سَوْءَ تَهِمَا...»^۲. برای لباس تقوا تفاسیر دیگری نیز هست؛ مانند لباس جنگ^۳ (زره، خود و...)، آنچه انسان با آن عورت ظاهری خود را می پوشاند^۴ و لباس متقیان در قیامت؛ لیکن هیچ یک از این تفاسیر با سیاق آیه هماهنگ نیستند.^۵ روایات نیز تفاسیری برای لباس تقوا برمی شمارند^۶ که در حقیقت بیان مصداق است^۷ و با تفسیر ارائه شده تعارضی ندارد.

۵) تقوا بهترین توشه معنوی

قرآن در ضمن بیان بعضی احکام حج به برگرفتن توشه از اعمال نیک فرمان داده و از تقوا به عنوان بهترین توشه یاد می کند: «... تَزُوْدُوْا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی وَ اَتَّقُوْنَ یَّأُوْلٰی الْاَلْبَابِ»^۸. ذکر این مطلب در ضمن بیان اعمال حج، یا برای آن است که حج سزاوارترین عملی است که انسان باید در آن در پی انجام دادن هر چه بیشتر کارهای

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲. همان، آیه ۲۷.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۳۲؛ زاد المسیر، ج ۳، ص ۱۲۴.

۴. جامع البیان، ج ۸، ص ۱۹۷؛ غریب القرآن، ص ۳۱۰.

۵. المیزان، ج ۸، ص ۷۰-۷۱.

۶. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶۸؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۵-۱۶.

۷. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۶۸؛ المیزان، ج ۸، ص ۸۸.

۸. سوره بقره، آیه ۱۹۷.



نیک باشد^۱ یا از آن روست که همان گونه که انسان در سفر حج نیازمند توشه مادی کافی و مناسب است، در عزیمت به آخرت نیز محتاج اندوخته معنوی تقواست و چون انسان در سفر پر مخاطره حج به ضرورت زاد و نیاز مبرم به آن پی می برد، به خوبی می تواند دریابد سفر آخرت نیز بی توشه تقوا میسر نیست و از آنجا که حرکت به سوی آخرت بسی پر مخاطره تر از سفرهای دنیایی و رحلتی جاودانه است، نیاز انسان به توشه آخرت بسیار بیشتر و اساسی تر است^۲ و این از لطافت، ظرافت و حکمت کلام الهی و مصداق تشبیه معقول به محسوس است که موضوع توشه تقوا و نیز لباس تقوا را همراه مناسب ترین موضوع مرتبط با آن دو بیان کرده است؛ به گونه ای که مطلب کاملاً حسی می شود و اثر شگرفی از خود به جامی گذارد.^۳

در روایات نیز به فراهم آوردن توشه آخرت سفارش شده است^۴، چنان که امام حسن مجتبی (علیه السلام) ضمن استشهاد به آیه یاد شده فرموده است: ای فرزند آدم! همانا تو از زمانی که از مادر زاییده شدی یکسره در نابودی عمرت به سر میبری، پس از آنچه در اختیار داری برای روزی که در پیش داری (آخرت) چیزی کسب و ذخیره کن. همانا مؤمن (برای آخرت) توشه برمیگیرد و کافر فقط مشغول لذت بردن و بهره‌وری از دنیاست (و به فکر آخرت نیست).^۵

تقوا تنها ملاک کرامت، سعادت و امتیاز حقیقی میان مرد و زن، عرب و عجم و گروه‌ها، قبائل مختلف و نژادهای گوناگون انسان فرقی نیست و همه از یک پدر و مادرند، پس از این جهت بر یکدیگر برتری ندارند و برتری فقط در رعایت تقواست و با تقوا تو در پیشگاه خداوند گرامی تر است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».^۶

(۶) مراحل تقوی

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

مرحله اول: نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۵؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. ر. ک: تسنیم، ج ۱، ص ۴۴.

۴. عیون الحکم، ص ۲۰۲-۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۰۵، ۳۳۳.

۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲.

۶. معدن الجواهر، ص ۲۱؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۹۳.

۷. سوره حجرات، آیه ۱۳.



مرحله دوم: پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.
مرحله سوم: خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.^۱
امیر مؤمنان علی (ع) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (ع) روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید:
«الا وان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتنحت بهم فی النار! الا وان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، واعطوا زمتها، فاوردتهم الجنة!»^۲
بدانید گناهان هم چون مرکب های سرکش است که گناه کاران بر آنها سوار می شوند و لجامشان گسیخته می گردد و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد. اما تقوی مرکبی است آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند و تا قلب بهشت می تازند.

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشتن داری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنهاست.

۳) تفاوت شعارهای دینی با شعائر

بین شعارها و شعائر نباید خلط شود در تاریخ اسلام گاهی شعارهایی که در جای خود بسیار مؤثر هم بوده مطرح می شده و بدین وسیله دیگران به اهداف و ارزش های مکتبی اسلام آشنا شده و یا از این شعارها به عنوان سدی در برابر شعارهای اسلام استفاده می شده است به عنوان نمونه، در تفسیر المیزان آمده است که یک گروه و قبیله یهودی به نام بنی النضیر بودند. این یهودی ها در پناه اسلام در شهر مدینه زندگی می کردند و قراردادشان این بود که توطئه نکنند؛ چوب لای چرخ نگذارند؛ کار نکنند و زندگی عادی و روزانه خودشان را داشته باشند. این یهودی ها پیمان شکستند. پیغمبر به مردم گفت گرد قلعه بروید. رفتند و بنی النضیر را محاصره کردند.

بنابراین ارباب دشمن از شعار و تقویت روح خودمان از شعار، ترسیم خط مکتبی ما از شعار و معرفی مکتبمان هم از شعار است. ما با شعار این کارها را می کنیم.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۶.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۶.



«فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَبَّرَ الْمُؤْمِنُونَ» پیغمبر الله اکبر می گفت و همه مسلمان ها هم الله اکبر می گفتند و یک دلهره ای برای یهودی ها پیدا شد چند شب بدین منوال گذشت.^۱ دنبال بحث را در بحار علامه مجلسی دنبال می کند و می گوید شب یازدهم رسول خدا ﷺ فرماندهی این جمعیت را به علی بن ابی طالب داد. حضرت علی که آمد، پیغمبر گفت: در مدتی که من نیستم و شما فرمانده هستید. تا صبح همه باید الله اکبر بگویید. همه مسلمان ها دور این قلعه را گرفتند و فریاد الله اکبر زدند و این ها خلاصه خودشان میدان را خالی کردند و رفتند.

معنای شعار علامت است. علامت خدا است. شعار مکتب را معرفی می کند. خط رسیدن به مکتب را می گوئیم. در خودمان انرژی به وجود می آوریم. تقویت روح و تهدید و ارعاب دشمن را ایجاد کنیم. تقریباً می توانیم بگوییم تاریخ شعار، در میان همه قبیله ها بوده است. با فرق هایی که دارد. خود پیغمبر اسلام وقتی آمد فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» و این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شعار توحید است.^۲

روایات تقوا

الف) الإمام الصادق ﷺ: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَأَثَارِنَا.^۳

امام صادق ﷺ: از ما نیست (و ارزشی ندارد) کسی که در شهری صد هزار نفری یا بیشتر زندگی کند و در آن شهر، شخصی پارسا ترازا وجود داشته باشد.

ب) عنه ﷺ: أَنَا الْمَهْدِيُّ، وَأَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ، وَزَوْجُ الْأَرْمَلِ، وَأَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ، وَأَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَأَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى، وَكَلِمَةُ التَّقْوَى، وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ، وَلِسَانُهُ الصَّادِقُ، وَيَدُهُ.^۴

امام علی ﷺ: من رهنمایم، من رهیافته ام. پدر یتیمان و مستمندانم، سرپرست بیوه زنانم، پشت و پناه هر ناتوانی هستم و مأمن هر وحشت زده ای، من رهنمای مؤمنان به سوی بهشت، ریسمان استوار خدایم، حلقه و دستاویز محکم خدایم و کلمه تقوا؛ من

۱. به تفسیر المیزان رجوع شود.

۲. برگرفته از درس هایی از قرآن (محسن قرائتی).

۳. الکافی، ج ۲، ص ۷۹. (ظاهر مقصود از پارسا ترا در روایت شریف، پارسا تراز شیعه است یعنی این طور نباشد که رفتار آنان نسبت به شما شیعیان تطبیق بیشتری با تقوا داشته باشد).

۴. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۶۵.



چشم خدایم وزبان راستگوی او ودست او.

ج) در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ اتَّقُوا هَاهُنَا اتَّقُوا هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ؛ ای اباذر حقیقت تقوا اینجا است»^۱

د) حدیث امام علی ﷺ می فرماید:

«إِنَّ التَّقْوَى مُنْتَهَى رِضَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ وَ حَاجَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَ أَنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ.»^۲

نهايت خشنودی خداوند از بندگانش و خواسته او از آفریدگانش تقواست، پس از خدایی پرهیز کنید که اگر پنهان کنید می داند و اگر آشکار سازید می نویسد.

اهمیت حج در روایات

الف) «قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ ﷺ مَا أَكْثَرَ الْحَجَّيَجَ وَ أَعْظَمَ الصَّحَّيَجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الصَّحَّيَجَ وَ أَقَلَّ الْحَجَّيَجَ أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عَيْنًا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بِصِيرًا فَقَالَ انْظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجَّيَجِ قَالَ فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا أَكْثَرَ النَّاسُ قِرْدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكُوكَبِ الْأَمْعِ فِي الظُّلُمَاءِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ مَا أَقَلَّ الْحَجَّيَجَ وَ أَكْثَرَ الصَّحَّيَجِ.»^۳

ابو بصیر به امام باقر ﷺ عرض کرد: در حج امسال چقدر حاجی زیاد و ناله ها بلند است!

امام باقر ﷺ فرمود: «بلکه چقدر ناله ها زیاد و حاجی کم است! آیا می خواهی به حقیقت و راستی آنچه گفتیم آگاه شده و با چشمانت ببینی؟».

امام باقر ﷺ با دست خویش، چشمان ابو بصیر را مسح کرد و دعایی خواند پرده حجاب از پیش روی او برداشته شد. سپس به ابو بصیر فرمود: «چشمانت را باز کن و به حاجی ها نگاه کن».

ابو بصیر نگاه کرد، دید اکثر مردم به شکل میمون و خوک می باشند و اما عده دیگری که مؤمن هستند مانند ستاره ای درخشان در آسمانی تاریکند که میان آنان می درخشند.

ابو بصیر عرض کرد: «مولای من! راست گفتی، چقدر حاجی کم و ناله ها زیاد

۱. تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۴۴۴۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۳. مناقب آل ابی طالب (ابن عاشور)، ج ۴، ص ۱۸۴.

است.»

(ب) امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَلْقَهُ لِيُخْتَبِرَ بِهِ طَاعَتَهُمْ فِي آثَانِهِ»^۱

یعنی: «خانه کعبه، خانه‌ای است که خداوند از بندگانانش خواسته است تا نزد آن آمده و خدا را عبادت کنند. و می‌خواهد با این عمل، آنان را در انجام وظایف و طاعات، آزمایش کند».

داستان

مرددهاتی پیوسته خدمت امام صادق علیه السلام رفت و آمد می‌کرد. مدتی امام، او را ندید. حضرت از حال او جويا شد. شخصی محضر امام بود خواست از مرددهاتی عیب جویی کند و به این وسیله از ارزش او نزد امام بکاهد گفت: آقا آن مرددهاتی و بی سواد است، چندان آدم مهمی نیست. امام فرمود: شخصیت انسان در عقل اوست و شرافتش در دین او و بزرگواریش در تقوای اوست، ارزش آدمی بسته به این سه صفت است. زیرا مردم از لحاظ نسل یکسانند و همه از آدم هستند و مزایای مادی ارزش آفرین نمی‌باشند. آن مرد از فرمایش امام علیه السلام شرمند شد و دیگر چیزی نگفت.^۲

خلاصه و نتیجه‌گیری

آیه فوق مسئله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می‌شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچ گونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد.

تعظیم و بزرگ داشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می‌دانیم تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمان‌های الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است و از آنجا است که به جسم سرایت می‌کند، لذا می‌توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه‌های تقوای دل است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

- نگهداری نفس از عذاب جاودان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.
- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.
- خویشتن‌داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. بحار، ج ۴۷، ص ۵۷.



آیه تبلیغ



«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»
[سوره مائده، آیه ۶۷]

«ای پیامبر، به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت (درمورد
معرفی پیشوایشان) به سوی تو فرو فرستاده شده است ابلاغ
کن، و اگر نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای، و از مردم بیمی به
خود راه مده، که خداوند تو را از گزند آنان مصون می‌دارد. قطعاً
خدا این مردم کفرپیشه را به اهدافشان (تباہ کردن دین حق)
راه نمی‌نماید.»



شان نزول^۱

در روایات مشهوری که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده، چنین آمده است: خداوند به پیامبر وحی کرده بود، که علی علیه السلام را جانشین خود گرداند. حضرت بیم این را داشتند که این کار بر گروهی گران آید. این آیه نازل شد تا پیامبر را بر این کار تشجیع کند. مقصود این است که اگر از تبلیغ آنچه به تو دستور داده شده است، خودداری و کتمان کنی، گویی هیچ یک از مأموریت‌های خود را انجام نداده‌ای.^۲

واژگان مهم

— بلغ

کلمه «بَلَّغْ» نشانه دیگری برویژگی خاصّ مضمون آیه فوق است، زیرا: اولاً: این کلمه منحصر به فرد است و در سراسر قرآن فقط در این آیه به کار رفته است. ثانیاً: به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» این کلمه تأکید بیشتری نسبت به کلمه «أَبْلَغْ» دارد؛ زیرا هر چند این کلمه نیز تنها در یک آیه قرآن آمده است، ولی شاید در کلمه «بَلَّغْ» علاوه بر تأکید، تکرار نیز نهفته باشد. یعنی این مطلب آن قدر مهم است که باید حتماً آن را به مردم برسانی و برای آنها تکرار کنی.^۳

— عصم

(بر وزن فلس) امساک و حفظ. راغب گفته: «العصم: الامساک» در صحاح گفته: عصمت به معنی منع است «عَصَمَهُ الطَّعَامُ» یعنی طعام او را از گرسنگی مانع شد. «وَاللّٰهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده، ۶۷). خدا تو را حفظ می‌کند.^۴

۱. درباره شان نزول بحث مبسوطی در ادامه ارائه خواهد شد.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱.

۳. آیات ولایت در قرآن، ص، ۲۷ (پیامبر صلی الله علیه و آله عملاً نیز چنین کرد، آن حضرت مسئله جانشینی حضرت علی علیه السلام را از اولین روزهای ظهور اسلام تا هنگام وفات بارها به مردم گوشزد کرد).

۴. قاموس قرآن، ج ۵، ص، ۸.

نکات تفسیری

۱) مقدمه بحث

این آیه شریفه، که به آیه تبلیغ مشهور شده است، پیرامون مهم‌ترین مسئله جهان اسلام، پس از مسئله نبوت و پیامبری، بحث می‌کند و به پیامبر اسلام ﷺ در اواخر عمر شریفش، با اصرار فراوان، دستور می‌دهد که مسئله خلافت و جانشینی پس از خودش را با صراحت تمام با مردم در میان بگذارد و تکلیف مردم را از این جهت روشن کند. در تفسیر این آیه، دانشمندان شیعه و سنی مطالب مختلفی بیان داشته‌اند که شرح آن خواهد آمد.^۱

علامه طباطبائی مقصود آیه را این طور تبیین نموده است: آیه شریفه بیانگر این است که از جانب خدا پیامی بر پیامبر ﷺ نازل شده بود که می‌بایست آن را ابلاغ می‌کرد، ولی آن حضرت به خاطر مصلحتی آن را به تأخیر می‌انداخت، تا آن که خداوند تأخیر را روا ندانست و به ابلاغ آن فرمان داد. در آیه شریفه به طور آشکار بیان نشده که آن پیام چه بوده است، ولی با دقت در آیه می‌توان به خصوصیتی از آن پیام پی برد.

پیام راجع به اصل دین نیست زیرا معنی ندارد گفته شود: اگر آیین خدا را ابلاغ نکردی، رسالت الهی را که همان آیین او است (نرسانده‌ای) - بنابراین مقصود از «ما انزل الیک» پیامی خاص از آیین الهی و مقصود از «رسالته» اصل دین یا مجموعه برنامه‌های آن است و مفاد آیه این است که اگر آن پیام رانرسانی، آیین الهی را ابلاغ نکرده‌ای. پس می‌توان برداشت کرد که ابلاغ نکردن این پیام اصل دین را هم به مخاطره می‌اندازد به تعبیر دیگر این پیام، روحی است برای پیکردین که عدم ابلاغ آن اصل رسالت را زیر سؤال می‌برد. جمله «والله یعصمک من الناس» نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ در ابلاغ آن پیام از مردم بیم داشته است و مراد از الناس منافقان و مردم سست ایمانی هستند که در میان مسلمانان راستین به سر می‌برند. آن چه بیان شد مضمون روایاتی را که از شیعه و اهل سنت نقل شده را تأیید می‌کند.^۲

اهمیت پیامی که حضرت باید ابلاغ می‌کرد هم طراز نبوت بوده است، زیرا؛
اولاً: آیه مورد بحث، آیه ۶۷ سوره مائده است و می‌دانیم که سوره مائده آخرین سوره، یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گشته است. یعنی

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۵.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۲ الی ۴۷؛ (با استفاده از نکات تفسیری محمد رضا صفوی).



این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت و بعد از ۲۳ سال تبلیغ پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است.

ثانیاً: از آیه شریفه استفاده می شود که این مأموریت پیامبر ﷺ به قدری مهم و خطیر است که هم سنگ و هم طراز نبوت است. احتمالاتی که برخی از دانشمندان داده اند و اموری که در سطور قبل به آن اشاره شد هر چند مهم هستند، ولی هیچ یک از آنها هم طراز رسالت و نبوت نمی باشد. باید بیاندیشیم که چه امر مهمی که هم طراز رسالت است پس از ۲۳ سال هنوز انجام نشده است؟

ثالثاً: ویژگی دیگر این مأموریت این است که عده ای با آن مخالفت می کنند و مخالفت آنها به قدری جدی و شدید است که حاضرند پیامبر اسلام ﷺ را از سر راه بردارند، مسلمانان که با نماز و روزه و حج و جهاد و مانند آن مخالفتی نداشته اند، پس حتماً این مأموریت، یک مسئله سیاسی است و عده ای برای مخالفت با آن، کمر به مبارزه بسته اند و حاضرند در این راه در مقابل پیامبر اسلام ﷺ هم بایستند! و هنگامی که تمام این جهات را نظر می گیریم و بی طرفانه و منصفانه بر روی آن مطالعه می کنیم و به دور از تعصب و لجابت به قضاوت می نشینیم، به چیزی جز مسئله ولایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ، که در غدیر خم به صورت رسمی مطرح شد نمی رسیم.

آری! چیزی که پیامبر اسلام ﷺ تا سال آخر عمر شریفش به طور رسمی آن را بیان نکرده بود و هم طراز رسالت و نبوت خاتم الانبیاء بود و عده زیادی برای مبارزه با آن هم قسم شده بودند و خداوند برای حفظ پیامبر ﷺ در اجرای این مأموریت تضمین داده بود، همان مسئله مهم و سرنوشت ساز جانشینی پیامبر بود، زیرا هر چند پیامبر اکرم ﷺ مسئله ولایت علی ﷺ را بارها مطرح کرده بود ولی به صورت رسمی و در حضور مسلمانان سراسر جهان بیان نشده بود؛ بدین جهت، این مأموریت عظیم و بزرگ به هنگام بازگشت آن حضرت از حجة الوداع و در صحرای غدیر خم به بهترین شکلی انجام شد و پیامبر ﷺ با معرفی علی ﷺ به عنوان جانشین خویش، رسالتش را تکمیل کرد.^۱

۲) مضمون و نکات محوری آیه

لحن و گویش آیه یاد شده، بی نظیر می باشد؛ از یک سو پیامبر ﷺ را بالحن بی سابقه ای تهدید می کند، که اگر آن چه بر او نازل شده را به مردم، ابلاغ نکند، در نزد خداوند همانند کسی است که هیچ فرمان و رسالتی الهی را به انجام نرسانیده

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۰.



است؛ از سوی دیگر نگرانی پیامبر ﷺ نسبت به انجام فرمان نازل شده را به گونه ای موّجه می شمارد و به پیامبر ﷺ اطمینان می دهد که خطر و آسیب محتمل از ناحیه گروهی از مردم که باعث نگرانی پیامبر ﷺ شده است را دفع می کند و نمی گذارد آنان به هدف خود، دست یابند.

فهم دقیق و روشن مقصود آیه یاد شده در گرو این است که روشن شود که چه حکم یا احکامی بر پیامبر ﷺ نازل شده است که چنین موقعیت ویژه ای در دین اسلام دارد که از یک سو به انجام رسیدن رسالت پیامبر ﷺ در گروه ابلاغ آن است؛ و از سوی دیگر گروهی از مردم، آن را بر نتافته و برای جلوگیری از ابلاغ یا تحقق آن، رفتار و اقدامات نگران کننده، خواهند داشت. مفسران شیعه با تکیه بر تحلیل واژگان و جملات آیه و همچنین با تکیه بر روایات، بر این نظر اتفاق دارند که حکم نازل شده بر پیامبر ﷺ اعلام و ابلاغ ولایت علی ﷺ می باشد؛ اما مفسران اهل سنت دیدگاه شیعه درباره آیه را بر نتافته و نظرات دیگری درباره مقصود آیه تبلیغ، به میان آورده اند؛ تبیین مقصود آیه تبلیغ را با بررسی چند موضوع، پی می گیریم.^۱

۳) بررسی روایات سبب نزول آیه تبلیغ

بیشتر مفسران، تبیین نظر خود درباره مقصود از آیه را بر روایات سبب نزول آیه تبلیغ، استوار کرده اند؛ از همین رو ضروری است، نخست روایات سبب نزول آیه را بکاوییم.

سبب نزول آیه تبلیغ در روایات شیعه:

در منابع روایی شیعه تنها از یک حادثه به عنوان سبب نزول آیه تبلیغ، سخن به میان آمده است؛ و آن حادثه، ابلاغ ولایت علی ﷺ می باشد، روایات بی شماری در کتب تفسیر روایی شیعه، ادعای یاد شده را تأیید می کند؛^۲ به عنوان مثال روایت ابی صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله را یاد آور می شویم:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَا أَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَنْصِبَ عَلِيًّا لِلنَّاسِ (لِيُخْبِرَهُمْ بَوْلَايَتِهِ) فَتَخَوَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقُولُوا حَاجِيَ إِيْنِ عَمَهُ وَأَنْ يَطْعَنُوا فِي ذَلِكَ عَلَيْهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْآيَةُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَوْلَايَتِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ»^۳

«ابن عباس و جابر گفتند: خداوند محمد ﷺ را امر کرد که علی را برای مردم

۱. بررسی امامت در قرآن از دیدگاه فریقین، (تاج آبادی، مسعود)، ذیل آیه شریفه.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۱؛ البرهان، ج ۲، ص ۳۳۵.

۳. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۵۷.



نصب کند تا ولایت او را به آنان خبر بدهد، پیامبر از این ترسید که مردم بگویند از پسر عموی خودش طرفداری کرد و در این موضوع طعنه بزنند، پس خداوند به او وحی کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ». پیامبر در غدیر خم ولایت او را اعلام کرد.^۱

استدلال علامه طباطبائی:

۱. آیه تبلیغ در آخرین ماه های حیات پیامبر ﷺ نازل شده است^۲ در زمانی که قدرت و شوکت مشرکان جزیره العرب برهم چیده شده، حکومت اسلامی استوار شده، یهود و نصاری تحت سلطه اسلام درآمد و جزیه پرداخت می کنند؛ و بیشترین احکام اسلام نیز نازل شده است.

۲. حکمی بر پیامبر ﷺ نازل شده است، اما پیامبر ﷺ ابلاغ آن را تا فراهم شدن فرصتی مناسب، به عقب انداخته اند؛ منشأ عمل پیامبر ﷺ نوعی ترس و نگرانی است؛ نگرانی و ترس از مخالفت و اعتراض مردم به حکم نازل شده؛ لکن خداوند فرمان می دهد حکم یاد شده به سرعت ابلاغ شود؛ و ضمن یادآوری اهمیت حکم یاد شده به پیامبر ﷺ وعده می دهد که او را محافظت کرده و حيله مخالفان را ناکارآمد کرده و نمی گذارد امر دعوت را دگرگون کنند.

۳. حکم نازل شده بسیار مهم و فراتر از دیگر احکام است؛ به گونه ای که اهمال در آن به منزله اهمال سایر احکام است؛ حکمی است که امر دین را کامل و استوار می کند.

۴. ترس و نگرانی پیامبر ﷺ نسبت به جان خود نبود؛ قرآن در آیه «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۳ گزارش می دهد پیامبران از احدی جز خدا نمی ترسند؛ سیره پیامبر ﷺ در تبلیغ بیست و سه ساله و حضور در جنگ های متعدد، مؤید این مدعا است. هم چنین پیامبر ﷺ نسبت به صدمه دیدن آبرو و اعتبار شخصی خود ترس و نگرانی نداشت؛ قرآن در آیاتی گزارش می دهد که مشرکان مکه، نسبت های ناروایی همچون شاعر^۴ و مجنون^۵ به پیامبر ﷺ دادند اما کمترین اثری در عزم و جدیت پیامبر ﷺ در ابلاغ سریع آیات نازل شده، ایجاد نکرد؛ افزون بر آن این که بر اساس گزارش قرآن همه پیامبران از

۱. بررسی امامت در قرآن از دیدگاه فریقین، (تاج آبادی، مسعود)، ذیل آیه شریفه.

۲. رک. التفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ التحریر، ج ۵، ص ۱۵۱.

۳. احزاب، ۳۹.

۴. طور، ۳.

۵. ذاریات، ۵۲.



جانب مشرکان در مظان سوء قصد و مورد اتهامات بی شمار قرار داشتند؛ اما کم‌ترین کاستی یا تأخیری در انجام رسالت آنها به وجود نیامد. هم‌چنین یهود و نصاری در زمان نزول آیه تبلیغ تحت سلطه و حکومت پیامبر ﷺ بودند و جزیه پرداخت می‌کردند. و مشرکان نیز یا به اسلام درآمده بودند و یا به خارج از حکومت اسلام گریخته بودند؛ از همین رو دلیلی برای ترس و نگرانی پیامبر ﷺ از آنان در میان نبود؛ بنابراین ترس پیامبر ﷺ ناظر به گروهی از مسلمین بود؛ کسانی که ایمان بنیادین به اسلام و پیامبر ﷺ نداشتند؛ و تبلیغ بعضی احکام این گمان و توهم را در ذهن آنها به وجود می‌آورد که تشریع آن حکم در جهت منافع شخصی پیامبر ﷺ می‌باشد؛ به سخن دیگر این توهم را ایجاد می‌کرد که مسئله ابلاغ حکم نازل شده (ولایت علی) برای تثبیت حکمرانی در خاندان پیامبر ﷺ است؛ اگر توهم یاد شده در میان مسلمین جای گیر می‌شد، عصمت پیامبر ﷺ در اذهان عمومی آسیب می‌دید و راه برای تشکیک در دیگر احکام بلکه اصل دین اسلام، هموار شده بود. از همین رو خداوند با نزول آیه تبلیغ از یک سو به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد حکم نازل شده را به سرعت ابلاغ کند و از سوی دیگر با تأیید ضمنی نگرانی پیامبر ﷺ به ایشان دلگرمی و امنیت می‌دهد که حیل‌های مخالفان را بی اثر می‌کند.^۱

۵. روایات فریقین گزارش داده‌اند که آیه تبلیغ درباره ولایت علی ﷺ نازل شده است.^۲

۶. استواری و ثمر بخشی دین در گرو تعیین انسان شایسته‌ای است که امور دین را در جامعه رسیدگی کند؛ دین اسلام، دین پایدار و جهانی است؛ در تمام حوزه‌های فکری، اخلاقی و رفتاری، معارف و احکامی فراگیر به میان آورده است؛ احکامی که رفتارهای خرد و کلان فردی و اجتماعی انسان را فرا گرفته است؛ هر مکتب و قانون اجتماعی نیازمند مجری آگاه و توانمند است؛ دین اسلام نیز از این قانون، مستثنی نیست؛ از همین رو پیامبر ﷺ هنگام خروج از مدینه برای جهاد با مشرکان، کسی را به عنوان جانشین خود، قرار می‌دادند؛ و پس از گسترش اسلام، حاکمانی برای شهر مکه، طائف، یمن و... تعیین می‌کردند؛ حال چگونه متصور است خداوند برای پس از رحلت پیامبر ﷺ رهبری آگاه و معصوم، معین نکرده باشد.^۳

تطبیق آیه شریفه با نشانه‌های ولایت حضرت امیر ﷺ

۱. بررسی امامت در قرآن از دیدگاه فریقین، (تاج آبادی، مسعود)، ذیل آیه شریفه.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ اسباب النزول، ص ۲۰۴؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. رک. المیزان، ج ۶، ص ۵۳، ۴۲.



مسئله جانشینی و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با نشانه‌های سه‌گانه‌ای که در آیه تبلیغ آمده است کاملاً انطباق دارد؛ زیرا:

اولاً: همان طور که گذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طول عمر مبارکش هیچ‌گاه مسئله خلافت و جانشینی پس از خویش را به طور رسمی و در این مقیاس وسیع مطرح نکرده بود و این مسئله، تنها مسئله مهمی بود که تا آخرین سال‌های عمر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) زمین مانده بود.

ثانیاً: در بین مسائل مختلف اسلامی، هیچ مسئله‌ای در حدّ و شأن نبوّت و هم‌تراز آن و ادامه‌دهنده مسیر نبوّت نمی‌باشد، بلکه مقام امامت است که هم‌ردیف مقام نبوّت و امام است که انجام‌دهنده وظایف محوّله بر پیامبر است.

ثالثاً: از زمان طرح مسئله امامت و ولایت امیر مؤمنان، مخالفت‌های متعدّدی بروز داده شد؛ حتی در همان صحرای غدیر، شخصی به حضور حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آمد و با حالت اعتراض به آن حضرت عرض کرد:

«اگر آنچه امروز گفته‌ای از ناحیه خداوند بوده است، از او بخواه عذابی بر من فرو فرستد و مرا نابود کند!» که چنین شد و او نابود گشت. مخصوصاً اگر آیه ۴۱ سوره مائده را کنار این آیه بگذاریم مطلب روشن‌تر خواهد شد.

نتیجه این که، آیه شریفه فوق، با قطع نظر از روایات و اقوال و آراء مفسران و آنچه در تاریخ آمده، دلالت بر ولایت امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) دارد.^۱

۴. پیام‌های آیه

دو پیام عمده و دو نکته مهم می‌توان از آیه شریفه مورد بحث استفاده کرد: الف) این که هر چند مخاطب این آیه شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن زمان بوده است، ولی بدون شک وظیفه تبلیغ ولایت و امامت و پاسخ‌گفتن به سوالات و شبهات پیرامون آن، اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه این مسئله وظیفه تمام آگاهان در طول تاریخ است.

ب) پیام دیگر آیه شریفه این است که مؤمنان واقعی کسانی هستند که بدون تعصّب و لجاجت و گرایش‌های خطّی و گروهی، در مقابل فرمان خدا تسلیم هستند.

اساساً رمز دستیابی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به آن مقامات والا و بالا، عبودیت و تسلیم محض خدا بودن آن حضرت بود، همان چیزی که در هر نماز قبل از شهادت به رسالت آن حضرت، به آن شهادت می‌دهیم.

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۱.



ما هم اگر طالب قُرب الهی هستیم و می خواهیم مؤمن حقیقی و واقعی باشیم و ادعای پیروی از مکتب پیامبر خدا ﷺ را داریم، باید در هر حال تسلیم فرمان او باشیم؛ حتی اگر برخلاف خواسته و سلیقه و خط و حزب ما باشد.^۱

همه‌ی مفسران شیعه به اتکاء روایات اهل بیت ﷺ و نیز بعضی از مفسران اهل سنت به عنوان یکی از مصادیق، آیه را مربوط به نصب حضرت علی ﷺ در غدیر خم به ولایت و امامت دانسته‌اند.^۲ جالب آن که صاحب تفسیر المنار از مُسند احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه، حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» را با سند صحیح و موثق بیان کرده است و سپس با دو جمله به خیال خود در آن تشکیک نموده است: اَوَّلُ این که مراد از ولایت، دوستی است. (غافل از آنکه دوستی نیاز به بیعت گرفتن و تبریک گفتن و آن همه تشریفات در غدیر خم نداشت) دوم آنکه اگر حضرت علی ﷺ امام و رهبر بعد از رسول اکرم ﷺ بود، چرا فریاد نزد و ماجرای نصب خود را در غدیر نگفت؟! (غافل از آنکه در سراسر نهج البلاغه و کلمات حضرت علی ﷺ ناله‌ها و فریادها مطرح است؛ ولی صاحب المنار گویا آن ناله‌ها و فریادها را نشنیده است).

در تمام قرآن تنها در این آیه است که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به کتمان پیام، تهدید شده که اگر نگوئی، تمام آنچه را که در ۲۳ سال رسالت گفته‌ای هدر می‌رود. پس باید دید چه پیام مهمی است که این گونه بیان می‌شود؟

پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی ﷺ فرمود: «لَوْ لَمْ أبلغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وَلَايَتِكَ لَحَبَطَ عَمَلِي» اگر آنچه درباره ولایت توست به مردم نرسانم تمام اعمال من محو می‌شود.^۳ در این آیه، چند نکته است که جهت‌گیری محتوایی آن را روشن می‌کند:

۱. سوره مائده، در اواخر عمر شریف پیامبر اسلام نازل شده است.
۲. در این آیه، به جای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، تعبیر «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده است، که نشانه یک رسالت مهم است.
۳. به جای فرمان «أبلغ»، فرمان «يَلِّغْ» آمده که نشانه‌ی ابلاغ قطعی و رسمی و مهم است.
۴. پیامبر نسبت به نرساندن یک پیام مهم تهدید شده که اگر نگوید، همه زحماتش به هدر می‌رود.
۵. رسول خدا ﷺ از عواقب کاری هراس دارد که خداوند او را دل‌داری می‌دهد که

۱. همان، ص ۳۵.

۲. تفاسیر کبیر فخر رازی و المنار.

۳. تفسیر نور الثقلین و امالی صدوق، ص ۴۰۰.

ما تو را از شر مردم نگه می‌داریم.^۱

۵) ضرورت و استمرار وجود امام حق

وجود امام در هر عصر و زمان و در هر جامعه‌ای برای هدایت انسان‌ها به سوی کمال و برقراری نظم در جامعه ضرورت دارد.^۲ «أَمَّا أَنْتَ مُنْذِرُ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». (رعد، ۷) روایات تفسیری این‌آیه نیز این حقیقت را تأیید می‌کند که امامی زنده تا روز قیامت در میان انسان‌ها حضور دارد.^۳ همچنین براساس روایاتی درباره سوره قدر، در شب قدر هر سال تا روز قیامت، فرشتگان بر امام آن زمان نازل می‌شوند و این سوره دلیل روشنی بر وجود امام در همه زمان‌هاست.^۴

برخی از آیه ۱۱۹ توبه که به مؤمنان فرمان همراهی با صادقان می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» استفاده کرده‌اند که باید در هر عصری صادقانی باشند که مردم برای پیمودن راه پرهیزکاری لازم است با آنان باشند.^۵ روایات، مقصود از صادقان را امامان دانسته است.^۶ افزون بر آیات از روایات فراوانی نیز استفاده می‌شود که زمین هیچ‌گاه از حجت الهی تهی نخواهد بود و هرگاه از حجت الهی تهی باشد اهلش را فرو خواهد بُرد، به گونه‌ای که حتی اگر دو نفر بر روی زمین زندگی کنند یکی از آنان حجت و امام خواهد بود.^۸ در برخی از روایات نیز بر ضرورت وجود امام استدلال شده است، چنان‌که در مناظره‌ای تأیید شده از سوی امام صادق (علیه السلام) امام قلب عالم دانسته شده که وجود وی برای عالم مانند وجود قلب برای انسان ضروری است.^۹ و نیز براساس مناظره‌ای دیگر که آن هم از سوی امام صادق (علیه السلام) تأیید شده بهره‌وری صحیح و کامل از قرآن، بدون امام معصومی که به تمام قرآن عالم بوده و با توجه به احاطه بر سراسر قرآن بتواند آن را برای امت تفسیر کند میسر نیست.^{۱۰}

۱. تفسیر نور، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۳۶.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۴. نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۱۹-۶۴۲.

۵. پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۹-۵۱.

۶. نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۱.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۸. همان، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۹. کمال الدین، ص ۲۰۰-۲۰۳.

۱۰. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۶) شرایط و ویژگی های امام

الف) عصمت

براساس آموزه های قرآن، امام دارای ویژگی هایی است که مهم ترین آنها عصمت است. خدای سبحان در پاسخ ابراهیم علیه السلام که از خدا خواست تا امامت را در ذریه او قرار دهد فرمود: عهد من به ظالمان نمی رسد: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». (بقره، ۱۲۴) مفسران با استناد به این آیه عصمت را برای امام لازم می دانند و لزوم عصمت را این گونه تبیین می کنند که امام مقتدا و رهبری است که اقتدای به او واجب است و اگر امام معصیت کند بر آدمیان نیز از باب لزوم اطاعت از امام، معصیت واجب خواهد بود و این امر محال است، زیرا معصیت ممنوع است و جمع فعل و ترک غیر ممکن است، از این رو عصمت در امامان لازم است تا این محذور پیش نیاید.^۱ ناگفته نماند که آیه بر عصمت امام در طول حیات و تمام عمر دلالت می کند بنابراین کسی که در قسمتی از عمر خود گرفتار فسق یا شرک باشد شایستگی مقام امامت را نخواهد داشت.^۲

ب) صبر و شکیبایی

هدایت انسان ها به توحید و به ثمر رساندن آن، با دشواری هایی همراه است، از این رو برای عهده داری این امر خطیر، باید امامت به کسی سپرده شود که از مشکلات نهراسد و با شکیبایی این بار سنگین را به مقصد برساند^۳ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا». (سجده، ۲۴)

ج) یقین به آیات الهی

انسانی که به آیات الهی یقین دارد در کار هدایت امت موفق است و می تواند با نیروی یقین، خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد^۴ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا... كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ» (سجده، ۲۴)، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا برای دستیابی به یقین، از رؤیت ملکوت بهره مند شد: «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و پس از رسیدن به مقام یقین و تحقق به کلمات الله امامت به او اعطا گردید^۵ «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّتْهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». (بقره، ۱۲۴)

۱. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۶-۳۷، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۶۶.

۴. همان.

۵. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.

د) موفقیت در آزمون های الهی

امامت زمانی به حضرت ابراهیم عطا شد که خدای سبحان او را به انواع ابتلائات، از جمله ذبح فرزند آرمود و او در همه آنها پیروز گردید.^۱

ه) عبودیت تام

کسانی که مقام امامت به آنان داده شده در عبودیت الهی استمرار داشته و با عبادت ملازم بوده اند^۲ «وكانوا لَنَا عِبْدِينَ» (انبیاء، ۷۳)، چنان که برپایه برخی احادیث خدای سبحان ابراهیم را قبل از هر چیز عبد خود قرار داد و پس از آن مقام امامت را به او عطا کرد.^۳

و) هدایت یافتگی بدون واسطه

رسالت اساسی امام هدایت است و از این رو در صورتی می تواند دیگران را هدایت کند که خود به طور مستقیم و بدون واسطه از ناحیه خدا هدایت شده باشد^۴ «أَفَن يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ». (یونس، ۳۵) براساس روایاتی در ذیل این آیه پیامبران و امامان هدایت یافتگان اند.^۵

ز) علم گسترده

امامان حق که مسئولیت خطیر هدایت مردم به سعادت و کمال و مدیریت جوامع انسانی را بر عهده دارند، باید از دانش گسترده برخوردار باشند، تا بتوانند این مسئولیت را به انجام رسانند، افزون بر این لازم است علم آنان از خطا و شک مصون باشد، تا مردم بتوانند به آنان اعتماد کنند و هدایت ایشان را پذیرفته و تحت حاکمیت آنان به اهداف مادی و معنوی خود برسند، از این رو خداوند طالوت را با برتری در دانش و نیروی جسمانی برای حاکمیت بر بنی اسرائیل برگزید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره، ۲۴۷) و نیز اولوالامر را مرجع علمی مسلمانان در تشخیص حق و باطل و صدق و کذب معرفی کرد و به آنان فرمان داد تا در هنگام دریافت گزارش ها به اولوالامر به عنوان صاحبان آگاهی و قدرت تشخیص مراجعه کنند تا با استنباط حق و صدق، آنان را آگاه سازند: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ». (نساء، ۸۳) مقصود از اولوالامر در

۱. همان، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۷۵.

۵. نورالقلین، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ المیزان، ج ۱۰، ص ۵۶-۵۸.



این آیه همان کسانی هستند که در آیه ۵۹ سوره نساء به آنان اشاره شده و حکم ایشان در عصمت و وجوب اطاعت مانند رسول خداست.^۱

روایات

(الف) عن علی علیه السلام: الإمامُ المُستَحَقُّ للإمامة لَهُ عَلَامَاتٌ، فَمِنْهَا: أَنْ يُعْلَمَ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا، لَا يَزِلُّ فِي الْفُتْيَا، وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ، وَلَا يَسْهَوُ لَا يَنْسَى، وَلَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا.

والثَّانِي: أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَضُرُوبِ أَحْكَامِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، فَيَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَيَسْتَغْنِي عَنْهُمْ.

والثَّالِثُ: يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النَّاسِ، لِأَنَّهُ فِتْنَةُ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِي يَزْجِعُونَ إِلَيْهَا؛ إِنْ انْهَزَمَ مِنَ الرَّخَفِ انْهَزَمَ النَّاسُ لَانْهَزَامِهِ.

والرَّابِعُ: يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَشْخَى النَّاسِ وَإِنْ بَخَلَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ، لِأَنَّهُ إِنْ اسْتَوَلَى الشُّخْ عَلَيْهِ شَخَّ بِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ.

الخَامِسُ: الْعِصْمَةُ مِنْ جَمِيعِ الذُّنُوبِ، وَبِذَلِكَ يَتَمَيَّزُ عَنِ الْمَأْمُومِينَ الَّذِينَ هُمْ غَيْرُ مَعْصُومِينَ، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعْصُومًا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ فِيمَا يَدْخُلُ النَّاسُ فِيهِ مِنْ مُوَبَقَاتِ الذُّنُوبِ الْمُهْلِكَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَالذَّلَاتِ.

امام علی علیه السلام: امامی که سزاوار مقام امامت است رانسانه‌هایی است. نخست آنکه: معلوم شود او از همه گناهان (کوچک و بزرگ) مصون است، در فتوا دچار لغزش نمی‌شود و پاسخ نادرست نمی‌دهد، نه اشتباه می‌کند و نه فراموشی و به چیزی از دنیا دل نمی‌بندد. دوم آن که: نسبت به حلال و حرام خدا و احکام گوناگون او و امر و نهی الهی و آنچه نیاز مردم است، آگاه‌ترین فرد باشد. مردم به او نیازمند باشند و او از مردم بی‌نیاز.

سوم: باید شجاع‌ترین مردم باشد؛ زیرا امام برای مؤمنان به منزله نیروی پشتیبان لشکر است که (در هنگام ترس یا شکست) به آنان پناه می‌برند. اگر امام در میدان نبرد شکست خورد مؤمنان نیز با شکست او درهم شکسته می‌شوند.

چهارم: باید بخشنده‌ترین مردم باشد هر چند همه مردم روی زمین بخل ورزند؛ زیرا اگر آرزو بخل بر امام چیره شود، به اموالی از مسلمانان که در دست اوست، طمع خواهد بست.

پنجم: معصوم بودن از همه گناهان؛ که با این ویژگی، او از پیروان خود که معصوم نیستند، متمایز می‌شود؛ چه اگر او معصوم نباشد، اطمینانی نیست که

۱. همان، ج ۵، ص ۲۲، ج ۴، ص ۳۸۷-۳۹۱.



همچون دیگر مردمان گرفتار گناهان مهلك و شهوات و كام جویی ها نشود.^۱
 (ب) قال رسول الله ﷺ: «الزُّمُومَةُ أَهْلًا لِبَيْتٍ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ يَوْمُنَا
 دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلَهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّهَا».^۲
 به مودت و دوستی ما اهل بیت پایبند باشید برای اینکه هر کس خدای عزوجل را
 ملاقات کند در حالی که قلبش به مودت و دوستی ما مزین است به وسیله شفاعت
 ما وارد بهشت می شود قسم به آن کسی که جانم در قدرت اوست هیچ بنده ای نمی
 تواند از عمل خویش فایده ای ببرد مگر به وسیله معرفت به حق ما.

داستان

روزی امیر المؤمنین (علیه السلام) به ابو بکر فرمود: «کسانی را که در راه خدا کشته شده اند
 مرده گمان مکن، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می برند» و من گواهی
 می دهم که محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شهید از دنیا رفت و به خدا نزد تو می آید، چون نزد
 تو آمد یقین کن، زیرا شیطان نتواند خود را به صورت او جا زند.
 سپس علی (علیه السلام) دست ابو بکر را گرفت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به او نشان داد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
 به ابو بکر فرمود: «به علی و یازده فرزند او ایمان آور، آنها (در وجوب اطاعت) مانند
 منند، به جز مقام نبوت و از آن چه در دست گرفته ای (خلافت مسلمین) پیش خدا
 توبه کن، زیرا تو را در آن حقی نیست» سپس رفت و دیگر دیده نشد.^۳

خلاصه و نتیجه گیری

● لحن و گویش آیه یاد شده، بی نظیر می باشد؛ از یک سو پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بالحن
 بی سابقه ای تهدید می کند، که اگر آن چه براو نازل شده را به مردم، ابلاغ نکند، در
 نزد خداوند همانند کسی است که هیچ فرمان و رسالتی الهی را به انجام نرسانیده
 است؛ از سوی دیگر نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به انجام فرمان نازل شده را به گونه
 ای موجه می شمارد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطمینان می دهد که خطر و آسیب محتمل از
 ناحیه گروهی از مردم که باعث نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است را دفع می کند و نمی
 گذارد آنان به هدف خود، دست یابند.

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۱۶۵ به نقل از «المحکم و المتشابه».

۲. ینابیع المودة، ص ۱۷۳.

۳. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۴۸۲.



• جمله «والله يعصمك من الناس» نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ در ابلاغ آن پیام از مردم بیم داشته است و مراد از الناس منافقان و مردم سست ایمانی هستند که در میان مسلمانان راستین به سر می‌برند. آن چه بیان شد مضمون روایاتی را که از شیعه و اهل سنت نقل شده را تأیید می‌کند.

• آیه شریفه، که به آیه تبلیغ مشهور شده است، پیرامون مهم‌ترین مسئله جهان اسلام، پس از مسئله نبوت و پیامبری، بحث می‌کند و به پیامبر اسلام ﷺ در اواخر عمر شریفش، با اصرار فراوان، دستور می‌دهد که مسئله خلافت و جانشینی پس از خودش را با صراحت تمام با مردم در میان بگذارد و تکلیف مردم را از این جهت روشن کند.

• پس از نزول این آیه، پیامبر دستور توقف مسلمانان در بیابان گرم و خشک غدیر خم را صادر کرد و در برابر انبوهی از جمعیتی که تعداد آنها را از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار گفته‌اند، فرمان الهی یعنی وصایت و جانشینی علی علیه السلام را به مردم ابلاغ کرد.

• دو پیام مهم آیه شریفه:

۱- این که هر چند مخاطب این آیه شخص پیامبر اکرم ﷺ در آن زمان بوده است، بدون شك وظیفه تبلیغ ولایت و امامت و پاسخ گفتن به سؤالات و شب‌هات پیرامون آن، اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه این مسئله وظیفه تمام آگاهان در طول تاریخ است.

۲- پیام دیگر آیه شریفه این است که مؤمنان واقعی کسانی هستند که بدون تعصب و لجاجت و گرایش‌های خطی و گروهی، در مقابل فرمان خدا تسلیم هستند نه این که در برابر آنچه که موافق سلیقه و گرایش خطی و حزبی آنهاست تسلیم باشند و در جاهایی که مخالف آن باشد تسلیم نباشند!



فضیلت امام حسین (علیه السلام)



«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُنْظَمَّةُ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي»
[سوره فجر، آیات ۳۰-۲۷]

«تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که
هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است پس در سلك
بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!»

شأن نزول

در بعضی از تفاسیر آمده است، این آیات در مورد «حمزه سید الشهداء» نازل شده، ولی با توجه به این که این سوره «مکی» است، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول، همان گونه که درباره امام حسین (علیه السلام) نیز چنین آمده است.^۱

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (علیه السلام) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی (علیه السلام) هم درجه او در بهشت خواهد بود.^۲

معرفی این سوره به عنوان سوره حسین بن علی (علیه السلام) ممکن است به خاطر این باشد که مصداق روشن نفس مطمئنه که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده حسین بن علی (علیه السلام) است. همان گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است.

همچنین از آنجا که یکی از تفسیرهای لیالی عشر (شب های دهگانه)، ده شب آغازین ماه محرم است، این سوره را می توان سوره حسین بن علی (علیه السلام) دانست. و به هر حال این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.^۳

واژگان مهم

— نفس

به گفته راغب در مفردات به معنی روح است و گاه به معنی ذات شیء می آید و «نَفَس» (بروزن قفس) به معنی هوایی است که از طریق دهان در بدن انسان داخل یا خارج می شود. این واژه «نَفَس» بر خون نیز اطلاق شده، چرا که اگر خون از بدن انسان به مقدار زیادی بیرون رود، روح از او جدا می شود؛ و گاه این واژه به تمام وجود انسان نیز اطلاق می گردد. به هر حال یکی از معانی معروف «نفس» همان

۱. «تفسیر ابن کثیر»، ج ۴، ص ۵۴۵؛ «تفسیر جلالین»، ص ۸۲۰، پاورقی؛ «لباب النقول» سیوطی، ص ۲۱۰.

۲. با اندکی تغییر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۱.

۳. تفسیر نمونه.



روح است که در قرآن مجید مراتبی برای آن ذکر شده:

۱- «نَفْسٌ أَمَّارَةٌ» که انسان را به بدی ها فرمان می دهد: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۱

۲- «نَفْسٌ لَّوَّامَةٌ» که گاه مرتکب گناهی شده و پشیمان می گردد و خویشتن را سرزنش می کند «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۲

۳- «نَفْسٌ مَطْمَئِنَّةٌ» نفسی که به مرحله آرامش و اطمینان رسیده و کاملاً مطیع فرمان خدا و مشمول عنایات اوست: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۳

— مطمئنه

این واژه از ریشه «طَمَنَ» به معنای آرامش و استقرار جان پس از نگرانی و ناراحتی است. زمین پست و هموار و فرورفته ای که آب در آن بی حرکت گرد می آید، زمین مطمئن گفته می شود. این واژه در اصطلاح فقهی به حالت استقرار نمازگزار اطلاق می شود.^۴

نکات تفسیری

۱) نفس در آموزه های قرآنی

نفوس انسانی به سه گروه تقسیم می شود:

الف) کاملاً ظلمانی

گروهی کاملاً «ظلمانی» است، نه ارزش سوگند را دارد، نه بیداری و حرکتی به سوی کمال در آن ظاهر است و نه نشانه ای از یوم القیامة، آنها دارای «نفس اماره» اند که پیوسته امر به سوء و بدی می کند.

گاه وجدان انسان آن قدر ضعیف و ناتوان می شود که هوا و هوس بر آن مسلط می گردد و همواره انسان را به بدی ها و زشتی ها فرمان می دهد. این حالت را نفس اماره می گویند. همان حالتی که زلیخا پس از آنکه نفس لوامه اش بیدار شد و به

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. سوره قیامت، آیه ۲.

۳. سوره فجر، آیه ۲۷. پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۰۴. «طمن»: الکلیات، کفوی، ص ۵۶۵؛ العین، ص ۴۹۴؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۷۷؛ مفردات، ص ۵۲۴. ماده «طمن».



گناهان اقرار نمود و به ملامت خویش پرداخت، به آن اشاره کرد و گفت: «وَمَا أَتَّبِعُ إِلَّا نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ من هرگز خود را تَبَرُّه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگار رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.^۱ باید از شر این نفس به خداوند پناه برد.^۲

ب) نیمه نورانی

نفوس دیگری «نیمه نورانی» است، در طریق حق به سوی کمال سیر می‌کند، هرگاه به مقتضای جنبه ظلمانی‌اش مرتکب خطای شود، بر اثر نور ایمان بیدار می‌گردد و به ملامت خویش می‌پردازد، ملامتی که وسیله‌ای برای تکامل یافتن است و این نفسی است با ارزش و نمونه کوچکی است از صحنه قیامت و آن را نفس لَوَّامه گویند.

به بیانی دیگر گاه وجدان انسان از آن حالت ضعف خارج شده، رشد و ترقی نموده و تسلیم محض هوا و هوس نمی‌گردد، بلکه در مقابل آن موضع‌گیری می‌نماید و درون انسان را تبدیل به دادگاهی نموده که انسان را بر کارهای خلاف و ناشایست ملامت و سرزنش و به هنگام انجام کارهای شایسته و خوب، تشویق و ترغیب می‌نماید، این مرحله را نفس لَوَّامه می‌نامند. چقدر خوب است که لاقِل انسان از نفس اماره عبور کند و به ایستگاه نفس لَوَّامه برسد.

نفس لَوَّامه گاه به صورت گذرا و موقتی بیدار می‌شود و به ملامت انسان خطا کار می‌پردازد و پس از مدت کوتاهی دوباره به خواب می‌رود و جای خود را به نفس اماره می‌دهد. همان‌گونه که در آیات مربوط به داستان شکستن بت‌ها توسط حضرت

ابراهیم و بت پرستان، این مطلب مشاهده می‌شود. به این آیات توجه کنید: «قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا إِبْرَاهِيمُ* قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظُرُونَ* فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟» گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است؛ از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند» آنها به وجدان خویش بازگشتند؛ و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمگرید!».

عبارت «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ» در صدد بیان این نکته است که آنها نمی‌توانستند زیاد به توصیه نفس لَوَّامه گوش فرادهند، چون اگر می‌پذیرفتند که این بت‌ها توان سخن گفتن ندارند، اصل عبادت و بت پرستی آنها زیر سؤال می‌رفت. و اگر مدعی

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. سؤگندهای پربار قرآن، ص ۳۷۸.



می شدند که آنها توان سخن گفتن دارند، خود می دانستند این ادعا دروغ است و به زودی رسوایی شوند. ولذا خیلی زود حکم وجدان خود را به فراموشی سپردند. توجه کنید: «ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمَا هَؤُلَاءِ يَسْتَطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۱

سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ و (حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند:) تومی دانی که اینها سخن نمی گویند. ابراهیم گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟! (نه امیدی به سودشان دارید و نه ترسی از زیانشان) أف بر شما و آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟! گفتند: «و ارا بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».

آری وجدان بیدار بت پرستان دوباره به خواب رفت و منطق را به فراموشی سپردند و همچون همه زورمندان بی منطق به تهدید حضرت ابراهیم پرداختند. و بالاخره دستور اعدام آن حضرت را آن هم از نوع سوزاندن صادر کردند.

آدم های بی منطق همیشه تکیه بر زور می کنند. اکنون هم زورمداران دنیا با تکیه بر زور و قدرت خویش کشورهای دیگر را تهدید به محاصره اقتصادی و سیاسی و حتی جنگ می نمایند. و اگر وجدان خفته آنها برای لحظه ای بیدار شود، به زودی آن را فراموش می کنند، حاضر نیستند تسلیم حقیقت شده و از آن دفاع نمایند.

البته گاهی از اوقات نیز نفس اماره کاملاً تبدیل به نفس لوامه می شود و به سرزنش صاحبش نسبت به اعمال زشت گذشته می پردازد. نقل می کنند خلبانی که اولین بمب اتمی را بر روی یکی از شهرهای ژاپن انداخت و آن شهر را تبدیل به خاکستر کرد و جوائز متعددی برای این جنایت گرفت، نفس لوامه اش در اواخر عمر بیدار شد و آن قدر او را سرزنش کرد که منتهی به جنون وی گردید، تا آنجا که گویا فریاد می زد: «من با یک بمب، سیصد هزار انسان را کشتم!»^۲

ج) نورانیت تام

سوم نفوسی است که یکپارچه نور و روشنایی و صفا است، از مرحله لوامه گذشته به مرحله اطمینان و آرامش رسیده، مخاطب با خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» گردیده و با خطاب «اُرْجِعِي» مأمور به بازگشت به مبدأ کمال مطلق شده و در سلک

۱. سوره انبیا، آیات ۶۲-۶۴.

۲. سوگندهای پربار قرآن، ص ۳۷۹.



بندگان خالص خدا درآمده و به مقتضای «راضیة مَرْضِيَّة» هم او از خدا خشنود است و هم خدا از او.^۱

کسانی صاحب نفس مطمئنه هستند که یک حالت ثبات، استقرار و خالی از لغزش پیدا کرده باشند. انبیاء و اولیاء و بسیاری از بزرگان نفس مطمئنه دارند. آنان هوای نفس را در بند کشیده و مسلط بر آن هستند.^۲

۲) نفس مطمئنه

آنچه از سیاق آیه یعنی رو به روشن شدن این نفس با اوصافی که برای آن ذکر شده با انسانی که قبل از این آیه مورد سخن بود و اوصافش از جمله دل‌بستگی‌اش به دنیا، طغیان، فساد، کفرانش و سوء عاقبتش ذکر شد، استفاده می‌شود این است که نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته بدانچه او راضی است رضایت می‌دهد و در نتیجه خود را بنده‌ای می‌بیند که مالک هیچ خیر و شر و نفع و ضرری برای خود نیست و نیز دنیا را یک زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نفع و ضرر آن را امتحانی الهی می‌داند. در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیایی شود، به طغیان و گسترش دادن به فساد و به علو و استکبار، وادار نمی‌شود و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی دستی و ناملازمات او را به کفر و ترک شکر و انمی‌دارد، بلکه هم چنان در عبودیت پای برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی‌شود، نه به افراط و نه به تفريط.^۳

«أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» بعضی^۴ پنداشته‌اند که این خطاب بعد از حسابرسی نفوس مطمئنه به ایشان می‌شود. ولیکن به نظر ما ظرف این خطاب از اول تا به آخر روز قیامت است، یعنی از همان لحظه‌ای که نفوس مطمئنه زنده می‌شوند، تا لحظه‌ای که داخل بهشت می‌شوند بلکه از لحظه‌ای که مرگشان می‌رسد مورد این خطاب هستند تا وقتی که به جنت الخلد در می‌آیند.

* راه رسیدن به نفس مطمئنه

برای رسیدن به نفس مطمئنه و درک پاداش‌های چهارگانه فوق، راه دور و درازو پر پیچ و خمی در پیش است. باید خودسازی کرد و برای این منظور رعایت مراحل چهارگانه مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه شرط است. همه روز باید مراقب

۱. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۱۸۷.

۲. سوگندهای پر بار قرآن، ص ۳۸۰.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۷۸.

۴. روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۳۰.



اعمال و رفتار و حتی نیت های خویش بود و هر روز یا هر هفته و یا لااقل هر ماه اعمال خود را به محاسبه کشید. اگر مرتکب خلاف شده خود را مجازات کند، نفسش را از برخی مباحات مخصوصاً آنچه را دوست دارد محروم نماید. و اگر کار خوبی کرده، خدا را بر آن سپاس گوید. البته در این مسیر باید خود را به خداوند بسپارد و براو توکل نماید، که طئ این راه بدون لطف و عنایات پروردگار امکان پذیر نیست. همان گونه که در داستان حضرت یوسف علیه السلام، در مبارزه با نفس اماره به این مطلب اشاره شده است، آنجا که فرمود:

«وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّي كَذَلِكَ لِنَتَصَرَّفَ عَنْهُ الشُّوءَ وَالْفَخْشَاءُ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ آن زن (زلیخا) قصد او (یوسف) کرد؛ و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.^۱

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل تهدیدات زلیخا و برای رهایی از گناه و معصیت، خطاب به پروردگار عرض کرد: «رَبِّ السَّيِّئِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند. و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.^۲ و بالاخره آن حضرت در راه مبارزه با نفس آن قدر موفق شد که به لطف پروردگار به تخت سلطنت نشست و در دنیا و آخرت عزیز شد.^۳

صاحب نفس مطمئنه در زمره عباد الله است

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي». به دلیل اینکه حرف «فاء» در ابتدای این آیه آمده نتیجه گیری از جمله «اِزْجِعِي إِلَى رَبِّكَ» است، می فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می گردی پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو. این فرمان دلالت دارد بر اینکه صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خداست و حائز مقام عبودیت است و باید هم همین طور باشد، چون وقتی کسی مطمئن به پروردگار خود شد و از ادعای استقلال منقطع گردید و بدانچه از ناحیه پروردگارش می رسد به دلیل اینکه حق است راضی شد، قهرادات و صفات و افعال خود را ملک طلق پروردگارش می داند، پس در آنچه او مقدم می کند و قضایی که او می راند و امر و نهیی که او می کند هیچ خواستی از خود نشان نمی دهد، مگر آنچه راکه

۱. سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲. همان، آیه ۳۳.

۳. سوگندهای پربار قرآن، ص ۳۸۱.



پروردگارش خواسته باشد و این همان ظهور عبودیت تامه در بنده است، پس اینکه فرمود: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» در حقیقت امضای عبودیت وی است و جمله «وَادْخُلِي جَنَّتِي» منزلگاه او را معین می‌کند و منظور از اینکه کلمه «جنت» را بر ضمیر تکلم اضافه کرد و فرمود: «داخل جنت من شو» این بوده است که او را به تشریف خاصی مشرف کند و در کلام خدای تعالی هیچ جا غیر این آیه جنت را به خود نسبت نداده است.^۱

۳) توصیف نفس به راضیه و مرضیه

«رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ»: این جمله دلالت می‌کند بر این که اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی هم باشد و هر قضا و قدری که او برایش پیش می‌آورد کم‌ترین چون و چرایی نکند، حال چه آن قضا و قدر تکوینی باشد و چه حکمی باشد که او تشریع کرده، پس هیچ سانحه به خشم آورنده‌ای او را به خشم نمی‌آورد و هیچ معصیتی دل او را منحرف نمی‌کند و وقتی بنده خدا از خدا راضی باشد، قهراً خدای تعالی هم از او راضی خواهد بود، چون هیچ عاملی به جز خروج بنده از زی‌بندگی خدا را به خشم نمی‌آورد و بنده خدا وقتی ملازم طریق عبودیت باشد مستوجب رضای خدا خواهد بود و به همین جهت دنبال جمله «راضیه» جمله «مرضیه» را آورد.^۲

۴) منظور از ارجعی الی ربک

منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسران بازگشت به ثواب و رحمت اوست، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود اوست، یعنی در جوار قرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی. آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟ سیاق آیات البته مربوط به قیامت است، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است.

تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده‌های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می‌کرد قرین واقعیت می‌بیند و آن چنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می‌گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می‌شود و اما تعبیر به «مرضیه» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است. چنین بنده‌ای، با چنان اوصاف و بارسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از

۱. همان.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۷۸.



همه چیز در طریق معبود است دریافته و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده و مسلماً جایی جز بهشت برای او نیست.^۱

دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان به سوی مالک و مربی و مصلحشان، دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است، رضایت عاشق دل داده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقی. به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن و به لباس بندگی مفتخرش کردن و او را در سلک خاصان درگاه جای دادن! و سپس دعوت از او برای ورود به بهشت، آن هم با تعبیر «وارد بهشتم شو» که نشان می‌دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس او است، عجب دعوتی! عجب میزبانی! و عجب میهمانی! منظور از «نفس» در اینجا همان روح آدمی است. و تعبیر به «مطمئنة» اشاره به آرامشی است^۲ که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده، چنان که قرآن می‌گوید: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَظْمِنُ الْقُلُوبُ». بدانید تنها با ذکر خدا دل‌ها آرام می‌گیرد (رعد، ۲۸) چنین نفسی هم اطمینان به وعده‌های الهی دارد و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفان‌ها و هم در حوادث و بلاها و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است.^۳

۵) بحثی درباره اطمینان و آرامش

اطمینان در علم اخلاق به اعتدال صفات و حالات انسان و ثبات شخصیت آدمی گفته می‌شود.^۴ ابن قیم به تبع خواجه عبدالله انصاری^۵ برای اطمینان، درجات و مراتبی می‌شمرد: اطمینان قلب به یاد خدا که شامل آرامش و امید به رحمت الهی برای انسان هراسان از خداوند، آرامش تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و آرامش یاد پاداش خداوندی هنگام سختی و رنج زندگانی است. اطمینان جان، هنگام کشف حقیقت و یقین به حصول وعده‌ها و وصول از حال تفرقه به مقام جمع و اطمینان ناشی از شهود ذات جامع اسما و صفات الهی که سالک را به مقام فنا می‌رساند.^۶ فیروزآبادی، اطمینان و سکینه را ملازم یک دیگر شمرده، در عین حال، اطمینان

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۷۷.

۲. بحث آرامش و راه‌های کسب آن در همین نوشتار خواهد آمد.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۷۷.

۴. التوقیف علی مهمات التعاریف، ص ۲۲۸.

۵. منازل السائرین، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.

۶. مدارج السالکین، ج ۲، ص ۵۳۴-۵۴۰.



را مرتبه ای بالاتر از سکینه می داند که هیچ گاه از دارنده اش جدا نمی شود.^۱ این در حالی است که دریات اطمینان، به گونه های مختلفی از آرامش توجّه شده که دامنه گسترده تری از سکینه را در بر می گیرد. ابراهیم هنگام درخواست مشاهده چگونگی رستاخیز، اطمینان قلب را دلیل این درخواست می داند: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي...» (بقره، ۲۶۰)

حواریون عیسی نیز از او سفره ای آسمانی می طلبند تا دل هایشان با خوردن غذاهای آن به اطمینان نایل آید: «وَإِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَالٍ - دَهَّ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا نَرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا...» (مائده، ۱۱۲ و ۱۱۳)

آرامش حقیقی فقط با یاد خدا در دل جای می گیرد: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد، ۲۸)

این جان های آرام، در گذر از جهان طبیعت به سرای باقی، طی مراحل گوناگون آن جهان، مورد این خطاب الهی قرار می گیرند که به سوی خدای خویش، رضایت مندانه باز گردید و در میان بندگانم در بهشتم جای گیرید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي». (فجر، ۲۷ - ۳۰)

نفس مطمئنّه، جانی است که در پرتو نور فطرت خویش، از صفات ناپاک رهیده و به رفتار نیکو آراسته گشته است.^۲

راه های کسب آرامش

عوامل گوناگونی ممکن است انسان را نگران و پریشان سازد. ترس از آینده مبهم، اندوه برگزشته تاریک، ضعف و ناتوانی در برابر مشکلات، احساس پوچی در زندگی، بی توجهی و قدر نشناسی اطرافیان، سوء ظن ها و تهمت ها، دنیا پرستی و دل باختگی در برابر آن، وحشت از مرگ و... همگی در پرتو ایمان پاک به خداوند از میان برداشته می شوند. قرآن برای درمان این حالت اضطراب و نگرانی و ایجاد حس آرامش و اطمینان، به تغییر بینش و گرایش انسان ها سفارش می کند. از یک سو باید به خویش و جهان هستی نگاهی درست افکنده، از سوی دیگر علاقه ها و تمایلات خویش را در جهت ایمان مطلق به خداوند تنظیم کنیم تا بدین وسیله

۱. بصائر ذوی التمییز، ج ۳، ص ۵۱۷.

۲. التعریفات، ص ۳۱۲.



فقط از زاویه نگاه او به جهان نگریسته، فقط برای او اصالت قائل شویم.^۱

الف) حسن ایمان

انسان مؤمن که بنیان های اعتقادی خویش را مستحکم و خلل ناپذیر بنا نهاده و در مقام عمل فقط به انجام تکالیف الهی نظر دارد، هیچ گاه هراس و اندوهی به قلبش راه نمی یابد؛ زیرا نه خود را مالک ثروت و نه صاحب اختیار در تصمیم گیری هاست؛ بپند؛ بلکه او فقط امانت دار خداوند بر زمین و موقوف به شناخت خیر و شر بر اساس دستورهای خداوند است و در هر حال، تحت سرپرستی خداوند قرار دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره، ۲۵۷) اما انسان بی ایمان از این پشتوانه مستحکم روحی و روانی محروم بوده، تنها و سرگردان در زمین رها می ماند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.» (محمد، ۱۱) گویی از فراز آسمان فرو افتاده یا تنیدادی او را به مکانی دور پرتاب کرده است. «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ.» (حج، ۳۱)

ب) یاد خدا

نگرانی و اضطراب یا از ترس است یا از ناتوانی؛ پس آن که خداوند را همواره در یاد داشته باشد و او را سرچشمه همه صفات کمال و منزه از هرگونه صفت نقصان بنگرد، ناگزیر مهر او در دلش نشسته، قلبش به یاد او آرام می گیرد و رحمت و مهربانی او و وعده های نیکویش به مؤمنان، هرگونه ترس و دلهره حتی ترس از عذاب خدا را از روانش می زداید: «اللَّهُ تَزَلَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ.» (زمر، ۲۳) تغییر سیاق سخن از فعل ماضی به فعل مضارع در آیه «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ - قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» (رعد، ۲۸) بر ثبات و دوام آرامش مؤمنان دلالت دارد. آرامش بی نظیر پیامبران هنگام تلقی وحی در جایگاه بالاترین حد ارتباط با خدا در همین جهت قابل تحلیل است. در مقابل، کسانی که از یاد او روی می گردانند، در زندگی همواره در حال نگرانی و اضطراب به سر می برند: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.»^۲ (طه، ۱۲۴)^۳

ج) تلاوت قرآن

همان گونه که نزول تدریجی قرآن بر قلب پیامبر موجب آرامش او می گشت:

۱. قرآن و روان شناسی، ص ۳۵۱-۳۵۲.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۷۳؛ الکشاف، ج ۲، ص ۱۲۴؛ صفة الصفة، ج ۱، ص ۸۳؛ روح المعانی، مج

۸، ج ۱۳، ص ۲۱۴.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۱)، ص ۱۶۵.



«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان، ۳۲) تلاوت مستمر آن نیز به انسان آرامش می بخشد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال، ۸ و ۲)

د، مطالعه تاریخ زندگی انسان های بزرگ

داستان زندگی شجاعانه پیامبران از عوامل آرامش شمرده شده است: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» (هود، ۱۲۰) یاد اولیای پاک الهی، به نوعی یاد خدا بوده، آرامش برخاسته از آن را در پی دارد؛ از این روی امام صادق (ع) در تفسیر آیه ۲۸ سوره مبارکه رعد می فرماید: دل ها با یاد محمد (ص) آرام می گیرد که یاد او همان یاد خداوند است.^۲

ه، توکل

پس از اسلام و ایمان به خدا، توکل انسان را به ساحت های هستی خویش رهنمون است: «إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ» (یونس، ۸۴) هرگاه انسان مؤمن در زرفای قلب خویش به این حقیقت دست یابد، همه هراس ها و آرزوها و تکاپوها و کشمکش ها از روان او رخت بر بسته، بی دغدغه در جوار خدای خویش آرام می گیرد: «... فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (توبه، ۱۲۹)^۳ در برابر آنها، چندگانه گرایانی که خدای خود را خوب نشناخته، به او بدگمانند و دل هایشان به ظواهر پدیده های هستی چنگ انداخته است، هیچ گاه طعم آرامش را نخواهند چشید: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبْنَ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (حج، ۱۵) واگذاری همه حوادث به علم و تدبیر الهی در عین کوشش کامل انسان، او را از اندوه محرومیت ها و تأسف بر گذشته ها و نیز شادی بیهوده بر کام یابی ها رها می سازد: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید، ۲۲) انسان مؤمن با تسلیم مطلق در برابر خداوند، همواره از او خشنود بوده، هیچ حادثه ای را در جهان، ناخوشایند نمی بیند. خداوند فقط در چنین حالتی است که به طور کامل از بنده خویش راضی و خشنود می شود: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ

۱. جامع البیان، ۱۱ ج، ۱۹ ص، ۱۵؛ موسوعة اخلاق القرآن، ص ۸۲.

۲. همان، ج ۷، ۱۲ ج، ۱۸۹ ص، عتاشی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳. فی ظلال، ج ۵، ص ۳۰۵۴.

راضیهٔ مَرْضِیَّة. (فجر، ۲۷)^۱

و صبر

بردباری به تقویت شخصیت و افزایش توانایی انسان در برابر سختی‌ها و بارهای سنگین زندگی انجامیده، اعتدال روانی انسان را حفظ می‌کند؛ از این روی خداوند در دو آیه به باری جستن از صبر و نماز در مشکلات زندگی دعوت کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». (بقره، ۱۵۳) بردباران، هنگام بروز ناخوشایندی، اصل و مبدأ و بازگشت‌گاه خویش را یادآور شده، بدین وسیله امداد الهی و رحمت خداوندی را بر خویش سزاوار می‌گردانند: «وَلْتَبْلَوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ... وَيَشْرِ الصَّابِرِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ إِلَيْهِ رَجْعُونَ* أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». (بقره، ۱۵۵-۱۵۷)^۲

ز تقوا

سیطره انسان بر خواسته‌های خویش، او را از پیامدهای اندوه‌بار کارهای زشت مصون ساخته: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...» (احزاب، ۷۰ و ۷۱) قدرت تشخیص و تصمیم‌گیری او را در حوادث گوناگون زندگی افزوده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» (انفال، ۲۹) و روند زندگی را بر او آسان می‌سازد: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِّنْ أَمْرٍ يُسْرًا» (طلاق، ۴) و در پرتو این قدرت روحی و معنوی، به او آرامش می‌بخشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» (حدید، ۲۸) از این روی در حدیثی، آرامش نشانه پرهیزگاری دانسته شده^۳ و امام علی علیه السلام بهره نیکوی این جهان را پرهیزگاری شمرده، روی گردانی از دنیاخواهی را موجب آرامش و ایمنی انسان می‌داند و آرامش‌های مادی را گذرا و نابود شدنی وصف می‌کند.^۴

ح توبه

بازگشت مستمر انسان به سوی خداوند، موجب تخلیه روان از فشار احساس گناه شده، حالت پاکی و طهارت نخستین را به او باز می‌گرداند. اعتقاد انسان با ایمان

۱. فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۱۳.

۲. قرآن و روان‌شناسی، ص ۳۶۸-۳۷۲.

۳. صفة الصفوة، ج ۱، ص ۴۲.

۴. نهج البلاغه، خ ۱۱، ص ۲۱۳.



به فضل و رحمت بی کران خداوند و امکان محو شدن تمام و کمال همه گناهان، در نهاد او آرامشی بی کران می آفریند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (زمر، ۵۳)^۱

ط) محبت، تعاون و مهرورزی

مؤمنان، همه انسان ها را هم زادان خویش دیده: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (انعام، ۹۸) با دیگر مؤمنان احساس برادری می کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.» (حجرات، ۱۰) این احساس وابستگی مستمر به گروه مؤمنین، به انسان در زندگی آرامش می بخشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاثٍ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (حجرات، ۱۳) تأکید فراوان آموزه های دینی بر همداری با دیگران و کمک مالی و معنوی به آنها در قالب انفاق، صدقه، هدیه، ایثار، گذشت، عفو، بخشش و... در این جهت قابل فهم است. این اعمال افزون بر تقویت حس نوع دوستی در نهاد انسان، حالت های انفعالی نفرت و کینه توزی و انگیزه های ستم و تجاوز و تمایل به خودخواهی را ریشه کن می سازند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (نحل، ۹۰)^۲ پیامبر ﷺ در حدیثی قدسی از محبت و تعاون میان مردم به صورت عامل جلب محبت خدا و دست یابی به آرامش و اطمینان یاد می کند.^۳

ی) آداب و مراسم مذهبی

تشریع احکام عبادی گوناگون از جمله نماز و روزه و حج و... حس انتساب و استناد به خداوند را همواره در انسان زنده کرده و او را از احساس دردناک بی هویتی می رهاوند: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرًا لِلَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ* وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...» (حج، ۳۲ و ۳۴) برخی عبادات هانیز مانند وضو و غسل در نقش نمادهایی از طهارت و پاکی روح عمل می کنند. اجرای گروهی برخی از مراسم مذهبی در ایجاد هویت جمعی و برقراری روحیه هم بستگی و هم کاری اجتماعی تأثیرگذار است.^۴

ک) نماز و نیایش

نمازهای پنج گانه که رابطه ای میان انسان و پروردگار او است، نوعی تمدد اعصاب و تخلیه روان از بارهای منفی به شمار می رود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

۱. قرآن و روانشناسی، ص ۳۷۶-۳۷۹.

۲. همان، ص ۳۴۹-۳۵۱.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۷۲.

۴. قرآن و روان شناسی، ص ۳۶۲-۳۶۳ و ۳۵۰.



فَاعْبُدْنِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴) از این رو، پیامبر هنگام سختی‌ها برای کسب آرامش به نماز پناه می‌برد. اساساً دعا و نیایش به درگاه خداوند که پاسخ سریع آن حضرت رادری دارد، آرامش دهنده مؤمنان در گرانی‌ها است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره، ۱۸۶)^۱

روایات

«عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأُمِّ عَبْدِ اللَّهِ عليها السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَنَعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْنَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام لَأَنَا أَبْرَأُ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنَ وَالحَسَنَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنَ وَالحَسَنَ وَالْأَئِمَّةَ عليهم السلام فَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ - يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُظْمَنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ - ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي يَغْنِي مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَدْخِلِي جَنَّتِي فَمَا شِئْتُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ اسْتِيلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي.»^۲

از امام صادق عليه السلام نقل شده که یکی از یارانش پرسید آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟! فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می‌آید اظهار ناراحتی می‌کند، فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد صلى الله عليه وآله را مبعوث کرده من بر تو مهربان‌ترم از پدر مهربان، درست چشم‌هایت را بگشا و ببین، او نگاه می‌کند، رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و امامان از ذریه او را می‌بیند، فرشته به او می‌گوید نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تو هستند.

۱. تسنیم، ج ۲، ص ۲۳۶؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۱۲۸.



او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ ندای می‌دهد و می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ»، ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی! بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آنها راضی هستی و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم‌السلام و داخل شو در بهشت، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب‌تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی بپیوندد!^۱

عن أبي عبد الله عليه السلام، في قوله عز وجل: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي، قال: «نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام».^۲

امام صادق عليه السلام در مورد این آیه فرمود: این آیه در مورد علی بن ابی طالب نازل شده است.

داستان

□ امام صادق عليه السلام فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحبان بخوانید. زیرا این سوره، سوره امام حسین عليه السلام است. و به این سوره تمایل و رغبت داشته باشید تا شامل رحمت پروردگار شوید.

ابو اسامه که در مجلس بود، پرسید: چگونه این سوره خصوصاً برای امام حسین عليه السلام است؟

حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند در این سوره فرمود: ای نفس مطمئنه ... مقصود از آن تنها حسین بن علی عليه السلام است که او همان نفس مطمئنه است و یارانش از خاندان محمد صلی الله علیه و آله راضیان از خدا در روز قیامت هستند که خداوند نیز از آنها راضی است. این سوره در مورد حسین بن علی و شیعیانش و شیعیان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. هر کس بر خواندن آن مداومت ورزد در بهشت همراه با امام حسین عليه السلام خواهد بود. خداوند شکست ناپذیر حکیم است.

□ آخرین سفارش امام خمینی رحمه الله در آخرین وداع:
خانم زهرا اشراقی (نوه امام) می‌گوید: آقا ساعت ۱۲ ظهر همان روز (رحلت) گفتند خانم‌ها را صدا بزنید، کارشان دارم. وقتی خانم‌ها رفتند، گفتند: «این راه، راه

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. تأویل الآیات ۲: ۷۹۶



سختی است» و بعد هی می گفتند: «گناه نکنید». ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه شب بود که نوار قلب صاف شد. پاسداران ریختند و شروع به گریه کردند، صورت امام گرم گرم بود. چقدر این صورت لاغر و مریض، درشت و روشن شده بود. چقدر نورانی بود. ده روز درد کشنده داشتند، ولی حرفی نمی زدند. هر بار می پرسیدیم: «آقا چطورید؟» می گفتند: «إن شاء الله تو سلامت باشی.»^۱

□ مرحوم نراقی می گوید: شیادی به مغازه یک خواروبار فروش مراجعه کرد و گفت: این گردوها هزار تایش چند است؟ گفت: مثلاً ده ریال، گفت: صد تا چند است؟ گفت: یک ریال، گفت: یکی چقدر است؟ گفت: ارزشی ندارد، گفت: یک دانه به من بده، گرفت و رفت. دوباره برگشت و گفت: خود شما گفتید یک دانه ارزش ندارد، یک دانه به من بده؟ او هم داد و رفت و برای بار سوم و چهارم برگشت و تقاضای یک دانه گرد و کرد. صاحب مغازه یقه او را گرفت و گفت: تمام سرمایه مرا می خواهی از دستم ببری، به بهانه این که یکی یکی ارزش ندارد.

مرحوم نراقی بعد از نقل این داستان می گوید: شیطان با عمر انسان همین کار را می کند. همه عمر خیلی زیاد است اما یک ساعت مهم نیست، به تدریج ساعت ها را می گیرد، امروز و فردا را می گیرد یک وقت می بینیم که تمام عمر را داده ایم. خوش به حال کسی که قبل از آنکه عمر خود را از دست بدهد قدرش را بداند؛ چرا که زیان کار واقعی آن کسی است که عمر را از دست داده است.^۲

خلاصه و نتیجه گیری

- نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته بدان چه او راضی است رضایت می دهد و در نتیجه خود را بنده ای می بیند که مالک هیچ خیر و شر و نفع و ضرری برای خود نیست.
- اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی باشد و هر قضا و قدری که او برایش پیش می آورد کم ترین چون و چرایی نکند.
- صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خداست و حائز مقام عبودیت است.

نفوس انسانی به سه گروه تقسیم می شود:

الف) کاملاً ظلمانی

ب) نیمه نورانی

۱. برداشت هایی از سیره امام خمینی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. گفتار معصومین (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۱۶۱.



ج) نورانیت تامّ

کسانی صاحب نفس مطمئنّه هستند که یک حالت ثبات، استقرار و خالی از لغزش پیدا کرده باشند. انبیاء و اولیاء و بسیاری از بزرگان نفس مطمئنّه دارند. آنان هوای نفس را در بند کشیده و مسلط بر آن هستند. برای رسیدن به نفس مطمئنّه و درک پاداش‌های چهارگانه فوق، راه دور و دراز و پرپیچ و خمی درپیش است. باید خودسازی کرد و برای این منظور رعایت مراحل چهارگانه مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه شرط است.



امربه معروف ونهی ازمنکر



«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا
لَّهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»
[سوره آل عمران، آیه ۱۱۰]

«شما مسلمانان بهترین امتی هستید که برای [اصلاح دنیا و
آخرت] مردم پدیدار شدید، زیرا به کار نیک فرمان می دادید و
از کار ناپسند باز می داشتید و دعوت خدا را باور داشتید پس اگر
اهل کتاب نیز دعوت خدا را پذیرفته بودند، قطعاً برایشان بهتر
بود، ولی تنها گروهی از آنان ایمان آوردند و بیشترشان از فرمان
خدا خارج شدند.»

واژه‌های مهم

– امت

در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن ضمیمه گردد و به همین جهت «امت» به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می‌شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد. بنابراین این به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی‌شود.^۱

– معروف و منکر

در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و منکر به معنی ناشناس (از ماده انکار) است و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده‌اند. چه اینکه فطرت پاک انسانی بادسته اول آشنا و بادوم ناآشناست!^۲

از تعبیر احادیث و فقها می‌توان استفاده کرد که امر به معروف و نهی از منکر معنایی فراگیر دارد و می‌تواند در قالب موعظه و نصیحت نیز محقق شود، همچنان که برخی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر بدون هرگونه گفتاری محقق می‌گردد، بنابراین می‌توان گفت امر به معروف و نهی از منکر در اصطلاح عبارت است از هراقدامی که به تحقق معروف کمک و از وقوع منکر جلوگیری کند؛ چه با گفتار باشد و چه با کردار و رفتار.^۳ در عین حال برخی از فقها با الهام از مفهوم کلمه «امر» و «نهی» شرط کرده‌اند که امر به معروف و نهی از منکر از موضع برتر و آمرانه باشد؛ مثلاً باید گفت «نماز بخوان» و «شراب ننوش» و با خواهش و موعظه کردن امر به معروف و نهی از منکر محقق نمی‌شود.^۴

تعلیم جاهل نیز هر چند اصطلاحاً با امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است؛ ولی با همان ملاک واجب شده است، از این رو در برخی روایات بر آموزش جاهل نیز

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۱؛ آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۲۵.

۴. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۶۵.

امربه معروف ونهی از منکر اطلاق شده است: «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَوْمِنٌ فَيَتَعَزَّ أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ».^۲

نکات تفسیری

۱) ادله وجوب امر به معروف ونهی از منکر

محتوای این آیات بر لزوم امر به معروف ونهی از منکر در جامعه اسلامی و نكوهش و هلاکت امت‌های پیشین بر اثر ترک این دو فریضه دلالت دارد. فقیهان برای وجوب امر به معروف ونهی از منکر به بیشتر این آیات استدلال کرده‌اند.^۳ برخی نزول آیات قرآن را در تشریع امر به معروف ونهی از منکر دارای سیر تدریجی می‌دانند؛ یعنی در مرحله نخست به تشویق آن پرداخته، سپس سرنوشت شوم ترک این دو کار را یادآور شده، در مرحله بعد آن دو را واجب کرده و در نهایت عمل به آن دو را صفت لازم مؤمنان دانسته است.^۴

شماری از متکلمان و فقیهان افزون بر ادله نقلی (کتاب، سنت، اجماع) برای وجوب امر به معروف ونهی از منکر به دلیل عقل نیز استدلال کرده و گفته‌اند که امر به معروف ونهی از منکر از بارزترین راه‌های هدایت انسان است و از باب قاعده لطف (نزدیک ساختن بندگان به طاعت و دور ساختن آنان از معصیت از سر لطف) انجام دادن آن بر همه لازم است.^۵

* دیدگاه مفسرین در این باره

علامه می‌فرماید: این که فرمود: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» بعضی از مفسرین گفته‌اند: کلمه «من» برای تبعیض است، چون امر به معروف ونهی از منکر (و به کلی دعوت به سوی خیر) از واجبات کفایی است و مثل نماز و روزه واجب عینی نیست و قهراً وقتی در هر جامعه‌ای عده‌ای این کار را نکنند، تکلیف از سایرین ساقط می‌شود. پس مسئله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطابی که این وظیفه را تشریع می‌کند، اگر متوجه همان بعض باشد که هیچ و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.^۶

۱. آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص ۱۶۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۱.

۳. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۳۷۲؛ زبدة البیان، ص ۴۱۱، احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۹.

۴. امر به معروف ونهی از منکر، ص ۲۷-۲۸.

۵. الاقتصاد، ص ۱۴۷.

۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۷۸؛ به صورت خلاصه.

آیت الله مکارم در این باره می فرماید:

ظاهر «منکم امة» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفایی، در آیه مورد بحث هم می خوانیم: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» شما بهترین امتی بودید که به سود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید و در سوره «عصر» می فرماید: همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.^۱

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابه سامانی های اجتماع دست به دست هم بدهند و بایکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان های حکومت مشخص می سازد.^۲

۲) مسئولیت اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر

خطاب در این آیه به مؤمنین است و این خود قرینه است بر اینکه مراد از کلمه «ناس» عموم بشر است و به طوری که گفته اند فعل «کنتم» در خصوص این آیه منسلخ از زمان است. چون نمی خواهد بفرماید شما در زمان گذشته چنین بوده اید،

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۶.



بلکه می‌خواهد بفرماید شما چنین امتی هستید و کلمه «امت» که هم بر جماعت اطلاق می‌شود و هم بر فرد، پس امت به معنای جمعیت یا فردی است که هدفی را دنبال می‌کنند و ذکر ایمان به خدا بعد از ذکر امر به معروف و نهی از منکر، از قبیل ذکر کل بعد از جزء و یا ذکر اصل بعد از فرع است.

پس معنای آیه این می‌شود که شما گروه مسلمانان بهترین امتی هستید که خدای تعالی آن را برای مردم و برای هدایت مردم پدید آورده و ظاهر ساخت. چون شما مسلمانان همگی ایمان به خدا دارید و دو تا از فریضه‌های دینی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهید. و معلوم است که کلیت و گستردگی این شرافت بر امت اسلام، از این جهت است که بعضی از افرادش متصف به حقیقت ایمان و قائم به حق امر به معروف و نهی از منکرند، این بود حاصل آنچه که مفسرین در این مقام گفته‌اند.^۱

از دید علامه طباطبایی (رحمته الله) در جامعه اسلامی هر منکری چون بر خلاف مصلحت فردی و عمومی جامعه است شرّ و هر معروفی چون منطبق با مصلحت است خیر می‌باشد لذا آیه شریفه می‌فرماید: «یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» بنابراین بر خلاف جوامع دیگر، معرفی معروف و منکر بر عهده شارع است.

نتیجه بحث

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده و عقل فرمان نمی‌دهد که انسان دیگری را از کاربردی که زیانش تنها متوجه خود اوست باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کاربردی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می‌شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد و هر زیان فردی، این امکان را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» درآید و به همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.^۲

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۸۴.

۲. همان، ص ۳۷.

۳) پاسخ به چند شبهه

الف) آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی اجتماعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و این نوع مزایا انسان را وادار به این نوع زندگی کرده است، ولی در مقابل محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می‌آورد و چون در برابر فوائد بی‌شمار زندگی اجتماعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است (لذا) بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته است و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی اجتماعی است، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده است. بنا بر این انجام این فریضه نه تنها با آزادی‌های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.^۱

ب) آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی‌کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که: هر گاه بنا شود که همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و بر خورد های مختلف در جامعه می‌گردد و با مسئله تقسیم وظائف و مسئولیت‌ها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شؤون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی را می‌طلبد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابر این با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۰.



جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.^۱

۴. شرایط امر به معروف و نهی از منکر از نظر فقهاء

این دو فریضه را موکول به ۴ شرط کرده‌اند؛ یعنی باید امر و نهی کننده

— معروف و منکر را بشناسد؛

— احتمال تأثیر دهد؛

— مخاطب را مصرّ بر گناه بیابد؛

— بر امر و نهی مفسده‌ای همچون ضرر مالی و جانی مترتب نباشد.^۲

برخی فقهاء باتمسک به اطلاق آیات و روایات و نیز تأکید موجود در این ادله گفته‌اند: شناخت معروف و منکر واجب است و کسی که بر اثر عدم آگاهی از معروف و منکر نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند گناهکار است.^۳ این گروه از فقهاء اصطلاحاً شناخت معروف و منکر را شرط واجب دانسته‌اند (مانند شرط طهارت برای نماز)؛ ولی بیشتر فقهاء آن را شرط وجوب دانسته و کسب آن را واجب نمی‌دانند^۴ (مانند شرط استطاعت برای حج). بنابه نظر اخیر تنها عالم به معروف و منکر وظیفه امر و نهی را بر عهده دارد. قائلان به این نظریه ادله‌ای از جمله روایتی از امام صادق (علیه السلام) استناد کرده‌اند. در این روایت، امام (علیه السلام) وجوب امر به معروف و نهی از منکر را مشروط به قدرت و علم کرده است و آنگاه در تأیید این نظریه آیات «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» آل عمران، ۱۰۴ و نیز «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف، ۱۵۹) استناد فرموده، با این استدلال که در این دو آیه خداوند وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را تنها بر عهده گروهی خاص: «أُمَّةٌ» نهاده و بر همگان واجب نکرده است.^۵

فقیهان این نکته را یادآور شده‌اند که ممکن است در مواردی امر به معروف و نهی از منکر بر مخاطب تأثیر نداشته باشد؛ ولی آثار جانبی دیگری همچون آشکار شدن بدعت‌ها و پیشگیری از مشتبه شدن معروف و منکر داشته باشد که در این صورت نیز باید حقیقت را آشکار کرد و سکوت و کتمان جایز نیست^۶ «أَنَّ الَّذِينَ

۱. همان، ۴۰.

۲. شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳. امر به معروف و نهی از منکر، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۴. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۶۶.

۵. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۶.

۶. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۵۶.



يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ». (بقره، ۱۵۹، ۱۷۳)

نظر مشهور فقیهان این است که در صورت ترس از زیان مالی و جانی بر خود یا دیگران، وجوب ساقط می‌گردد.^۱ برخی برای اثبات این حکم به آیه ۱۵۰ اعراف استناد کرده‌اند که به موجب آن هارون برای حفظ جان خویش از تداوم نهی از منکر امتناع کرد^۲ «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي». برخی نیز آیه ۱۹۵ بقره را دلیل بر این امر دانسته‌اند^۳؛ اما بسیاری از فقها در این مسئله تفصیل داده و آن را در موردی پذیرفته‌اند که مفسده مترتب بر امر و نهی بیش از مفسده مترتب بر ترک معروف و ارتکاب منکر باشد؛ ولی اگر معروف و منکر از اموری است که از نظر شارع مقدس اهمیت فراوانی دارد، مانند حفظ اسلام و عقاید و نوامیس قرآن و احکام ضروری باید با مقایسه اهم و مهم، مهم‌تر را در نظر گرفت و مجرد ضرر و خَرَج وجوب امر به معروف و نهی از منکر برداشته نمی‌شود. چه بسا برای حفظ این گونه امور باید جان یا جان‌هایی فدا شود و در این صورت تحمل ضررهای غیر جانی یا مشقت‌ها به طریق اولی واجب است.^۴ از نظر اینان میان قاعده «لا ضرر ولا خَرَج» که مستند عمده شرط چهارم است و ادله امر به معروف و نهی از منکر تراحم و وجود دارد و بر اساس قاعده تراحم باید به آن که ملاک قوی‌تر و اهمیت بیشتری دارد عمل کرد.^۵

۵) مراتب امر به معروف و نهی از منکر

این دو فریضه دارای سه گانه قلبی، زبانی و عملی است. از این مراحل به «انکار قلبی» «انکار زبانی» و «انکار با دست» تعبیر می‌شود. همین مراحل در برخی روایات نیز آمده است. بر پایه روایتی امام باقر (ع) فرمود: با دل‌های خود منکر را ناخوش دارید و با زبان‌های خود از آن باز دارید و با دست خود بر پیشانی کسانی که مرتکب آن می‌شوند بکوبید و در راه خدا از سرزنش هیچ‌کس بیم نداشته باشید.^۶

دانشوران در تفسیر انکار قلبی بر یک نظر نیستند. تفاسیر مختلف را می‌توان در

۱. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۲؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۱؛ اعانة الطالبین، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۸۴.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۶.

۴. الکاشف، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۶۵.

۵. امر به معروف و نهی از منکر، ص ۲۰۰.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳.



سه نظر جمع بندی کرد:

(الف) اعتقاد به وجوب واجبات و حرمت محرمات.

(ب) راضی نبودن به گناه.

(ج) اظهار کراهت قلبی از گناه.^۱

به نظر می‌رسد دو تفسیر نخست نمی‌تواند از مصادیق حقیقی امر و نهی به شمار آید، بلکه هر دو از امور قلبی و در جای خود لازم است (و حتی می‌توان به وجوب عینی آن قائل شد)؛ ولی در آن هیچ‌گونه اظهار نارضایتی نیست، برخلاف تفسیر سوم که کراهت قلبی به‌گونه‌ای ابراز می‌شود و می‌توان گفت که طلبی محقق شده و از مراتب امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌رود.^۲ با حاصل شدن مقصود از هر مرتبه، عمل به مرتبه بعدی جایز نیست. البته هریک از این مراتب نیز دارای درجاتی است؛ مثلاً می‌توان مرحله نخست را با نگاه، اشاره، درهم کشیدن چهره، رویگردانی و دوری ادا کرد و همین‌طور مراتب دیگر.

مفسران در خصوص انکار قلبی تأکید کرده‌اند که اگر کسی راضی به عمل ناپسند گناه کار باشد خود از جمله گناه کاران به شمار می‌رود. این مطلب را برخی در ذیل (آیه ۹۱ بقره) «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و بعضی در ذیل (آیه ۱۸۳ آل عمران) مطرح کرده‌اند: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

خداوند در این دو آیه قتل پیامبران را به یهود دوران پیامبر نسبت می‌دهد، با اینکه این عمل را بنی اسرائیل در گذشته انجام داده بودند. این نسبت از آن روی بود که این یهودیان به عمل پیشینیان خود راضی بودند. برخی مفسران نیز این موضوع را در ذیل آیه ۱۴۰ نساء بیان کرده‌اند. این آیه مؤمنان را مخاطب ساخته و از آنان می‌خواهد که هرگاه شنیدند آیات خدا مورد انکار و استهزا قرار می‌گیرد با کافران همنشین نکنند و گرنه در صورت همنشینی، مانند کافران خواهند بود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ». شایان ذکر است که برخی، از این آیه نتیجه گرفته‌اند که در مجلس گناه، کسی که قدرت جلوگیری از وقوع گناه را ندارد باید آن را ترک کند و گرنه در گناه گناهکاران شریک خواهد بود. به گفته طبرسی این آیه دلالت بر حرمت همنشینی با فاسقان و بدعت‌گزاران دارد. جمعی از مفسران گفته‌اند: به همین دلیل، اگر شخصی

۱. النهایه، ص ۲۹۹-۳۰۰؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۹۳؛ کفایه الاحکام، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. امر به معروف و نهی از منکر، ص ۲۸۶.



دروغ بگوید و همنشینان او بخندند خداوند بر آنان غضب می‌کند. به نظر می‌رسد ترک مجلس گناه یکی از درجات مرتبه قلبی و نوعی ابراز کراهت قلبی است.^۱

۶) آثار امر به معروف و نهی از منکر

الف) فلاح و رستگاری

آیه ۱۰۴ آل عمران، آمران به معروف و ناهیان از منکر را اهل فلاح و رستگاری دانسته است؛ به بیان دیگر، در این آیه فلاح و رستگاری مؤمنان متوقف بر امر به معروف و نهی از منکر شده است.^۲

ب) بهترین امت بودن

کسب عنوان بهترین بودن برای امت اسلامی در گرو امر به معروف و نهی از منکر است «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران، ۱۱۰)، از همین رو از بعضی صحابه نقل شده است که هر کس می‌خواهد بهترین این امت باشد به شرط خدا که ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است وفا کند.^۳

ج) نجات از عذاب

از آیه ۱۶۵ اعراف که به داستان اصحاب سبت پرداخته برمی‌آید که در مواجهه با منکر کسانی از عذاب نجات می‌یابند که امر به معروف و نهی از منکر کنند: «فَلَمَّا تَسَوَّأُوا دُكْرًا وَابِهٍ انْجَبَا الَّذِينَ يَهْتَمُونَ عَنِ السَّوْءِ وَآخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

آیه ۱۱۶ هود، نیز بنی اسرائیل را نکوهش کرده که چرا در نسل‌های پیشین شما خردمندانی نبودند که مردم را از فساد باز دارند و سپس از نجات یافتن گروه اندکی از بنی اسرائیل که نهی از منکر می‌کردند خبر داده است: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ انْجَبَا مِنْهُمْ».

د) پاداش اخروی

خداوند آمران به معروف و ناهیان از منکر را به دریافت اجر عظیم وعده داده است: «الَّذِينَ آمَرُوا بِالصَّالِحَاتِ وَآمَرُوا عَنِ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء، ۱۱۴)؛ همچنین مؤمنان را به برخورداری از

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۸؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۰۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۸۱۱.

رحمت الهی و باغ های بهشت بشارت داده است: «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ... وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (توبه، ۷۱-۷۲)

۷) آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر

الف) دوری از رحمت خدا

گروهی از بنی اسرائیل بر اثر نافرمانی و تجاوز از حق و ترک نهی از منکر، به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ... كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ». (مائده، ۷۸-۷۹) به فرموده حضرت علی (علیه السلام) خداوند امم پیشین را جز به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر لعن نکرد و از رحمت خود دور نساخت. خداوند سفیهان نشان را به واسطه گناهان و دانشمندان نشان را بر اثر ترک نهی از منکر لعن کرد.^۱

ب) عذاب فراگیر

از دیگر پیامدهای ترک امر به معروف و نهی از منکر عذابی است که افزون بر گناهکاران شامل تارکان امر به معروف و نهی از منکر نیز می شود: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (انفال، ۲۵) به گفته ابن عباس در تفسیر این آیه، عذاب خدا که بیاید ستمکار را از غیر ستمکار جدا نمی سازد؛ نیز گفته اند که ظالمان به سبب ظلمشان عذاب می شوند و غیر ظالمان بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر.^۲

داستان اصحاب سبت که در سوره اعراف به تفصیل به آن پرداخته شده، نمونه روشنی به شمار می رود. بر اساس این آیات، شماری از بنی اسرائیل که در ساحل دریا زندگی می کردند فرمان خداوند را مبنی بر حرمت کار در روز شنبه زیر پا گذاشتند و با احداث کانال، ماهیان فراوانی را که روز شنبه به ساحل نزدیک می شدند به دام انداخته و روز یکشنبه به صید آنها می پرداختند. در مقابل این جمع گروهی نهی از منکر کرده و آنان را از نافرمانی خدا بازمی داشتند و گروهی دیگر در برابر این نافرمانی سکوت کرده و حتی به ناهیان از منکر اعتراض می کردند که چراته کاران را پند می دهید. قرآن، تنها نجات کسانی را گزارش کرده است که نهی از منکر کردند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. روض الجنان، ج ۹، ص ۹۴.



«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ اتَّخَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». (اعراف، ۱۶۵) مفسران از این آیه استفاده کرده‌اند که خداوند دو گروه تجاوزگران و بی تفاوتان را به عذابی سخت گرفتار کرد.^۱

از (آیه ۱۱۶ هود) نیز برمی آید که تنها نهی کنندگان از فساد از عذاب نجات می یابند: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ اتَّخَبْنَا مِنْهُمْ وَأَتَّبَعْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتَوْا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» برپایه روایتی از امام باقر (علیه السلام) در ذیل (آیات ۷۸-۷۹ مائده) آنان که مورد لعن داود بودند تبدیل به میمون شدند و آنان که مورد لعن عیسی (علیه السلام) قرار گرفتند خوک گشتند.^۲ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ذیل این آیه نقل شده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید. دست ندادن را بگیرید و او را به راه حق بیاورید و گر نه خدادل های شما را مانند یکدیگر و همه شما را لعنت می کند، همچنان که آنان را لعنت کرد.^۳ برپایه نقل دیگری از امام صادق (علیه السلام) آنان که این آیات در نکوهش آنان نازل شده با این که خود اهل معصیت نبوده و در مجالس گناهکاران شرکت نمی کردند، لعنت شده‌اند و جرم آنان این بود که به معصیت کاران لبخند می زدند و با ایشان انس داشتند.^۴

ج) شریک شدن در گناه

کسانی که در برابر انجام منکر هیچ گونه واکنشی نشان ندهند مانند گناه کاران و در گناه آنها شریک اند، از همین رواج مؤمنان خواسته شده که هرگاه تمسخر آیات قرآن را شنیدند با کافران همنشین نشوند. در غیر این صورت در گناه همانند آنها خواهند بود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ إِذَا سَمِعْتُمْ أَيْتَ اللَّهِ يَكْفُرُهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ...» (نساء، ۱۴۰) مفسران از این آیه استفاده کرده‌اند که سکوت و همنشینی با فاسقان موجب شریک شدن در گناه آنان می شود؛ همچنین در ذیل آیه ۶۳ مائده گفته‌اند که ترک کننده نهی از منکر مانند کسی است که مرتکب منکر شود.^۵

۱. المیزان، ج ۸، ص ۳۱۰.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳. الصافی، ج ۲، ص ۷۵.

۴. همان.

۵. جامع البیان، ج ۵، ص ۴۴۳. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۵۳.

۸) آداب امر به معروف و نهی از منکر

الف) شروع از خویش

هر چند امر به معروف و نهی از منکر مشروط به عدالت نیست؛ ولی چون در امر به معروف و نهی از منکر نوعی برتری لازم است، اگر امر به معروف و نهی از منکر خود ساخته نباشد، از نظر اخلاقی صلاحیت انجام دادن چنین کاری را ندارد و امر و نهی او صوری و بدون تأثیر جدی خواهد بود. از آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...» و نیز شاید بتوان استفاده کرد که باید گروه‌هایی مهذب و خود ساخته به این مهم اقدام کنند، چنان که از آیه ۶ تحریم: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَاهْلِيكُمْ نَارًا» شروع از خویشتن استفاده می‌شود. شاید بتوان از (آیه ۴۴ بقره) استفاده کرد که التزام به او امر و نواهی پیش از امر و نهی دیگران شرط عقلی است: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». برخی روایات نیز بر همین نکته تأکید کرده که شما باید ابتدا به خویشتن بپردازید، آنگاه دیگران را از گناه بازدارید.^۱ البته این گونه اوامر حمل بر استحباب شده است، زیرا وجوب امر به معروف و نهی از منکر و التزام به معروف و ترک منکر دو واجب مستقل است.

ب) مقدم داشتن خویشان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَاهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَابَةُ». (تحریم، ۶) برخی، از این آیه استفاده کرده‌اند که سزاوار است امر به معروف و نهی از منکر از خانواده آغاز شود.^۲ شاید بتوان اولویت شروع از خانواده را از آیات «وَكَانَ يَأْمُرُاهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» (مریم، ۵۵) و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ» (احزاب، ۵۹) استفاده کرد و پس از خانواده، نوبت به اقوام دورتر می‌رسد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». (شعراء، ۲۱۴)

ج) شکیبایی

لقمان در نصایح خود به فرزندش او را به برپا داشتن نماز و امر به معروف و نهی از منکر و شکیبایی در برابر مشکلات فرا می‌خواند: «يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا صَابَكَ...». (لقمان، ۱۷) برپایه روایتی از علی علیه السلام مقصود صبر بر مشقت و مشکلاتی است که از امر به معروف و نهی از منکر ناشی می‌شود^۳، زیرا ممکن است همان تهمت‌هایی که به پیامبران زدند، مانند جنون (حجر، ۶)، سحر (مدثر، ۲۴)، سفاهت (اعراف، ۶۶) و ضلالت (اعراف، ۶۱) به امر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۰؛ احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۱۵.



و نهی کنندگان نیز بزنند.

به گفته برخی مفسران سفارش به حق و صبر در (آیه ۳ عصر) به امر به معروف و نهی از منکر اشاره دارد^۱ «وَالْعَصْرُ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* أَلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».

د) شفقت و مهربانی

هرگاه امر به معروف و نهی از منکر همراه با شفقت و از سر خیرخواهی باشد اثر بیشتری دارد، چنان که لقمان فرزندش را با تعبیر «یا بنی» که حکایت از مهربانی دارد مخاطب می سازد^۲ و مؤمن آل فرعون هنگامی که موسی را امر به معروف (خروج از شهر) می کند می گوید: «... إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ». (قصص، ۲۰)

هـ) پیشنهاد جایگزین منکر

در مواردی که نیازی انسان را به سوی منکر سوق داده وقتی از منکر نهی می شود مناسب است کار مباحی که می تواند نیاز او را برطرف سازد، به عنوان جایگزین منکر، معرفی شود، از همین رو هنگامی که حضرت لوط علیه السلام قوم خود را از کار ناشایست آنان نهی کرد، به آنان پیشنهاد داد تا با دختران اواز دواج کنند: «قَالَ يَقَوْمُ هَؤُلَاءِ بَنَاتُ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ فِي صَیْفِي». (هود، ۷۸)

و) گفتار نیکو و نرم

شایسته است که امر به معروف و نهی از منکر با سخن نیکو باشد: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره، ۸۳)؛ همچنین از (آیه ۴۴ طه): «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» لزوم ملایمت و نرمی در گفتار به هنگام امر به معروف و نهی از منکر استفاده شده است.^۳

پیام ها

۱. بهترین اَمّت بودن با شعار نیست، با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»، «تَأْمُرُونَ...»
۲. در اَمّت ساکت و ترسو خیری نیست. «خَيْرُ أُمَّةٍ»، «تَأْمُرُونَ»، «تَنْهَوْنَ»
۳. امر به معروف و نهی از منکر به قدری مهم است که انجام آن معیار امتیاز اَمّت هاست. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»
۴. امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی محقق می شود که مسلمانان به شکل

۱. همان، ج ۱۰، ص ۸۱۵؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۲. همان، ج ۸، ص ۴۹۹.

۳. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۸۸؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۳۴.



- یک اَمّت باشند، یعنی حاکمیت داشته باشند. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»^۱
۵. مسلمانان مسئول اصلاح تمام جوامع بشری هستند. «أُخِرَجْتَ لِلنَّاسِ»
۶. سفارش به خوبی ها بدون مبارزه با فساد، کم نتیجه است. «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»
۷. هر یک از افراد اَمّت باید امر به معروف و نهی از منکر کند. (یک دختر ۹ ساله نیز حق امر به معروف و نهی از منکر رئیس جمهور را دارد) «تَأْمُرُونَ»، «تَنْهَوْنَ»
۸. در امر به معروف، سنّ، منطقه، نژاد، سواد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی نقشی ندارد. «خَيْرَ أُمَّةٍ»، «تَأْمُرُونَ»، «تَنْهَوْنَ»^۱
۹. امر به معروف، مقدّم بر نهی از منکر است. «تَأْمُرُونَ»، «تَنْهَوْنَ»
۱۰. امر و نهی می تواند مؤثر باشد که از ایمان مایه گرفته باشد. «تَأْمُرُونَ»، «تَنْهَوْنَ»

روایات

(الف) رسول الله ﷺ: لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى تَكُونَ عَالِمًا، وَ تَعْلَمَ مَا تَأْمُرُ.^۲

پیامبر خدا ﷺ: امر به معروف و نهی از منکر مکن، مگر آن که عالم باشی و بدانی که به چه امری کنی.

تازمانی که اَمّت من امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کار نیک به یاری یک دیگر برخیزند، بر خیر و سلامتند؛ و چون چنین نکنند، برکات از ایشان گرفته می شود و بعضی از آنان بر بعضی دیگر مسلط خواهند شد و دیگر یآوری در زمین و آسمان نخواهند داشت.^۳

(ج) امام باقر ع: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جِ الصَّلَاحُ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا ثَقَامُ الْفَرَائِضِ وَ تَأْمُنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»^۴

امام باقر ع فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر راه و روش پیامبران و شیوه

۱. البته همان طور که بیان شد برخی مفسران، علم به معروف و منکر و نیز تهذیب را برای اجرای این فریضه لازم می دانند.

۲. میزان الحکمه، ص ۲۴، روایت ۳۰۱۳.

۳. تنبیه الخواطر، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۵۶.



صالحان است و واجب بزرگی است که واجبات دیگر با آن برپا می شوند، راه ها امن می گردد و درآمدها حلال می شود و حقوق پایمال شده، به صاحبانش برمی گردد، زمین آباد می شود و (بدون ظلم) حق از دشمنان گرفته می شود و کارها سامان می پذیرد.

رسول الله ﷺ: لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ، فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.^۱
پیامبر خدا ﷺ: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند بدهای شما را بر خوبانتان مسلط می گرداند و در این صورت نیکانتان دعا می کنند ولی دعایشان مستجاب نمی شود.

داستان

□ شخصی به عبدالله بن عباس گفت: می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نموده و مردمان را وعظ و نصیحت کنم. ابن عباس پرسید: مانعی ندارد اما مواظب باش که سه آیه از آیات قرآن مجید تو را رسوا نسازد. آن شخص گفت: کدام آیات؟ ابن عباس گفت: یکی این آیه که می گوید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنْكَرِ؟» آیا تو اطمینان داری که از مخاطبان و نکوهش شدگان این آیه نیستی؟ آن شخص گفت: نه، آیه دوم را بگو! ابن عباس گفت: آیه دوم این است که می گوید «لَمْ تَقُولُوا لِمَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۲ نسبت به این آیه چطور؟ آیا مطمئن هستی که از توبیخ شدگان این آیه نیستی؟ آن شخص گفت: نه، آیه سوم را بگو! ابن عباس گفت: آیه سوم گفتار خداوند متعال به نقل از عبد صالح حضرت شعیب عليه السلام است که به مردم چنین گفت: «وَمَا رِيدَ أَنْ أَخَالَفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ»^۳ آیا از اهل این آیه هستی؟ آن شخص گفت: نه! ابن عباس گفت: بنابراین اول از خودت شروع کن؛ آن گاه به نصیحت کردن دیگران بپرداز.^۴

۱ - بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۴.

۲ - سوره بقره، آیه ۴۴: آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؟!

۳ - سوره صف، آیه ۲۰: چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید.

۴ - سوره هود، آیه ۸۸: من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خود مرتکب شوم.

۵ - مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۱۲.



□ نقل می‌کنند: در زمان زعامت مرجع تقلید آیت الله آقا نجفی (که در زمان حکومت ناصرالدین شاه، در اصفهان می‌زیست) یک روز عده‌ای روحانی نماد در حالی که نفس می‌زدند و یک دایره شکسته و یک تنبک شکسته در دست داشتند به منزل آیت الله آقا نجفی آمدند، ایشان پرسید: چه خبر است؟ از کجایم؟ اینها چیست که در دست دارید؟

در پاسخ گفتند: در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن مدرسه، مجلس عروسی است و در آنجا دایره و تنبک می‌زدند، از پشت بام مدرسه، روی بام‌ها رفتیم تا به آن خانه رسیدیم، داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و تنبک آنها را شکستیم.

یکی از آنها جلو آمد و گفت: من خودم رفتم جلو، سیلی محکمی به گوش عروس زدم. مرحوم آیت الله آقا نجفی فرمود: عجبا به راستی نهی از منکر همین است که شما کردید؟!، شما چندین منکر (و کار بد) را به نام نهی از منکر مرتکب شدید: ۱- مجلس عروسی بوده (که شادی محدود اشکال ندارد) ۲- شما حق تجسس نداشتید ۳- شما حق نداشتید که از پشت بام‌های مردم عبور نمایید ۴- چه کسی به شما اجازه زد و خورد داده است؟... بنابراین کار شما نه تنها واجب و مستحب نبوده بلکه چند کار حرام انجام داده‌اید!

خلاصه و نتیجه‌گیری

- امت به معنای جمعیت یا فردی است که هدفی را دنبال می‌کند.
- قطعاً وجه اینکه خیر و شر را معروف و منکر خوانده، این است که به حسب نظر دین، خیر معروف و شر منکر است، نه به حسب عمل خارجی.
- در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان بایداً امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی هادعوت کنند و از بدی‌ها بازدارند.
- امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: یکی مرحله فردی که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابه سامانی‌های اجتماع دست به دست هم بدهند و بایکدیگر تشریک مساعی کنند.

● در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» درآید و به همین دلیل منطق و عقل



به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.

• با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

• امر به معروف در اصطلاح به معنای فرمان دادن به هر کاری است که حُسن آن از نظر عقل و شرع شناخته شده است و نهی از منکر به معنای بازداشتن از هر کاری است که حُسن آن از منظر عقل و شرع ناشناخته است یا عقل یا شرع به قُبْح آن حکم می‌کند.



موانع ذکر



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»
[سوره منافقون، آیه ۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان‌تان شمارا از یاد
خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!»

واژگان مهم

— تلهی

کلمه تلهی از مصدر الهاء گرفته شده و این کلمه به معنای مشغول و سرگرم شدن به کاری و غفلت از کاری دیگر است و منظور از «الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا» این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند.^۱

— ذکر

راغب اصفهانی دو معنا برای ذکر برمی شمارد. وی می گوید: گاهی ذکر به معنای توانایی انسان برای حفظ شناختی است که حفظ کرده است و گاهی به معنای حضور معنایی در قلب و یا سخنی بر زبان است و تقسیم ذکر به ذکر قلبی و ذکر لسانی به معنای دوم مربوط می شود و هریک از ذکر لسانی و قلبی خود بردو گونه اند:

۱. ذکر پس از فراموشی.

۲. ذکر بدون سابقه فراموشی که ادامه توجه و هشیاری انسان می باشد.^۲

— خسران

کلمه خسرو خسران هر دو به معنای از دست دادن سرمایه است، یا همه اش و یا بعضی از آن. البته کلمه «خسران» راساً از کلمه «خسر» است و خسران نفس به معنای آن است که آدمی نفس خود را در معرض هلاکت و بدبختی قرار دهد، به طوری که استعداد کمالش از بین برود و سعادت به کلی از او فوت شود.^۳

البته گاهی خسران در مورد سرمایه های ظاهری به کار می رود مانند مال و مقام دنیوی و گاه در سرمایه های معنوی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان چیزی است که خداوند آن را «خسران مبین» نام نهاده است... و هر

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۹۰.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده ذکر.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۸.



خسرانی که خداوند در قرآن بیان کرده اشاره به معنی دوم است نه آنچه مربوط به سرمایه های دنیوی و تجارت های معمولی است.^۱

نکات تفسیری

در این که منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند بعضی آن را به نمازهای پنجگانه و بعضی شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا و بعضی حج و زکات و تلاوت قرآن و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می شود بنا بر این تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداق های روشن است.

تعبیر به خاسرون (زینکاران) به خاطر آن است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها، صرف می کند و بادست خالی از این دنیا می رود در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.^۲

پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» فرمود:

«هُم عِبَادٌ مِنْ أَمْتِ الصَّالِحِينَ مِنْهُمْ، لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ الْخَمْسِ؛

این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!»^۳

آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند.^۴

«رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (سوره نور، آیه ۳۷)

در این آیه که بعد از آیه معروف نور (سوره نور، آیه ۳۵) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند؛ درباره ویژگی های آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسبیح

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۰۹.

۲. همان، ج ۲۴، ص ۱۷۳.

۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۶.

۴. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۶۵.



می‌گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند» «فِي بُيُوتٍ إِذْنُ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَأَقَامِ الصَّلَاةَ وَآتَاءِ الزَّكَاةَ»

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمی‌های زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگی‌های دیگر آنها، مانند برپا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می‌کند.

بنابراین ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می‌شود.^۱

۱) عوامل باز دارنده از یاد خدا

این عوامل بسیار است، ولی مهم‌ترین آنها، اموال و اولاد است که این آیه به آنها اشاره نموده است.

الف) اموال و فرزندان
«لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»
شراب و قمار نیز مانع یاد خداست. «يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (مائده، ۹۱).
ب) تجارت و داد و ستد نیز می‌تواند از موانع باشد. لذا قرآن از کسانی که داد و ستد، آنان را از یاد خدا باز نداشته ستایش کرده است. «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور، ۳۷).

ج) تکاثر و فزون طلبی از عوامل باز دارنده است. «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» تکاثر، (۱).
د) آرزوهای طولانی نیز مانع یاد خداست. «يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ» (حجر، ۳).
ه) رفاه زدگی از عوامل دیگر غفلت است. «مَتَّعْتُهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ» (فرقان، ۱۸)

البته علاقه به دنیا آنگاه خطرناک است که انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، دنیا باشد. «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۲ (از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده‌ای ندارد، دوری کن.)

روشن است که غفلت از یاد خدا، سبب هم‌نشینی با شیطان شده: «وَمَنْ يَعْشُ

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. سوره نجم، آیه ۲۹.



عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ^۱ و انسان را به عذاب شدید و فزاینده‌ای گرفتار می‌سازد. «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا»^۲ آنچه خطرناک است غفلت از یاد خداست، نام بردن از اموال و اولاد، به خاطر آن است که این دو قوی‌ترین عامل غفلت هستند.

«ذِكْرُ اللَّهِ» شامل همه‌گونه ذکر و یاد خدا می‌شود، اما بارزترین ذکر خدا، نماز است که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز باز ندارد.

شاید دلیل مانع بودن مال و فرزند، جلوه‌های ظاهری آنهاست که انسان را از خدا غافل می‌سازد. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۳ قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۴ و می‌فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالْبَالِي تَقَرَّبَ بَكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى»^۵ مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.^۶

۲) پیامدهای اعراض از یاد خدا

الف) نفاق

در این آیه مؤمنین را تذکر می‌دهد به این که از بعضی صفات که باعث پیدایش نفاق در قلب می‌شود بپرهیزند، یکی از آنها سرگرمی به مال و اولاد و غافل شدن از یاد خداست و یکی دیگر بخل است.

چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدای تعالی باز می‌دارد هم چنان که فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۷ و اشتغال به این زینت دل را پر می‌کند و دیگر جایی برای ذکر خدا و یاد او باقی نمی‌ماند و نیز غیر از گفتار بی‌کردار و ادعای بدون تصدیق قلبی برایش نمی‌ماند و فراموشی پروردگار از ناحیه عید باعث آن می‌شود که پروردگارش هم او را از یاد ببرد، هم چنان که فرمود: «تَسْأَلُ اللَّهَ فَتَسِيَهُمْ»^۸ و این خود خسروانی است آشکار، هم چنان که باز در صفت

۱. سوره زخرف، آیه ۳۶.

۲. سوره جن، آیه ۱۷.

۳. سوره کهف، آیه ۴۶.

۴. سوره انفال، آیه ۲۸.

۵. سوره سبأ، آیه ۳۷.

۶. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۶۳-۶۲.

۷. سوره کهف، آیه ۴۶.

۸. سوره توبه، آیه ۶۷.



منافقین فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِأَهْدَىٰ فَمَا رَیَحَتْ تَحَارُثُهُمْ»^۱.
و در آیه مورد بحث به همین معنا اشاره نموده، می فرماید: «وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

در این آیه شریفه مال و اولاد را نهی کرده و فرموده: «مال و اولادتان شما را زیاد خدا غافل نسازد» در حالی که باید فرموده باشد: «شما سرگرم به مال و اولاد نشوید» و این به خاطر آن بوده که اشاره کند به این که طبع مال و اولاد این است که انسان را از یاد خدا غافل سازد، پس مؤمنین نباید به آنها دل ببندند و گرنه مؤمنین هم مانند سایرین از یاد خدا غافل می شوند، پس نهی در آیه نهی کنایه ای است، که از تصریح مؤکدتر است.^۲

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگ ترین بلا محسوب می شوند و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.
(ب) ممانعت از انفاق

از موانع انفاق حب شدید انسان به مال و فرزندان است، از این رو، در آیاتی دیگر برخی از بستگان نزدیک انسان دشمن او خوانده شده اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْهَبُوا مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»^۳. سز این نکته آن است که گاه علاقه شدید انسان به آنان باعث می شود که او از ایمان به خدا یا انجام دادن کارهای نیک همچون انفاق در راه خدا بازماند.^۴

ج) معیشت ضنک^۵

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»
(سوره طه، آیه ۱۲۴)

در این آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است، می فرماید: «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا

۱. سوره بقره، آیه ۱۶.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۹۰.

۳. ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند، از آنها بر حذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است! سوره تغابن، آیه ۱۴.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۷.

۵. قبلا در باره آن بحث مجزایی داشتیم.



محشور می‌کنیم! «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!^۱

د) افراط در هواپرستی

اثر دیگر فراموشی یاد خدا گرفتاری در گرداب افراط و تفریط است.
«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَصِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (سوره كهف، آیه ۲۸)

آیه، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می‌دارد و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می‌کند؛ می‌فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می‌خوانند و تنها ذات او را می‌طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینت‌های دنیا از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته‌ایم، اطاعت مکن! همان‌ها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است!

بدیهی است خداوند بی‌دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی‌کند؛ این مجازات از آن کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته‌اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند. بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست. این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می‌فرماید: «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»

از این آیه به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می‌گذارد و او را به وادی هواپرستی و افراط می‌کشاند. آری! روح انسان را یا «خدا» پرمی‌کند و یا «هوی» که جمع میان این دو ممکن نیست. هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد و از همه چیز غافل می‌کند. یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد؛ رحم

۱. در مباحث گذشته در باره این آیه مفصل مطالبی به خوانندگان ارائه شد.



و مرؤت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.^۱

۵) آخرت گریزی

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سوره نجم، آیه ۲۹)
(حال که چنین است از کسی که از یاد ماروی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن!)

در این آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم ﷺ است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، بر حذر می دارد؛ می فرماید: «از کسانی که از یاد ماروی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان»
در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» به خوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.^۲

۳) مراتب ذکر

ذکر الله واقعی ذکر است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند. آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ﷺ می خوانیم که فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَبِقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِمْ»

کسی که ذکر خدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است!^۳

الف) ذکر از شاخه های مهم عبادت

ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهم عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس در بین عالمان علم اخلاق مطرح است؛ و برای هر مرحله از مراحل سیر و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهایی که می پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

۱. اخلاق در قرآن، ج. ۱، ص ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۶۲.



آری! ذکر خدا از بزرگ‌ترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه‌های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد. پرده‌های خودخواهی و غرور را که بزرگ‌ترین دشمن سعادت انسان است می‌برد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند آگاه می‌سازد.

ذکر خدا مانند دانه‌های حیات بخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.^۱

ب) مراتب ذکر از منظر علامه طباطبائی رحمته‌الله

علامه طباطبائی ذیل آیه ۱۵۲ بقره^۲ درباره مراتب ذکر می‌فرماید: ذکر لفظی از مراتب ذکر واقعی است چرا که ذکر دارای مراتبی است که آیات ذیل به این اختلاف اشاره می‌کند:

۱. «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸)

۲. «وَأَذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعاً وَخَيْفَةً، وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» (اعراف، ۲۰۵)

(پروردگار خود را در دل بیاد آور، هم از تضرع و هم از ترس و هم آهسته به زبان)

۳. «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً» (بقره، ۲۰۰)

(پس خدا را بیاد آرید آن طور که به یاد پدران خود هستید و یا شدیدتر از آن)

در این آیه ذکر را به وصف شدت توصیف کرده و معلوم است که مقصود از آن ذکر باطنی و معنوی است، چون ذکر لفظی، شدت و ضعف ندارد.

۴. «وَأَذْكُر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ، وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشِداً»

(کهف، ۲۴)

(و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور؛ و بگو:

«امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند!»)

که ذیل این آیه دلالت دارد بر این که می‌خواهد بفرماید امیدوار باش که بالاتر از ذکر به مقامی بررسی که بالاتر از آن مقام که فعلا داری بوده باشد، پس برگشت معنا به این می‌شود که تو وقتی از یک مرتبه از مراتب ذکر خدا پائین آمدی و به مرتبه پائین‌تر برگشتی، بگو چنین و چنان، پس به حکم این آیه تنزل از مقام بلندتری از ذکر و یاد خدا نیز نسیان است، پس آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ذکر قلبی هم برای

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ».



خود مراتبی دارد، از این جا روشن می شود این که بعضی گفته اند: ذکر به معنای حضور معناست در نفس، سخنی است درست، برای اینکه حضور دارای مراتبی است.^۱

۴) آثار ذکر در قرآن

الف) آرامش قلبی

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

(سوره رعد، آیه ۲۸)

در این آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دل ها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزش ها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است.»

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد!» این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانی ها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمت ها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی و مانند آن ناشی می شود و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد و نیز دنیا پرستی و دل باختگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهم ها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود. بخل، حسد، حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد، کریم، رحمان، رحیم، خالق، رازق، بخشنده و بنده نواز است، خداوندی که حلّ هر مشکلی در برابر قدرتش آسان و هرامر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

هنگامی که نام خدا برده می شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلی می شود، چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است. توجّه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی ها و پاکی ها سوق می دهد و از بدی ها و زشتی ها دور می دارد. به تعبیر دیگر، بازتاب صفات او در جان انسان

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۱۲-۵۱۱؛ با کمی تغییر.



تجلی پیدا می کند.

توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی فاصله می گیرد. یاد او یادآوری مراقبت اوست، یاد حساب و جزای اوست، یاد دادگاه عدل و بهشت و دوزخ اوست و چنین یادی جان را صفا و دل را نور و حیات می بخشد.

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه ای دارد جز یاد خدا که هیچ حد و مرزی برای آن نیست. در کافی از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ» (هر چیزی حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد جز ذکر خدا که حدی برای پایان آن وجود ندارد)

سپس افزود: «فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَرَأْنَ فَنَ أَذَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَشَهْرُ رَمَضَانَ فَتَنَ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَالْحَجُّ فَتَنَ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۲

خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است، هر کس آنها را ادا کند حد آن تأمین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج را هر کس (یک بار) به جا آورد همان حد اوست، جز ذکر خدا که خداوند به اندک آن راضی نشده و برای فرونی آن حدی قائل نگردیده، سپس به عنوان شاهد سخن این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گویند»^۳.

امام صادق (ع) در ذیل همین روایت از پدرش امام باقر (ع) نقل می کند که «او کثیر الذکر بود و هرگاه با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت و هنگام غذا خوردن نیز به ذکر خدا مشغول بود، حتی وقتی با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد».

سرانجام با این جمله پرمعنی حدیث مزبور پایان می پذیرد: «وَالْبَيْتُ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَيَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْرَبُ مِنْهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضَىءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضَىءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّي لِأَهْلِ الْأَرْضِ»؛ خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود و خدا یاد شود برکتش افزون خواهد شد،

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲. سوره احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۴. همان.



فرشتگان در آن حضور می یابند و شیاطین از آن فرار می کنند و برای اهل آسمان ها می درخشد همان گونه که ستاره درخشان برای اهل زمین.»

(ب) صیانت از زشتی ها

«اقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

آری! یاد خدا روح نماز است و روح شریف ترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمت های او می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است و یاد آوری این نعمت ها انسان را از نافرمانی بخشیده نعمت، بازی دارد و از گناه شرمنده می کند.

از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران و فرشتگان رحمت را آماده پذیرایی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضد اخلاق است.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است. این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر الله» در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد).^۱ و این یاد خدا او را به درجات عالیّه عبودیت و بندگی سوق می دهد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اول با معنی آیه تناسب بیشتری دارد.^۲

(ج) انگیزه جهاد و مبارزه

«أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» (سوره طه، آیه ۴۲)

در این آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی (علیه السلام) صادر شده و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید!

دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیان گری همچون فرعون، بسیار پر معنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در

۱. المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۵۰.



قدرت و قوّت و شجاعت و شهادت انسان اثر دارد و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما و اسلحه برنده و تکیه گاهی است که می توانید به آن متکی شوید!»^۱

بعضی از مفسران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوّت و بعضی به معنی مطلق امروز و فردا و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد. بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا ﷺ به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشا تر خواهد بود.^۲

د) خروج از ظلمت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا- هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳)^۳

در این آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوید! او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!»

ه) شیطان ستیزی

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» (سوره مائده، آیه ۹۱)

در این آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!»

در این آیه سه مفسده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و

۱. «فی ظلال القرآن»، ج ۵، ص ۴۷۴.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. علامه، (ره) در تفسیر المیزان می فرماید: آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور به «ذکر كثير» است؛ رک. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹.



دشمنی؛ باز داشتن از ذکر خدا؛ و نماز؛ از این تعبیر به خوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفاسد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که مادر جستجوی آن هستیم.^۱

۵) موانع ذکر قلبی

ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسنی خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهم ترین آنها از سوی خود انسان است. طبق حدیث مشهور علوی که می فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَمَعَهُ»^۲

چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در دعای معروف امام سجّاد (ع) (دعای ابو حمزه ثمالی) می خوانیم: «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»

تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد! و مهم ترین این حجاب ها، «خود پرستی» است که انسان را از «خدا پرستی» و ذکر الله باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

روایات

الف) رَوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَخَّرَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ ازْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا

۱. همان، ص ۳۵۶.

۲. مفتاح الفلاح، ص ۳۶۷.



يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ اغْدُوا وَرَوْحُوا وَادْكُرُوا وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ - فَلْيَنْتَظِرْ كَيْفَ مَنْزِلَتُهُ اللَّهُ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ الْعَبْدَ حَيْثُ أَنْزَلَ الْعَبْدَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي وَقَالَ سُبْحَانَهُ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ بِنِعْمَتِي وَادْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ وَ الْعِبَادَةِ أَذْكُرْكُمْ بِالنِّعَمِ وَالْإِحْسَانِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ^۱.

روایت شده که روزی رسول خدا ﷺ بر یاران خود درآمد و فرمود: در باغ های بهشت به گردش بپردازید، پرسیدند: یا رسول الله ﷺ باغ های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر، هم صبح و هم شام به این مجالس بروید و به ذکر بپردازید و هر کس دوست داشته باشد بفهمد چه منزلتی نزد خدا دارد، باید نظر کنند ببیند خدا چه منزلتی نزد او دارد، چون خدای تعالی بنده خود را به آن مقدار احترام می کند که بنده اش او را احترام کند. و بدانید که بهترین اعمال شما و پاکیزه ترین آن نزد مالک و صاحبان و نیز مؤثرترین اعمالتان، در رفعت درجات شما و بهترین چیزی که آفتاب بر آن می تابد، ذکر خدای تعالی است، چه خود او از خودش خبر داده و فرموده: (مَنْ هَمَّ شَيْئًا فَاسْتَمَعَ لِقَوْلِي أَذْكُرْكُمْ) که ذکر کند و بیادم باشد و نیز فرموده: (فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ)، مرا یاد آورید تا شما را با نعمتم یاد آورم، مرا بیاد آورید با اطاعت و عبادت تا شما را یاد آورم، با نعمت ها و احسان و راحت و رضوان.

ب) «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ مَنْ شَغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي»^۲
از امام صادق عليه السلام فرمود:

خدای تعالی می فرماید: کسی که مشغول به ذکر من باشد و ذکر من او را از درخواست حاجتش باز دارد، من به او بهتر از آنچه بخواهد می دهم.

ج) عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَلَا أَحَدُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ فَلَمْ يَلَمْ قَالَ انْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَمُؤَاسَاةَكَ لِأَخِيكَ وَذَكَرَ اللَّهَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ - سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ هَذَا مِنْ ذَلِكَ وَلَكِنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ»^۳

در معانی الاخبار از حسین بن علی عليه السلام روایت کرده که گفت: امام صادق عليه السلام به من فرمود: ایامی خواهی تو را از مهم ترین وظیفه ای که خدا بر خلق خود واجب کرده خبر دهم؟

۱. عدة الداعي، ص ۲۵۳.

۲. محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۴۳.

۳. معانی الاخبار، ص ۱۹۲، حدیث ۳.



عرضه داشتم: بله، فرمود: اول انصاف دادن به مردم، به اینکه با مردم آن طور رفتار کنی که دوست میداری با تو رفتار کنند و دوم مواسات با برادران دینی و یاد خدا در هر موقف، البته منظورم از ذکر خدا، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست، هر چند که این نیز از مصادیق آنست، ولی منظورم این است که در هر جا که پای اطاعت خدا به میان می آید، بیاد خدا باشی و اطاعتش کنی و هر جا معصیت خدا پیش آید، بیاد او باشی و آن را ترک کنی.

داستان

□ حب دنیا

حضرت عیسی علیه السلام با پیروانش سیاحت می کرد. به دهکده ای رسید که تمام ساکنین آن در بین راه و خانه هایشان مرده بودند.
حضرت عیسی علیه السلام فرمود: اینان به مرگ طبیعی نمرده اند، قطعاً گرفتار غضب الهی شده اند، اگر غیر از این بود یکدیگر را دفن می کردند.
پیروانش گفتند: ای کاش ما می دانستیم قضیه اینان چه بوده است!
به عیسی علیه السلام خطاب رسید مردگان را صدا بزن! یک نفر از آنان تورا جواب خواهد داد.

حضرت عیسی صدا زد: ای اهل قریه!
یکی از آنان پاسخ داد: بلی! چه می گویی یا روح الله؟
- حالتان چگونه است و قضیه شما چه بوده است؟
- ما صبح گاه با کمال سلامتی و آسوده خاطر سراز خواب برداشتیم، شبانگاهان اما همه درهاویه افتادیم!
- هاویه چیست؟
- دریایی از آتش است که کوه های آتش در آن موج می زند.
- به چه جهت به این عذاب گرفتار شدید؟
- محبت دنیا و اطاعت از طاغوت ما را چنین گرفتار نمود.
- چه اندازه به دنیا علاقه داشتید؟
- مانند علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر! هر وقت دنیا به ما روی می آورد خوشحال می شدیم و هرگاه روی برمی گرداند غمگین می گشتیم.
آن گاه حضرت عیسی علیه السلام مکثی کردند و سپس پرسیدند:
- تا چه حد از طاغوت اطاعت می کردید؟
- هر چه می گفتند اطاعت می نمودیم.



- چرا از میان مردگان فقط تو جواب دادی؟
 - زیرا آنان به دهانشان لجام آتشین زده شده و ملائکه تندخو و سخت‌گیری
 مأموران آنان هستند. من در میان آنان بودم ولی در رفتار از ایشان پیروی نمی‌کردم.
 هنگامی که عذاب خداوند نازل شد، مرا نیز فرا گرفت. اکنون بایک موی کنار
 جهنم آویزانم، می‌ترسم در میان آتش بیفتم!
 عیسی علیه السلام رو به جانب پیروانش کرد و گفت: در زباله دان خوابیدن و نان جوین
 خوردن شایسته خواهد بود، اگر دین انسان سالم بماند.^۱
 □ نمازی توجه^۲

نقل شده است که روزی «سید هاشم» امام جماعت مسجد «سردوزک» بعد از نماز به
 منبر رفت. در ضمن توصیه به لزوم حضور قلب در نماز، فرمود: پدرم نقل می‌کرد: روزی
 در نماز جماعت دیدم مردم دور کسی را گرفته اند پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: مردی
 روستایی و جاهل به مسئله، به صف اول جماعت آمد و پشت سر شما اقتدا کرد و آنگاه
 وسط نماز، قصد فرادا کرد و هم اکنون نشسته و نان می‌خورد.
 پدرم به آن شخص گفت: چرا چنین کردی؟
 او در پاسخ گفت: سبب آن را آهسته به خودت بگویم یا در این جمع بگویم؟
 پدرم گفت: در حضور همه بگو.
 گفت: من وارد این مسجد شدم به امید اینکه از فیض نماز جماعت با شما
 بهره‌مند شوم، اما وقتی اقتدا کردم، دیدم شما در وسط حمد، از نماز بیرون رفتید
 و در این خیال واقع شدید که من پیر شده و از آمدن به مسجد عاجز شده‌ام لذا به
 الاغی نیاز دارم، پس به میدان الاغ فروش‌ها رفتم و خری را انتخاب کردید و در
 رکعت دوم در خیال تدارک خوراک و تعیین جای او بودید. بدین سبب من عاجز
 شدم و دیدم بیش از این سزاوار نیست با شما باشم، لذا نماز خود را فرادا تمام کردم.
 این را بگفت و برفت.^۳

خلاصه و نتیجه‌گیری

● از موانع اتفاق و یاد خدا، حب شدید انسان به مال و فرزندان است، از این رو، در

۱. بحار، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

۲. در بررسی آیات گفته شد نماز خود از بارزترین مصادیق ذکر خداست «اقم الصلاة لذكرك» اما اکثر
 نمازگزاران چون بهره‌وافی از نماز خود ندارند به زینت ذکر خدا نیز آراسته نمی‌شوند و حتی برعکس در
 نماز دچار غفلت و سهو می‌گردند «الذين هم عن صلاتهم ساهون».

۳. داستان‌های شگفت‌انگیز نماز.



آیاتی دیگر برخی از بستگان نزدیک انسان دشمن او خوانده شده‌اند
• غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می‌گذارد و او را به وادی هواپرستی و افراط می‌کشاند.

• رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» به خوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می‌ساز.

• به جز استعمال «ذکر» در معنای لغوی، این کلمه اطلاقات دیگری نیز در قرآن دارد که دارای نوعی علاقه و ارتباط با معنای لغوی می‌باشد.
• بزرگان اخلاق گفته‌اند: منظور از ذکر آن است که با تمام قلب، متوجه خداوند و عظمتش باشیم و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

• ذکر بردو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) است و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی و میان تو و حرام سدّی ایجاد نماید!

• ذکر خدا مانند دانه‌های حیات بخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذره‌های فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد.
• خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاقی است.

• نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمی‌های زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

• ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوّت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می‌شود.



بصیرت، ثمره تقوا



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ»
[سوره انفال، آیه ۲۹]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا
بپرهیزید، برای شما وسیله ای جهت جدا ساختن حق از باطل
قرار می دهد؛ (روشن بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل
خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می پوشاند؛ و شما را میامرزد؛
و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!»

واژه های مهم

— تقوی

تقوا اسم مصدر از ریشه «وقی»، در لغت به معنای پرهیز، حفاظت و مراقبت شدید و فوق العاده^۱ و در اصطلاح به معنای محفوظ داشتن روح و نفس است از آنچه بیم می رود به آن زیان رساند، سپس به خوف و ترس (و پرهیز) نیز تقوا گفته شده است و در لسان شرع آن را به خویشتن داری در برابر گناه و محرمات اطلاق می کنند و کمال آن به ترک بعضی از مباحات مشکوک است.^۲

سایر ارباب لغت نیز تعبیراتی نزدیک به آنچه در بالا آمد دارند، بعضی آن را به معنای صیانت و بعضی به معنای «امتناع از زشتی ها و هوی و هوس ها» تفسیر کرده اند.^۳

— فرقان

«فُرْقَان» صیغه مبالغه از ماده «فَرَّق» است و در اینجا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند.^۴

— سیئات

«سَيِّئَة» به معنای گناه و بدی مفهوم وسیعی دارد، که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم آن خلاصه شده است، ولی جمعی از مفسران، «سَيِّئَة» را به معنای «شرک و کفر»، بعضی آن را به «اعمال قبیح» و بعضی به معنای «غضب و جهل و خشونت و انتقام جوئی» تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.^۵

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۸؛ المصباح، ص ۶۶۹، «وقی».

۲. مفردات راغب، ماده وقی.

۳. مجمع البحرین همان ماده (اصل واژه تقوا، قَوی بوده که بعداً و آن به تاء تبدیل شده، چنان که خلیل بن احمد در کتاب العین آورده است).

۴. لغات در تفسیر نمونه، ص ۴۲۲.

۵. همان، ۳۰۴.

نکات تفسیری

آثار تقوی

۱. روشن بینی

فرقان در اعتقادات جدا کردن ایمان و هدایت است از کفر و ضلالت و در عمل جدا کردن اطاعت و هر عملی که مورد خشنودی خداوند است، از معصیت و غضب حق تعالی؛ و فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل، همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا به دست می‌آید، درآیه شریفه هم فرقان مقتید به یکی از این چند قسم تفرقه نگشته و اطلاقش همه را شامل می‌شود، علاوه بر اینکه در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکر کرده بود، پس فرقان درآیه مورد بحث شامل همه انحاء خیر و شرمی شود، چون همه احتیاج به فرقان دارند.

نظیر آیه مورد بحث از جهت معنا آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۲ است.

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جمله آنها برطرف شدن حجاب‌ها از فکر و قلب آدمی است. رابطه ایمان و تقوا با روشن بینی در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است، از جمله در آیه ۲۹ انفال می‌خوانیم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید خداوند وسیله‌ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می‌دهد.

و در آیه ۲۸۲ بقره آمده است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ» تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می‌آموزد و در جای دیگر با صراحت این معنی آمده بود که اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می‌دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید!^۳

یکی از حالات و قوایی که در عقل انسان یعنی در عقل عملی انسان و در طرز تفکر عملی انسان (که مفهوم خوب و بد و خیر و شر و درست و نادرست و لازم و غیر لازم و وظیفه و تکلیف) تأثیر دارد، طغیان هوا و هوس‌ها و مطامع و احساسات لجاج‌آمیز

۱. و کسی که از خدا بترسد خداوند برایش مخرجی قرار داده و از جایی که گمانش را ندهد روزیشان می‌دهد و کسی که بر خدا توکل کند پس او وی را بس است. سوره طلاق آیه ۳.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۷۱.

۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيُغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ سوره حدید، آیه ۲۸.



و تعصب آمیز و مانند آن است، زیرا منطقه و حوزه عقلی عملی انسان به دلیل اینکه مربوط به عمل انسان است همان حوزه و منطقه احساسات و تمایلات و شهوات است. این امور اگر از حد اعتدال خارج شوند و انسان محکوم اینها باشد نه حاکم، دیگر آدمی ندای عقل خویش را نمی شنود، در برابر چراغ عقل گرد و غبار و دود و مه ایجاد می کنند، دیگر چراغ عقل نمی تواند پرتوافکنی کند. پس این گونه هوا و هوس ها اگر در وجود انسان باشند، تأثیر عقل را ضعیف می کند، اثر عقل را خنثی و به تعبیر دیگر این هوا و هوس ها با عقل آدمی دشمنی می ورزند.

در حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: «الهُوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ؛ هوا و هوس دشمن عقل است». ^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ؛ یعنی بالاترین دشمنان تو همان نفس اماره و احساسات سرکش تو است که از همه به تو نزدیک تر است و در میان دو پهلویت قرار گرفته است».^۲

پس توجه به این مطلب لازم است که حالات و قوای معنوی انسان به حکم تضاد و تزاممی که میان بعضی با بعضی دیگر است در یکدیگر تأثیر مخالف می کنند و تقریباً اثر یکدیگر را خنثی می کنند و به عبارت دیگر با یکدیگر دشمنی و حسادت می ورزند. از آن جمله است دشمنی هوا و هوس با عقل.

از همین جا معنای تأثیر تقوا در تقویت عقل و ازدیاد بصیرت و روشن بینی هویدا می گردد. تقوا نه سوهان است و نه سنباده و نه روغن چراغ. تقوا دشمن دشمن عقل است، از نوع سوم دوستانی است که علی علیه السلام فرمود: «وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ». ملکه تقوا که آمد، دشمن عقل را که هوا و هوس است رام و مهار می کند، دیگر نمی گذارد اثر عقل را خنثی کند، گرد و غبار برایش به وجود آورد، پرازیت ایجاد کند. چه خوب می گوید مولوی:

حس ها و اندیشه بر آب صفا
همچو خس بگرفته روی آب را
خس بس انبه بود بر جو چون حباب
خس چو یک سورت پیدا گشت آب
چون که تقوا بست دو دست هوا
حق گشاید هر دو دست عقل را

پس معلوم شد که تقوا واقعاً در طرز تفکر و طرز قضاوت انسان تأثیر دارد ولی نوع تأثیرش این است که جلو تأثیر دشمن را می گیرد و از این راه دست عقل را باز می کند

۱. مصباح الشریعه، باب ۳۸، ص ۲۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۴.

و به وی آزادی می دهد: عَثَقٌ مِنْ كُلِّ مَلَکَةٍ ..

۲. دریافت نور و ایمان مضاعف

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ ...»

کفل به معنای حظ و نصیب است پس کسی که دارای این مرتبه بالای از ایمان باشد ثوابی روی ثواب دارد، هم چنان که ایمانی روی ایمان.

بعضی^۱ از مفسرین گفته اند: مراد از دادن دو کفل از رحمت، دادن دو اجر است که به اهل کتاب هم وعده اش داده شده، گویا فرموده به شما هم دواجر می دهد، همان دواجر است که به مؤمنین اهل کتاب وعده داده بود، چون شما هم در ایمان آوردن به رسولان گذشته و به آخرین رسول او مثل ایشان هستید، شما هم میان احدی از رسولان او فرق نمی گذارید. «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» بعضی^۲ از مفسرین گفته اند: منظور این است که در روز قیامت نوری به آنان می دهد که بآن در بین مردم آمد و شد می کنند. و این همان نوری است که در آیه «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» به آن تصریح می کرد.

لیکن این حرف درست نیست، چون مقید کردن آیه است به قیدی که هیچ دلیلی بر آن نیست و اطلاق آیه دلالت دارد که این مؤمنین، هم در دنیا نور دارند و هم در آخرت، هم چنان که درباره نور دنیایی آنان آیه ۱۲۲ سوره انعام بر آن دلالت دارد: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»^۳ و درباره نور آخرتشان آیه ۱۲ سوره حدید دلالت می کند: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»^۴.

۳. پرهیز و مراقبت

جمعی از مفسران حدیثی از بعضی از صحابه نقل کرده اند که او در مقابل سؤال از حقیقت تقوا گفت: «آیا هرگز از راه پر خاری گذشته اید؟ وقتی پاسخ مثبت شنید گفت: در آن حال چه می کردید؟ آیا دامن خود را جمع نکرده و کوشش برای نجات از خارها نداشتید؟ این همان تقوا است»

۱. روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۹۳.

۲. همان.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۶.

۴. آیا کسی که مرده بود، سپس ما او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم که بآن در بین مردم آمد و شد می کند، مانند کسی است که در ظلمت هایی بصری برد که بیرون شدنی برایشان نیست؟ انعام، آیه ۱۲۲.

۵. روزی که مؤمنین و مؤمنات را می بینی که نورشان پیشاپیش آنان در حرکت است. سوره حدید، آیه ۱۲.



آری در مسیر زندگی و ره سپردن به سوی خداوند خارهای شهوات و امیال و هوس‌ها و امیدهای کاذب و دروغین و لغزش‌ها فراوان است، اینجاست که انسان باید دائماً مراقب باشد مبادا دامن روحش به این خارها بچسبد و پاره شود، مبادا نوک خار در پای جانفش فرو نشیند و مجروحش سازد، مبادا او را از پیمودن این مسیر باز دارد و به خود مشغول نماید. و این نمی‌شود جز با بیداری و آگاهی و مراقبت دائم و مستمر.

به تعبیر ساده‌تر: تقوی همان پرهیز از آفات تکامل روح و خویشستن داری در برابر گناهان و شبهات است، به طوری که به صورت ملکه درآید.^۱

تقوا خصوصیتی دارد که به حسب موارد، مختلف می‌گردند و قدر جامع آن‌ها پرهیز از محرمات شرعی و عقلی، توجه به حق و التفات به پاک‌سازی عمل و به سوی مجرای طبیعی و متعارف اعمال حرکت کردن است، همان گونه که فجور، فاصله گرفتن از حالت اعتدال و خارج شدن از جریان طبیعی کارهاست و از آغاز پیدایش ایمان در دل مؤمن تا آخرین درجه کمال، همواره ملازم مؤمن است و در هر مرحله‌ای اقتضایی دارد؛ مانند محافظت نفس از عذاب و آتش، پرهیز از سخط خدا و مخالفت با وی و اجتناب از دوری و محجوبیت از خداوند.

در آیه‌ای نیز تقوا مضاف الیه واژه «کلمه» است: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمِيمُ كَلِمَةً التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». (فتح، ۲۶) بیشتر مفسران گفته‌اند: مراد از «کلمة التقوى» کلمه توحید یعنی قول «لا اله الا الله» است.^۲ و نیز روایاتی کلمه تقوا را رسول خدا ﷺ، امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) دانسته‌اند.^۳

۴. مصونیت

کارکرد دیگر تقوا که به دنبال روشن بینی حاصل می‌شود، مصونیت است. علاوه بر آن که خداوند، انسان متقی را تحت حمایت خود قرار می‌دهد و بارها در قرآن به نقش ولایت خداوند و سرپرستی او از مؤمنان اشاره کرده است. «والله ولي المتقين» (جاثیه، ۱۹)

انسان پرهیزگار در پرتو نور تقوا بسیاری از خطرانی که ناشی از غفلت و عدم

۱. پیام قرآن، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲. التبیان، ج ۴، ص ۲۴۷؛ ج ۹، ص ۳۳۴؛ تفسیر مجاهد، ج ۲، ص ۶۳؛ تفسیر الثوری، ص ۲۷۸؛ جامع

البیان، ج ۶، ص ۱۳۵-۱۳۸.

۳. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۲۵؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۴؛ کنز الدقائق،

ج ۱، ص ۶۱۴.



آینده نگرى ممکن است به او برسد را دفع مى کند و تکلیف خویش را در فتنه ها، ناهنجارى ها و التهابات خانوادگى و اجتماعى مى داند و مجهز به سپرى محکم و لباسى محفوظ به نام «تقواست» از اين روست که در تشبيه جالبى در قرآن از تقوا به لباس تعبير شده است. «ولباس التقوى ذلک خير؛ لباس تقوا بهتر است.» (اعراف، ۲۶)

ثمرات دنيوی و اخروی تقوی

الف) ثمرات دنيوی فردی

آثار تقوا به دنيوی و اخروی و آثار دنيوی به فردی و اجتماعى قسمت مى شوند؛ برخى آثار فردى تقوا عبارت اند از: هدايت^۱، قدرت تشخيص حق از باطل، جلب دوستى پروردگار^۲، برون رفت از تنگناها، نجات از سختى ها و شبهات و آسان شدن کارها و مشکلات^۳، روزى غير مترقبه^۴؛ که به فرموده امام صادق (ع) اين روزى برکتى است که خداوند به مال انسان مى دهد^۵، اصلاح کارها^۶ که به گفته برخى مفسران اصلاح عمل به اين است که خداوند آن را پيذيرد يا از سر لطف انسان را به انجام دادن کار صالح موفق کند^۷، بشارت هاى الهى^۸ اين بشارت ها و عده هاى خداوند در قرآن مجيد به متقيان است^۹

ب) ثمرات دنيوی اجتماعى

بعضى آثار اجتماعى تقوا که گاهى در کنار صبر بر آن تأکيد شده عبارت اند از: بهره مندى از برکات آسمان و زمين^{۱۰}، برخورداری از امداد الهى^{۱۱}، حفظ و حراست

۱. سوره بقره، آیه ۵۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۶؛ سوره توبه، آیه ۹.

۳. سوره طلاق، آیات ۲، ۴؛ سوره لیل آیات ۷-۵.

۴. سوره طلاق، آیات ۳، ۲.

۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۶۰؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۱؛ الصافی، ج ۵، ص ۱۸۸.

۶. سوره احزاب، آیات ۷۱-۷۰.

۷. تفسير شبر، ص ۳۷۱.

۸. سوره یونس، آیات ۶۴-۶۳.

۹. التفسير الكبير، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

۱۰. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۱۱. سوره آل عمران، آیات ۱۲۶-۱۲۵؛ سوره بقره، آیه ۱۹۴؛ سوره توبه، آیه ۱۲۳؛ سوره نحل، آیه ۱۲۸.



الهی و خنثی شدن توطئه‌های دشمنان^۱ و ایمن بودن از عذاب الهی^۲.
آثار اخروی بسیاری نیز برای تقوی در قرآن ذکر شده که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.^۳

در کتاب وزین فرهنگ قرآن، بیش از ۱۱۹ اثر و کارکرد برای تقوا برشمرده شده که همان کارکردها و آثار دین در همه حوزه‌های پیش گفته است. این گونه تعامل با موضوع تقوا، خود بیان‌گر اموری چند از قبیل ارزش و اهمیت تقوا و نیز معنای عام و فراگیر تقواست که می‌توان آن را مترادف دین داری دانست.

۱. اتحاد

از جمله کارکردهایی که قرآن برای تقوا برمی شمارد اتحاد و وحدت در میان مسلمانان است؛ زیرا تقوا زمینه ساز تمسک به حبل الله و نیل به وحدت و اتحاد اجتماعی جامعه اسلامی و امت قرآن است.

خداوند در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره آل عمران درباره کارکرد تقوا در این حوزه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته... واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را به نحو احسن و کمالی آن به جا آورید... و همگی به ریسمان الهی تمسک جوید و متفرق نشوید.»

در حقیقت تقوای الهی در حالت کمالی آن تمسک به ریسمان الهی است که در روایات از آن به قرآن و عترت و سنت یاد شده است. بنابر تفسیر یاد شده از حبل الهی، مسلمان متقی می‌بایست به حبل الهی تمسک جوید که همان دین است؛ از این رو گفته می‌شود که تقوا همان دین داری است و کسی که دین داری و تقوا را پیشه خویش کند به وحدت دست می‌یابد؛ زیرا در این حالت در حوزه بینشی و نگرش و عمل می‌بایست در چارچوب دین (قرآن و سنت و عترت) عمل و حرکت کند و از آن جایی که وحدت نیز چیزی جز یگانگی در بینش و نگرش و روش نیست، به خودی خود اتحاد پدیدار می‌گردد و اختلافات به کناری می‌رود.

۲. دوری از التقاط

کسانی که به بخشی از دین ایمان آورند و بدان عمل کنند، در حقیقت از دین واقعی دور شده‌اند و این مسئله موجب می‌شود تا در برخی از مسایل زندگی خویش به اموری بیرون از دین تمسک جویند و گرفتار اندیشه و عمل و روش التقاطی گردند. از این روست که خداوند به نقش تقوا در دوری از التقاط اشاره می‌کند و بیان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۰.

۲. سوره نمل، آیه ۵۳؛ سوره فصلت، آیه ۱۸؛ سوره اعراف، آیه ۹۸-۹۶.

۳. رک. دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۸، ص ۴۵۵.



می دارد که چگونه فقدان تقوا موجب می شود تا کسانی که به دین کامل عمل نمی کنند دچار التقاط شده و از اندیشه هائی چون اندیشه های جاهلی استفاده می کنند و از دین کامل دور می شوند^۱

در صحنه عمل اجتماعی نیز شخص غیر متقی به جهت عمل نکردن به دین کامل، دچار ناهنجاری می شود که از آن جمله می توان به افساد در جامعه و طبیعت (بقره، آیه ۲۰۵ و ۲۰۶ و شعرا، آیه ۱۷۹ تا ۱۸۳) تجسس در کارهای دیگران (حجرات، آیه ۱۲) تجاوز به حقوق دیگران (مائده، آیه ۲) و دادن نام های زشت (همان) اشاره کرد که چگونه تحت تأثیر بی تقوایی صورت می گیرد؛ زیرا کسانی که اهل تقوا و دین داری هستند همواره از رفتار نابهنجار در حوزه عمل اجتماعی خودداری می کنند. از این روست که جامعه دین دار و متقی جامعه ای است که نابهنجاری ها در آن یا دیده نمی شود و یا به شکل پدیده اجتماعی در آن بروز و ظهور ندارد.

۳. رهایی از بند طواغیت

جامعه ای که تقوا در آن به رشد و بالندگی رسیده است از طاغوت و بندگی حکومت های فاسد و باطل رهایی می یابد و هرگز دچار آن نمی شود. (زمر، آیه ۱۶ و ۱۷) ظلم و بی عدالتی در آن به صورت پدیده اجتماعی وجود ندارد (مریم، آیه ۱۳ و ۱۴ و جاثیه، آیه ۱۹) و مردمانش از عجب و خودپسندی رهایی یافته (بقره، آیه ۲۰۶) و از گناه عیب جویی دیگران مبرا و پاک شده اند. (حجرات، آیه ۱۱ و ۱۲) در جستجوی عیب دیگری و یا غیبت از ایشان نیستند (همان) و در حوزه مسایل اقتصادی گرفتار کم فروشی (شعراء، آیه ۱۷۹ و ۱۸۳) و حرام و باطل خوری و تجاوز و معصیت به حقوق دیگران (مجادله، آیه ۹) نیستند.

۴. نزول نعمت

خدای تعالی در این آیات علاوه بر خلاصه گیری از آیات قبل یک حقیقت خالی از هر شباهیه ای را هم خاطر نشان ساخته و در جمله «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ» بدان اشاره نموده است و آن حقیقت عبارت است از چیزی که معیار و مدار اساس نزول نعمت و نعمت بر آدمیان است.

ج. ثمرات اخروی تقوی

۱. پوشش گناهان و آمرزش

قرآن می گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می دارد «وَيُكَفِّرُ

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.



عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» به علاوه شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد «وَيَغْفِرَ لَكُمْ» و پادشاه های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدانمی داند زیرا خداوند فضل و بخشش عظیم دارد «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۱.

۲. بخشیده شدن گناهان و رهایی از آتش

از دیگر ثمرات مهم تقوا آن است که گناهایی که پرهیزکار از روی غفلت در گذشته انجام داده بخشیده می شود و این چنین مایه رهایی او از آتش جهنم می گردد. «هرکس از خدا پروا کند خداوند بدی هایش را از او بزداید و پاداشش را بزرگ گرداند.» (طلاق، ۵) و در (آیه ۱۷ سوره لیل) وعده رهایی از آتش به متقین داده می شود و می فرماید: «از آتش جهنم» با تقواترین مردم دور داشته می شوند.

۳. حسن عاقبت و پاداش بهشتی

کلید سعادت، فرجام نیک است چه بسا افرادی که مدتی عمل نیک انجام می دادند اما بعد از آن از حق رویگردان شدند.

بهترین نمونه این بدفرجامی شیطان است که پس از سال ها عبادت از درگاه الهی رانده شد. حسن عاقبت بالاترین نعمتی است که خداوند به متقین می دهد: «سرانجام پسندیده از آن متقین است.» (اعراف، ۱۲۸)

به دنبال چنین حسن عاقبتی، بهشت و انواع نعمت های آن که در قرآن وعده داده شده به آدمی می رسد و از این نعمات متنعم می گردد: «این همان بهشتی است که به هریک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می دهیم.» (مریم، ۶۳)

۴. پذیرش عمل

هریک از اعمال نیکی که در دنیا انجام می دهیم، جدای از پاداش و بهره اخروی منافع دنیوی فراوانی را به انسان می رساند. بهره مندی از این منافع و نیز پاداش اخروی در گرو قبولی عمل است. در آیات قرآن ملاک قبولی عمل تقوا ذکر شده است. عملی که در سرزمین تقوا کاشته شود، ثمر می دهد و به بار می نشیند و تخم عملی که در شوره زار ریوا و غفلت و طمع ریخته شود، بی حاصل است. آیه شریفه: «أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» خطابی عام و حکمی عمومی برای همه اعمال آدمی و ملاکی قطعی برای پذیرش عمل است. این آیه به دنبال حکایت هابیل و قابیل آمده است که هر کدام از آن ها برای تقرب به پروردگار کاری را انجام دادند که از یکی قبول شد و از دیگری مقبول نیفتاد که این فراز پایانی آیه، دلیل قبولی عمل هابیل را تقوای پیشگی او می داند: «وَاتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۴۵، ۱۴۶.



من الاخر قال لاقتلنك قال انما يتقبل الله من المتقين» داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان هنگامی که هر کدام عملی را برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (قابیل) گفت: به خدا سوگند تو را هم خواهم کشت (هابیل) گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد. (مائده، ۲۷)

روایات

(الف) «عن النبی ﷺ إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ بِلاَ تَقْوَى قُلْتُ كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلاَ تَقْوَى قَالَ نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعَمُ طَعَامَهُ وَ يَرْفَقُ جِيزَانَهُ وَ يُؤْطَى رَحْلُهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ فَهَذَا الْعَمَلُ بِلاَ تَقْوَى وَ يَكُونُ الْآخِرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ.»^۱

مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که سخن از اعمال به میان آمد من گفتم عمل من بسیار ناچیز است امام فرمود: آرام باش و استغفار کن، بعد از این فرمودند عمل کم با تقوی بهتر است از عمل زیاد ولی بدون تقوی.

گوید: عرض کردم چگونه عمل زیاد بدون تقوی خواهد بود، فرمود: مانند کسی که اطعام می کند و با همسایگان نیکی می نماید و مهمانی می کند ولی از حرام هم دست برنمی دارد، این عمل ها بدون تقوی می باشد، ولی مرد دیگری عملش کم است ولی در حرام هم وارد نمی گردد.

(ب) پیامبر اکرم (ص) : «از زیرکی مومن بترسید چرا که او با نور الهی می نگرد.»^۲
(ج) عن النبی ﷺ : لا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكِهِ، فَيَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ مَظْعَمُهُ؟ وَمِنْ أَيْنَ مَشْرَبُهُ؟ وَمِنْ أَيْنَ مَلْبَسُهُ؟ أَمِنْ حِلٍّ أَمْ مِنْ حَرَامٍ؟^۳

پیامبر خدا (ص) : آدمی در زمره تقوا پیشگان نباشد مگر آنگاه که سخت تراز حسابرسی شریک از شریکش، از خود حساب کشد تا بداند که از کجا خورده است، از کجا آشامیده است، از کجا پوشیده است، از حلال یا از حرام؟

«عن علی (ع)... أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْزَمَتُهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُهَا وَ وَجِدُوا رِيحَهَا وَ طَبِيعَهَا.»^۴

همانا تقوی در هر چیزی، مانند مرکبی است رام، که اهل آن را بر آنها سوار کنند و

۱. بحار، ج ۶۷، ص، ۱۰۴.

۲. همان، ج ۷۴، ص، ۸۸.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۴۶۸.

۴. الکافی، ج ۸، ص، ۶۸.



مهارشان را به دست سواران می دهند و به اختیار خود آنها را می رانند تا آنکه سواران خود را به بهشت می رسانند. درهای بهشت به روی آنان باز است و بوی آن را می شنوند و نسیم خوش آن را در می یابند.

داستان

عصر رسول خدا ﷺ بود، سه نفر زن برای شکایت از شوهرانشان به حضورش آمدند.

اولی گفت: شوهرم گوشت نمی خورد. دومی می گفت: شوهرم از بوی خوش استفاده نمی کند. سومی گفت: شوهرم با زن خود هم بستر نمی شود (اینان با این اعمال قصد زهد و تقوای کرده بودند).

پیامبر ﷺ بسیار ناراحت و خشمگین شد به طوری که وقتی از خانه به سوی مسجد حرکت کرد، عبایش بر زمین کشیده می شد.

پیامبر ﷺ در اجتماع مردم، بالای منبر پس از حمد و ثنای فرمود: چرا بعضی از اصحاب من، گوشت نمی خورند و بوی خوش استعمال نمی کنند و با زنان خود هم بستر نمی شوند؟

ای مسلمانان آگاه باشید من هم گوشت می خورم و هم از بوی خوش استفاده می کنم، و هم با همسر خود هم بستر می شوم، این سنت است، کسی که از این سنت من دوری کند از من نیست.

به این ترتیب، آن حضرت، پایه تأسیس بدعت زهد غلط را از بنیان ویران کرد و پایه گذاران آن را محکوم نمود.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

برای تقوی آثار و پیامدهایی مطرح شد من جمله:

- تشخیص حق از باطل
«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.»
- بهره مندی از تعالیم الهی
«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ»؛

«همانا در آمد و شد روز و شب و آنچه خداوند در آسمان ها و زمین آفریده،

۱. حکایت های شنیدنی، ج ۲، ص ۷۴؛ فروع کافی، ج ۵؛ ص ۴۹۶.



نشانه هایی برای اهل تقوا است .»

• بهره مندی از روزی و برکات آسمان و زمین

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛»

«لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ اگر

مردم هر منطقه ایمان آورده تقوا بورزند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان

می گشاییم .»

• قبولی اعمال نزد خداوند

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ .»

• نجات از سختی ها

«إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا؛

اگر صبر کرده تقوا پیشه کنید، مکر و حيله آنان به شما ضرری نمی رساند .»

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا؛ هر که تقوا بورزد، خدا کار را بر او آسان

می گرداند»

• بهره مندی از هدایت قرآن

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است .»

• آمرزش گناهان و رستگاری

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ؛»

هر که تقوای الهی پیشه سازد، گناهان او را بپوشد و بیامرزد .»

«وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ تقوای الهی پیش گیرید باشد که به سعادت برسید .»

• پاداش بزرگ اخروی

«أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِّلْمُتَّقِينَ؛ بهشت را به اهل تقوا نزدیک سازند .»

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا؛ روزی که متقین را به سوی خدای رحمان به

اجتماع محشور گردانیم .»

«فِي مَقْعَدٍ صَدِيقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ در جایگاه صدق نزد مالک مقتدر» به وصال

معشوق حقیقی برسند .



نگهداری خود و خانواده



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا
النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا
يَعْفُونَ اللَّهُ مَا أَمَرُهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»
[سوره تحریم، آیه ۶]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌هایتان را از
آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها خواهند بود، نگه دارید. بر
آن آتش فرشتگانی سختگیر و نیرومند گمارده شده‌اند، که از
آنچه خدا به آنان فرمان داده است سرپیچی نمی‌کنند و آنچه
را که بدان مأمور شده‌اند انجام می‌دهند.»



امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد، مردی از مؤمنان نشست و گریست و گفت: من نسبت به خودم ناتوانم در صورتی که نسبت به خانواده‌ام نیز مکلف شده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو بیس است که آنان را به آن چه خود انجام می‌دهی فرمان دهی و از آن چه خود را از آن باز می‌داری، آنان را نهی کنی.^۱

واژه‌های مهم

– اهل

اهل به معنای خانواده و خاندان است. در مفردات گفته شده: اهل الرجل در اصل کسانی‌اند که با او در یک خانه زندگی می‌کنند، بعد به طور مجاز به کسانی که او و آنها را یک نسب جمع می‌کند اهل بیت آن مرد گفته‌اند.^۲

– قُوا

از ریشه «ق» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید.

تعبیر به قوا (نگه دارید) اشاره به این است که اگر اهل‌تان را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.^۳

– وقود

وقود (بر وزن کبود) به معنی آتش گیره یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم است (نه به معنی آتش زنه مثل کبریت، چرا که اعراب آن را «زناد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد! در آیه ده سوره آل عمران نیز می‌فرماید: ثروت‌ها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی‌تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد (و از

۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۲.

۲. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. همان.

کیفر، رهایی بخشد.) و آنان خود، آتش گیره دوزخند.^۱

نکات تفسیری

۱) دلالت آیه شریفه بر تجسم اعمال

مراد از کلمه «نار» آتش جهنم است و اگر آیه شریفه، انسان های معذب در آتش دوزخ را آتش گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که آنان خود به واسطه اعمالشان، هیزم جهنم هستند. در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است هم چنان که ظاهر آیه بعدی هم که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا...»^۲، همین معنا است، برای اینکه در آخرش می فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می دهند.^۳

۲) معنای قوافسکم و اهلیکم

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر ﷺ خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مؤمنان کرده و دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد، نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید!

نگه داری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگه داری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تامین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود، مهم تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۸۷.

۲. همان آیه ۷: [آن روز گویند:] ای کافران! امروز عذرخواهی مکنید، فقط آنچه را همواره انجام می دادید، جزا داده می شوید.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۳.



بعضی از مفسران «حجّارة» را در اینجا به بت‌هایی تفسیر کرده‌اند که از سنگ ساخته می‌شد و مورد پرستش مشرکان بود.^۱

۳) پرهیز از گناهان ضمانت صیانت از خانواده

آیه شریفه به همه انسان‌ها توجّه می‌دهد که باید در برابر عصب و نسل و خانه و خانواده خویش احساس مسئولیت کنند و در رشد فکری، معنوی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی آنان فروگذار نکنند.

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و باایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیت بزرگ خودسازی و خودشکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات الهی رهنمود و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد. نگاه داشتن خود و خاندان خویشتن از سقوط در آتش این است که انسان خودسازی کند و خود را به ادب و اخلاق اسلامی آراسته سازد و آن‌گاه خاندان خود را به آراستگی به ارزش‌ها تشویق و از گناه و زشتی بازدارد و بداند که این کاری است واجب و مسئولیتی است سنگین.^۲

۴) تعهد نسبت به خانواده

الف) سفارشات قرآنی

در خصوص خانواده که اجتماعی کوچک است، سفارش‌های اخلاقی مهمی در قرآن وجود دارد:

۱. نیکی به پدر و مادر و خویشاوندان^۳
- «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ» (بقره، ۸۳)
۲. رفتار پسندیده زن و شوهر با هم‌دیگر^۴
۳. حضانت فرهنگی و اخلاقی خانواده:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۸۶.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۷۷؛ با کمی تغییر.

۳. سوره نساء، آیه ۳۶.

۴. سوره طلاق، آیه ۶.



- «قوا انفسکم واهلیکم ناراً» (تحریم، ۶)
 «قل لا اراؤا جک وبناتک و نساء المؤمنین» (احزاب، ۵۹)
 «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیامة» (زمر، ۱۵)
 ۴. امر به نماز
 «و امر اهلک بالصلوة و اصطر علیها» (طه، ۱۳۲)
 ۵. هشدار به نزدیکان
 «وانذر عشیرتک الاقربین» (شعراء، ۲۱۴)
 ۶. امر به معروف
 «یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف» (لقمان، ۱۷)
 ۷. بی تفاوت نبودن
 «انا کنتا فی اهلنا مشفقین» (طور، ۲۶)
 مردان خدا در مورد خانواده دغدغه دارند و بی تفاوت نیستند.

ب) توجه به تربیت فرزندان

فرزندی که خداوند به شما عنایت فرموده است، امانت خداست در دست شما، هم جسم او و هم روح او، شما که خود را نسبت به سلامت او مسئول می دانید، نسبت به سلامت روح او نیز مسئولید.

فرزند شما روحی دارد همانند جسم او لطیف و پاک، هم چنان که دوره یک تا پنج سالگی در اطفال از نظر جسمی فوق العاده مهم است و رشدی سریع در آنها ایجاد می شود، همین دوران نیز در شکل گیری روحیات او بسیار مؤثر است. اخلاق و آداب خانواده به شدت در روحیات فرزندان مؤثر است و به طور ناخودآگاه، روحیات آنها را شکل می دهد، بنابراین آنها با اخلاق حاکم بر خانواده بار می آید، گرچه خود نیز نداند.

مراعات شخصیت او را بکنید، هرگز تحقیرش نکنید، او را به مفاسد اخلاقی مبتلا نکنید، ارزش را در درون روح او عملاً قرار دهید، یعنی شما و پدر و مادر عزیز، خودتان مراعات اخلاق را بکنید، خوب با هم صحبت کنید، حرص و طمع، حسد و عصبانیت، نداشته باشید.

ب) مسئولیت والدین در مورد فرزندان

از تکالیف والدین؛ کوشش در رشد و پرورش استعداد های کودک در حد امکان و توانایی؛ مراقبت در رفتار و کردار خود در جایگاه الگوی کودک؛ اعمال نفوذ در طفل برای یافتن کرامت نفس است. برای رسیدن به این اهداف خانواده باید مرکز



آموزش اخلاق؛ دفاع از حق و پرهیز از غرور بیجا باشد. چرا که که کودک بیشتر وقت خود را در خانه می‌گذراند. از این رو مسایل بیشتری را به ویژه در جنبه های اخلاقی و رفتاری می‌آموزد.

فرزندان در خانواده هایی که قرآن و آموزه های آن را الگوی خود قرار داده اند. مورد تکریم و احترام قرار گرفته و با شخصیت بار می‌آیند؛ به سؤالات آنها به صورت منطقی و متناسب با میزان درک و فهم آنها پاسخ داده می‌شود؛ شجاع بار می‌آیند. در این گونه خانواده ها پدر و مادری جهت بین فرزندان فرقی نمی‌گذارند و از این طریق حس حسادت و کینه توزی که یکی از ردایل اخلاقی است را از بین برده و حس عدالت پروری را تقویت می‌کنند.

در سخنی؛ امیر مؤمنان امام علی علیه السلام به فرزندگرا می‌ش امام حسن علیه السلام فرمود:

«وَأَمَّا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا لَقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ»

قلب کودکان چونان زمین کاشته نشده آمادگی پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود.

با مطالعات انجام شده روشن شد است که خانواده پایدارترین و اساسی ترین نهاد انسانی است که با تأسی از الگوها و نمونه هایی که دین اسلام در کتاب خود قرآن از آنها یاد کرده می‌تواند سعادت و بهروزی را نصیب زندگی خود و جامعه کند و بتواند بهترین عواملی که باعث موفقیت و سعادت مندی خانواده می‌شود را در زندگی خود پیاده کند و از این طریق جامعه را از هرگونه پلیدی و رجس پاک کند.

قرآن می‌فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۱

خانواده خود را به نماز فرمان بده و بر نماز آنها شکبیا باش.

می‌گویند: هنگامی که این آیه بر پیامبر گرامی اسلام نازل شد، روزی پنج نوبت به در خانه علی و زهرامی رفت و این خانواده الگوی اسلامی را توصیه می‌کرد که: «الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ، يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ»^۲. نماز را به پای دارید، خدا شما را رحمت کند.

و بدین ترتیب، رهبر بزرگ اسلام، گام به گام در تعلیم و تربیت کودکان خانواده حرکت می‌کرد و در این راه، شکبیا و استوار بود تا هرچه بهتر بتواند این وظیفه سنگین را انجام دهد و برای دیگران نیز (اسوه) و الگو باشد.

قرآن توصیه می‌کند که:

۱. سوره طه، آیه ۱۳۲.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۰۹.

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»

خود و خانواده های خود را از آتش دوزخ حفظ کنید.

یک مسلمان، تنها تکلیفش این نیست که خودش را به دوزخ نکشاند، بلکه وظیفه دارد افراد خانواده را نیز از سقوط در ورطه هولناک عذاب و بدبختی حفظ کند.

درحقیقت، این مسلمان، گام به گام همراه اعضای خانواده است و ناظر اعمال و اخلاق و عقاید آنهاست و با ادای رسالت تربیتی خویش، هموارکننده راه سعادت و سربلندی آنهاست.

مردم شایسته، همان گونه که به خود می اندیشند، به فرزند خود می اندیشند و به سیره و روش اماشان، فرزند را پاره ای از وجود خود، بلکه مجموعه هستی و کل وجود خود می شناسند.^۱ به همین جهت، قرآن در ترسیم سیمای عصمت گونه آنها می فرماید: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي.»^۲

همین که به حد رشد رسید و چهل ساله شد، می گوید: پروردگارا! به من الهام کن که نعمت را که به من و والدینم داده ای سپاس گزاری کنم و عمل صالحی که مورد پسند تو باشد، انجام دهم و ذریه مرا برای خاطر من شایسته گردان.

مسلمان یعنی این! مسلمان از دو سو خود را مرتبط به دیگران می داند: از سویی به والدین و از سویی به فرزندان. این گونه پیوندهای استوار خانوادگی است که در تعلیم و تربیت می تواند معجزه گر باشد و انسانیت را اعتلا و ارتقاء بخشد و هر جامعه ای که این پیوند را سست و متلاشی کند، تیشه به ریشه خود می زند.

پیام ها

۱. ایمان داشتن کافی نیست، حفظ آن از خطرات و آسیب ها مهم است. پس باید مراقبت کرد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ»

۲. اولین گام در اصلاحات، اصلاح خود و بستگان و سپس اصلاح جامعه است. در این آیه، اصلاح خود و بستگان و سپس در آیه نهم، اصلاح جامعه از طریق جهاد با کفار و منافقان آمده است. «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»

۱. ووجدتک بعضی بل ووجدتک کُلّی. (نهج البلاغه (صبحی صالح) نامه ۳۱).

۲. احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.



۳. ایمان به معاد و دوزخ، نقش مهمی در ایجاد تقوا و اصلاح خود و دیگران دارد. «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

۴. تربیت دینی فرزندان، بر عهده مدیر خانواده است. «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»

۵. نفس انسان، سرکش است و نیاز به حفاظت دارد. «قُوا أَنْفُسَكُمْ»

۶. اولی ترین فرد به حفظ انسان، خود انسان است. «قُوا أَنْفُسَكُمْ»

۷. تازنجیر از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم. خودسازی شرط موفقیت در ساختن خانواده و جامعه است. «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»

۸. کیفرها کردن خانواده و نزدیکان، هیزم آتش دوزخ شدن است. «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۱

روایات

الف) رسول خدا ﷺ: «اذبوا اولادکم علی ثلث خصال حب نبيکم و حب اهل بيته و تلاوة القرآن...»^۲

فرزندان خود را بر سه خصلت پرورش دهید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیت او و تلاوت قرآن.

ب) «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَخَذْتَ أَهْلِي قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۳

از امام صادق ﷺ رسیده که فرموده: مردی بر (پدرم) ابی جعفر (امام محمد باقر ﷺ) درآمده گفت: خدا تو را رحمت کند و درود فرستد من برای اهل و خانواده ام حدیث گفته سخن می گویم (گفتار خدا و رسول را به ایشان می گویم چگونه است؟) پدرم فرمود: آری خوب کاری است، زیرا خدا می فرماید: (یا ایُّها الذّین آمنوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ یعنی) ای کسانی که ایمان آورده و گرویده اید خودتان و کسانتان (زن و فرزندان) را (بسبب اطاعت و پیروی از خدا و رسول و معصیت و گناه نکردن و امر به معروف و پسندیده و نهی از منکر و ناشایسته) حفظ کرده و نگهدارید از آتشی که هیزم و افروخته آن مردماند و سنگ ها. و فرموده:

۱. تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

۲. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، المقدمة، ص ۳.

۳. بحار، ج ۲، ص ۲۵.



(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا يَعْني ای مُحَمَّد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» واهل و خویشان و ندان خود را به نماز امر نموده و فرمان ده، و بر آن صبر و شکیبائی داشته (ثابت و پابرجا) باش).

ج) امام علی (علیه السلام) می فرماید: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ وَ ادَّبُوهُمْ»^۱
به خود و خانواده تان خیر بیاموزید و آنان را ادب کنید.

داستان

□ گروهی از کودکان مشغول بازی بودند. ناگهان با دیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که به مسجد می رفت، دست از بازی کشیدند و به سوی حضرت دویدند و اطرافش را گرفتند. آنها دیده بودند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حسن و حسین (علیه السلام) را به دوش خود می گیرد و با آنها بازی می کند.

پیامبر می خواست هر چه زودتر خود را برای نماز جماعت به مسجد برساند، اما دوست نداشت دل پاك کودکان را برنجانند. بلال در جستجوی پیامبر از مسجد بیرون آمد، وقتی جریان را فهمید خواست بچه ها را تنبیه کند تا پیامبر را رها کنند. آن حضرت وقتی متوجه منظور بلال شد، به او فرمود: «تنگ شدن وقت نماز برای من از این که بخواهم بچه ها را برنجانم بهتر است.»

پیامبر از بلال خواست برود و از منزل چیزی برای کودکان بیاورد. بلال رفت و با هشت دانه گردو برگشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردوها را بین بچه ها تقسیم کرد و آنها راضی و خوشحال به بازی خودشان مشغول شدند.^۲

توجه به نیاز و خواسته های کودک از اصول اولیه تربیت است. آسان ترین و پسندیده ترین راه، راضی کردن کودکان و همان روش متواضعانه پیامبر است که علاوه بر تأمین نیاز کودک، به آنها نوعی شخصیت نیز می بخشد.

□ زنی با دو فرزند کوچک خود وارد خانه عایشه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد. عایشه سه دانه خرما به مادر بچه ها داد. او به هریک از آنها یک دانه خرما داد و خرمای سوم را نصف و به هریک نیم از آن داد.

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به منزل آمد، عایشه جریان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعریف کرد.

۱. در المنثور، ج ۶، ص ۲۴۴.

۲. نفایس الاخیار ص ۲۸۶.



پیامبر ﷺ فرمود: آیا از عمل آن زن تعجب کردی؟ خداوند متعال به سبب مساوات و عدالتش او را به بهشت می‌برد.

و نقل شده که پدری با دو فرزند خود شرفیاب محضر رسول اکرم ﷺ شد؛ یکی از فرزندان خود را بوسید و به فرزند دیگر اعتنا نکرد. پیامبر ﷺ این رفتار نادرست را مشاهده نمود و فرمود: چرا با فرزندان خود به طور مساوی رفتار نمی‌کنی؟^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

• اگر آیه شریفه، انسان‌های معذب در آتش دوزخ را آتش‌گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که آنان خود به واسطه اعمالشان، هیزم جهنم هستند. در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است.

• نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است.

تعبیر به «قوا» (نگه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

• در خصوص خانواده که اجتماعی کوچک است، سفارش‌های اخلاقی مهمی در قرآن وجود دارد:

(الف) نیکی به پدر و مادر و خویشاوندان

(ب) رفتار پسندیده زن و شوهر با هم دیگر

(ج) حضانت فرهنگی و اخلاقی خانواده:

فرزندان در خانواده‌هایی که قرآن و آموزه‌های آن را الگوی خود قرار داده‌اند. مورد تکریم و احترام قرار گرفته و با شخصیت بار می‌آیند؛ به سؤالات آنها به صورت منطقی و متناسب با میزان درک و فهم آنها پاسخ داده می‌شود؛ شجاع و مدبر بار می‌آیند.

(د) قرآن کریم اصولی را نشان می‌دهد که رعایت آن موجب استحکام بنیان خانواده و سعادت دنیا و آخرت اعضای آن می‌شود.

۱. روایت‌ها و حکایت‌ها، ص ۷۳.



خليفة الله



«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»
[سوره بقره، آیه ۳۰]

«و آنگاه بر آدمیان نعمت ارزانی شد که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. فرشتگان، گفتند: آیا در زمین کسانی را می گماری که در آن فساد می کنند و خون ها می ریزند، در حالی که ما همراه با ستایش تو، تو را تسبیح می گوئیم و تقدیس می کنیم؟ گفت: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.»

واژه‌های مهم

— ملائکه

ملائکه جمع مَلَك به معنای فرشته است. اکثر علماء معتقدند که آن از «الوک» مشتق است و «الوک» به معنی رسالت است. ضمن بیان همین نظر اضافه می‌کند لام به جای همزه آمده و ملاک شده و آنگاه همزه در اثر کثرت استعمال حذف شده و ملک گشته است و در وقت جمع، همزه را آورده و ملائکه گفته‌اند. بنا بر این میم آن زائد است. همچنین در مجمع از ابن کيسان نقل شده: اصل آن از ملک است بنا بر این میم زائد نیست.

به هر حال ملک به صورت مفرد و تثنیه و جمع در حدود ۸۰ بار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن، فرشته و فرشتگان است و اگر از الوک باشد گویا اشاره می‌کند به این که هریک از ملائکه رسالت و مأموریت به خصوصی دارند چنان که فرموده: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ...» (فاطر، ۱).

ظاهراً جمع به آوردن وحی باشد که رسول از ملائکه، وحی را به پیامبران می‌آورد و رسول از مردم آنرا به انسان‌ها می‌رساند.^۱

«مَلَك» در شریعت عبارت است از مخلوقی که شأنش افزاینده خیر و افادنده علم و کشف حق و وعده معروف است که خداوند متعال او را به همین منظور آفریده است.^۲

— خلیفه

خلیفه به معنی نائب و جانشین است. در مفردات و اقرب می‌گوید: خلافت نیابت از غیر است در اثر غیبت منوب عنه و یا برای مرگش و یا برای عاجز بودنش و یا برای شرافت نائب است که از همین قبیل است که خداوند اولیاء

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۷.

۲. ملاًصدرا، المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیة، تصحیح محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، ج ۱، ص ۳۲۹؛ همو، مفاتیح الغیب، تصحیح نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۲۵۴.

خویش را در ارض خلیفه کرده است. یعنی برای شرافت اولیاء مثل «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» (انعام، ۱۶۵).^۱

نکات تفسیری

۱) معنای خلافت انسان

در گفت و گوی خدا با ملائکه آمده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (بقره، ۳۰) مفسران در این که مقصود از این خلیفه چه کسی و جانشین کیست و نیز در ملاک آن، بریک نظر نیستند. به گفته ابن عباس، ساکنان نخست زمین، جثانی اهل فساد و خون ریز بودند و خداوند آدم را جایگزین آنان کرد.^۲ برخی آدم را جانشین فرشتگان در زمین می دانند.^۳ به نظر حسن بصری، مقصود از خلیفه، فرزندان آدم است که جانشین پدر و نسلی پس از نسلی جانشین یک دیگر می شوند.^۴ گروهی نیز معتقدند که آدم، جانشین انسان های پیش از خود است که بر روی زمین می زیسته و نسلشان منقرض شده است.^۵

آن چه اکثر قریب به اتفاق مفسران پذیرفته اند، این است که در این آیه، سخن از جانشینی انسان (آدم و اولاد او) از خداوند است.^۶ جمعی بر آنند که مقام جانشینی خدا، با کفر، گناه و... سازگار نیست و آن را مختص به آدم، انبیاء و جانشینان پیامبران دانسته اند.^۷ به گفته زمخشری، آلوسی و بیضاوی، مقصود از جانشینی آدم، این است که او و همه پیامبران، جانشین خدا در زمینند.^۸ اما علامه طباطبایی می گوید: خلافت در این آیه به معنای جانشینی خدا است.^۹ ملاصدرا در توجیه شایستگی آدم برای خلافت خدا می گوید: برخی دلیل آن را پذیرش تکلیف از جانب آدم یا فرمان ببری وی (با وجود موانعی چون شهوت و غضب) و یا جامعیت او بر صفات فرشتگان و حیوان ذکر کرده اند؛ ولی محکم ترین رأی این است که چون

۱. قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. جامع البیان، مج ۱، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳. التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴. جامع البیان، مج ۱، ج ۱، ص ۲۸۸.

۵. المنار، ج ۱، ص ۲۵۸.

۶. جامع البیان، مج ۱، ج ۱، ص ۲۸۸.

۷. الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴؛ روان جاوید، ج ۱، ص ۵۳.

۸. الکشاف، ج ۱؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۸۱. روح المعانی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۹. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶.



جامع همه مظاهر اسمائیه است، به خلافت رسید.^۱
بنابراین همان گونه که بسیاری از محققان پذیرفته اند، منظور، خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می کنند و می گویند نسل آدم ممکن است مبداء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می کنیم متناسب همین معنی است، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست.

به هر حال خدامی خواست موجودی بیافریند که گل سرسید عالم هستی باشد و شایسته، مقام خلافت الهی و نماینده «الله» در زمین گردد.
در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندان سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجت های او بر خلق بوده باشند.^۲

۲) منشأ علم ملائکه به فساد انسان در زمین

آن گاه که خداوند از خلافت موجودی در زمین خبر داد، فرشتگان پرسیدند: آیا کسی را در زمین جانشین می کنی که در آن فساد و خونریزی کند؟ «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ». (بقره، ۲ و ۳۰) بیش تر مفسران، پرسش فرشتگان را برای کشف حقیقت و حکمت آفرینش آدم دانسته اند، نه اعتراض به خداوند و طعن بر بنی آدم؛ زیرا مقام فرشتگان برتر از آن است که چنین کنند؛^۳ البته برخی پرسش مذکور را از باب اعتراض و طعن و آن را از سوی فرشتگان زمینی، جن و شیاطین دانسته اند؛ زیرا تاریکی نشئه مادیت که موجب حجاب است، بر آنها غلبه داشته و درباره مرتبه آدم فاقد شناخت بوده اند.^۴

مفسران به این پرسش که فرشتگان چگونه دریافتند موجود جدید، مفسد و خون ریز است، پاسخ های گوناگونی داده اند: در این زمینه دو روایت از ابن عباس نقل شده است. از روایت نخست برمی آید که پیش از آدم، جن در زمین ساکن بود و فساد و خونریزی می کرد و فرشتگان او را با جن قیاس کردند؛ اما براساس روایت دیگر، در پی اعلام جانشینی انسان و پرسش فرشتگان از چگونگی آن خداوند متعال فرمود: ذریه اش در زمین فساد کنند و یکدیگر را بکشند. آنگاه بود که فرشتگان آن

۱. تفسیر ملامدار، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. بیضاوی، ج ۱، ص ۸۲.

۴. شرح فصوص الحکم، ص ۳۶۹.



سؤال را مطرح ساختند. شیخ طوسی و طبرسی نیز این دو وجه را آورده‌اند.^۱

۳) منشأ پرسش ملائکه درباره خلافت انسان و پاسخ خداوند

علامه طباطبائی رحمته الله می‌فرماید: چون اولاً: انسان موجودی است مادی و زمینی بنابراین دارای قوای غضب و شهوت است ثانیاً: زمین دار تراحم و محدودیت است از جهات مختلف همه چیز در زمین در معرض انحلال و فساد و بطلان است، ثالثاً: انسان موجودی است اجتماعی که جز به صورت زندگی نوعی نمی‌تواند زندگی کند، ملائکه به این نتیجه رسیدند که کار این موجود به فساد و خونریزی منجر خواهد شد. از طرفی خداوند فرمود: می‌خواهم خلیفه من باشد و چون خلیفه باید نشان دهنده مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند باز برای ملائکه سوال بود که چگونه انسان با آن خصوصیات می‌تواند خلیفه الله باشد که در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است و در ذاتش منزّه از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است. نتیجه این که چنین موجودی لایق مقام خلافت نیست. سپس علامه می‌فرماید:

و این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده‌اند، خواسته‌اند اشکالی را که در مسئله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند، نه اینکه در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند. به دلیل این اعترافی که خدای تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته‌اند:

«إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ تنها دانای علی الاطلاق و حکیم علی الاطلاق تویی»، چون این جمله با حرف (ان) که تعلیل را آماده می‌کند آغاز شده، می‌فهماند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می‌دانسته‌اند (دقت بفمائید).

از طرفی ملائکه گمان می‌کردند خلیفه صرفاً بابت باتسبیح و تقدیسش نمایان گر خداوند باشد و چون زندگی زمینی اجازه چنین امری را نخواهد داد بنابراین استحقاق ما برای چنین خلافتی بیشتر از آدم است.

خدای تعالی در رد این سخن ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».^۲

نکته دوم این است که خدای سبحان در پاسخ و در پیشنهاد ملائکه، مسئله

۱. جامع البیان، مج ۱، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۵.



فساد در زمین و خون ریزی در آن را، از خلیفه زمینی نفی نکرد و نفرمود: که نه، خلیفه‌ای که من در زمین می‌گذارم خون ریزی و فساد نخواهند کرد و نیز دعوی ملائکه را (مبنی بر اینکه ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم) انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد.

در عوض مطلب دیگری عنوان نمود و آن این بود که در این میان مصلحتی هست، که ملائکه قادر بر ایفاء آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفاء آن هست، آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمل می‌کند، که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند، ابتداء در پاسخ ملائکه فرمود: (من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید) و در نوبت دوم، به جای آن جواب، این طور جواب می‌دهد: که (آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟) و مراد از غیب، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء، چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند از اینکه در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند، ملائکه این را نمی‌دانستند، نه اینکه از وجود اسماء اطلاع داشته و از علم آدم به آنها با اطلاع بوده‌اند و گر نه جانشین خدای تعالی از ایشان از اسماء بپرسد و این خود روشن است، که سؤال نامبرده به خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

و گر نه حق مقام، این بود که باین مقدار اکتفاء کند، که به آدم بفرماید: (ملائکه را از اسماء آنان خبریده)، تا متوجه شوند که آدم علم به آنها را دارد، نه اینکه از ملائکه بپرسد که اسماء چیست؟

پس این سیاق به مامی فهماند: که ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده و اذعان کردند به اینکه آدم این شایستگی را ندارد و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید و آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند و چون از آدم پرسید و جواب داد به این وسیله لیاقت آدم برای حیات این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.^۱

عبودیت؛ هدف نهایی خلقت انسان

از مهم‌ترین سؤالاتی که هر کس از خود می‌کند این است که «ما برای چه آفریده شده‌ایم؟» و «هدف آفرینش انسان‌ها و آمدن به این جهان چیست؟»



می‌فرماید: «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند» و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (ذاریات، آیه ۵۷) من نیازی به آنها ندارم و «هرگز از آنها روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند»! «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ». (ذاریات، آیه ۵۸) خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ».

اندکی تأمل در مفهوم آیات قرآن در زمینه هدف خلقت نشان می‌دهد که هدف اصلی همان «عبودیت» است که در آیه فوق به آن اشاره شده و مسئله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند و «رحمت و اسعه خداوند» نتیجه این عبودیت است.

بدین ترتیب روشن می‌شود که ماهمه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ماورای اینها؟ هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند. «عبودیت» (آن گونه که در متون لغت آمده) اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست.

عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیاندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را! و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی اش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.^۱

در حدیث قدسی آمده است که خداوند فرمود: ای فرزند آدم همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.^۲

دو بعد از مراحل آفرینش انسان

انسان موجودی دو بعدی است که افزون بر ادیان توحیدی، بسیاری از ادیان

۱. برگزیده تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۵۳.

۲. «یا بن آدم خلقت الاشياء لأجلک و خلقتک لأجلی». المنهج القوی، ج ۵، ص ۵۱۶؛ علم الیقین، ج ۱، ص ۳۸۱.



غیر توحیدی نیز به آن معتقدند.^۱ قرآن کریم در بیان مراحل آفرینش وی به هردو بعد اشاره می‌کند:

الف) آفرینش مُلکی

آیاتی که به مراحل آفرینش ملکی انسان اشاره کرده است. نظیر:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» (روم، ۲۰)، «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» (انعام، ۲)، «هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» (فرقان، ۵۴)، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ» (نحل، ۴)، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (علق، ۲)، انسان در مسیر تکامل طبیعی خود، از خاک تا مرتبه نباتی در اشکال نطفه، علقه، مضغه، استخوان و رویش گوشت حرکت می‌کند و سرانجام در رحم مادر با ایجاد اندام‌ها، عضلات، شبکه گسترده اعصاب و عروق و... به مرحله کمال حیوانی می‌رسد و برای ورود به حريم «آفرینشی دیگر» (مؤمنون، ۱۴) آماده می‌شود.

ب) آفرینش ملکوتی

قرآن کریم درباره آفرینش ملکوتی انسان در مورد آدم علیه السلام پس از ذکر تسویه که ناظر به بُعد ملکی اوست تعبیر «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر، ۲۹؛ ص ۳۸، ۷۲) به کار می‌برد^۲ و درباره نسل وی پس از بیان مراحل آفرینش ملکی (نطفه، علقه، مضغه و...) لحن خود را از خلق به انشاء تغییر داده و مرحله جدیدی را که با مراحل پیشین متفاوت است یادآوری می‌شود؛ مرحله‌ای که در آن سخن از حیات، علم و قدرت انسان است. مراحل پیشین هر چند در اوصاف، ویژگی‌ها، رنگ، طعم و شکل با یکدیگر متفاوت بوده‌اند؛ اما همجنس یکدیگر به شمار می‌رفته‌اند، در حالی که این مرحله همجنس مراحل پیشین به شمار نمی‌آید. خداوند در این مرحله همان گونه که انسان را از علم و حیات و قدرت برخوردار ساخت، جوهره ذاتی [هویت شخصی] به وی عطا کرد که در مراحل پیشین چنین نبود.^۳

برخی با بیان مشترکاتی میان آدم علیه السلام و فرزندان او، اشتراک در حقایق ملکوتی را نتیجه می‌گیرند و^۴ نکته تلفیق طبیعت و فراطبیعت، دشمنی شیطان، حیات یابی با نفخه روح الهی و مقام کرامت انسانی را نشانه این می‌دانند که آنچه قرآن کریم درباره هویت ملکوتی آدم علیه السلام مطرح کرده، مربوط به همه انسان‌های کامل است

۱. انسان از دیدگاه اسلام، ص ۲۱.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۱۹ و ۲۱.



و نه شخص آدم.^۱ برخی دیگر، دو ویژگی خلافت الهی و تعلیم اسما را عام دانسته و معتقدند این دو ویژگی بالقوه شامل همه انسان ها می گردد. وی برای اثبات ویژگی نخست، به آیات «۶۹ اعراف»؛ «۱۴ یونس» و «۶۲ نمل»، استناد کرده و درباره دومین ویژگی گفته است: علم به اسما به گونه ای در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده که آثار آن به تدریج و دائماً ظهور می کند و با هدایت الهی، این علم از قوه به فعلیت می رسد.^۲

۲- توصیف انسان در قرآن از جهت کاستی هایش

قرآن کریم به رغم اینکه انسان را با اوصافی همچون حامل امانت الهی، نیک سرشتی، ملکوتی، مختار و... می ستاید، در بسیاری از موارد او را با اوصافی ناپسند نكوهش می کند. در وجه جمع بین این دو دسته اوصاف می توان گفت که اوصاف پسندیده انسان، اصلی، فطری^۳ و به بُعد الهی او مربوط می شود و اوصاف ناپسند وی تبعی، طبیعی و به بُعد مادی و دنیایی او ارتباط می یابد، بنابراین می توان گفت در صورتی که انسان از تعلیم و تربیت الهی سود جوید و در پرتو علم و عمل خالصانه استعداد های خود را به فعلیت برساند می تواند به کمال لایق خود دست یافته، خویش را شایسته همه محامد و کمالات و اوصاف پسندیده گرداند؛ ولی اگر از تعلیم و تربیت صحیح بهره ای نبرد و استعداد های خود را شکوفا نسازد، اوصاف ناپسند دنیایی بر او حاکم می شود و چه بسا موجبات سقوط خویش را فراهم می سازد.^۴

روایات

(الف) «عن علی بن موسی الرضا عن أبیه عن آبائه عن علی علیه السلام قال: ان الله عز و جل قال في كتابه: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ الْخَلِيفَةُ الْمَجْعُولُ فِيهَا آدم عليه السلام، وقال عز و جل: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» فهو الثاني، وقال عز و جل حكاية عن موسى حين قال لهارون عليه السلام: «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ» فهو هارون إذا استخلفه موسى عليه السلام في

۱. تفسیر موضوعی، ج ۱۴، ص ۳۲۳، ۳۳۸.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۶۸، «انسان در قرآن»؛ تفسیر موضوعی، ج ۱۵، ص ۲۹۴.

۴ - دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص: ۴۹۵.

قومه وهو الثالث»^۱

در قرآن، خلافت از جانب خداوند برای سه نفر واقع شده است:

اول. خلافت برای آدم ﷺ به دلیل قول خدای تعالی در آیه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰)

دوم. خلافت برای داود ﷺ طبق آیه «يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» ای داود! خلافت سرزمین بیت المقدس را برای تو قرار دادیم.

سوم. خلافت برای مولای متقیان، امیرالمؤمنین علی ﷺ است، براساس آیه «لَيَسْتَخْلَفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۲ آن حضرت خلیفه خداوند مثل آن دو نفر (آدم و داود) بر روی زمین است.^۳

ب) سفیان ثوری از منصور و او از مجاهد نقل کرده است که سلمان فارسی گفت: روزی در خدمت محمد مصطفی ﷺ بودم، آن حضرت فرمود: ای مردم! بدانید، وصی و خلیفه و بهترین کسی که بعد از من، دین مرا ادا کند و وعده‌های مرا عمل نماید پسر عم من علی بن ابی طالب ﷺ است.^۴

خلاصه و نتیجه‌گیری

• چون اولاً: انسان موجودی است مادی و زمینی بنابراین دارای قوای غضب و شهوت است ثانیاً: زمین دار تراحم و محدودیت است از جهات مختلف همه چیز در زمین در معرض انحلال و فساد و بطلان است، ثالثاً: انسان موجودی است اجتماعی که جز به صورت زندگی نوعی نمی‌تواند زندگی کند، ملائکه به این نتیجه رسیدند که کار این موجود به فساد و خونریزی منجر خواهد شد.

• با توجه به نقشی که فرشتگان، به اذن خداوند، در تدبیر امور عالم دارند، می‌توان گفت که رسالت آنان شامل دو بخش است: رسالت تکوینی که به وساطت آنان در تدبیر امور عالم و انجام فرامین الهی مربوط می‌شود و رسالت تشریعی که به میانجی بودن آنان در نزول وحی به پیامبر بازمی‌گردد.

• قرآن کریم کارهای فراوانی را برای فرشتگان بر شمرده است. وساطت در نزول

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص، ۴۸.

۲. سوره ص، آیه ۲۶.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

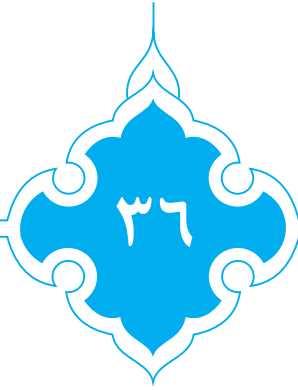
۴. تفسیر نورالثقلین، عروسی حویزی، ج ۱، ص ۴.

۵. شواهد التنزیل، ذیل آیه شریفه.



وحی و ابلاغ پیام الهی به پیامبران، تدبیر امور عالم و وساطت در وصول فیض الهی به مخلوقات، استغفار و شفاعت برای مؤمنان و امداد آنان، لعن کافران، ثبت اعمال بندگان و قبض روح آنان در هنگام مرگ از جمله مأموریت های الهی است که فرشتگان آنها را اجرا میکنند.

• عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیاندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را! و این است هدف نهائی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی آن نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.



خمس



«اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ
بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيٍّ الْجُمُعَةِ وَ
اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
[سوره انفال، آیه ۴۱]

«و بدانید که هر فایده‌ای به دست می‌آورید، خمس آن برای
خدا و پیامبر و برای خویشاوندان او، یتیمان و بینوایان و
درواه مانده از بستگان اوست؛ پس آن را به اهلش بپردازید اگر
به خدا و آنچه در روز جدایی حق از باطل، (روز بدر) بر بنده خود
محمد فرو فرستادیم ایمان دارید؛ روزی که آن دو گروه مؤمن و
مشرک برای نبرد با یکدیگر روبه‌رو شدند و خدا بر انجام هر کاری
تواناست.»

واژگان مهم

— خمس —

در فرهنگ لغت به معنای «یک پنجم» و جمع آن «اخماس» است.^۱

— غنیمت —

آنچه از کتب لغت استفاده می‌شود، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می‌آید، نیفتاده است، بلکه هر درآمدی را شامل می‌شود؛ به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد همه دانشمندان و ادبای عرب است، اشاره می‌کنیم:

در کتاب «لسان العرب»، جلد دوازدهم، می‌خوانیم:

«و الغنم: الفوز بالشيء من غير مشقة... الغنم، الغنيمه والمغنم، الفیء... و فی الحديث الزهن لمن رهنه له غنمه و عليه غرمه، غنمه زیادته و ثمائه و فاضل قیمته... و غنم الشيء غنما: فاز به...»

غنم یعنی دسترسی به چیزی بدون مشقت پیدا کردن و غنم، غنیمت و مغنم به معنی فیه است (فیه را نیز در لغت به معنی چیزهایی که بدون زحمت به انسان می‌رسد ذکر کرده‌اند...) و در حدیث وارد شده که گروهان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته، غنیمت و منافعش برای او است و غرامت و زیانش نیز متوجه او است و نیز غنم به معنی زیادی و نمو و اضافه قیمت است... فلان چیزی را به غنیمت گرفت یعنی به آن دسترسی پیدا کرد. قرآن نیز غنیمت، برای غنائم غیر جنگی بکار برفته است: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَائِمٌ كَثِيرَةٌ»

— فرقان —

در این جا به معنای روز جدایی حق از باطل «يَوْمَ الْفُرْقَانِ» و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان آورده شده، اشاره به اینکه روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه‌های حقانیت پیامبر ﷺ ظاهر گشت، زیرا قبلا وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهرا هیچ نشانه‌ای از آن وجود نداشت و چنان

۱. لسان العرب، ج ۶، ص ۷۰.



عوامل مختلف غیرمنتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی شد بر تصادف حمل کرد، بنا بر این صدق آیاتی که بر این پیامبر ﷺ در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است.^۱

نکات تفسیری

۱) اهمیت خمس

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت تمام بحث در آن متمرکز می گردد، در این است که آیا غنیمت که در آیه آمده است تنها شامل غنائم جنگی می شود، یا هرگونه درآمدی را در بر می گیرد. در صورت اول، آیه تنها خمس غنائم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم به تناسب اشاره کند و قسمت های دیگر در سنت بیان شود.

مثلاً در قرآن مجید، نمازهای پنج گانه روزانه صریحاً آمده است و همچنین به نماز طواف که از نمازهای واجب است اشاره شده، ولی از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است، ذکری به میان نیامده و همچنین نماز قضا و مانند آن و هیچ کس را نمی یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده است، نباید به آن عمل کرد و یا این که چون در قرآن به بعضی از غسل ها اشاره شده و سخن از بعضی غسل ها به میان نیامده است بنا بر این باید از آن صرف نظر کرد، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی پذیرد.

بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موکول به سنت نماید و نظیر این مسئله در فقه اسلام بسیار زیاد است و آنها که کم ترین آگاهی از مسائل فقهی دارند، به خوبی این مطلب را دریافته اند ولی با این حال باید ببینیم که آیا خمس منحصر به غنائم جنگی است و یا هرگونه درآمدی را شامل می شود؟^۲

این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است به تناسب آیاتی که در باره جهاد، قبل از این گفته شد، زیرا در چند آیه قبل اشارات مختلفی به موضوع جهاد گردید و از آنجا که جهاد غالباً با مسئله غنائم آمیخته است تناسب با ذکر حکم

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۷۳.

۲. خمس پشتوانه بیت المال، (ناصر مکارم شیرازی) ص ۲۰.



غنائم دارد (بلکه چنان که خواهیم گفت قرآن در اینجا حکم را از مسئله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است).^۱

این که آیه شریفه پس از بیان مصارف خمس، عبارت «اگر ایمان به خدا و پیامبر دارید» را به کار برده، برای این است که بفهماند تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه بالاتر، شرکت در میدان جهاد هم کافی نیست. آن چه روح ایمان را در انسان تثبیت می‌کند تسلیم در مقابل همه دستورات خداوند خصوصاً دستورات مالی است که گاهی صفت بخل انسان را از تواضع در برابر آن باز می‌دارد.^۲

از ظاهر آیه برمی‌آید که تشریع در آن مانند سایر تشریعات قرآنی ابدی و دائمی است و نیز استفاده می‌شود که حکم مورد نظر آیه مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود، هر چند غنیمت جنگی ماخوذ از کفار نباشد، مانند استفاده‌های کسی و مرواریدهایی که با غوص از دریا گرفته می‌شود و کشتی‌رانی و استخراج معادن و گنج، آری، گو اینکه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است ولیکن مورد مخصص نیست.^۳

منظور از «یوم الفرقان» روز جدایی حق از باطل، روز بدراست به دو دلیل اول این که آن روز روزی بود که نشانه‌های حقانیت پیامبر ﷺ ظاهر گشت و دوم این که روز تقابل و جدایی حق و باطل «یوم التقی الجمعان» برای مسلمانان در واقع یک نعمت بزرگ الهی بود زیرا چه دوستان و چه دشمنان را به اندیشه، پیرامون آئین جدید و قدرت حیرت‌انگیز آن وادار نمود و در آن روز مؤمنان راستین از مدعیان کاذب شناخته شدند.^۴

۲) فلسفه خمس

الف) تردیدی نیست که اسلام به صورت یک مکتب اخلاقی، فلسفی و یا اعتقادی محض ظهور نکرد؛ بلکه به عنوان یک آیین جامع (که تمام نیازهای مادی و معنوی در آن پیش بینی شده) پا به عرصه ظهور گذاشت. از سوی دیگر، این مکتب از همان عصر رسول خدا ﷺ با تأسیس حکومت همراه بود؛ در نتیجه برای اداره آن نیاز به یک پشتوانه مالی غنی و منظم داشت که بتواند در سایه تشکیل حکومت اسلامی از بینوایان، بیماران، بی سرپرستان، معلولان و یتیمان

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۷۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۷۳.



جامعه دستگیری نماید و این خلأ اقتصادی را پر کند. خداوند متعال با نزول آیات زکات دست یاری و رحمت بی پایش را به کمک نبی اکرم ﷺ فرستاد و با واجب ساختن زکات، این نقص و کاستی را برطرف کرد. این فریضه الهی از مالیات هایی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود و نیز به غیر بنی هاشم «سادات» اختصاص دارد و لذا مصارف آن عموماً موارد یاد شده است. ولی امام به عنوان رئیس حکومت نیز هزینه هایی دارد که باید تأمین شود. او برای پیش برد نظام اسلامی و اداره جامعه، به بودجه فراوانی نیاز دارد. فریضه خمس برای تأمین این منظور، بر متممکنان جامعه واجب گردیده است.^۱ لذا در روایت از خمس به عنوان «وجه الاماره» یاد شده است.

ب) خداوند متعال برای حفظ کرامت و عزت رسول خدا ﷺ، محل تأمین بودجه فقرا از بنی هاشم و منسوبان به آن حضرت را از خمس قرارداد و سهم آنان را قرین سهم خود و رسول فرمود تا زمینه تحقیر آنان را از بین ببرد؛ چون ممکن است برخی از مردم در پرداخت زکات به فقیران، نوعی برتری برای خود و حقارتی برای گیرنده احساس کنند. در حالی که در پرداخت خمس و آنچه به عنوان «وجه الاماره» تلقی شود، قضیه عکس آن است و برتری برای گیرنده است.^۲

علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان آورده است: «در روایات آمده است غرض خداوند از تشریع خمس، احترام اهل بیت رسول خدا ﷺ بود. خداوند خواسته تا آنان محترم تر از آن باشند که چرک اموال مردم را بگیرند و ظاهراً این روایات این است که نکته مذکور را از آیه زکات که خطاب به پیامبرش می فرماید: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها وصل عليهم ان صلواتك سکن لهم» گرفته شده باشد. چون تطهیر و تزکیه همیشه در چیزهایی است که چرک و آلودگی و مانند آن داشته باشند. وگرنه اگر این معنادر آیه زکات نبود و از آنجا گرفته نمی شد، در خود آیه خمس چنین معنایی وجود ندارد تا بگوییم از خود آیه گرفته شده است.^۳ ج) خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند: «فما كان لله فهو لرسوله يضعه حيث يشاء».^۴

۱. سید مجتبی حسینی، احکام خمس، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۳۰-۳۱؛ مکارم شیرازی، یک صد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۴۲۳-۴۲۵.

۲. رک. وسائل الشیعة، ج ۶، ابواب قسمة الخمس، باب ۱، حدیث ۴ و ۸.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۶، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۱۲.



د) خمس وسیله ای برای رشد و کمال انسان محسوب می شود، همچنان که هر فرد با انجام دادن هر وظیفه ای، مرحله ای را انجام داده و خود را از گناهان پاک نموده و به سوی کمال ترقی می کند. چنان که امام رضا علیه السلام فرمود: «پرداخت خمس کلید جلب روزی و وسیله آمرزش گناهان است.»^۱

ه) تحقق احیای دین خدا و پیاده کردن حکومت اسلامی (که هدف اصلی این مکتب است) نیاز به بودجه مستقل و جدای از بودجه زکات دارد: «ان الخمس عوننا علی دیننا.» خمس ثروت بسیار عظیمی برای تأمین هزینه های انقلاب جهت رسیدن به حکومت عدل الهی است. قدرت و جودى تشیع و زنده ماندن این مکتب در طول عصر حضور و غیبت، بر اساس خمس استوار بوده است. این پشتوانه مالی به اهل بیت علیهم السلام و علما که وارثان آنان هستند، این توانایی را بخشید تا با فشار و اختناق دستگاه ظلم در راه خدا ایستادگی کنند.^۲

۳) عقیده مفسران شیعه در این باره

علمای شیعه معتقدند که خمس در هرگونه فائده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است، اعم از این که از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن و آنچه با غوص از دریاها خارج می کنند و نیز سایر اموری که در کتب فقهی آمده است و می توان به این آیه برای مدعا استدلال کرد زیرا در عرف لغت به تمام اینها غنیمت گفته می شود.

در تفسیر «مجمع البیان» نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگی تفسیر کرده، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می گوید: «قال اصحابنا ان الخمس واجب فی کل فائدة تحصل للانسان من المكاسب و ارباح التجارات، و فی الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك مما هو مذکور فی الكتب، و يمكن ان يستدل علی ذلك بهذه الاية فان فی عرف اللغة یطلق علی جمیع ذلك اسم الغنم و الغنیمه»^۳

در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هرگونه فایده است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می افتد و مورد نزول آیه گرچه غنائم جنگی است ولی می دانیم که هیچگاه مورد، عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی زند.^۴

۱. همان، ابواب الانفال، باب ۳، ح ۲.

۲. همان.

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۴۴-۵۴۳.

۴. تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۸۹.

۴) مراد از ذی القربی

به اتفاق دانشمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مراد از «ذی القربی» در آیه اهل بیت (علیهم السلام) است. ولی مفسران و دیگر دانشمندان اهل سنت در این مورد نیز اختلاف نظر دارند. برخی مفسران سه قول را ذکر کرده اند:

(الف) مراد از ذی القربی همه قریش است.

(ب) مراد از ذی القربی فقط بنی هاشم است.

(ج) مراد از ذی القربی بنی هاشم و بنی المطلب است.^۱

بیشتر اهل سنت این قول را ترجیح داده اند و این روایت را دلیل آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انهم لم یفارقونی فی جاهلیة ولا اسلام انما بنو هاشم و بنو المطلب شیء واحد».^۲

علامه درالمیزان فرموده است: ظاهر روایات از ائمه هدی این است که ذی القربی را به امامان تفسیر کرده اند. ظاهر آیه هم همین معنا را تایید می کند چون از «ذی القربی» لفظ مفرد تعبیر کرده و نفرموده «ذوی القربی».^۳

در مورد ذی قربی ابن عطیه اندلسی چنین می گوید: مراد از ذی قربی، قرابت رسول خداست. علی بن الحسین و ابن عباس گفته اند که مراد از ذی قربی فقط بنی هاشم است. او از مجاهد نقل کرده است که می گوید: «کان آل محمد لا تحل لهم الصدقة فجعل لهم خمس الخمس؛ صدقه بر آل محمد حلال نیست، لذا خمس را برای آنها قرار داده است.» و از شافعی نقل کرده است که گوید: «هم بنو هاشم و بنو المطلب فقط.» برخی گفته اند مراد از قربی همه قریش است؛ دلیل این نظر را این قول ابن عباس آورده اند که در پاسخ به سؤالی گفت: «قد کنا نقول اناهم ولكن فابی ذالک علینا قومنا وقالوا قریش کلها ذو القربی؛ ما همواره می گفتیم که مراد از آن (ذی قربی) ما هستیم، ولی قوم ما این سخن را انکار کردند و گفتند همه قریش ذی قربی هستند».^۴

روایتی از علی بن الحسین نیز نقل شده است. آن حضرت به مردی از اهالی شام فرمود: «اما قرأت فی الانفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة ولرسول قال نعم فانکم لانتم هم؟ قال نعم؛ در سوره انفال نخوانده ای «آنچه از غنیمت به دست

۱. قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۷۰؛ فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۷۱؛ محمد علی صابونی، تفسیر آیات الاحکام فی القرآن، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۳.

۲. همان.

۳. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۰۰ ق، ج ۹، ص ۱۳۷.

۴. ابن عطیه اندلسی، المحرز الوجیز، ج ۲، ص ۵۳۱-۵۳۰.



بیاورید، یک پنجم از آن برای خدا و رسول است»؟ گفت: بلی خوانده ام! مگر آنها شما میید؟! فرمود: بلی (آنان ما هستیم).»

سلیم بن قیس از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است: «به خدا قسم! مقصود از ذی قربی ما هستیم که آنها کسانی هستند که خداوند آنها را با خود و رسولش قرین ساخت و گفت: «فَإِنَّ لِلَّهِ حُصْنَةً...». این آیه مخصوص به ماست و به سبب احترام و اکرام پیامبر، خداوند در صدقه سهمی برای ما قرار نداده است تا ما از دست مانده مردم نخوریم.»^۱

دیدگاه دانشمندان فریقین در مورد ذی القربی را می توان به سه گروه تقسیم کرد:

الف) امام معصوم و امام زمان هر عصر: تعداد کثیری از علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام این نگرش را قبول کرده اند. شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، ابن زهره، ابن حمزه، ابن ادریس، سلار و محقق ثانی از آن جمله اند.
ب) فرزندان هاشم: برخی از دانشمندان اهل سنت و شیعه این قول را پسندیده اند.

ج) فرزندان هاشم و عبدالمطلب: اکثر اهل سنت از جمله شافعی به طرف این دیدگاه رفته اند.

کسانی که قول اول را قبول کرده اند گفته اند این مسئله اجماعی است و دیگر اینکه «ذی القربی» مفرد است و لفظ مفرد بر بیشتر از یک فرد صدق نمی کند و در این زمینه برخی روایات نیز دلالت می کند: «خمس ذی القربی لقربة رسول الله وهو الامام.»^۲ روایت دیگری را نیز شیخ انصاری در کتاب خمس آورده است: «و نحن والله عني بذی القربی.»^۳

۵) مراد از یتامی، مساکین و ابن سبیل

دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقدند که مراد از این سه گروه، یتام و مساکین و درماندگان، خویشاوندان پیامبرند، ولی اهل سنت بر آن اند که مراد از آن، سه گروه از مسلمانان اند. دلیل ما اجماع است، زیرا شکی در شمول مساکین، یتام و ابن سبیل از اهل بیت علیهم السلام در آیه نیست و دلیلی برای شمول غیر اهل بیت علیهم السلام در آیه

۱. شیخ طوسی، التهذیب، ج ۴، ص ۱۲۶.

۲. محقق اردبیلی، زبدة البیان فی براهین احکام القرآن، قم، انتشارات مؤمنین، ج دوم، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۲۷.

۳. عبدالنبی نمازی، کتاب الخمس، ص ۲۹۱-۲۹۳.



وجود ندارد.^۱ در این مورد روایاتی نیز از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. چنان که از امیرالمومنین علیه السلام در مورد آیه مذکور آمده است: «منا خاصة ولم يجعل فتحن الذين عني الله يذی القربى والیتامی والمساكين واثین السبیل کل هؤلاء منا خاصة لأنه لم يجعل لنا فی سہم الصدقة نصیباً وأكرم الله نبیہ ص وأكرمنا أن یطعمنا أو سآخ أيدي الناس»^۲

منظور خداوند از ذی القربی، یتامی، مساکین و ابن السبیل ما هستیم، همه این افراد فقط از خاندان ما هستند، زیرا خداوند از زکات و صدقات برای ما بهره‌ای قرار نداد و بدینسان خداوند پیامبرش و ما را گرامی داشت و روانداست که ما را از چرک‌های دست مردم بخوراند.

۶ تفاوت خمس و زکات با مالیات

گاهی می‌گویند: ما که به دولت اسلامی مالیات می‌دهیم، دیگر خمس و زکات برای چه؟

در پاسخ به این سؤال، به تفاوت‌هایی که میان خمس و زکات با مالیات است اشاره می‌کنیم:

تفاوت اول

مالیات، هزینه‌ای است که شما می‌پردازید تا دولت، رفاه شما را بیرون منزل تأمین کند. مثلاً بیرون منزل شما بوستانی احداث کند همان گونه که خود نیز در منزل باغچه احداث می‌کنید.

هر کسی حیاط منزل خود را موزائیک یا سنگ می‌کند، به دولت نیز مالیات می‌دهد تا بیرون منزلش را اسفالت کند.

درب منزل خود را قفل می‌زند، به دولت نیز مالیات می‌دهد بیرون منزل پلیس بگمارد.

در منزل لامپ روشن می‌کند، به دولت نیز مالیات می‌دهد تا بیرون منزل، کوچه و خیابان را روشن کند.

در منزل کپسول آتش‌نشانی دارد، به دولت نیز مالیات می‌دهد تا بیرون منزل

۱. محمد بن حسن طوسی، الخلاف، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲. این روایت در منابع زیر نیز آمده است:

کلینی/ کافی ۱/ ۴۴، ۴۶، ۵۴، ۵۸: روضه ۵۸: مرتضی/ الشافی ۲۵۵: صدوق/ خصال. باب ۲ ح ۶۳: طوسی/ تهذیب ۴/ ۱۲۶، ۲۸۸: امالی ۱/ ۱۱۷، ۲۳۶: طبرسی/ احتجاج ۱/ ۳۹۲: علامه حلی/ منتهی ۱/ ۵۵۱: مختلف ۲/ ۳۴: محقق حلی/ المعتمد ۳۹۵: بحرانی/ لوامع ۴۴۳: عوالم ۲/ ۳۶۱: حویزی/ نور ۵/ ۲۲۷: اشرف/ فضایل ۱۹: دلمی/ اعلام



ماشین آتش نشانی را آماده داشته باشد.

بنابراین مالیات، خرج خود شما می شود و نظیر پولی است که شما در منزل برای زندگی شخصی هزینه می کنید. با این تفاوت که آنچه در منزل خرج می کنید مستقیم است و آنچه در بیرون خرج می شود به واسطه مالیاتی است که به دولت می دهید.

تفاوت دوم

پرداخت خمس و زکات، به عنوان یک عبادت است و در آن قصد قربت لازم است که اگر نباشد عمل قبول نمی شود. برخلاف مالیات که قصد قربت نمی خواهد و نوعاً با اکراه پرداخت می گردد.

تفاوت سوم

خمس، زیر نظر عالم ترین، محبوب ترین، با تقوی ترین فردی که با تحقیق انتخاب شده، یعنی فقیه عادل مصرف می شود، برخلاف مالیات که چنین شرطی در آن نیست و لذا گاهی غیر عادلانه هزینه می شود. به علاوه اتصال طبقه محروم با عالم ربانی زمینه پندگیری و اطاعت از خدا و رسول است و فقرا و سایر گیرندگان، چون خمس را از دست جانشین امام زمان (عج) می گیرند احساس حقارت نمی کنند.

تفاوت چهارم

در خمس و زکات به پرداخت کننده اعتماد می شود، یعنی اولاً خودش حساب مال خود را می کند نه بازرس و مأمور دولت. ثانیاً کسی را که می خواهد مال خود را به او بدهد انتخاب می کند که کدام مرجع و عالم متقی تر باشد. ثالثاً از مصرف آن زیر نظر مجتهد عادل آگاه است و می داند در کجا هزینه می شود.

تفاوت پنجم

در خمس و زکات هدف گیرنده، رشد و پاک کردن مردم و هدف پرداخت کننده قرب به خداست.

تفاوت ششم

خمس را از مازاد مخارج سالانه می گیرند، ولی مالیات از اصل درآمد مردم گرفته می شود.^۱

روایات

(الف) «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: ... لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ زَوْفَهُمْ خَمْسَةً

۱. خمس و زکات، محسن قرائتی، ص ۵۶.



ذَرَاهِمَ وَ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاجِدًا وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً خَلَالًا ثُمَّ قَالَ هَذَا مِنْ حَدِيثِنَا صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَلَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا الْمُتَحَنُّ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ»^۱

خداوند بر مومنین آسان گرفته به طوری که پنج درهم رزق شما قرار می دهد و شما یک درهم را برای خداوند قرار می دهید، سپس فرمود: این کلام سختی است که جز افرادی که قلوبشان با ایمان امتحان شده، تحمل آن را ندارند.

نپرداختن خمس، در کنار شرک و قتل نفس، از بزرگ ترین گناهان کبیره شمرده شده است. امام صادق (ع) فرمود: «اکبر الکبائر سبع: الشرك والقتل و اكل اموال اليتامي و عقوق الوالدين و قذف المحصنات و الفرار من الزحف و انكار ما انزل الله»، سپس فرمود: اما خوردن مال یتیمان همان حق ما است که از ما ربوده و خوردند.^۲

امام زمان (ع) فرمود: «لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهما»^۳ لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر کسی که یک درهم مال ما را حلال بشمارد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هلك الناس في بطونهم وفروجهم لانهم لم يؤدوا الينا حقنا»^۴ مردم به خاطر اینکه حق ما را نمی دهند غذا و آمیزش آنان ناپاک شده و سبب هلاکت آنان می شود.

در بعضی احادیث می خوانیم: «من استحل منها شيئاً فامسكه فانما ياكل النيران»^۵ کسی که بخشی از خمس را حلال پندارد و آن را نپردازد، گویا آتش می خورد.

ب) «سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارَسٍ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعِ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ - وَ عَلَى الصِّيقِ الْهَمَّ - لَا يَجِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَغْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُوْهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدْ زُتُّمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ دُنُوبِكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ بَقِيَ لِلَّهِ بِمَا عَيْدَ

۱. وسائل، ج ۹، ص ۴۸۴.

۲. همان، ص ۵۳۶.

۳. همان، ص ۵۴۱.

۴. واف، ج ۱۰، ص ۳۳۷.

۵. وسائل، ج ۹، ص ۵۵۰.



إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مِنْ أَجَابِ بِلِّسَانٍ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ. ^۱

محمد بن زید طبری گوید: مردی از بزرگان فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، به آن حضرت نامه‌ای نوشت و در باره خمس، اجازه خواست، حضرت در پاسخ او نوشت که:

به راستی، خمس کمک ما است بر دین ما و بر عیالات ما و بر دوستان ما و وسیله بذل و بخشش ما است و حفظ آبروی ما از کسی که از او بیم داریم. آن را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم نسازید، زیرا پرداخت خمس، کلید روزی شما است و مایه پاک شدن گناهان شما و ذخیره‌ای است که برای روز نانوای خود پس انداز می‌کنید، مسلمان کسی است که برای خدا به آن چیزی که او را عهده دار کرده وفا کند، مسلمان نیست کسی که به زبان پذیرا است و به دل، مخالف است.

داستان

سرمایه داری مبلغ قابل توجهی پول را به عنوان خمس و سهم امام خدمت حضرت امام خمینی علیه السلام آورد و از امام خواست که خمس ماشینش را نگیرد! امام فرمود: شما بر ما منت نداری بلکه ما بر شما منت داریم، چونکه شما با دادن خمس نجات پیدا می‌کنید و مسئولیت به گردن ما می‌افتد که چگونه مصرف کنیم یا همه پول را ببرو یا همه خمس را بده. ^۲

خلاصه و نتیجه‌گیری

خمس یکی از مسلمات اسلام است که قرآن مجید و جوب آن را به صراحت بیان نموده است. قرآن ادای خمس را با ایمان به خداوند پیوند زده است. از اینجا روشن می‌شود که نه فقط اعتقاد به وجوب خمس، بلکه ادای آن از ضروریات دین است. آنچه بین شیعه و اهل سنت مشترک و مسلم است، وجوب خمس بر اموال جنگی است. ولی مکتب اهل بیت علیهم السلام با توجه به ظاهر آیه خمس و نظریه عرف و لغت، علاوه بر اموال غنیمت جنگی، خمس هر چیزی را که بر آن در لغت و عرف، غنیمت و فواید صدق می‌کند، واجب می‌داند و روایات فریقین را بر این مطلب دلیل آورده است. اما اکثر اهل سنت وجوب خمس را فقط بر اموال جنگی منحصر کرده‌اند، اگر چه برخی از آنها خمس را بر گنج و برخی دیگر بر اشیا نیز لازم

۱ - الکافی، ج ۵، ص ۵۴۸.

۲. خاطرات حجه الاسلام قرائتی، ص ۱۳۲.

می دانند.

از بررسی مجموع نظرات فقها و مفسرین نکات زیر به دست می آید:

الف) خمس یکی از واجبات مسلّم و ضروریات دین، مانند نماز و روزه است.

ب) خمس برای بنی هاشم حق مالی است که به احترام آنها به جای زکات داده

می شود.

ج) خمس فقط به فرزندان بنی هاشم داده می شود.

د) خمس واجبی است که از قرآن، سنت و اجماع ثابت است.

بنابراین، خمس عبارت است از ادای یک پنجم بعضی از اموالی که زاید بر

مخارج زندگانی باشد، به مستحقان خاص آن.



وسيله، توسل



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
وَاجْهَدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
[سوره مائده، آیه ۳۵]

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از
ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان درگاهش] برای تقرب به
سوی او بجویید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.»

واژگان مهم

— وسیله

وسيله به معنی تقرب و نزدیکی است «وسل الیه: آئی تقرب»^۱.
راغب در مفردات می‌گوید کلمه «وسيله» به معنای رساندن خود به چیزی است با رغبت و میل و این کلمه از نظر معنا خصوصی تر از کلمه «وصيله» است، برای اینکه در وسیله معنای رغبت نیز خوابیده، ولی در وصيله چنین نیست و بیش از رساندن به چیزی دلالت ندارد، چه اینکه این رساندن با رغبت باشد و چه بدون رغبت، خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» و حقیقت وسیله به درگاه خدا مراعات راه خدا است، به اینکه اولاً به احکام او علم پیدا کنی و در ثانی به بندگی او پیردازی و ثالثاً در جستجوی مکارم و عمل به مستحبات شریعت باشی و این وسیله معنایی نظیر معنای کلمه قربت را دارد.^۲

— ابتغاء

بَغَى: طلب توأم با تجاوز از حدّ. این معنی با مطلق تجاوز قابل جمع است زیرا تجاوز، از طلب جدا نیست، هر جا که تجاوز هست طلب نیز هست.
تجاوز چنان که راغب تصریح می‌کند دو جور است یکی تجاوز ممدوح مثل تجاوز از عدالت به احسان و از عمل واجب به مندوب، یعنی عمل به هر دو و دیگری تجاوز مذموم، مثل تجاوز از حق به باطل.^۳

نکات تفسیری

۱) منظور از ابتغاء وسیله

وسيله هر کار نیک و شایسته‌ای را شامل می‌شود؛

۱. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۱۸.

۲. مفردات راغب، ص ۵۲۴-۵۲۳.

۳. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۰۷.



وسيله به معنی تقرب جستن و یا چیزی است که باعث تقرب می شود (و یا نتیجه ای که از تقرب حاصل می گردد).

و به این ترتیب وسیله مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر کار نیک و شایسته ای را شامل می شود و هر صفت برجسته در مفهوم آن درج است، چرا که همه اینها موجب قرب پروردگار است.

به بیان دیگر وسیله برقراری نوعی اتصال است که در مورد خداوند عبارت است از اتصال معنوی بنده به خداوندی که منزله از مکان و جسمانیت است و این رابطه چیزی جز عبودیت نیست لذا «ابتغاء وسیله» به این معنی است که انسان حقیقت عبودیت را در خود تحقق دهد یعنی در مقابل خداوند در خود جز فقر و مسکنت چیزی نبیند. بنابراین علم و عمل که راغب به آن اشاره کرده از لوازم «وسيله» است.

از همین جا روشن می شود که مراد از جمله: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ» مطلق جهاد است، یعنی اعم از جهاد با نفس و جهاد با کفار است، برای این که این جمله متصل به جمله قبل است که در آن وسیله عبارت بود از مطلق هر چیزی که بنده را با پروردگارش مرتبط می سازد و دلیلی هم در کلام نیست که خصوص این جمله را مقید کند به جهاد با کفار، ضمن این که دو آیه بعدی هم که مشتمل بر تعلیل است با این معنی مناسب تر است.^۱

همه موجودات نیازمند واسطه هستند.

در سوره اسراء آیات ۵۶ و ۵۷ می فرماید:
 قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا*
 أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْدَرًا.

بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید! آنها نه می توانند مشکلی را از شما برطرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد کنند.» کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند، وسیله ای هر چه نزدیک تر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

در این آیات نیز تأکید شده است که هر آن چه را هم که شما به عنوان معبود خود مشرکانه مورد توجه قرار می دهید در نظام تکوین نیازمند یک دستاویز است پس آیه شریفه اصل این که همه موجودات تکوینا نیازمند به واسطه هستند تأیید می کند.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۵۳۶، با کمی تلخیص.



آیه ۵۷ دلیل این که معبودهای خیالی نمی‌توانند مشکلات شما را حل کنند را این می‌داند که آنها خودشان برای حل مشکلات به در خانه خدا می‌روند، خودشان سعی دارند به ذات پاک او تقرب جویند و هر چه می‌خواهند از او بخواهند: «آنها کسانی هستند که خدا را می‌خوانند و برای تقرب به او به اطاعتش متوسل می‌شوند» و توسلشان به خداوند با دو بال خوف و رجاء است (وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ) و (وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ).

بعضی از مفسرین معتقدند که مفهوم جمله چنین است: آنها می‌کوشند که هر یک در تقرب پروردگار بر دیگری سبقت جویند، گویی در مسیر اطاعت پروردگار و قرب به ذات پاک او در یک مسابقه معنوی شرکت جسته‌اند که هر یک می‌کوشد در این میدان بر دیگری تقدم یابد، آیا کسانی که چنین هستند می‌توانند معبود، واقع شوند و استقلال داشته باشند؟^۱

درجات استعانت

درجات استعانت با مراتب عبادت به هم پیوسته است و به هر میزان که عابد در عبادت، موخّد و در توحید، صادق باشد، استعانتش نیز ظریف تر خواهد بود؛ اگر عبادت به مرحله عالی راه یافت، استعانت نیز به مرحله ولایت می‌رسد و در استعانت مولی علیه از ولی، عون کامل از آن ولی است که بر همه شئون مولی علیه اشراف دارد.^۲

برخلاف پندار برخی مفسران^۳، استعانت از خدای سبحان، به عبادتش منحصر نیست، گرچه مددخواهی از او بلافاصله بعد از حصر عبادت آمده است: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ لیکن دلالتی بر خصوص یاری جستن از خدا در عبادت او ندارد، بلکه منظور، انحصار کمک گرفتن از خدا در مطلق امور است و این عمومیت را، افزون بر آیه ۵ سوره حمد از آیات ۴۵ و ۱۵۳ بقره نیز می‌توان استفاده کرد، زیرا در هیچ یک از این دو آیه، متعلق استعانت بیان نشده است.^۴

مفسر بزرگ شیعه علامه طباطبایی رحمته الله ذیل تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: «خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) و حقیقت وسیله به درگاه خدا مراعات راه خدا است، به این که اولاً: به احکام او علم پیدا کنی. ثانیاً: به بندگی او بپردازی و ثالثاً: در جستجوی مکارم و عمل به مستحبات شریعت باشی و

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹.

۳. الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۱۵.

۴. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۳.



این وسیله معنایی نظیر معنای کلمه قرب را دارد و چون وسیله نوعی توسل است و توسل هم در مورد خدای تعالی که منزله از مکان و جسمانیت است توسل معنوی و پیدا کردن رابطه ای است که بین بنده و پروردگارش اتصال برقرار کند و نیز از آنجا که بین بنده و پروردگارش هیچ رابطه ای به جز ذلت عبودیت نیست قهرا وسیله، عبارت است از اینکه انسان حقیقت عبودیت را در خود تحقق دهد و به درگاه خدای تعالی وجهه فقر به خود بگیرد....»^۱

۲) توسل

علت طرح این بحث این است که توسل به معنای طلب وسیله است، که انسان وسیله ای مانند جلب منافع و یا دفع ضررها و یا منافع دنیوی یا اخروی را برای خود در نظر می گیرد و در جستجوی آن است. لذا با توجه به این مطلب اگر انسان خواسته خود را از خداوند متعال بخواهد، بدون اینکه اولیای خدا را واسطه قرار دهد، هیچ مشکلی ندارد! اما بحث بر سر این مسئله است که اگر کسی را واسطه قرار دهد، جایز است یا خیر؟ هم چنین باید بدانیم که این جایز بودن، مطلوب هم هست یا خیر؟

الف) معنای توسل

«توسل» از ماده «وسل» به معنای تقرّب جستن و یا چیزی که باعث تقرّب به دیگری از روی علاقه و رغبت می شود؛ می باشد و توسل شامل شفاعت نیز می شود، «شفاعت» از ماده «شفع» به معنای ضمیمه کردن چیزی به همانند او است.^۲ و در مفهوم قرآنی، شخص گناه کار به خاطر پاره ای از جنبه های مثبت (مانند: ایمان، عمل صالح و...) شباهتی با اولیاء الله پیدا می کند و آنها با کمک های خود، او را به سوی کمال سوق می دهند و از پیشگاه خداوند تقاضای عفو می کنند به عبارت دیگری می توان گفت: قرار گرفتن موجود قوی تر و برتر در کنار موجود ضعیف تر و کمک نمودن به او در راه پیمودن مراتب کمال است.^۳

ب) دلایل مشروعیت توسل

توسل از یک منظر بر دو قسم است که در مشروعیت توسل به هر دو قسم آن باید توجه کرد؛ توسل به وسائط در زمان حیات آنها و توسل به آنها بعد از حیات دنیوی

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۳.

۲. پیام قرآن، ج ۶، ص ۵۲۰-۵۴۰.

۳. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۵-۳۷۱.

آنها.

الف) مشروعبیت توسل در زمان حیات شفعاء

اول - آیات و روایات

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد. در آیه ۶۴ سوره نساء می خوانیم:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

و نیز در آیه ۹۷ سوره یوسف می خوانیم که: برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را در باره دیگران تایید می کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است.^۱

دوم - واسطه جویی و واسطه پذیری برای استغفار

این حقیقت، در قرآن کریم تأیید و تثبیت شده است، چنان که به وسیله جویی برای تقرب به خدا به صورت مطلق امر شده است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». (مائده ۵، ۳۵) برخی آیات، واسطه جویی دیگران از رسول خدا و وساطت حضرت را برای آنها در استغفار، مطرح کرده می فرماید: «... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...» (نساء، ۶۴) و در برخی دیگر، خداوند به رسول خویش فرمان می دهد تا برای خود و مردم مؤمن استغفار کند: «وَاسْتَغْفِرْ لَذَنِّبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ». (محمد، ۱۹) در آیاتی نیز استغفار برای پدر و مادر (ابراهیم، ۴۱؛ نوح، ۲۸) و دیگر خویشاوندان (اعراف، ۱۵۱) و مؤمنان (ابراهیم، ۱۴؛ حشر، ۱۰) عملی پسندیده دانسته شده است. مفهوم برخی از آیات نیز، مانند ۱۱۳ توبه که در آن رسول خدا ﷺ و مؤمنان از استغفار برای مشرکان منع شده اند بر جواز استغفار برای مؤمنان دلالت دارد: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...»^۲.

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۵۲.



افزون بر آیات یاد شده، آیات ۹۷-۹۸ یوسف: «قالوا یا انا استغفر لنا...» * قال سوف استغفرکم ربی... نیز به خوبی بر جواز وسیله جویی در استغفار دلالت دارد، زیرا هنگامی که فرزندان یعقوب پیامبر، از وی وساطت آموزش از خدا را برای خود خواستند، حضرت به آنان وعده داد که در آینده برایشان از خداوند آموزش بطلبد. به نظر برخی مفسران، استفاده قرآن از عنوان «رسول» در آیه ۶۴ سوره نساء به این معنا اشاره دارد که واسطه باید دارای مقام معنوی و منزلت قابل توجهی نزد خدا باشد. کسی که مقام رسالت و ویژه اوست و بدان، مورد تکریم واقع شده، این شایستگی را دارد که واسطه در حاجت طلبی از خدا باشد و خداوند هرگز شفاعت او را رد نکند.^۱

البته پذیرش نقش واسطه در آموزش خواهی با لزوم وجود قابلیت در توسل جوین و مغفرت طلبان، جهت تأثیر استغفار برای آنان منافاتی ندارد.^۲

واسطه جویی در آموزش خواهی با توحید منافاتی ندارد و به رغم نظر ابن تیمیّه و پیروان وهابی او، بدعت و شرک نبوده^۳، بلکه امری مطلوب و راهی مؤثر برای پذیرش استغفار و جذب لطف الهی است.^۴ شأن نزول و روایات ذیل آیه ۶۴ سوره نساء و اعتراض نکردن یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش که از وی درخواست وساطت در استغفار کرده اند (یوسف، ۹۷-۹۸) مؤید این مطلب است. ضمن اینکه در نگاه قرآن، آموزش فقط از آن خداوند بوده (آل عمران، ۳ و ۱۵۳)، رسول و دیگران فقط واسطه درخواست آموزش هستند.^۵

ب) مشروعیت توسل بعد از حیات دنیوی شفعاء

اول- طلب مغفرت از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت

آیه ۶۴ سوره نساء، شامل توسل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می شود: این آیه یکی از آیاتی است که درباره توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده و علمای شیعه و اهل سنت به آن استناد کرده اند: رفتن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای طلب بخشایش در این آیه عام است؛ شامل حیات ایشان و بعد از مرگ ظاهری می شود.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۵۲.

۳. آیین وهابیت، ص ۱۴۵.

۴. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۵۱؛ راهنما، ج ۳، ص ۴۵۰.

۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۱۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۷۸. نمونه، ج ۱۰، ص ۷۵-۷۶؛ شیعه پاسخ می دهد، ص ۱۴۵؛ نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲؛ تفسیر

نور، ج ۲، ص ۳۶۵.

دوم- حیات شهدا و انبیاء پس از مرگ

به اعتقاد شیعه و اهل سنت، انبیاء الهی زنده هستند و شهدا نیز طبق آیه قرآن زنده هستند، پس توسل به آنها توسل به یک انسان زنده است نه توسل به مرده.

آلوسی در باره حیات انبیاء علیهم السلام می نویسد:

«أما حياة الأنبياء عليهم الصلاة والسلام الحياة البرزخية التي هي فوق حياة الشهداء الذين قال الله تعالى فيهم بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَأُمْرَاتُ بِالْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ.»^۱

حیات انبیاء علیهم السلام حیاتی است برزخی و برتر از حیات شهداست که خداوند متعال در مورد ایشان فرموده است که ایشان زنده اند نزد پرورگارشان روزی داده می شوند.

پس این امر مطلبی ثابت شده با روایات صحیح است

«ومن ثم قال الإمام السبكي حياة الأنبياء والشهداء كحياتهم في الدنيا»^۲

به همین دلیل امام سبکی گفته است که حیات انبیا و شهدا مانند زندگیشان در دنیا است.

ائمه ما نیز همگی شهید هستند و طبق آیه ۱۶۹ سوره آل عمران:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه ایشان زنده اند و در نزد پرورگارشان روزی داده می شوند.

سوم- تبرک به قبور

از آن جا که قبور و حرم های مطهر پیامبر خدا و اهل بیت عصمت علیهم السلام منتسب به آنان است، علاقه مندی به آستان بلندشان و برکت یافتن از قبور پاکشان، جزء سنت های دینی است، چه به صورت دست کشیدن و لمس کردن، چه بوسیدن و چه صورت بر قبور و آستان آنان نهادن. هیچ یک از اینها هم با توحید و پرستش خداوند، ناسازگار نیست. بزرگان دین و پیشوایان مذاهب مختلف اسلامی پیوسته در آستان (اولیاء خدا) زانوی ادب زده و چهره بر آستان بلندشان می ساییدند و با تربت قبر آنان تبرک می جستند.

با نقل نمونه هایی که در کتب معتبر نزد اهل سنت آمده است، گوشه ای از این سنت عملی را که مخصوص شیعه هم نیست، نشان می دهیم، تا نظر فقهای اهل سنت هم روشن گردد:

۱. الآيات البينات في عدم سماع الأموات ج ۱، ص ۳۹، للآلوسی النعمان بن محمود.

۲. السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۴۳۲.



۱- پس از رحلت پیامبر اکرم (ﷺ) و دفن آن حضرت، فاطمه زهرا (علیها السلام) بر سر خاک رسول خدا آمد و مشت‌های از خاک قبر برگرفت و بر چشمانش نهاد و گریه کرد و چنین خواند:

«ما ذا علی من شمع تربة احمدا ان لایشم مدی الزمان غوالیا
صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام، صرن لیالیا»^۱

کسی که تربت احمد (ﷺ) را ببوید، روا نیست که در طول زمان، مشک و عنبر ببوید. بر من مصیبت‌هایی فرود آمد که اگر بر روزهای روشن فرود می‌آمد، همچون شب‌های تیره می‌شدند.

۲- بلال، مؤذن پیامبر، رسول خدا را در خواب دید که به او می‌فرماید: ای بلال، این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت. بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن. چون حسن و حسین (علیهم السلام) آمدند، آن دورا در آغوش کشید و بوسید.^۲

۳- به روایت امام علی (علیه السلام) سه روز پس از دفن پیامبر اکرم (ﷺ)، بادیه نشینی به مدینه آمد و خود را بر روی قبر آن حضرت انداخت و از خاک آن بر سر خود ریخت و گفت: یا رسول الله! گفتم و اطاعت کردیم، تو از خدا خبر دادی و ما از تو خبر یافتیم و در آیات قرآن آمده است که آنان که بر خویش ستم کرده اند اگر نزد پیامبر آیند و پیامبر برای ایشان آموزش بطلبد، خدا را آمرزنده می‌یابد، اینک من گنه‌کار آمده‌ام و می‌خواهم برایم استغفار کنی. از داخل قبر ندا آمد: خداوند تو را آمرزید.^۳

داستان

ابوراجح از شیعیان مخلص شهر حله^۴، سرپرست یکی از حمام‌های عمومی آن شهر بود، بدین جهت، بسیاری از مردم او را می‌شناختند. در آن زمان، فرماندار حله شخصی ناصبی به نام مرجان صغیر بود. به او گزارش دادند که ابوراجح حلی از بعضی اصحاب منافق رسول خدا (ﷺ) بدگویی می‌کند.

۱. (وفاء الوفاء)، سمهودی، ج ۲، ص ۴۴۴؛ (اعلام النساء)، عمر رضا کحاله، ج ۳، ص ۱۲۰۵ و منابع متعدد دیگر.

۲. (شفاء السقام)، سبکی، ص ۳۹؛ (اسد الغابه)، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. (وفاء الوفاء)، ج ۲، ص ۴۱۲.

۴. یکی از شهرهای عراق که در نزدیکی نجف اشرف واقع است.

فرماندار دستور داد او را آورند.

آن قدر زدند که تمام بدنش مجروح گشت و دندان های پیشین ریخت! همچنین زبانش را بیرون آوردند و با جوال دوز سوراخ کردند و بینی اش را نیز بریدند و او را با وضع بسیار دلخراشی به عده ای از او باش سپردند. آنها ریسمان بر گردن او کرده و در کوچه و خیابان های شهر حله می گردانند! و مردم هم از هر طرف هجوم آورده او را می زدند. به طوری که تمام بدنش مجروح شد و به قدری از بدنش خون رفت که دیگر نمی توانست حرکت کند و روی زمین افتاد، نزدیک بود جان تسلیم کند. جریان را به فرماندار اطلاع دادند. وی تصمیم گرفت او را بکشد، ولی جمعی از حاضران گفتند:

او پیرمرد فرتوتی است و به اندازه کافی مجازات شده و خواه ناخواه به زودی می میرد، شما از کشتن او صرف نظر کنید و خون او را به گردن نگیرید!

به خاطر اصرار زیاد مردم (در حالی که صورت و زبان ابوراجح به سختی ورم کرده بود) فرماندار او را آزاد کرد. خویشان او آمدند و نیمه جان وی را به خانه بردند و کسی شک نداشت که او خواهد مرد.

اما فردای همان روز، مردم با کمال تعجب دیدند که او ایستاده نماز می خواند و از هر لحاظ سالم است و دندان هایش در جای خود قرار گرفته و زخم های بدنش خوب شده و هیچ گونه اثری از آن همه زخم نیست! و با تعجب از او پرسیدند:

چطور شد که این گونه نجات یافتی و گویی اصلا تو را کتک نزدند؟! ابوراجح گفت:

من وقتی که در بستر مرگ افتادم، حتی با زبان نتوانستم دعا و تقاضای کمک از مولایم حضرت ولی عصر علیه السلام نمایم؛ لذا تنها در قلبم متوسل به آن حضرت شدم و از آن حضرت درخواست عنایت کردم.

وقتی که شب کاملاً تاریک شد، ناگاه! خانه ام نورانی گشت! در همان لحظه، چشمم به جمال مولایم امام زمان علیه السلام افتاد، او جلو آمد و دست شریفش را بر صورتم کشید و فرمود:

برخیز و برای تأمین معاش خانواده ات بیرون برو و کار کن! خداوند تو را شفا داد! اکنون می بینی که سلامتی کامل خود را باز یافته ام.

خبر سلامتی و دگرگونی شگفت انگیز حال او (از پیرمردی ضعیف و لاغر به فردی سالم و قوی) همه جا پیچید و همگان فهمیدند.



فرماندار حله به مأمورینش دستور داد ابوراجح را نزد وی حاضر کنند. ناگاه! فرماندار مشاهده نمود، قیافه ابوراجح عوض شده و کوچک‌ترین اثری از آن همه زخم‌ها در صورت و بدنش دیده نمی‌شود! ابوراجح دیروز با ابوراجح امروز قابل مقایسه نیست!

رعب و وحشتی تکان دهنده بر قلب فرماندار افتاد، او آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از آن پس، رفتارش با مردم حله (که اکثرًا شیعه بودند) عوض شد. او قبل از این جریان، وقتی که در حله به جایگاه معروف به «مقام امام زمان (عج)» می‌آمد، به طور مسخره آمیزی پشت به قبله می‌نشست تا به آن مکان شریف توهین کرده باش؛ ولی بعد از این جریان، به آن مکان مقدس می‌آمد و با دوزانوی ادب، در آنجا رو به قبله می‌نشست و به مردم حله احترام می‌گذاشت. لغزش‌های ایشان را نادیده مس گرفت و به نیکوکاران نیکی می‌کرد. ولی این کارها سودی به حال او نبخشید، پس از مدت کوتاهی درگذشت.^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

• وسیله به معنی تقرب جستن و یا چیزی است که باعث تقرب می‌شود (و یا نتیجه‌ای که از تقرب حاصل می‌گردد).

و به این ترتیب وسیله مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر کار نیک و شایسته‌ای را شامل می‌شود و هر صفت برجسته در مفهوم آن درج است، چرا که همه اینها موجب قرب پروردگار است.

• همچنین شفاعت پیامبران و بندگان صالح خدا و مقربان درگاه او که طبق صریح آیات قرآن در پیشگاه او پذیرفته می‌شود، نیز یکی از وسائل تقرب به او است.

• منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود و این در حقیقت توجه به خدا است.

• واسطه جویی در آمرزش‌خواهی با توحید منافاتی ندارد و به رغم نظر ابن تیمیّه و پیروان وهابی او، بدعت و شرک نبوده، بلکه امری مطلوب و راهی مؤثر برای پذیرش استغفار و جذب لطف الهی است.

از آن جا که قبور و حرم‌های مطهر پیامبر خدا و اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) منتسب به آنان است، علاقه‌مندی به آستان بلندشان و برکت یافتن از قبور پاکشان، جزء

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۷۰.

سنت‌های دینی است، چه به صورت دست کشیدن و لمس کردن، چه بوسیدن و چه صورت برقبور و آستان آنان نهادن. هیچ یک از اینها هم با توحید و پرستش خداوند، ناسازگار نیست.



ایمان سرچشمه محبوبیت



«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَنُ وُدًّا»
[سوره مریم، آیه ۹۶]

«مسلمًا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام
داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار
می‌دهد!»

شان نزول آیه

هر چند آیه شریفه مفهوم عام و گسترده ای دارد و شامل هر مؤمن صالح العملی که ایمان و عمل صالح او باعث محبوبیتش گشته، می شود؛ ولی بی شک مصداق اکمل و آنم این آیه شریفه حضرت امیر مؤمنان علی (ع) است. مرحوم علامه حلی در کتاب احقاق الحق^۱ شأن نزول آیه فوق را مربوط به حضرت علی (ع) می داند. در شواهد التنزیل روایات متعددی از براء بن عازب و ابورافع و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و محمد بن حنفیه با طرق مختلف نقل می کند که این آیه درباره علی بن ابی طالب (ع) است که محبت او را در دل هر فرد با ایمانی جای داده است.

در حدیثی از ابوسعید خدری آمده است که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:
 «يَا أَبَا الْحَسَنِ! قُلْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً»^۲

«ای ابوالحسن! بگو خداوند! برای من نزد خودت عهد و پیمانی قرار ده و محبت مرا در دل های مؤمنان بیفکن».
 در این هنگام آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) نازل شد، سپس افزود: «لَا تَلْقَى رَجُلًا مُّؤْمِنًا إِلَّا فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لِّعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ به همین جهت فرد با ایمانی را ملاقات نمی کنیم مگر اینکه در دل او محبت علی بن ابیطالب (ع) است».

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۸۷. کتاب احقاق الحق، که از کتاب های بسیار با ارزش شیعه است، از چهار قسمت تشکیل شده است. مؤلف نخستین آن، مرحوم علامه حلی است، قاضی روزبهان از دانشمندان اهل سنت مطالبی در رد این کتاب نوشت، که بعدها ضمیمه آن شد. سپس مرحوم قاضی نورالله تستری مطالبی در تأیید گفتار علامه حلی و در رد مطالب قاضی روزبهان نوشته و ضمیمه این کتاب کرد و بالاخره مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی، به کمک عده ای از اصحابش، حواشی و پاوقی های مفیدی به آن اضافه نمود و به شکل فعلی در اختیار دوستداران علم و دانش قرار گرفته است.

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۵، حدیث ۵۰۴.



اما این که بعضی آن را در باره امیرمؤمنان علی علیه السلام دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالایی آن، ویژگی آن امام متقین است، (و در نکته ها از این روایات مشروحا بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند و از این مودت الهی سهمی ببرند و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.^۱

واژگان مهم

کلمه «مودت» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع آن خشوعی را گویند که در مقام عمل اثرش هویدا شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می آید.^۲

نکات تفسیری

۱) اقوال مفسرین

در این آیه شریفه وعده جمیلی از ناحیه خدای تعالی آمده که به زودی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند، مودّتی در دل ها قرار می دهد، دیگر مقید نکرده کدام دل ها، آیا دل های خودشان یا دل های دیگران؟ آیا در دنیا و یا در آخرت و یا بهشت؟ و چون مقید نکرده، وجهی ندارد آن را مانند بعضی ها.^۳ مقید به بهشت کنیم و به قول بعضی^۴ دیگر مقید به قلوب همه مردم در دنیا کنیم و یا مقید به قیودی دیگر بسازیم.^۵

الف) این آیه شامل تمام مؤمنین می شود. خداوند محبت آنها را در دل مردم صالح قرار می دهد.

هرم بن حبان گوید: هر کس دل خود را متوجه خدا کند، خداوند هم دل های

۱. پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۴۲.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۵۰.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۲.

۴. همان.

۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۴.



مؤمنین را متوجه او می سازد و دوستی او را در دل ایشان قرار می دهد. ربیع بن انس گوید: خدا هر گاه بنده ای را دوست بدارد، به جبرئیل گوید: من فلان کس را دوست می دارم. تو هم او را دوست بدار. جبرئیل در آسمان ندا می کند که خداوند فلان کس را دوست می دارد. همه اهل آسمان نیز با او دوست می شوند. آن گاه محبت او در میان اهل زمین نیز منتشر می شود. پس معنای آیه این است که خداوند آنها را دوست می دارد و محبت آنها را در دل مردم می اندازد.

مؤید این قول، فرموده علی علیه السلام است که: اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن فرود آورم که مراد دشمن شود، با من دشمن نخواهد شد و اگر همه دنیا را به منافق دهم که مرا دوست بدارد، مرا دوست نخواهد داشت، زیرا بر زبان پیامبر می گذشته است که: مؤمن تو را دشمن نمی دارد و منافق تو را دوست نمی دارد.^۱

ب) معنای آیه این است که: خداوند، محبت آنها را در دل مخالفانشان قرار می دهد که ایمان بیاورند و قدرت آنها افزایش پیدا کند.

ج) مراد این است که در آخرت، محبت آنها را در دل یکدیگر قرار می دهد تا همچون پدر و فرزند یکدیگر را دوست بدارند. این خود بالاترین شادی و بزرگ ترین نعمت است.

د) منظور از آیه شریفه قرار دادن محبت فرد یا افراد خاصی در دل تمام مؤمنان و مسلمانان نیست، بلکه منظور این است که ایمان و عمل صالح باعث می شود که همه مؤمنان یکدیگر را دوست داشته باشند و به تعبیر دیگر محبت همه مؤمنان، در دل تمام مؤمنان قرار داده می شود.

ه) این آیه شریفه به روز قیامت اشاره دارد. خداوند متعال در روز قیامت محبت مؤمنین را در قلب یک دیگر قرار می دهد، بنابراین ارتباطی به این دنیا ندارد.

آن چه مسلم است این است که آیه شریفه تمام مؤمنان صالح العمل را در بر می گیرد، هر چند فرد اکمل و مصداق اتم آن، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. همان گونه که نور شمع، چراغ، لامپ، پروژکتور و خورشید همه نور است؛ ولی بی شک نور خورشید مصداق کامل و اتم نور است.^۲

۲) رابطه ایمان و عمل صالح با محبوبیت

در زیارت امین الله که از بهترین و معتبرترین زیارات شیعه و از زبان حضرت سجاد علیه السلام است آمده است: «واجعلنی... محبوبه فی ارضک و سمانک»؛ خدایا! مرا

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۱۳.

۲. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۸۰.



در زمین و آسمان، محبوب و دوست داشتنی قرار ده .
ابتدا باید توجه داشت که در فرهنگ قرآن، عزت و محبوبیت به دست خداوند است.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عمران، ۲۶)

بگو: «بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری. و نیز از آیات قرآنی استفاده می‌شود که ثمره ایمان و عمل صالح محبوب شدن در دل‌های مردم است کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آن‌را در دل‌ها می‌افکند.

بی‌شک اگر کسی چنین کند خداوند در او جذابیتی قرار می‌دهد که دل‌های مردم به سوی او کشیده شود؛ چرا که خداوند صاحب قلب‌هاست و اوست که مقلب القلوب است.

بنابراین مهم‌ترین کار این است که انسان بکوشد تا خود را محبوب خدای تعالی قرار دهد در اثر این رشد و تعالی خداوند او را محبوب آفریدگانش می‌کند. هم‌از این رو فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»

ایمان و عمل صالح جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالی‌ه انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی‌کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است. حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می‌برند و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی‌المثل می‌خواهند همسریا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد. این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می‌دهد که دامنه‌اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می‌شود. با چشم خود بسیار دیده‌ایم این‌گونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می‌بندند، دیده‌ها برای آنها گریان می‌شود، هر چند ظاهر آپست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می‌بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می‌دارند.

اما این که بعضی آن را درباره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است



(و در نکته‌ها از این روایات مشروحاً بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند و از این مودّت الهی سهمی ببرند و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.^۱

در این آیه شریفه بین ایمان و عمل صالح از یک سو و نفوذ در قلب‌های مردم از سوی دیگر ارتباط برقرار شده است. خداوند متعال محبوبیت عمومی را نتیجه ایمان و عمل صالح شمرده است. معنی این جمله آن است که بازور شمشیر و اسلحه، هر چند ممکن است بر جسم مردم تسلط پیدا کرد، ولی بدین وسیله هرگز ممکن نیست بر قلب و جان مردم سلطنت نمود و راهی به سوی دل آنها باز کرد.

سؤال: راستی چه رابطه‌ای بین ایمان و عمل صالح از یک سو و نفوذ در قلب‌ها و مقبولیت عامّه از سوی دیگر، وجود دارد؟ آیا ما نیز می‌توانیم در سایه ایمان و عمل صالح به چنین نعمت بزرگی دست یابیم؟

پاسخ: رابطه بین این دو، به دو شکل متصور است:

نخست، ارتباطی معنوی و الهی که خداوند طبق حکمتش ایجاد می‌کند؛ همانند علاقه‌ای که در دل فرعون و همسرش نسبت به حضرت موسی (علیه السلام) به هنگام کودکی ایجاد کرد. فرعون، که برای نابودی دشمن خویش دستور داده بود تمام نوزادان مصر را نابود کنند، به اراده خداوند مهر موسای نوزاد در قلبش لانه می‌کند و بادست خویش دشمنش را پرورش می‌دهد، خداوند بدین وسیله قدرت‌نمایی می‌کند و به فرعون و فرعونیان می‌فهماند که هرگاه اراده الهیه به چیزی تعلق بگیرد، هیچ چیز نمی‌تواند مانع تحقق آن شود. این‌گونه رابطه‌ها و علاقه‌ها قابل تحصیل نیست، بلکه تنها از ناحیه خداوند متعال اعطا می‌گردد.

دوم، علاقه‌ها و محبوبیت‌های عادی که قابل تحلیل منطقی است. کار خوب و عمل صالح جاذبه دارد و حتی آدم‌های ناصالح و بد را به خود جذب می‌کند. مثلاً امانت یک عمل صالح است و امین یک انسان صالح، همه مردم به امین عشق می‌ورزند و او را دوست می‌دارند، حتی سارقین و دزدان هم به او اعتماد دارند و هنگامی که اموال مسروقه را می‌خواهند نزد کسی به امانت بگذارند، به سراغ دوستان سارق خود نمی‌روند، بلکه به نزد انسان‌های امانتدار می‌روند و به آنها می‌سپرند! بنابراین خود عمل صالح و ایمان جاذبه‌ای دارد که ثمره آن نفوذ در قلب‌هاست. شخصی که طالب نفوذ در قلب مردم می‌باشد، کافی است که نشان

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۴۵.

دهد انسانی مؤمن و صالح العمل است، هنگامی که مردم پی بردند که وی دارای ایمان و عمل شایسته است، قلب آنها خود به خود به سوی او متوجه می شود و نیاز به کار خاصی نیست.^۱

۳) محبت خداوند به بندگان

معنای محبت خداوند به بنده این است که خداوند حجاب ها را از قلبش پاک می کند، تا وی با چشم دل او را ببیند و او را برای رسیدن به مقام والای قرب الهی توان می بخشد، همین اراده خدا نسبت به بنده محبت اوست. به بیان دیگر، محبت خدا عبارت است از تطهیر باطن بنده از غیر خدا و خالی نمودن وجودش از هر مانعی که بین او و خدایش حایل و فاصله می شود. عرفاً معتقدند محبت خدا نسبت به بندگان دو گونه است.

۱. محبت ابتدایی یا امتنانی، که همان عنایت و توفیق اولیه ای است که از جانب خداوند به برخی از بندگان تعلق می گیرد که سبب توان مندیهای بنده بر طاعت است.

۲. محبت ثانوی یا استحقاقی که ثمره طاعت و اتصاف به صفاتی است که خداوند می پسندد و این به دو طریق حاصل می شود.
(الف) از راه قرب نوافل.
(ب) قرب فرایض.

بدیهی است که یکی از نشانه های محبت خدا به بنده توفیق در اطاعت اوامر و ترک نواهی اوست و ظهور و بروز محبت خدا به بندگان، همان بروز رحمت و کرامت حضرتش به بندگان است.^۲

الف) چه کسانی نزد خداوند محبوبند

برای آن که روشن شود، چگونه می توان محبوب خداوند واقع شد و راه رسیدن به مقام بلند حب چیست؟ ضروری است، ابتدا محبوبان خدا شناخته شوند، تا انسان بتواند با شناخت آنان راه های رسیدن به آن مقام را بیپیماید و در سلک محبوبان خداوند درآید.

در قرآن کریم گروهایی معرفی شده اند که مورد محبت خداوند و خداوند آنان را دوست دارد. در زیر برخی از آنان به عنوان نمونه بیان می شود.

۱. صابران، «... والله یحب الصابرين؛ خداوند استقامت کنندگان را دوست

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۷۶.

۱. برگرفته از سایت پرسمان بخش اخلاق و عرفان.



- دارد». (آل عمران، ۱۴۶)
۲. پرهیزکاران، «... فان الله يحب المتقين؛ [۴] خداوند پرهیزکاران را دوست دارد». (آل عمران، ۷۶)
۳. توکل کنندگان، «... ان الله يحب المتوكلين؛ [۵] خداوند متوکلان را دوست دارد». (آل عمران، ۱۵۹)
۴. توبه کنندگان و پاکان، «... ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين؛ خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد». (بقره، ۲۲۲)
۵. نیکوکاران، «... ان الله يحب المحسنين؛ خداوند، نیکوکاران را دوست دارد». (بقره، ۱۹۵)
۶. مجاهدان، «ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله...؛ خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند». (صف، ۴)
۷. مجریان قسط و عدالت، «... ان الله يحب المقسطين؛ خدا عادلان را دوست دارد». (مائده، ۴۲)
- اینها گروهی از انسان‌ها هستند که مورد محبت خدا قرار گرفته و خداوند آنان را دوست دارد.^۱

ب) راه‌های کسب محبوبیت نزد خداوند

۱. قطع تعلّق از دنیا

اولین گام برای ایجاد محبت و یکی از راه‌های رسیدن به محبت الهی، پاک نمودن قلب از دنیا و وابستگی‌های آن و بریدن از دنیا و حرکت به سوی خداست. این مهم جز با اخراج محبت غیر خدا از قلب حاصل نمی‌شود؛ چرا که قلب انسان مانند ظرفی است که تا آب را از آن خالی نکنی، ظرفیت قبول سرکه را ندارد و خداوند نیز درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «حب الدنيا و حب الله لا يجتمعان في قلب واحد»^۲

محبت و دوستی دنیا و حب خداوند در یک قلب جمع نمی‌شوند. بدیهی است که اگر محبت خدای در درون کسی جای گیرد، محبوب وی خواهد شد.

۲. صبر و شکیبایی

صبر در برابر مشکلات، ناملایمات، مصیبت‌ها و... یکی دیگر از راه‌های رسیدن

۱. همان.

۲. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۸.



به قرب الهی است که در قرآن و روایات بر آن تاکید فراوان شده است. از این جهت عرفا دارندگان این صفت؛ یعنی صابران را محبوبان خداوند دانسته اند.^۱

۳. پیروی و متابعت از پیامبر

به دلیل آیه شریفه: «قل ان كنتم تحبون الله، فاتبعونی، يحببكم الله...» (آل عمران، ۳۱) بگو اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد. یکی از راه های جلب محبت الهی است.^۲ ابن عربی در وجه ارتباط بین پیروی از پیامبر ﷺ و محبت خدای گوید: اگر خداوند پیروی از پیامبر ﷺ را عامل محبت بر شمرده به آن دلیل است که رسول جلوه حق در آیین عالم است.^۳ بنابراین، از نگاه ابن عربی هیچ کس نمی تواند بدون تبعیت از رسول ﷺ محبوب حضرت حق گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ هم تابع دستورات الهی است، بدین ترتیب تبعیت هم در پیامبر ﷺ و هم در پیروانش انگیزه محبت خداست.

۴. جهاد و مبارزه

جهاد و مبارزه در راه خدا از دیگر عوامل دست یابی به محبت الهی است. مجاهدان در راه خدا از محبوبان راستین خداوند و از محبت خاص خدایی برخوردارند؛ زیرا که آنان از هیچ تلاش و کوششی در راه پیش برد اهداف الهی دریغ نمی کنند. آنان با جان و مال در تمامی جبهه های نبرد حق و باطل حضور دارند، چه در میدان های رزم و چه در جبهه های فرهنگی به مبارزه با دشمنان دین بر می خیزند و از ارزش های الهی حفاظت می کنند. مجاهدان و مبارزان در راه خدا همچون سد هایی می مانند که از ورود نقص و خلل در مسیر حق جلوگیری می کنند و راه را بر شیطان می بندند، آنان اجازه نمی دهند دین خدا مورد تهدید واقع شود، بدین سبب محبوب خداوند.

۵. توبه

بازگشت، ندامت و پشیمانی از گناهان و روی آوردن و پناه آوردن به لطف و رحمت بی کران خداوندی موجب جلب محبت خداست. توبه از گناه رشته محبت را گره مجدد خواهد زد و بنده را به خدا نزدیک تر خواهد کرد و ابواب محبت و رحمت ویژه خداوند را باز می کند. با توبه بنده عاصی و گناهکار، از راه لطف و عنایت پروردگار تبدیل به دوست و محبوب خداوند می شود.

۱. عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲. ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۶۳۳.

۳. عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۳۶.



صاحب تفسیر راهنما معتقد است؛ یکی از اهداف اشاره به محبت الهی نسبت به پاکیزگان و توبه کنندگان، تشویق انسان ها به توبه و پاکیزگی است.^۱

۶. انفاق

دادن صدقه و انفاق موجب جلب محبت خداوند است و خداوند انفاق کنندگان را دوست دارد. صدقه و انفاق در حقیقت سپاس گزاری در برابر نعمت های الهی و پیروی از فرمان اوست.^۲

۷. ایمان و عمل صالح

ایمان و عمل صالح از دیگر عوامل جلب رضایت و محبوبیت خداست؛ چون پاداش الهی و نجات، در گرو ایمان توأم با عمل صالح است. بنابراین، ایمان بدون عمل موجب پاداش و نجات نخواهد بود و محبت الهی را (که از مفهوم لایحِب الظَّالِمین؛ خدا ظالمان را دوست ندارد، به دست می آید) در پی نخواهد داشت.^۳

۸. احسان

احسان و نیکوکاری از دیگر راه های پیمودن مسیر محبت الهی است. (بقره، ۱۹۵)

۹. طهارت و پاکی

خداوند متعال پس از بیان عبادت هایی؛ مانند غسل، وضو و تیمم می فرماید: راز این دستور (دستور به انجام عبادات) آن است که انسان ها پاک و طاهر شوند. «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...» (مائده، ۶) خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد.»

بنابراین، هر فرمانی که خدای سبحان صادر می کند، اعم از فرامین و دستورهای عبادی و... سرّش همان طهارت روح و باطن است.^۴ و...

حضرت آیت الله جوادی آملی می گوید: در این که خداوند مثلاً صابران را دوست دارد و یا متوکلین و یا مقسطین را، این دوست داشتن در حقیقت بازگشتش به این است که توکل محبوب خداست و متوکل هم به دلیل این که توکل دارد محبوب خداست.^۵

البته ممکن است، انسان اهل توکل یا صابر، اوصاف دیگری داشته باشد که

۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۷، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۶۳.

۴. حکمت عبادات، ص ۸۶-۸۷.

۵. فطرت در قرآن، ج ۱۲، ص ۲۵۴.



محبوب خدا نباشد، اما توکل، صبر و محبوب خداست. اما اگر انسان طوری شد که جز خدا چیزی نخواست و تمام مسیرهای کمال را پیمود، آن وقت ذات این انسان محبوب خداوند واقع می شود و پس از آن همه اوصاف و افعالش محبوب خدا می گردد.^۱

اگر چنین شد و خدای متعال نسبت به انسانی محبت داشت همه نظام آفرینش به او مهر می ورزند؛ چرا که همه آنها تابع اراده الهی هستند. این مقام از برجسته ترین مقام های انسانی است. خداوند محبوب کسی باشد مهم نیست، آنچه بسیار مهم است، این است که انسان محبوب خدا بشود.^۲

بنابراین، اگر چنین شد که انسان حبیب الله شد، آن وقت کار او کار خداست، حرف او حرف خداست و... و آثار خدایی در او ظهور پیدا می کند.

در حدیث معروف قرب نوافل از رسول خدا ﷺ آمده که خدای متعال به من فرمود: «ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما اقترضت علیه وانه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه...»؛ هیچ چیزی به اندازه انجام واجبات بنده رایج من نزدیک نمی کند، اما بنده من از راه نوافل (مستحبات) و انجام عبادت های مستحب به من نزدیک می شود، تا آنجا که محبوب من می گردد، اگر محبوب من شد، آن گاه من زبان او می شوم و او با فیض خاص من که در مقام فعل به صورت زبان او درآمده است سخن می گوید و چشم او می شوم و او با فیض خاص من که در مقام فعل به صورت چشم او درآمده است می بیند، بر همین اساس کلام مؤمنی که محبوب خدا شد به منزله کلام خداست.^۳

پیام ها

۱. ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، کار ساز نیست. «آمَنُوا وَعَمِلُوا...»
۲. ایمان و کار شایسته، کلید محبوبیت نزد مردم است. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ... وَدًّا» هر گاه دیدیم محبوبی ما کم شده، عقیده یا عملکرد خود را تجزیه و تحلیل کنیم. زیرا که وعده ی خداوند تخلف ندارد.

۱. همان، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۴.

۳. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، ص ۲۷۸.



۳. محبوب شدن به دست خداست. «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ» دل ها نیز به دست اوست.

۴. محبوب شدن، رحمتی الهی است که نصیب مؤمنان و صالحان می شود. «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ»

۵. ممکن است امروز به کار شایسته ی شما ارج نهند، ولی صبر و تلاش مداوم شما، در آینده به ثمر خواهد نشست. «سَيَجْعَلُ...»

روایات

(الف) الإمام الصادق عليه السلام: حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ، وَحُبُّ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلْأَبْرَارِ، وَبُغْضُ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلْأَبْرَارِ، وَبُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْيٌ عَلَى الْفُجَّارِ^۱

امام صادق عليه السلام: محبت ورزیدن نیکان به یکدیگر، پاداشی است برای نیکوکاران و مهرورزی بدان به نیکان، فضیلتی است برای نیکان و دشمنی بدان با نیکان، زیور نیکان است و دشمنی ورزیدن نیکان با بدان، مایه خواری و رسوایی بدان است.

(ب) جُودُ الرَّجُلِ يُحَبِّبُهُ إِلَى أَضْدَادِهِ، وَيُخْلَهُ يُبْغِضُهُ إِلَى أَوْلَادِهِ^۲
بخشنندگی مرد او را نزد رقیبان و مخالفانش محبوب می سازد و بخل او وی را نزد فرزنداناش منفر می کند.

(ج) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تبیین کننده گستره عمل صالح است، می خوانیم:
«الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ (سِتُّونَ خ ل) شُعْبَةً أَغْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا أَمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ»^۳

داستان

آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد حقی سرابی که اینجانب مدتی افتخار شاگردی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۴۰.

۲. غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۵۸.

۳. عوالی اللآلی، ج اول، ص ۴۳۱. روایت مذکور با کمی تفاوت در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۲، حدیث ۵۸ نیز آمده است. متن آن چنین است: «الایمان بضع و سبعون، أو بضع و ستون شعبة، فأفضلها قول لا اله الا الله وأدناها إماطة الأذى عن الطريق والحياء شعبة من الإيمان». روایت فوق با اندکی تفاوت در مسند احمد، جلد ۲، صفحه ۳۷۹ نیز نقل شده است.



و کسب فیض از محضرشان را داشتم در ایام جوانی دچار تنگدستی شدید مالی می‌شود. همسرش که از ماجرابی خبر بوده، نیازهای خانه را چند بار به ایشان یادآوری می‌کند.

مدّتی می‌گذرد و خبری از خرید نمی‌شود. سرانجام در مقابل سؤال و اصرار همسرشان می‌گوید:

خوب، هرچه لازم داریم بگو! بعد اضافه می‌کند: می‌خواهم برای خدا نامه‌ای بنویسم! مگر نشنیده‌ای که بعضی‌ها برای خدا نامه می‌نویسند؟! کاغذ و قلمی برمی‌دارد و نیازهای خانه را در آن نوشته و جمع می‌زند. قیمت کلّ سفارش‌ها بیست و دو تومان می‌شود. کاغذ را در جیب می‌گذارد و دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید:

خدایا! شاهی که بیست و دو تومان لازم داریم! عصر همان روز، همان مبلغ به واسطه یکی از دوستان قدیمی پدرشان که به قصد زیارت به قم آمده بود به وی هدیه می‌شود!

خلاصه و نتیجه‌گیری

• از قرآن می‌آموزیم ما برای نشر آئین الهی نیاز به محبوبیت داریم و نفوذ در دل‌ها سرمایه بزرگی است، به گونه‌ای که کارهای مهمّ اجتماعی بدون وجود این سرمایه و حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی، امکان پذیر نمی‌باشد. پس اگر می‌بینیم پیامبر اکرم ﷺ دین نجات بخش اسلام را در مدّت زمانی کوتاه در شرق و غرب عالم منتشر می‌سازد و قلب‌های مسلمانان را به هم پیوند می‌زند و از انسان‌های پرکینه و عنود، سپاهی یکپارچه و متحد و یک دست تهیّه می‌کند و به کمک آنها، دین حق را در سراسر کره زمین تبلیغ می‌نماید: قرآن سرّان را اخلاق خوش پیامبر ﷺ و نفوذ عجیب آن حضرت در قلب و دل مسلمانان و غیر مسلمانان معرّفی می‌نماید. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و

۱. داستان‌هایی از علما، (علیرضا خاّنی) به نقل از اسوه تقوی، ص، ۴۸.

۲. آل عمران، ۱۵۹.



مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.^۱

- اگر چه آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده و مصداق کامل انسان محبوب ایشان هستند لکن کسب محبوبیت در اثر ایمان و عمل صالح اختصاص به حضرت ندارد.

- از آنجا که خداوند متصف به صفت مقلب القلوب است و عزت انسان ها به دست اوست اگر انسان می خواهد بین مردم محبوب باشد باید محبت خداوند متعال را به سوی خود، جلب نماید.^۲
- محبوبیت هایی که بر مدار دنیا طلبی و برتری طلبی است به زودی جایش را به نفرت مردم خواهد داد.

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۷۴.

۲. راه کارهای آن در ضمن بحث بیان شد.



پیروی مطلق از پیامبر ﷺ



« مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ »
[سوره حشر، آیه ۷]

«آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد! آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!»

شان نزول

از آنجا که این آیات، تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود «بنی نضیر» را بازگو می‌کرد، شأن نزول آن نیز ادامه همان شأن نزول است. توضیح این که، بعد از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» از «مدینه»، باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی و خانه‌ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و طبق آن چه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند، عرض کردند: برگزیده‌های این غنیمت و یک چهارم آن را بگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده‌اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می‌کند و پیامبر ﷺ این اموال را در میان مهاجرین که دست‌های آنها در سرزمین «مدینه» از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار، تقسیم کرد).^۱

واژگان مهم

— فیء

فیء در اصل به معنی رجوع و بازگشت است. «أَفَاءَ اللَّهُ» از ماده «فیء» (بروزن شیء) به اموالی نیز گفته می‌شود که بدون مشقت به دست می‌آید. لذا به غنائم جنگی و همچنین «انفال» (ثروت‌های طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می‌شود.^۲

و اینکه بر این دسته از غنائم فیء (بروزن شیء) اطلاق شده شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان و قبل از همه برای پیامبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده و افراد غیر

۱. «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث: «بحار الانوار»، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ «قرطبی»، ج ۱۸، ص ۱۰.

۲. لغات در تفسیر نمونه، ص ۵۷.



مؤمن و گنه کار در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به صاحبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان فیء است.^۱

— دولة

دولة با ماده «تداول» که به معنی دست به دست کردن است، ریشه مشترک دارد.^۲

نکات تفسیری

(۱) فیء (غنائم بدون جنگ)

اموالی که تحت عنوان فیء در اختیار رسول الله ﷺ به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود و او نیز با توجه به اولویت ها آن را تقسیم می کرد.

و چنان که در بحث انفال گفته ایم فیء بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۲؛ انفال در اصل از ماده نفل (بروزن نفع) به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می شود چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر نوه را نافله می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود، نوفل به کسی گفته می شود که بخشش زیاد داشته باشد.

و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است، یا به جهت این است که يك سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می ماند و به دست جنگجویان می افتد در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بردشمن می جنگند، نه برای غنیمت، بنابراین غنیمت يك موضوع اضافی است که به دست آنها می افتد. گرچه آیه فیء (که بخشی از انفال است) در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن يك حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود.

۲. همان، ص ۵۰۷.

۳. موضوعات دوازده گانه انفال به این ترتیب است ۱- زمین هایی که اهلش آن را ترک گفته



از آن چه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً فیء را در اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف شش گانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف شش گانه ذکر اولویت هایی است که پیامبر (ﷺ) در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم (ﷺ) این همه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر (ﷺ) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست و حکومت اسلامی از مهم ترین مسائلی است که مسلمانان با آن سرو کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همین مسائل است.^۱

۲) اطاعت از پیامبر و فلسفه آن

می فرماید: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا» (سوره نساء، آیه ۸۰)

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سر باز زند، تو در برابر او مسئول نیستی.

پیامبر گرامی (ﷺ) و از آن نظر که وحی الهی را از مقام ربوبی دریافت می کند، نبی (آگاه از اخبار غیبی) و از آن نظر که مأمور به ابلاغ پیامی از جانب خدا به مردم است، رسول می نامند، پیامبر در این دو مقام، فاقد امر و نهی و اطاعت و عصیان است و وظیفه ای جز پیام گیری و پیام رسانی ندارد و لذا قرآن درباره او می فرماید: «ما علی الرسول إلاّ البلاغ والله يعلم وما تبذرون وما تكتمون» (مائده، ۹۹). «برای رسول

و از آنجا رفته اند (مانند اراضی یهود بنی نضیر) ۲- زمین هایی که صاحبانش با میل خود آن را به رئیس مسلمانان واگذار کرده اند (مانند فدک) ۳- اراضی موات ۴- سواحل دریاها ۵- بلندی کوه ها ۶- دره ها ۷- بیشه ها و جنگل ها ۸- اموال برگزیده شاهان که در جنگ ها به دست مسلمین می افتد ۹- آنچه را پیشوای مسلمین از میان غنائم برای خود انتخاب می کند ۱۰- غنائمی که به وسیله جنگ هایی که بدون اذن پیشوای مسلمین است به دست می آید ۱۱- معادن ۱۲- میراث کسی که وارثی ندارد (البته در بعضی از موارد فوق در میان فقها گفتگو است، ولی اکثریت قاطع این موارد را قبول دارند، برای توضیح بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۹.



وظیفه ای جز ابلاغ نیست و خدا از آنچه که آشکار می سازید و یا پنهان می دارید، آگاه است». اگر قرآن در قلمرو رسالت، برای رسول، حق اطاعت قائل می شود و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ هیچ رسولی را اعزام نکردیم مگر اینکه به فرمان خدا، از او اطاعت شود. (نساء، ۶۴) مقصود اطاعتی است که به اطاعت خدامنتهی می شود، یعنی به پیام های او گوش فرادهند و به گفته های او مانند انجام نماز و پرداخت زکات جامه عمل بیوشانند، انجام چنین وظایفی در حقیقت، اطاعت فرمان خدا است، نه اطاعت پیامبر، هر چند به صورت ظاهر اطاعت پیامبر نیز به شمار می رود. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» در بعضی از موارد که قرآن برای رسول به عنوان رسالت حق اطاعت قائل شده است، اطاعت حقیقی او نیست، بلکه اطاعت خداست و به گونه ای به او نیز نسبت داده می شود از این جهت قرآن شخصیت رسول را نسبت به «مقام رسالت» چنین ترسیم می کند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لِّسَعْيِهِمْ مَعْصِطٌ» (غاشیه، ۳۱-۲۲): «یادآوری کن تو تذکر دهنده ای، نه مسلط بر آنها. در قلمرو اطاعت: در حالی که رسول گرمای یادآور و آموزنده و پیام رسانی بیش نیست، گاهی از جانب خدا دارای مقام امامت شده و «مفترض الطاعه» می گردد که با توجه به آن، خود شخصاً دارای مقام امر و نهی می شود؛ در این قلمرو، پیامبر فقط گزارش گروchi و پیام رسان الهی نیست، بلکه رئیس دولت اسلامی است که برای تنظیم امورات، باید به نصب و عزل فرماندهان و قاضیان و اعزام سپاه و عقد معاهدات پردازد.

رسول گرمای در این صورت حقیقتاً دارای امر و نهی می گردد که از طرف خدا به عنوان زمامدار مسلمانان، قاضی و داور آنان، مدیر کلیه شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی معرفی گردد. در این هنگام است که او علاوه بر اطاعت طریقی، دارای حق اطاعت موضوعی می گردد که فرمانبری از دستورات او مایه ی پاداش و نافرمانی موجب کیفر می گردد. قرآن روی اطاعت پیامبر در مواردی زیادی تکیه می کند و بر مفسر محقق لازم است میان دو نوع اطاعت (طریقی و موضوعی) فرق بگذارد و آیات را بر دو نوع تقسیم کند.

الف: گروهی که بر اطاعت رسول فرمان می دهند و قرائن گواهی می دهد که مقصود از اطاعت او، همان انجام دستورات الهی است که او تبلیغ می کند، مانند انجام فرائض و دوری از محرّمات در این صورت اطاعت رسول راهی است برای اطاعت خدا و خود رسول در حقیقت، اطاعت و عصیانی ندارد.

ب: گروهی که او را به عنوان «أولی الأمر» و فرمانده و قاضی و داور معرفی می کند و دست او را در تنظیم امور اجتماع باز نهاده و به او حق امر و نهی می دهد در چنین



مواردی، اطاعت او، موضوعیت پیدا می‌کند و دارای احکام و حصایص می‌گردد.^۱

۳) اطاعت از پیامبر اطاعت از خداوند است

شبیه همین معنا در آیه دیگر نیز آمده است که به عنوان یک حکم مطلق می‌گوید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَاٰیۡسَلٰنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا» (سوره نساء، آیه ۸۰).

هر کس از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسانی که سرپیچی کنند تو دور برابر آنها مسئول نیستی.

قابل توجه این که فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: «این آیه از قوی ترین دلایل عصمت پیامبر اسلام ﷺ در جمیع اوامر و نواهی و در جمیع ابلاغ‌های او از سوی خدا است؛ زیرا اگر او در چیزی خطا کند اطاعت او اطاعت خدا نخواهد بود و نیز واجب است در اعمالش نیز معصوم باشد؛ چرا که خداوند امر به متابعت او (به طور مطلق) کرده است».^۲

علامه طباطبایی در این خصوص می‌فرماید:

شخصیت پیامبر اکرم ﷺ دو حیثیت دارد حیثیت تبلیغ وحی الهی و آگاه کردن مردم از معارف و احکام شریعت و تفصیل کلیات قرآن و حیثیت زمامداری و ولایت او بر جامعه، زمامدار به اقتضای رهبری لازم است برای اداره جامعه و حفظ اساس نظام اسلامی، فرمان بدهد و مردم نیز به اطاعت از احکام حکومتی وی موظف‌اند. اطاعت از این اوامر در حقیقت اطاعت خداست؛ ولی برای بیان لزوم اطاعت در این احکام، واژه اطاعت تکرار شده است.^۳

۴) گستره اطاعت از پیامبر ﷺ

آیه شریفه صرف نظر از سیاقی که دارد، شامل تمامی اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ می‌شود و تنها منحصر به دادن و ندادن سهمی از فیء نیست، بلکه شامل همه اوامری که می‌کند و نواهی‌ای که صادر می‌فرماید هست.

بزرگان اهل سنت نیز همانند امامیه از آیه «وَمَا تَأْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» اطلاق فهمیدند. اگرچه امام فخر رازی نخست «ما تیکم الرسول» را به همان «ما تیکم من الغنیمه والفیء» معنا کرده است، اما بعد می‌گوید آجود

۱. برگرفته از ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۴۵؛ منشور جاوید، ج ۷، ص ۳۷۶.

۲. تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۸۸؛ ج ۹، ص ۳۳۸، ۹۵؛ ج ۱۸، ص ۲۴۷.



این است که این آیه اطلاق دارد در هر چه که پیامبر گفت یا داد و یا نهی کرد؛ چه در مسائل حکومتی و چه در تبیین احکام.

قبل از او زمخشری در «کشاف» نیز همین معنا را بیان کرده است. که هم شامل حکم می شود و هم شامل حکومت. توضیح آن این است که خدای سبحان رسول الله ﷺ را هم والی امور مسلمین معرفی کرد هم مبین و مفسر و معلم مردم و فرمود: «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه»، «یعلمهم الکتاب والحکم» از طرف دیگر هم به ما فرمود: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول». این اطاعت رسول، هم در مسائل حکومتی است هم در مسائل احکام، چون اولین مبین و اولین معلم، وجود مبارک رسول الله ﷺ است اگر ایشان چیزی را در احکام یا در حکومت فرمود اطاعت از دستور وی ضروری و لازم است. گذشته از این که آیه «ما آتیکم الرسول» اطلاق دارد آن آیات هم تأیید می کند.

زمخشری در «کشاف» لطیفه ای را نقل می کند و می گوید: ابن مسعود به مسلمانی که در حال احرام، لباس های رسمی و دوخته در بر کرده بود گفت: تو که مُحرمی لباس های دوخته را نباید در بر کنی. آن شخص به ابن مسعود گفت: یک آیه ای از قرآن بیاور که دلالت کند مُحرم نباید لباس دوخته بپوشد او همین آیه را خواند که: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».

ما که نباید همه احکام را از قرآن بگیریم، سنت هم هست، خود قرآن فرمود من خیلی چیزها را به رسول گفتم، همچنین خود رسول الله ﷺ به ما فرمود: «خذو عنی مناسککم» شما دستور حج را از من بگیرید. صدها مسئله در باب حج هست که برخی از آنها در قرآن آمده است بقیه در قرآن نیست از سنت است، محرمات احرام چیست؟ تروک احرام چه كفاره ای دارد؟ كفاره یا قضا دارد یا ندارد؟ مُحرم اگر کجا بمیرد حَجَّش قبول است و کجا حَجَّش قبول نیست؟ هیچ کدام از این ها در قرآن نیست. درباره نماز هم این چنین است، پیامبر ﷺ فرمود: «صَلُّوا کما رَأَیتُمونی أَصَلَّی». در سایر ابواب نیز همین طور است.^۱

۵) جایگاه مشورت (با توجه به اطاعت محض مشورت چه معنایی دارد؟)

علامه طباطبائی در باره عبارت «و اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می فرماید:

عبارت «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» هر چند مطلق است و اختصاصی به مورد بحث آیه ندارد و لیکن موارد حدود شرعی و امثال آن را شامل نمی شود، (و چنان مطلق نیست که

۱. تسنیم (آیت الله جواد)، ذیل آیه شریفه.



حتی اگر فردی مرتکب قتل شد او را هم ببخشاید و یا اگر زنا کرد تنها برایش طلب مغفرت کند و دیگر حد شرعی را بر او جاری نسازد) چون اگر اطلاق تا این مقدار شمول داشته باشد باعث لغو شدن تشریع می گردد، علاوه بر این جمله: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** که به یک لحن عطف بر مسئله عفو و مغفرت شده، خود شاهد بر این است که این دو امر: یعنی «عفو» و «مغفرت» در چارچوب ولایت و تدبیر امور عامه بوده، چون این گونه امور است که مشورت بر می دارد و اما احکام الهی خیر، پس عفو و مغفرت هم در همان امور اداری جامعه است.^۱

در جای دیگر می فرماید:

و خدای تعالی دستورش داده بود که وقتی می خواهد آن رای را به کار گیرد قبلاً مشورت بکند و فرموده: **«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»**،^۲ (با مردم در هر امری که می خواهی درباره آن تصمیم بگیری نخست مشورت بکن و همین که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن)، ملاحظه می فرمایید که مردم را در مشورت شرکت داده، ولی در تصمیم گرفتن شرکت نداده و تصمیم خود آن جناب (به تنهایی) را معتبر شمرده است.

حال که به این معنا توجه کردید می توانید به خوبی بفهمید که در معنای اطاعت رسول و اطاعت خدای سبحان تفاوت وجود دارد. هر چند که اطاعت از رسول خدا، در حقیقت اطاعت از خدا نیز هست، چون تشریع کننده تنها خدا است، زیرا او است که اطاعتش واجب است، هم چنان که در آیه: **«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»**، و جوب اطاعت رسول را هم منوط به اذن خدا دانسته، پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند، یکی ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می کند و دیگر احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می نماید.^۳

پس به طور خلاصه اولاً مشورت مشمول احکام الهی نیست و ثانیاً مشورت غیر از تصمیم است و مردم در تصمیم نهایی نقشی ندارند بلکه فقط می توانند مشورت بدهند.

۶) آثار اطاعت از خدا و رسول

قرآن برای پیروی از خدا و رسول، آثار و برکاتی را بر شمرده که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

(الف) بهره مندی از محبت، غفران و رحمت الهی:

«فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...».

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۸۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۱۸.



(آل عمران، ۳۱)

«وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

(آل عمران، ۱۳۲)

ب) ورود به بهشت

«... وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» (نساء، ۱۳)

ورود اهل طاعت به بهشت طبق قاعده عقلی و جوب وفا به وعده است که ترک آن ظلم محسوب می شود.^۱

ج) قرار گرفتن در کنار مُنعمین:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (نساء، ۶۹)؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان.

د) رسیدن به حیات انسانی

«... اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (انفال، ۲۴)؛ دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد...

ه) پاداش نیکو و عدم کاستی در آن

«... فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا» (فتح، ۱۶)؛ اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما می دهد.

«... وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا» (حجرات، ۱۴)؛ و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند.

ز) رسیدن به فوز عظیم

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (احزاب، ۷۱) برخی با تمسک به آیات ۶۶ مائده؛ ۹۶ اعراف و ۵۲ نور، وسعت روزی و گشایش درهای خیر را هم از آثار طاعت دانسته اند.^۲

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۵.

۲. جامع البیان، مج ۱۳، ج ۲۵، ص ۱۸۵.

۳. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۱۷۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۳۷.



در مقابل، پیامدهای سوء اطاعت نکردن از خدا و رسول و نافرمانی امر و نهی الهی، گریبان گیر خود فرد و جامعه عصیان گرمی شود. وظیفه پیامبر ﷺ تنها رساندن پیام الهی است^۱ «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ» (تغابن، ۱۲) و این انسان است که با عصیان فرمان خدا و رسول، گرفتار گمراهی آشکار خواهد شد: «... وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا». (احزاب، ۳۶) فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (نور، ۶۳) پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دام نشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد.

روایات

(الف) «وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ تَحْتَنِيْبُوهُ فَقَدْ حَرَّمَهُ وَاتَّبِعُوا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سُنَّتَهُ فَخَذُّوا بِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَكُمْ وَأَرَآكُمْ فَتَضَلُّوا فَإِنَّ أَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَرَأْيَهُ يَغَيِّرُ هُدًى مِنَ اللَّهِ.»^۲

امام صادق علیه السلام: بدانید که هرچه را خداوند دستور داده که از آن دوری کنید آن را حرام فرموده (و این دستور دلیل بر حرمت آن است) و از آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت (و روش) او پیروی کنید و از هوای نفس و آراء خود پیروی نکنید که گمراه شوید، زیرا گمراه ترین مردم در پیشگاه خدا آن کسی است که از هوای نفس و رای خود بدون راهنمایی خدا پیروی کند.

(ب) «وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمَ هُوَ الْإِسْلَامُ فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ أَسْلَمَ وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ فَلَا إِسْلَامَ لَهُ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ.»^۳

امام صادق علیه السلام: بدانید که اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان اسلام پس هرکه تسلیم گشت محققاً مسلمان شده و هرکه تسلیم نشد مسلمان نیست و هرکه خوش دارد که به حد نهائی احسان و نیکوکاری رسد باید فرمانبرداری خدا را کند زیرا هرکه فرمانبرداری خدا را کرد به حد نهائی احسان رسیده است.^۴

۱. جامع البیان، مج ۱۴، ج ۲۸، ص ۱۵۸.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۷.

۳. همان، ص ۱۱.

۴. همان.

داستان

ابوبصیر می گوید:

از امام صادق (ع) در مورد سوره والعادیات پرسیدم ، امام (ع) فرمود: این سوره در ماجرای وادی یابس (بیابان خشک) نازل شده است . پرسیدم: قضیه وادی یابس از چه قرار بود.

امام صادق (ع) فرمود:

در بیابان یابس دوازده هزار نفر سواره نظام بودند، باهم عهد و پیمان محکم بستند که تا آخرین لحظه ، دست به دست هم دهند و حضرت محمد (ص) و علی (ع) را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول خدا (ص) اطلاع داد. حضرت رسول (ص) نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی ایشان فرستاد که البته بی نتیجه بازگشتند.

پیامبر (ص) در مرحله آخر علی (ع) را چهار هزار نفر از مهاجرو انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود. حضرت علی (ع) با سپاه خود به طرف آن بیابان خشک حرکت کردند.

به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی (ع) روانه میدان شده اند. دو بیست نفر از مردان مسلح دشمن به میدان آمدند.

علی (ع) با جمعی از اصحاب به سوی آنان رفتند. هنگامی که در مقابل ایشان قرار گرفتند. از سپاه اسلام پرسیده شد که شما کیستید و از کجا آمده اید و چه تصمیمی دارید؟ علی (ع) در پاسخ فرمود:

- من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا، برادر او و فرستاده او هستم ، شما را به شهادت یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد دعوت می کنم . اگر ایمان بیاورید ، در نفع و ضرر شریک مسلمانان هستید . ایشان گفتند:

سخن تو را شنیدیم ، آماده جنگ باش و بدان که ما ، تو و اصحاب تو را خواهیم کشت ! وعده ما صبح فردا .

علی (ع) فرمود:

وای بر شما ! مرا به بسیاری جمعیت خود تهدید می کنید؟ بدانید که ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می جوئیم : (ولا حول ولا قوة الا بالله العلی



العظیم)

دشمن به پایگاه‌های خود بازگشت و سنگر گرفت. علی علیه السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفته و آماده نبرد شدند. شب هنگام، علی علیه السلام فرمان داد مسلمانان مرکب‌های خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا نمایند و در حال آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی باشند.

وقتی که سپیده سحر نمایان گشت، علی علیه السلام با اصحاب نماز خواندند و به سوی دشمن حمله بردند. دشمن آن چنان غافلگیر شد که تا هنگام درگیری نمی فهمید مسلمین از کجا بر آنان هجوم آورده اند. حمله چنان تند و سریع بود، که قبل از رسیدن باقی سپاه اسلام، اغلب آنان به هلاکت رسیدند. در نتیجه، زنان و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد.

جبرئیل امین، پیروزی علی علیه السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند. آن حضرت بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، مسلمانان را از فتح مسلمین با خبر نموده و فرمودند که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده اند!

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه، سپاه علی علیه السلام را خوش آمد گفتند. حضرت علی علیه السلام هنگامی که پیامبر را دیدند از مرکب پیاده شده، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از مرکب پیاده شدند و میان دو چشم (پیشانی) علی علیه السلام را بوسیدند. مسلمانان نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله، از علی علیه السلام قدردانی می کردند و کثرت غنائم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین افتاده بود را از نظر می گذراندند.

در این حال، جبرئیل امین نازل شد و به میمنت این پیروزی سوره (عادیات) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی شد:

(والعادیات ضیحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا، فاءثرن به نقعا فوسطن به جمعا...) 'اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله سرازیر گشت، و در اینجا بود که آن سخن معروف را به علی علیه السلام فرمود:

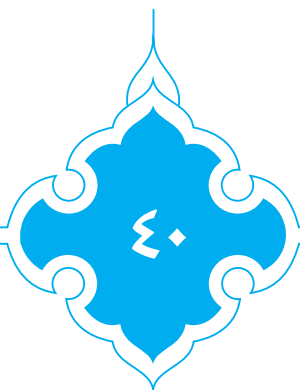
(اگر نمی ترسیدم که گروهی از اتمم، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح صلی الله علیه و آله گفته اند، درباره تو بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک زیر پای تو را برای تبرک بگیرند!)^۲

۱. سوره عادیات، آیه ۵ - ۱.

۲. داستان های پهار الانوار، ج ۱، ص ۳۹.

خلاصه و نتیجه‌گیری

- گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می‌شود.
- اموالی که تحت عنوان فیء در اختیار رسول الله ﷺ به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می‌گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می‌شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می‌شد، این اموال می‌توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی‌شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود و او نیز با توجه به اولویت‌ها آن را تقسیم می‌کرد.
- جمله «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». هر چند در ماجرای غنائم بنی‌نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمان‌ها است و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر ﷺ. بزرگان اهل سنت نیز همانند امامیه از آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» اطلاق فهمیدند.
- قرآن برای پیروی از خدا و رسول، آثار و برکاتی را بر شمرده و در مقابل، پیامدهای سوء اطاعت نکردن از خدا و رسول و نافرمانی امر و نهی الهی، گریبانگیر خود فرد و جامعه عصیان‌گر می‌شود. وظیفه پیامبر ﷺ تنه‌رساندن پیام الهی است.
- باید در برابر دستورها، برنامه‌ها و داوری‌های پیامبر ﷺ به طور کامل تسلیم بود و این جز با قبول مقام «عصمت» او ممکن نیست.



اثر اختلاف



«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»
[سوره انفال، آیه ۴۶]

«و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است!»

واژگان مهم

— اطاعت

این واژه از ریشه «ط - و - ع» (ضد گزّه) به معنای فرمان بردن^۱ همراه با خضوع و رغبت است.^۲ در تفاوت اطاعت با «اِتِّباع» و «اجابت» گفته اند: اطاعت فرمانبری از موجودی برتر است، در حالی که اِتِّباع، پیروی بدون فرمان و اجابت، پذیرش درخواست موجود زیر دست است.^۳

واژه اطاعت و مشتقات آن ۷۸ بار در قرآن به کار رفته و مضمون آن از برخی آیات نیز که مشتمل بر این واژه و مشتقات آن نیست، استفاده می شود.^۴

— ریح

به معنی باد است و اینکه می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می شوید و به دنبال آن باد شمارا از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتی ها به سوی منزل مقصود بوده است و در آن زمان که تنها نیروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق العاده اهمیت داشت.^۵

— فسل

«فَسَلُّمٌ» از ماده «فَسَلَّ» به معنای سست شدید است. ^۶ الْقَسْلُ: ضعف و سستی همراه با ترس و بزدلی است.^۷

۱. مقابیس اللغه، ج ۳، ص ۴۳۱؛ المصباح، ج ۲، ص ۳۸۰، «طوع».

۲. مفردات، ص ۵۲۹؛ التحقيق، ج ۷، ص ۱۳۸، «طوع».

۳. التحقيق، ج ۱، ص ۳۷۷، «تبع».

۴. دائرة المعارف قرآن کریم (۳)، ص ۵۲۸.

۵. لغات در تفسیر نمونه، ص ۲۶۲.

۶. همان، ص ۴۲۲.

۷. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۳، ص ۶۱.

نکات تفسیری

۱) پیام آیه اطاعت و اتحاد

از مفهوم آیه برمی آید که اتحاد، باعث استواری و استحکام صفوف مسلمانان در برابر دشمنان می شود؛ چنان که در جای دیگر، مؤمنانی را که در کنار یک دیگر صف تشکیل داده، بسان بنیان مرصوصی در راه خدا به نبرد می پردازند، ستوده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنِينَ مَرصوصٍ». (صف، ۴)

قرآن، از مسلمانان خواسته تا با تقویت قوای جسمانی و نظامی، زمینه رعب و وحشت دشمنان شان را فراهم سازند (انفال، ۶۰)؛ بدین رو، آنان را از منازعه بر حذر داشته و آن را زمینه ساز از دست رفتن هیمنه آنان در دل دشمنان دانسته است: «وَلَا تَنْزِعُوا... وَتَذَهَّبْ رِيحُكُمْ». (انفال، ۴۶) گویا اتحاد و یگانگی مؤمنان باعث حفظ این هیمنه خواهد بود و اگر مسلمانان بخواهند این هیمنه خود را در میان جهانیان حفظ کنند، یگانه راه آن، پای بندی به این یگانگی است.^۱

۲) بحثی درباره اطاعت

برای این که معنای این آیه را بهتر بفهمیم لازم است برخی نکات تفسیری که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء، ۵۹) وجود دارد را بررسی کنیم.

علامه می فرماید:

جای هیچ تردیدی نیست که آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» جمله ای است که به عنوان زمینه چینی برای مطلب بعدی آورده شد و آن مطلب عبارت است از این که دستور دهد مردم در هنگام بروز نزاع به خدا و رسول او مراجعه کنند، هر چند که آیه مورد بحث در عین حال که جنبه زمینه چینی را دارد، مضمونش اساس و زیربنای همه شرایع و احکام الهی است.^۲

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» این جمله تفریع و نتیجه گیری از حصری است که از مورد آیه استفاده می شد، چون جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ...» از آنجایی که اطاعت خدا و رسول کردن را واجب می کرد، از آن فهمیده می شود که منظور اطاعت در مواد دینی است، که متکفل رفع همه اختلاف هایی است که ممکن است

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۶۱۷.



در دین خدا پیدا بشود. و نیز بر آورنده هر حاجتی است که ممکن است پیش بیاید، دیگر موردی باقی نمی ماند که مردم در آن مورد به غیر خدا و رسول او مراجعه کنند، در نتیجه معنای کلام چنین می شود که شما مردم باید تنها و تنها خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید نه طاغوت را و این همان حصری است که گفتیم از آیه استفاده می شود و نتیجه آن، مضمون جمله مورد بحث است که می فرماید: پس اگر در امری تنازع کردید آن را به خدا و رسول رد کنید.^۱

اطاعت در آیه شریفه

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ظاهر سیاق این است که منظور از اطاعت، اطاعت دستوراتی است که از ناحیه خدا و رسول راجع به امر جهاد و دفاع از حریم دین و بیضه اسلام صادر می شود و آیات جهاد و دستورات نبوی مشتمل بر آن است، مثل اینکه باید اول اتمام حجت کنند و در حین جنگ متعرض زن و فرزند دشمن نشوند و بدون اطلاع دشمن بر ایشان شلیخون زنند و همچنین احکام دیگر جهاد. «وَلَا تَنَازَعُوا فَعْتَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» یعنی با نزاع و کشمکش در میان خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده مسازید و عزت و دولت یا غلبه بر دشمن را از دست دهید، چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی شما را از بین می برد.^۲

۳) توصیه به صبر در آیه شریفه

«وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» یعنی همواره در برابر مصائب و ناملایمات جنگی که دشمن به وسیله آن تهدیدتان می کند ملازم خویشتن داری و اکثر اذکر خدا و اطاعت او و رسولش بوده باشید و حوادث و سنگینی بار اطاعت شما را از جای نکند و از پا در نیامورد و لذت معصیت و عجب و تکبر شما را گمراه نسازد. و اگر امر به صبر را، با جمله «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» تاکید فرمود، برای این است که صبر قوی ترین یاور است در شداوند و محکم ترین رکن است در برابر تلون در عزم و سرعت تحوّل در اراده.

و همین صبر است که به انسان فرصت تفکر صحیح داده و به منزله خلوتی است که در هنگام هجوم افکار پریشان و صحنه های هول انگیز و مصائبی که از هر طرف رو می آورد به انسان فرصت می دهد که صحیح فکر نموده و رأی مطمئن اتخاذ

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۴۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۲۶.

کند، پس خدای سبحان با مردم صابر است.^۱

۴) عوامل پیروزی (پایداری، یاد خدا، اطاعت و صبر)

در آیه ی قبل، به دو عامل از عوامل پیروزی مؤمنان یعنی «پایداری» و «یاد خدا» اشاره شد و در این آیه، عامل اطاعت و وحدت مطرح است، چنان که در آیه ی قبل به ثبات قدم از جهت جسم و ظاهر اشاره شد و در این آیه، از صبر در جنبه روانی و باطنی یاد شده است. «ریح» باد، کنایه از قدرت و شوکت است، همچون بادی که پرچم ها را به اهتزاز درمی آورد و نشانه برپایی، کامروایی و عظمت است. اگر در سایه اختلاف و نزاع، این عظمت بر باد رود، خوار و حقیر می شوید.

اتحاد و یکپارچگی و دوری از اختلاف و تفرقه، از دستورات اکید الهی است که در آیات متعدده به آن فرمان داده است و این فرمان باید در تمام زمینه ها رعایت شود، مخصوصاً در حال جنگ و درگیری با دشمن که ضرورت بیشتری دارد، چنانکه خداوند در سوره صف از اتحاد، نظم و هماهنگی مجاهدان تعریف کرده است. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» (صف، ۴)

پیام ها

۱. جهاد، باید با فرماندهی رهبر مسلمانان و به فرمان خدا و رسول (و جانشینان برحق) او باشد. «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا... وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ.»
۲. قانون و رهبر الهی، محور وحدت و اتحاد است. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» «أَطِيعُوا» به قوانین الهی و «رَسُولَهُ» به رهبر آسمانی اشاره دارد.
۳. نزاع، شما را از درون پوک ساخته و از بیرون، بی آبرو می کند. «فَتَفَشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (در طول تاریخ، چه ضعف ها و شکست هایی که به خاطر عمل نکردن به این آیه، نصیب مسلمانان شده است!)
۴. در اطاعت و وحدت، پایدار باشیم و اگر چیزی بر خلاف میل ما بود، یا بر خلاف میل ما عمل شد، صابر باشیم و یکدیگر را تحمل کنیم. «وَ اصْبِرُوا»
۵. ایمان به اینکه خداوند با صابران است، انسان را به صبر و پایداری سوق می دهد. «وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»
۶. نصرت و امداد الهی، با صابران است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲

۱. همان.

۲. تفسیر نور، ج ۳، ص ۳۳۰.

آثار اجتماعی اختلاف

۱- ذلت مؤمنان و سیطره ستم گران بر آنان

قرآن با بیان داستان قوم موسی (علیه السلام) به انگیزه و سیاست های فرعونى در ایجاد تفرقه و اختلاف میان قوم اشاره درباره شیوه چگونگی سیطره ذلت آفرین فرعونى بیان می کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ فرعون در زمین علو و برتری جست و اهل زمین را به گروه ها و دسته های چندی تقسیم کرد تا گروهی از ایشان را ضعیف و ناتوان قرار دهد و به قتل و کشتار برخی اقدام کند و زنان شان را به بی حیایی کشد و آنان را برای مقاصد نفسانی و شوم، زنده نگه دارد.» (قصص، ۴)

۲- قدرت یافتن فرومایگان

از دیگر آثاری که قرآن برای اختلاف بیان می کند سیطره و قدرت یافتن فرومایگان است؛ زیرا با اختلاف فرهیختگان و نخبگان قوم تضعیف و یا کشته می شوند و زمینه برای قدرت یافتن فرومایگان فراهم می آید. برخی تعبیر قرآنی، برانگیختن عذاب از زیرپای مردم که در آیه ۵۶ سوره انعام آمده به معنای قدرت یافتن فرومایگان و کسانی دانسته اند که در طبقات زیرین اجتماعی می زیستند و از هرگونه اخلاق انسانی و رفتار پسندیده عاری بوده اند.^۱

۳- نزاع و سستی

نزاع از دیگر پیامدهای شوم و زیان باری است که قرآن به آن اشاره می کند. قرآن هشدار می دهد که در پی اختلاف اگر جنگی برافروخته شود تنها دامن فتنه جویان را نمی گیرد بلکه همه از این آتش زیان می بینند.^۲ برخی از آیات قرآن میان تنازع و فشل شدن؛ تلازم برقرار کرده اند. پیش از این درباره ی معنای تنازع توضیح داده شد به نظر می رسد معنایی که در التحقیق^۳ ارائه شده است، دقیق تر از سایر معانی باشد.

در برخی از آیات قرآن مجید تنازع پس از فشل شدن ذکر شده است. به عنوان نمونه در آیه ۱۵۲ از سوره مبارکه آل عمران علت شکست در جنگ احد، ابتدا سستی

۱. المیزان، ج ۷، ص ۱۳۶.

۲. انعام ۵۶ و انفال ۵۲.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی.



و فشل شدن و سپس تنازع مؤمنین بایکدیگر عنوان شده است: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأُمْرِ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحْيُونَ» و یاد آیه ۴۳ از سوره مبارکه عمران پس از اشاره به خواب پیامبر اعظم (ص) درباره کم بودن افراد لشکر دشمن، علت این خواب را چنین بیان می‌کند که «وَلَوْ أَرَاكُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأُمْرِ؛ و اگر ایشان را به تو بسیار نشان می‌داد قطعاً سست [فشل] می‌شدید و حتماً در کار [جهاد] منازعه می‌کردید.»

اما خداوند متعال در آیه ۴۶ از سوره مبارکه انفال «فشل شدن» را نتیجه‌ی «تنازع» معرفی کرده است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا؛ نزاع نکنید چرا که فشل خواهید شد.»

۴- از بین رفتن هیبت و اقتدار

از دیگر پیامدهای زیانبار اختلاف و تفرقه است که قرآن بدان اشاره می‌کند و می‌فرماید: اگر اختلاف کنید هیبت شما در چشم دشمنان فرو می‌ریزد و به دشمنان جرأت می‌دهد تا به شما یورش آورند و این گونه می‌شود که شما همانند بادی بر هوا برخاسته و نابود می‌شوید و از شما چیزی باقی و پایدار و برقرار نمی‌ماند.^۱ خداوند برای این که مردمان و امت اسلام را از تفرقه و اختلاف دور سازد، تشدید مجازات را به عنوان عامل بازدارنده قرار داده است و گفته است که یکی از عوامل تشدید مجازات و نیز تشدید قوانین و سخت گیری در قانون گذاری این است که امت گرفتار تفرقه شوند.

در داستان اصحاب سبت که امت یهودی دچار تفرقه شده بودند خداوند علاوه بر عذاب سخت بر ایشان، قوانین تشدیددی دیگری را وضع می‌کند. تا دیگر در پی اختلاف نروند.^۲ در تفاسیر آمده که خداوند روز جمعه را روز استراحت و انجام برنامه‌های عبادی قرار داده بود؛ اما یهود با این ادعا که خداوند تا روز جمعه مشغول خلقت بوده روز شنبه را روز استراحت خدا و خود قرار داده و آن روز را تعطیل کردند. خداوند نیز آن روز را برای ایشان روز تعطیل قرار می‌دهد و حکم تشریعی تشدید شده‌ای را نسبت به آنان اعمال می‌کند که نمی‌بایست در روز شنبه کار کنند. با این همه گروهی برای ماهیگیری و سوسه می‌شوند و روز عبادت را به کار می‌پردازند که خداوند آنان را مجازات و به شکل میمون درمی‌آورد. در این آیات بیان می‌شود که علت تشدید قوانین اختلاف ایشان بوده است، چنان که تشدید

۱. انفال، ۶۴.

۲. اعراف، ۱۶۳ و ۱۶۶؛ نحل، ۱۲۴.



مجازات نیز به جهت همان قانون تشدیدى صورت مى گیرد.^۱
علاوه بر موارد یاد شده آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به بیان برخی از آثار سوء تفرقه، اختلاف و تنازع در امت و جامعه ی اسلامى پرداخته است. ما در ادامه به بیان این آثار مى پردازیم:

۵- جدایی و شکاف بین مردم

یکی از موضوعاتی که ممکن است به عنوان موضوعی برای اختلاف مسلمانان مطرح باشد، اختلاف درباره کتاب آسمانی است. لذا خداوند متعال در آیه ی ۱۷۶ از سوره مبارکه بقره یکی از آثار این اختلاف را «شقاق بعید» معرفی کرده است: «وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ؛ کسانی که درباره کتاب [خدا] با یکدیگر به اختلاف پرداختند، در سئیزه ای دور و درازند.»
کلمه شقاق در اصل به معنی شکاف و جدایی است این تعبیر شاید اشاره به این باشد که ایمان و تقوا و افشا کردن حق، رمز وحدت و اتحاد در جامعه انسانی است، اما خیانت و کتمان حقائق، موجب پراکندگی و جدایی و شکاف است نه شکاف سطحی که آن را بتوان نادیده گرفت بلکه جدایی و شکاف عمیق!^۲

۶- جنگ داخلی

خداوند متعال یکی از آثار اختلاف و چنددستگی را احتمال وقوع جنگ و نزاع داخلی میان صاحبان آرا مختلف عنوان کرده است. لذا در (آیه ۶۵ از سوره مبارکه انعام) می فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ؛ بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند.»

علامه طباطبایی در تفسیر بخشی از این آیه می نویسد:
از ظاهراین جمله «أَوْ يَلْسَنَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» چنین برمی آید که می خواهد دسته بندی هایی را که بعد از رحلت رسول خدا پیش آمد، پیش گوئی نماید، همان دسته بندی هایی که باعث شد مذاهب گوناگونی در اسلام پدید آید و هر فرقه ای درباره ی مذهب خود اعمال تعصب و حمایت جاهلانه نموده و آن همه جنگ های خونین و برادرکشی به راه افتد و هر فرقه ای، فرقه ی دیگر را مهدورالدم و از

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۱؛ تبیان، ج ۶، ص ۴۳۸؛ المیزان، ج ۲۱، ص ۳۷۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۹۵.



حريم دين و مرز اسلام بيرون بدارند. و از اين روى، جمله «أَوْ يَلْسَنُكُمْ شَيْعًا» و جمله «يُذِيقُ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ» هر دو اشاره به يك عذاب خواهند بود.^۱

۷- شکست در برابر دشمن

خداوند متعال در آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران علت شکست مسلمانان در جنگ احد را فشل شدن و تنازع آن ها با یکدیگر عنوان کرده است:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأُمُورِ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ و [در نبرد احد] قطعاً خدا وعده خود را با شما راست گردانید: آن گاه که به فرمان او، آنان را می کشتید، تا آن که سست شدید و در کار [جنگ و بر سر تقسیم غنائم] با یکدیگر به نزاع پرداختید و پس از آن که آنچه را دوست داشتید [یعنی غنائم را] به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد. سپس برای آنکه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت و خدا نسبت به مؤمنان، با تفضل است.»

۸- گمراهی

یکی از نشانه های آشکار اختلاف از نظر قرآن مجید، گمراهی از صراط مستقیم است. خداوند متعال در آیه ی ۱۵۳ از سوره ی انفال می فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ؛ و [بدانید] این است راه راست من پس، از آن پیروی کنید. و از راه ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی نکنید.»

آثار پربرکت اتحاد

۱- امنیت و آرامش

مهم ترین دستاورد اتحاد در همه انواع آن، حفظ صلح، آرامش و امنیت و دور ماندن از جنگ و خون ریزی و جدایی است؛ زیرا اتحاد در جامعه جهانی، حس نوع دوستی و هم کاری متقابل را تقویت می کند و همه فتنه های اجتماعی را که از برتری جویی نژادی ناشی است، از بین می برد؛ چنان که اتحاد پیروان ادیان آسمانی، از تنش میان آنان کاسته و اتحاد میان مؤمنان، زمینه درگیری را مرتفع

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۵.



می‌سازد و یگانگی در نهاد خانواده مانع از طلاق و قطع پیوند خویشاوندی می‌شود. قرآن از تفرقه، به کرانه گودال آتش جنگ یاد کرده که اتحاد، خطر فرو افتادن در چنین گودالی را بر طرف می‌سازد.^۱

۲- برچیده شدن زمینه سلطه بیگانگان و استعمارگران

به استناد آیه «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَافَةً مِنْهُمْ»^۲، فرعون از اهرم تفرقه بنی اسرائیل برای استضعاف و بهره‌کشی از آنان استفاده کرده است.^۳ مفهوم آیه این است که در سایه اتحاد بنی اسرائیل، استثمار آنان ممکن نبوده است.

۳- حفظ استواری و استحکام

قرآن، منازعه را باعث ره یافت سستی در صف مسلمانان می‌داند^۴ از مفهوم آیه «و لا تَنَزَعُوا فِتْفَشْلُوا» برمی‌آید که اتحاد، باعث استواری و استحکام صفوف مسلمانان در برابر دشمنان می‌شود؛ چنان‌که در جای دیگر، مؤمنانی را که در کنار یک دیگر صف تشکیل داده، پسان بنیان مرصوص در راه خدا به نبرد می‌پردازند، ستوده است^۵ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَنٌ مَّرصُوفٌ».^۶

۴- حفظ قدرت و هیمنه مسلمین

قرآن، از مسلمانان خواسته تا با تقویت قوای جسمانی و نظامی، زمینه رعب و وحشت دشمنان را فراهم سازند^۷؛ بدین رو، آنان را از منازعه بر حذر داشته و آن را زمینه ساز از دست رفتن هیمنه آنان در دل دشمنان دانسته است: «و لا تَنَزَعُوا... وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ». گویا اتحاد و یگانگی مؤمنان باعث حفظ این هیمنه خواهد بود و اگر مسلمانان بخواهند این هیمنه خود را در میان جهانیان حفظ کنند، یگانه راه آن، پایبندی به این یگانگی است.^۸

۱. المیزان، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. واهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، قصص، ۴.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۸.

۴. التبیان، ج ۵، ص ۱۳۳؛ المیزان، ج ۴، ص ۹۵.

۵. التبیان، ج ۹، ص ۵۹۲؛ نمونه، ج ۲۴، ص ۶۵.

۶. سوره صف، آیه ۴.

۷. سوره انفال، آیه ۶۰.

۸. اسلام در جهان امروز، ص ۷۱-۸۴.

روایات

«فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَمَاءُ مُجْتَمِعَةً وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَتَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَقْبُدَةُ وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَقَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَسَلَّمَهُمْ غَصَارَةَ نِعْمَتِهِ وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِّلْمُعْتَبِرِينَ [مِنْكُمْ]»^۱

بنگرید (اقوام پیشین در آن هنگام که مردمی متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود چگونه بودند آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند، حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی و اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد باهم پرداختند (در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها گرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان.»

داستان

مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله! مرا چیزی بیاموز که باعث سعادت و خوشبختی من باشد.

حضرت فرمود: برو و غضب نکن و عصبانی مباش!

مرد گفت: همین نصیحت برایم کافی است.

سپس نزد خانواده و قبیله اش بازگشت. دید پس از او حادثه ناگواری رخ داده است، قبیله او با قبیله دیگر اختلاف پیدا کرده، مقدمه جنگ میان آن دو آماده است و کار به جایی رسیده که هر دو قبیله در برابر یکدیگر صف آرایی کرده، اسلحه

۱. بخشی از خطبه ۱۹۲.



به دست گرفته اند و آماده یک جنگ خونین هستند. در این حال، مرد برانگیخته شد و بی درنگ لباس جنگی پوشید و در صف بستگان خود قرار گرفت.

ناگاه! اندرز پیامبر اکرم (ﷺ) که فرموده بود «غضب نکن» به خاطرش آمد. فوری سلاح جنگ را بر زمین گذاشت و به سوی قبیله ای که با خویشان او آماده به جنگ بودند، شتافت و به آنان گفت:

مردم! هرگونه (ضرر و زیان) مثل زخم، قتل و... از جانب ما به شما وارد شده و علامت ندارد (ضارب و قاتلی معلوم نیست) به عهده من است و من آن را به طور کامل از مال خود می پردازم و هرگونه زخم و قتل که ضارب و قاتلش معلوم است از آنها بگیرد.

بزرگان قبیله پیشنهاد عاقلانه او را شنیدند، دلشان نرم شده و شعله غضبشان فرو نشست و از او تشکر کردند و گفتند:

ما هیچ گونه نیازی به این چیزها نداریم و خودمان به پرداخت جریمه و عفو و گذشت سزاوار هستیم.

بدین گونه با ترک غضب هر دو قبیله با یکدیگر صلح و آشتی کرده، آتش کینه و عداوت در میانشان خاموش گردید.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

• دستور اکید قرآن کریم این است که با نزاع و کشمکش در میان خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده مسازید و عزت و دولت و یا غلبه بر دشمن را از دست مدهید، چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی شما را از بین می برد.

• قانون و رهبر الهی، محور وحدت و اتحاد است. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (أَطِيعُوا) به قوانین الهی و «رَسُولَهُ» به رهبر آسمانی اشاره دارد.)

• نزاع، شما را از درون پوک ساخته و از بیرون، بی آبرو می کند. «فَتَفْسُلُوا وَتَذْهَبَ رِجْلكُمْ» (در طول تاریخ، چه ضعف ها و شکست هایی که به خاطر عمل نکردن به این آیه، نصیب مسلمانان شده است!)

• در اطاعت و وحدت، پایدار باشیم و اگر چیزی برخلاف میل ما بود، یا برخلاف میل ما عمل شد، صابر باشیم و یکدیگر را تحمل کنیم. «وَاصْبِرُوا».

• ایمان به اینکه خداوند با صابران است، انسان را به صبر و پایداری سوق

می دهد. «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».

• نصرت و امداد الهی، با صابران است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».

• مهم ترین عاملی که در بین جامعه مسلمین موجب شکست و تضعیف مومنان می شود، اختلاف است. برعکس اتحاد و انسجام و برکت هایی که از آنها نصیب افراد جامعه اسلامی و امت اسلامی می شود، اختلاف موجب ضعف مؤمنان، قدرت یافتن فرومایگان، جنگ و خونریزی و هدر رفتن سرمایه ها و فروپاشی هیمنه مومنان می شود.

• از منظر قرآن، ریشه اختلاف در انسان به مسئله استخدام گری انسان باز می گردد. «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا؛ وَمَا بَرَّخِيٍّ أَمْزَمَانٍ رَابِعًا بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ بَرَّتِي دَادِيمٍ تَابَرَّخِيٍّ أَمِيشَانٍ بَرَّخِيٍّ دِغَرًا بَعْضُهُمْ دَرَّأَوْرَدٍ» (زخرف، آیه ۲۳)

• ستم و طغیان و نیز سودخواهی و منفعت طلبی از عوامل دیگری است که موجبات جدایی را فراهم آورده است. قرآن از عالمان یهودی یاد می کند که دین فروشان هستند و به خاطر مادیات دنیوی حقایق را کتمان می کنند و موجبات تفرقه و اختلاف میان بشر می شوند.



آزمایش الهی سنتی جاویدان



«أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُثْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.»
[سوره عنکبوت، آیه ۲-۱]

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم) باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد!»



شان نزول

بعضی از مفسران، روایتی نقل کرده اند که، بر طبق آن، «یازده آیه» آغازین سوره که در «مدینه» نازل شده، در مورد مسلمانانی است که در «مکه» بودند و اظهار اسلام می کردند، اما حاضر به هجرت به «مدینه» نبودند، آنها نامه ای از برادران خود در «مدینه» دریافت داشتند که در آن تصریح شده بود: «خدا اقرار به ایمان را از شما نمی پذیرد مگر این که: هجرت کنید و به سوی ما بیایید» به این جهت آنها تصمیم به هجرت گرفتند و از «مکه» خارج شدند، جمعی از مشرکان به تعقیب آنان پرداختند و با آنان پیکار کردند، بعضی، کشته شدند و بعضی، نجات یافتند و احتمالاً بعضی نیز تسلیم شده به مکه بازگشتند.^۱

واژه های مهم

— حَسِبَ

کلمه حسب از ماده حسبان است که معنای پندار را می دهد و جمله ان یترکوا قائم مقام دو مفعول آن است، (چون این ماده همیشه دو مفعول می گیرد، روی هم که در فارسی هم می گوئیم: من فلانی را پسر فلانی پنداشتم) و جمله «ان یقولوا» با تقدیر باء سببیت «بان یقولوا» می باشد و کلمه فتنه به معنای آزمایش است و چه بسا بر معنای مصیبت و عذاب اطلاق شود، که معنای اول با سیاق سازگارتر است و استفهام در آیه استفهام انکاری است.^۲

— فتنه

به معنای آزمودن^۳ از ریشه «ف-ت-ن» به معنای شیفتگی و شیدایی است. فتنه با توجه به معنای ریشه آن، آزمودنی است که با امور به ظاهر زیبا و فریبا

۱. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸؛ جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۵۷.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۷.

۳. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ تاج العروس، ج ۱۸، ص ۴۲۴؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۵۹، «فتن».

۴. المنجد، ص ۵۶۸، «فتن».



صورت پذیرد. مؤید این مطلب به کار رفتن فتنه در برخی آیات (تغابن، ۱۵) و نیز در لغت^۱ درباره مال و فرزندان است. برای فتنه معانی دیگری نیز گفته شده^۲ که کاربرد فتنه درباره برخی از آنها چون قتل، شرک، کفر و... از باب تسمیه مسبب به اسم سبب است، زیرا فتنه می تواند زمینه ارتکاب آنها را فراهم آورد. به نظر می رسد همه واژگان یاد شده به نوعی دربردارنده مفهوم امتحان است؛ گو اینکه در چگونگی این دلالت به صورت تضمن، التزام یا مطابقت یکسان نیستند.^۳

نکات تفسیری

۱) ضرورت امتحان مؤمنین

(مجاهد) گوید: که مقصود، امتحان در جان ها و مال ها باشد و این تفسیر از امام صادق (ع) نیز آمده و بنا بر این ترجمه اش این است که آیا امر و نهی نشده و تکالیف سنگین الهی برای آنان نیاید؟

بعضی گویند: مقصود آیه آن است که آیا تنها با آوردن ایمان، دیگر شدائد و ناکامی های دنیا متوجه آنان نشده و در آسایش باشند؟

بعضی گوید: ترجمه آیه آنست که آیا مردم گمان دارند که تنها با گفتن جمله توحید «لا اله الا الله» اکتفاء شده و در راستگویی و دروغویی آزمایش نگردند.

اما بهتر آنست که آیه مشتمل تمام معانی مذکور بوده و هیچ گونه منافاتی ندارد زیرا مؤمن پس از اقرار به توحید پروردگار باید به دستورات دین عمل نموده و با جان و مالش آزمایش شود و به قدر خویش سختی ها و ناکامی های دنیا به او متوجه گردد و بنابراین باید خود را آماده تمامی آنها نماید.^۴

۲) فلسفه امتحان الهی

در بعضی از آیات مورد بحث، هدف از امتحان علم و آگاهی خداوند ذکر شده است (آل عمران، ۱۴۲؛ عنکبوت، ۳؛ محمد، ۳۱)؛ اما چون خدای سبحان به همه اشیاء و حقایق آنها آگاهی دارد: «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (عنکبوت، ۶۲) و حتی این آگاهی پیش از وجود یافتن آنهاست (حدید، ۲۲) چیزی براو پوشیده نیست:

۱. وجوه قرآن، ص ۲۱۸؛ المنجد، ص ۵۶۸، «فتن».

۲. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۵۰؛ وجوه قرآن، ص ۲۱۶-۲۱۸.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص ۲۶۶.

۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۹.



«وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ...» (یونس، ۶۱) تا بخواید مانند انسان ها با آزمودن کسی چیزی را برای خود روشن سازد^۱

پس چگونه در برخی از آیات، هدف آن را آگاهی یافتن خود یاد کرده است؟

الف) ظهور صدق و کذب مدعیان ایمان در مقام عمل

بعضی از مفسرین گفته اند: آیه شریفه در مقام تهدید دروغگویان است و آوردن اسم جلاله (الله) در مهابت و هول انگیزی مؤثرتر است.^۲

ولی ظاهراً این التفات در امثال این مقام برای افاده تعلیل است و می خواهد علت حکم را برساند و بفرماید دعوت به ایمان و هدایت به سوی آن و ثواب یافتن از آن جایی که مربوط به کسی است که نامش «الله» است یعنی همه عالم ابتدای خلقتش از اوست و قوام ذاتش به اوست و به سوی او هم بازگشت می کند، پس لازم و واجب است که حقیقت ایمان از ایمان ادعایی متمایز شود و مسئله از حال ابهام درآمده و صریح بیان شود و به همین جهت از تعبیر مثل «فلنعلمن» به تعبیر «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» عدول کرد.^۳

قول دیگر این است که مراد از این که می فرماید: تا خداوند بداند که چه کسانی راست می گویند و چه کسانی دروغ گویند، این است که: آثار صدق و کذب آنان به وسیله امتحان در مقام عمل ظاهر شود، چون امتحان است که باطن انسان ها را ظاهر می کند و لازمه این ظهور این است که: آنهایی که ایمان واقعی دارند، ایمانشان محکم تر شود و آنها که ایمانشان صرف ادعا است همان صرف ادعا هم باطل گردد. چون آن ثواب و سعادت که وعده داده اند بر ایمان ایشان مترتب شود، بر ایمان واقعی و حقیقت ایمان مترتب می شود، ایمانی که آثارش در هنگام شهادت و نیز آنجا که پای اطاعت خدا به میان می آید ظاهر می شود، یعنی صاحب چنین ایمانی در شهادت صبر می کند و نیز در برابر دستورات الهی صبر نموده آنها را انجام می دهد و در برابر معصیت ها صبر نموده و از آنها چشم می پوشد، چنین ایمانی آن سعادت و آن ثواب ها را در پی دارد، نه ایمان ادعایی.

پس معلوم شد که مراد از دانستن خدا، ظاهر شدن علایم ایمان واقعی و ادعایی است، ممکن هم هست مراد از دانستن خدا، علم فعلی خدا باشد، که همان نفس امر خارجی است، چون که اعمال و اموری که از ما سر می زند عیناً یکی از مراتب علم خدا هستند و گر نه علم ذاتی او احتیاجی به امتحان ندارد. (پس معنای آیه این

۱. المیزان، ج ۴، ص ۲۸-۳۰، ج ۱۹، ص ۱۸۹.

۲. روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۳۵.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۹.



می شود که خدا سنت امتحان را در همه اقوام و همیشه جاری می کند، تا علم فعلی او یعنی راست ها و دروغ ها ظهور پیدا کند).

و بنا بر این معنای آیه مورد بحث این می شود که: آیا مردم پنداشته اند که رها می شوند و در بوته آزمایش قرار نمی گیرند و هر ادعایی بکنند از ایشان پذیرفته می شود؟ در حالی که چنین نیست، یکی از سنت های ما امتحان است که در اَمَم قبل از ایشان نیز جریان داشت، در این امت نیز باید جریان یابد، تا راستگویان از دروغگویان متمایز و جدا شوند، یعنی آثار راستگویی آنان و دروغگویی اینان ظاهر شود و در نتیجه ایمان راستگویان پا بر جاتر شده و ادعای صوری و دروغی اینان نیز از دل هایشان بیرون شود.^۱

«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ و همانا حتماً آزموده ایم آنان که پیش از امت خاتم پیامبران ﷺ بودند و آزمایش هایشان با دستورات دینی و با سختی ها و مشکلات زندگی بر حسب اختلاف آنها بوده است. و این آیه خود تسلی و آرامشی برای مسلمانان صدر اسلام بود که با مشکلاتی روبه رو بودند.

(ابن عباس) گوید: از جمله آنان که آیه در باره شان نازل شده ابراهیم خلیل الرحمن و گروهی است که به او ایمان آورده بودند و پس از او در راه دین خدا متحمل سختی ها شدند. دیگری گوید: آیه در باره ملت بنی اسرائیل آمده که با استبداد فرعون روبه رو بوده و به بدترین عذاب آنان را شکنجه می کرده است.

نتیجه این که امتحان برای آن است که میزان صداقت افراد در ایمان و اعتقادشان روشن شده و آنان که صادقانه از خدا اطاعت کرده و رسول وی را اجابت می کنند از دروغگویانی که برای منافع دنیوی به او می گرایند مشخص شوند؟: «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ». (عنکبوت، ۳)

یکی از نشانه های صداقت آن است که باطن انسان مخالف ظاهرش نبوده و در نتیجه در آشکار و نهان خدا ترس باشد، چنان که خداوند با برخی از احکام دینی، مؤمنان را می آزماید تا مشخص شود چه کسی در پنهانی از خداوند می ترسد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَبِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ... لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ».^۲ (مائده، ۹۴)

۱. همان، ص ۱۴۸.

۲. جامع البیان، ج ۳، ص ۱۹۲؛ روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۹۹؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۰.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص ۲۶۹.

ب) شکوفایی استعدادها

این عالم همچون یک دانشگاه یا یک مزرعه است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد، لیاقت‌ها پرورش یابد و آنچه در مرحله قوه است به فعلیت برسد. باید در این مزرعه نهاد بذرها ظاهر گردد و از درون آنها جوانه‌ها بیرون آید، جوانه‌ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست. و از اینجا می‌فهمیم که آزمایش‌های الهی نه برای شناخت افراد است، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است.^۱

ج) به فعلیت رسیدن کمال در انسان

امتحان از منظر مفسران به وجوه گوناگون تفسیر شده است؛ از جمله:

(۱) تربیت انسان‌ها و دعوت ایشان به سوی حسن عاقبت و سعادت. (۲) تشریع اوامرو نواهی و جعل تکالیف برای مردم. (۳) تمرین دادن و آماده ساختن بندگان. (۴) ایجاد شناخت و معرفت در قلب انسان. (۵) بخشیدن صبر و مقاومت در برابر مشکلات.^۲

در یک جمع‌بندی شاید بتوان گفت که امتحان در فرهنگ قرآن قرار دادن انسان‌ها در بستر حوادث گوناگون تلخ و شیرین با هدف رسیدن آنان به کمال لایق خویش است و در آیات پرشماری با واژه‌های یاد شده و غیر آنها مطرح گردیده و به بررسی ابعاد مختلف آن پرداخته شده است؛ مانند: سنت امتحان و ضرورت آن (عنکبوت، ۲)، فلسفه و اهداف امتحان (عنکبوت، ۳)، امتحان و علم الهی (عنکبوت، ۱)، ابزارها و شیوه‌های امتحان (انفال، ۲۸) و راه موفقیت در امتحان (بقره، ۱۵۵).^۳

توضیح بیشتر این که خدای متعال موجودات را آفریده و آنها را به سوی کمال وجودیشان هدایت کرده است: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى». (طه، ۵۰) این همان هدایت تکوینی است که انسان ضمن برخورداری از آن از هدایت خاص دیگری نیز بهره می‌برد. هدایت خاص انسان با جعل قوانین الهی و تشریع اوامرو نواهی برای وی تحقق می‌یابد تا او با اختیار و اراده خود راه کمال

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۰۶.

۲. المیزان، ج ۴، ص ۳۶؛ روح المعانی، ج ۲۶، ص ۲۰۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۳۸؛ تفسیر قاسمی، ج ۹، ص ۹۷.

۳. دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص ۲۶۶.



را پیموده و از این رهگذر، امتحان خود را پس داده قوای بالقوه خود را به فعلیت و کمال‌های مکنون خویش را به منصه ظهور رسانده و به جایگاه نهایی لایق خود، سعادت ابدی یا شقاوت دائمی: «فَإِنَّهُمْ شِقَاءٌ وَسَعِيدٌ» (هود، ۱۰۵) و مقام شکرگزاری یا ناسپاسی برسد^۱ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳)، بر این اساس، پیروزی یا شکست در آزمون‌های الهی، هر یک دارای نتایج ویژه‌ای است، چنان که خداوند به کسانی که در برابر سختی‌های امتحان شکیبا باشند و از امتحان الهی سربلند بیرون آیند بشارت داده و آنان را مشمول درودها و رحمت الهی دانسته است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ... وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ...» (بقره، ۱۵۸-۱۵۷) و پس از تأکید بر این مطلب که اموال و فرزندان انسان‌ها وسیله آزمون‌اند، بیان داشته که در نزد خداوند (برای کسانی که در این امتحان پیروز شوند) اجر بزرگ است: «وَعَلِّمُوا إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (انفال، ۲۸)

۳ گستره امتحانات الهی

الف) ابتلاء به انواع امتحانات

گرچه بیان عمومیت امتحان برای تمام اقوام و جمعیت‌ها، اثر سازنده بسیار قابل ملاحظه‌ای برای مؤمنان مکه که در آن روز در اقلیت شدیدی بودند داشت و توجه به این واقعیت آنها را در مقابل دشمنان، سخت مقاوم و شکیبای می‌کرد، ولی این منحصر به مؤمنان مکه نبود بلکه هر گروه و جمعیتی به نوعی در این سنت الهی شریک و سهیم‌اند و امتحانات خداوند در چهره‌های گوناگون به سراغ آنها می‌آید. گروهی در محیط‌هایی قرار می‌گیرند که از هر نظر آلوده است، و سوسه‌های فساد از هر طرف آنها را احاطه می‌کند، امتحان بزرگ آنها این است که در چنین جو و شرایطی هم‌رنگ محیط نشوند و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند.

گروهی در فشار محرومیت‌ها قرار می‌گیرند، در حالی که می‌بینند اگر حاضر به معاوضه کردن سرمایه‌های اصیل وجود خود باشند، فقر و محرومیت به سرعت درهم می‌شکند، اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوا و آزادگی و عزت و شرف و همین آزمون آنها است.

گروهی دیگر بر عکس غرق در نعمت می‌شوند و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می‌گیرد، آیا در چنین شرایطی، قیام به وظیفه شکر نعمت می‌کنند؟ یا غرق در غفلت و غرور و خودخواهی و خودبینی، غرق در لذات و شهوات و بیگانگی

۱. المیزان، ج ۴، ص ۳۲-۳۴؛ ج ۲۰، ص ۱۳۳-۱۳۴.



از جامعه و از خویشتن می شوند؟! گروهی (همچون غرب و شرق زده های عصر ما) با کشورهای روبرو می شوند که در عین دوری از خدا و فضیلت و اخلاق، از تمدن مادی خیره کننده ای بهره مندند و رفاه اجتماعی قابل ملاحظه ای دارند، در اینجا جاذبه نیرومند مرموزی آنها را به سوی این نوع زندگی می کشاند که به قیمت زیر پا نهادن همه اصولی که به آن اعتقاد دارند و به قیمت تن دادن به ذلت و ابستگی چنان زندگی را برای خود و جامعه خویش فراهم سازند، این نیز یک نوع آزمون است.

مصیبت ها، درد و رنج ها، جنگ و نزاع ها، قحطی و گرانی و تورم، حکومت های خودکامه، که انسان ها را به بردگی و اسارت خود دعوت می کنند و آنها را به تسلیم در برابر برنامه های طاغوتی خود فرامی خوانند و بالاخره امواج نیرومند هوای نفس و شهوت، هریک از اینها وسیله آزمایشی است بر سر راه بندگان خدا و در همین صحنه ها است که ایمان و شخصیت و تقوی و پاکی و امانت و آزادگی افراد مشخص می شود. اما برای پیروزی در این آزمون های سخت، جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار راهی نیست. به هر حال عافیت طلبانی که گمان می کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند در صف مؤمنان قرار می گیرند و در اعلی علین بهشت هم نشین پیامبران و صدیقین و شهداء خواهند بود سخت در اشتباه اند.^۱

تا به این جا سخن از امتحان مؤمنین بود اما تکلیف مشرکینی که مؤمنین را آزار می دهند^۲ را در آیات بعد معلوم می کند و می فرماید: آنها هم بدانند که هر جا و در هر حالی باشد مجازات های خداوند دامن آنها را خواهد گرفت. بنابراین گمان نکنند که اگر مؤمنین در امتحانات و سختی ها هستند به این دلیل است که خداوند کافران را دوست و مؤمنان را دشمن می انگارد!

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» آیا کسانی که سیئات را انجام می دهند گمان کردند بر ما پیشی خواهند گرفت و از چنگال کیفر ما رهایی خواهند یافت؟ چه بد قضاوتی کردند^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۰۹-۲۰۷.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

۳. عبارت «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» اشاره به کسانی است که در اصرار بر گناه از حق روی بر تافته و بی مهابا به گناهان خود ادامه می دهند این را از عبارت «أَنْ يَسْبِقُونَا» می فهمیم چون این عبارت، در صدد بیان این نکته است که این افراد گمان می کنند می توانند از دایره قضاء و قدر الهی خارج شده و بر آن سبقت بگیرند و در نتیجه از عذاب رهایی پیدا کنند که چنین طرز تفکری نمی تواند مربوط به مومنین باشد، بنابراین نظر آیه به کسانی نیست که ایمان دارند ولی گناه هم مرتکب می شوند.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۱۰.



بنابراین خداوند انسان‌ها را با شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون می‌آزماید؛ گاهی با امور ملایم با طبع و چیزهای خیر و نیک و زمانی با ناملایمات و بدی‌ها (رنج‌ها، مشقت‌ها و مشکلات): «وَبَلَوْنَكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» (انبیاء، ۳۵)، «وَبَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ» (اعراف، ۱۶۸)، «فَإِنَّمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ... وَإِنَّمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...» (فجر، ۱۵-۱۶)

آیاتی که در آنها به ابزارها و شیوه‌های آزمون اشاره شده بر دو قسم است:

۱. قوانین کلی که در گذشته و حال و آینده می‌تواند مصادیقی داشته باشد.

۲. موارد خاص و جزئی که از تحقق امتحان با ابزار و تکیه بر شیوه‌های خاص در گذشته خبر داده است؛ ولی در عین حال خود می‌تواند هشدار برای تکرار وقوع مثل آن در زندگی انسان‌ها در هر زمانی باشد که به نمونه‌هایی از هر دو قسم با ترتیب یاد شده اشاره می‌شود.

در این قسم می‌توان امتحان با امور ذیل را یاد آور شد:

۱. مال، فرزند و نعمت‌های دنیا

مال و فرزند که از آن در قرآن به زینت زندگی دنیا تعبیر شده: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف، ۴۶) از جمله ابزارهای امتحان به شمار می‌آید: «لُتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ...» (آل عمران، ۱۸۶)، «أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن، ۱۵)، «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَاهُ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» (طه، ۱۳۱) مقصود از «زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در این آیه زینت و شادی دنیاست که گروهی از کافران از آن برخوردار شده‌اند.^۱ مال می‌تواند از این جهت برای شخص متمکن و برخوردار وسیله امتحان باشد که معلوم شود با حقوق خدا و اولیای او و مردم در مال خود چگونه رفتار می‌کند.

آیا به وظیفه شرعی و اخلاقی خود در این زمینه عمل می‌کند و زکات، صدقات و نفقات واجب و مستحب را می‌پردازد، در امور عام المنفعه شرکت می‌کند و به وضع مستمندان و تهیدستان رسیدگی می‌کند:^۲ «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّالِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج، ۲۵) و آیا اصلاً توجه دارد که بهره‌مندی، خود امتحان الهی است: «فَإِنَّمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ...» (فجر، ۱۵) یا چون قارون آن را محصول تلاش و دستاورد دانش خود می‌داند: «أَنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي...» (قصص، ۷۸)، در حالی که علم و دانش موهبتی از جانب خداست و نعمت‌ها وسیله

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۸.

۲. تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۷۴؛ ج ۹، ص ۶۴۵.



آزمایش است^۱ و آیا در بهره برداری از آن راه میانه را برمی گزیند یا اسراف و تبذیر در آن روا می دارد؟

فرزندان از این رو می توانند وسیله امتحان باشند که پدر و مادر بر اثر محبت مفرط به آنان در صدد جمع اموال برای ایشان برآمده و از انجام وظایف مالی خود بازمانده، گرفتار معصیت الهی می شوند.^۲

۲. خوف

خداوند انسان ها را به طور حتم با ترس می آزماید: «وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ...» (بقره، ۱۵۵) در جنگ احزاب مسلمانان به هنگام رویارویی با دشمنان چنان دچار ترس شدید گشتند که چشم هاشان خیره و جان های آنان به لب رسید. خداوند از این حالت ایشان به امتحان یاد کرده است: «...اذْزَاعَتِ الْابْصُرُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ... هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ...» (احزاب، ۱۱)

۳. گرسنگی

از دیگر شیوه های آزمون الهی گرسنگی است: «وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْجُوعِ...» (بقره، ۱۵۵) از غلبه گرسنگی بر مسلمانان در ابتدای مهاجرت ایشان به مدینه به عنوان نمونه ای از این امتحان یاد شده است. گفته می شود: رسول خدا ﷺ بر اثر شدت گرسنگی سنگ بر شکم خود می بست.^۳

۴. کاهش اموال، جان ها و میوه ها

خدای تعالی انسان ها را به نقص و زیان های مالی و جانی و کاستی در ثمرات و محصولات می آزماید:

«وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ... وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...» (بقره، ۱۵۵) از دست دادن دوستان و بستگان بر اثر مرگ* و نیز مصائب جسمی چون بیماری ها و جراحات آنها از مصادیق امتحان با جان به شمار آمده است.^۴

۵. تفاوت افراد در برخورداری از امکانات و کمالات

تفاوت انسان ها در اوصاف و کمالات خویش و نیز تنوع منصب و مقام آنان وسیله ای برای امتحان آنها به یکدیگر است: «...وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (انعام، ۱۶۵)، «وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا هَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا...» (انعام، ۵۳) برخی انسان ها در این آزمون به

۱. نمونه، ج ۱۹، ص ۴۹۳؛ الفرقان، ج ۱۹-۲۰، ص ۴۰۱.

۲. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۶۴۵.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۳۷.

۴. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۹-۴۰.



کمالاتی که به دیگران داده شده حسد می‌ورزند.^۱ در ذیل آیه ۵۳ انعام به حسادت ورزیدن رؤسای کافران به تهی‌دستان صحابه بر اثر سبقت ایشان در اسلام اشاره شده است.^۲

گاهی ضعف و ذلت مؤمنان دستمایه امتحان ظالمان یا کافران می‌شود تا در تسلط و ظلم نسبت به آنها طمع کنند، از این رو مؤمنان درخواست می‌کنند که خداوند ایشان را وسیله آزمایش ستمگران و کافران قرار ندهد: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (یونس، ۸۵)، «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا». (ممتحنه، ۵) گفتنی است که اختلاف شرایع الهی و نقص و کمال آنها نیز مایه امتحان پیروان ادیان آسمانی است: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ». (مائده، ۴۸)^۳

۶. جهاد

جهاد با دشمنان، از ابزارهای آزمایش مؤمنان است که از نظر قرآن راه بهشت بدون پیمودن آن هموار نمی‌شود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ...» (آل عمران، ۱۴۲) جهاد از جهات گوناگون می‌تواند وسیله‌ای برای امتحان باشد؛ گاهی از جهت تحمّل دشواری‌ها و مشقت‌های نبرد یا از جهت از دست رفتن و شهادت گروهی به هنگام رزم و زمانی از جهت شکست (آل عمران، ۱۵۲) و تأخیر در دستیابی به پیروزی^۴ یا حتی از این جهت که با پیروزی به دست آمده ممکن است گرفتار غرور شوند و پیروزی را دستاورد خود بدانند، در حالی که از نظر قرآن حتی تیری که پیامبر اکرم (ﷺ) در میدان نبرد می‌اندازد در واقع آن را خدا انداخته است: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» و در صدر همین آیه می‌فرماید: اگر شما به کشتن دشمنان افتخار می‌کنید پس شما آنها را نکشتید و خداوند آنها را کشته است^۵: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ». (انفال، ۱۷) فرمان‌های خداوند در ضمن پیکار نیز می‌تواند از دیگر مصادیق امتحان به وسیله جهاد در ضمن آن به شمار آید، چنان که سپاهیان طالوت در مبارزه با جالوت و سپاه وی مأمور شدند از نهر آبی که در پیش رو داشتند مگر اندکی ننوشند: «إِنَّ اللَّهَ يُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ...» (بقره، ۲۴۹)

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۹۶؛ ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الفرقان، ج ۷، ص ۴۷.

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص: ۳۷۳

۴. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۴۹۴.

۵. التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۱۳۹.

۷. دسترسی آسان به شکار در حال احرام

خداوند مسلمانان را در حال احرام به چیزی از شکار که در دسترس و تیررس آنان قرار دارد می‌آزماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ».

(مائده، ۹۵ و ۹۴) با توجه به نیاز شدید مسلمانان در حدیبیه به غذا و با توجه به تردد و سوسه‌انگیز حیوانات در پیرامون خیمه‌ها به گونه‌ای که با دست می‌توانستند آنها را بگیرند، ممنوعیت آنان از این کار و تحمل محرومیت از آن شکارها در آن هنگام، آزمون بزرگ الهی برای آنان محسوب می‌گردید.^۱

۸. فرمان به لزوم وفای به عهد و پیمان

در آیات ۹۱-۹۲ نحل، خداوند بعد از آنکه به مؤمنان فرمان می‌دهد تا به عهد و پیمان خویش پایبند بوده و آن را نشکنند تأکید می‌کند این امر و دستور چیزی است که مؤمنان با آن آزموده می‌شوند: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا... * أَلَمْ يَلْبُوكُمُ اللَّهُ بِهِ...».

(نحل، ۹۱-۹۲)^۲

۹. امهال و تأخیر در عذاب

ممکن است قومی مستحق عذاب باشند؛ اما خداوند عذاب آنها را به تأخیر اندازد تا با ابهام در زمان نزول عذاب، آنها را بیازماید: «ان ادري لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ...» (انبیاء، ۱۱۱)

روایات

«عن علی عليه السلام كلما كانت البلوى والاختبار أعظم كانت المثوبة والجزاء أجزل، أ لا ترون أن الله سبحانه اختبر الأولين من لدن آدم صلوات الله عليه إلى الآخرين من هذا العالم بأحجار لا تضرو ولا تنفع، ولا تبصرو ولا تسمع، فجعلها بيئته الحرام الذي جعله الله للناس قياما ؟!.....»

ولكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد، ويتعبد لهم بأنواع المجاهد، ويتبليهم بضروب المكاره؛ إخراجاً للتكبر من قلوبهم، وإسكاناً للتدلل في نفوسهم، وليجعل ذلك أبواباً فتحت إلى فضله، وأسباباً دلاً لعفوه»

۱. همان، ج ۱۲، ص ۸۵؛ نمونه، ج ۵، ص ۸۱.

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۰.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۳۳.



امام علی علیه السلام: هر چه امتحان و آزمایش بزرگتر باشد ثواب و پاداش فراوان تر است. مگر نمی بینید که خداوند سبحان پیشینیان را، از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر از مردم این جهان، با سنگ هایی که زیان و سودی نمی رسانند و نمی توانند ببینند و بشنوند، آزمود و با همان سنگ ها خانه با حرمت خود را ساخت؛ خانه ای که برای مردم بر پا گردانید؟! ^۱

اما خداوند بندگانش را با انواع سختی های آزمایش و بارنج و کوشش های گوناگون به بندگی و ادارشان می کند و با انواع ناخوشایند ها امتحانشان می کند تا خود بزرگ بینی را از دل هایشان بیرون کند و فروتنی را در جان هایشان جای دهد و این را در هایی قرار دهد گشوده به سوی فضل و بخشش خود و وسایلی آماده برای گذشت و آمرزش خویش. ^۱

داستان

□ **مفضل بن قیس** سخت در فشار زندگی واقع شده بود. فقر و تنگدستی، قرض و مخارج زندگی او را آزار می داد. یک روز در محضر امام صادق علیه السلام لب به شکایت گشود و بیچارگی های خود را موبه مو تشریح کرد: «فلان مبلغ قرض دارم، نمی دانم چه جور ادا کنم. فلان مبلغ خرج دارم و راه درآمدی ندارم. بیچاره شدم، متحیرم، گیج شده ام. به هر در بازی می روم به رویم بسته می شود...» در آخر از امام تقاضا کرد درباره اش دعایی بفرماید و از خداوند متعال بخواهد گره از کار فرو بسته او بگشاید. امام صادق علیه السلام به کنیزکی که آنجا بود فرمود: «برو آن کیسه اشرفی که منصور برای ما فرستاده بیاور.» کنیزک رفت و فوراً کیسه اشرفی را حاضر کرد. آنگاه به مفضل بن قیس فرمود: «در این کیسه چهار صد دینار است و کمکی است برای زندگی تو.»

مفضل گفت: مقصودم از آن چه در حضور شما گفتم این نبود، مقصودم فقط خواهش دعا بود.»

حضرت فرمود: «بسیار خوب، دعا هم می کنم. اما این نکته را به تو بگویم، هرگز سختی ها و بیچارگی های خود را برای مردم تشریح نکن، اولین اثرش این است که وانمود می شود تو در میدان زندگی زمین خورده ای و از روزگار شکست یافته ای. در نظرها کوچک می شوی، شخصیت و احترامت از میان می رود.» ^۲

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ۱۹۲. (ترجمه میزان الحکمه).

۲. داستان راستان، شهید مطهری رحمته الله علیه، به نقل از بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

خلاصه و نتیجه گیری

• مراد از دانستن خدا، ظاهر شدن علایم ایمان واقعی و ادعایی است، ممکن هم هست مراد از دانستن خدا، علم فعلی خدا باشد، که همان نفس امر خارجی است.

• یکی از سنت های ما امتحان است که در امت های قبل از ایشان نیز جریان داشت، در این امت نیز باید جریان یابد، تاراست گویان از دروغ گویان متمایز و جدا شوند، یعنی آثار راست گویی آنان و دروغ گویی اینان ظاهر شود و در نتیجه ایمان راست گویان محکم تر شده و ادعای صوری و دروغی اینان نیز از دل هایشان بیرون شود.

و از اینجا می فهمیم که آزمایش های الهی نه برای شناخت افراد است، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است.

• امتحان از منظر مفسران به وجوه گوناگون تفسیر شده است؛ از جمله:

۱. تربیت انسان ها و دعوت ایشان به سوی حسن عاقبت و سعادت.

۲. تشریع اوامر و نواهی و جعل تکالیف برای مردم.

۳. تمرین دادن و آماده ساختن بندگان.

۴. ایجاد شناخت و معرفت در قلب انسان.

۵. بخشیدن صبر و مقاومت در برابر مشکلات.

در یک جمع بندی شاید بتوان گفت که امتحان در فرهنگ قرآن قرار دادن انسان ها در بستر حوادث گوناگون تلخ و شیرین با هدف رسیدن آنان به کمال لایق خویش است.

امتحان از جمله سنت های قطعی الهی است و به دوره و گروهی خاص از انسان ها اختصاص ندارد و بر همه افراد و اقوام از گذشته و حال و آینده حاکم است.

امام علیه السلام در این باره می فرمودند:

انسان در این دنیا، هر انسانی که باشد از انسان های بزرگ مثل انبیاء و اولیاء تا انسان های مادون آنها، مورد امتحان است، امتحان ملازم با وجود انسان است و هیچ انسانی بدون امتحان، در این عالم نمی تواند زیست کند گاهی امتحان به ترس، گاهی به گرسنگی، به کم شدن اموال و از بین رفتن نفوس، به کم شدن میوه ها و امثال این ها است.^۱

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۳۴.



مسیر بعد از پیامبر ﷺ



«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»
[سوره آل عمران، آیه ۱۴۴]

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

شان نزول

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه: در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم... محمد را کشتم... این درست همان دم بود که مردی بنام «عمرو بن قمیئه حارثی» سنگ به سوی پیامبر پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پایین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.^۱ در این موقع دشمن می خواست پیامبر را به قتل برساند که مصعب بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر از آیین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند، اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی (علیه السلام) و ابودجانه و طلحه و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله «انس بن نصر» به میان آنها آمد و گفت: ای مردم اگر محمد (صلی الله علیه و آله) کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و بیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.^۲

۱. و درباره‌ی تواریح آمده است: این ضربات بر اثر حمله چند نفر صورت گرفت. (جهت توضیح بیشتر به این مدارک رجوع فرمائید: «بحار الانوار»، ج ۲۰، ص ۲۷؛ «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۲۰۱؛ «البدایة و النهایة»، ج ۴، ص ۲۶.

۲. شان نزول آیات قرآن، ص ۱۱۸.

واژه های مهم

— انقلبتم

قُلُّبُ الشَّيْءِ: برگرداندن و وارونه نمودن آن چیز از سویی و رویی به سویی و رویی دیگر.
قُلُّبُ الْإِنْسَانِ: برگرداندن انسان، از راه و روشش و اندیشه اش به راهی و اندیشه ای دیگر.

— اعقاب

العقب: پشت پا که (عقب) هم گفته شده، جمعش أَعْقَاب است.
انقلب علی عَقَبَيْهِ: مثل عبارت «رجع علی حافرته» است یعنی عقب گرد کرده و مثل آیه: «فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً» (کهف، ۶۴). حضرت موسی و همراهش بر نشانه هاشان بایی جویی بازگشتند.
در آیه برای بیان سیر قهقرایی جمله «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» به کار رفته است، زیرا اعقاب جمع عقب (بروزن خشن) به معنی پاشنه پا است بنا بر این «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» به معنی «عقب گرد می کنید» می باشد و آن تصویر روشنی است از سیر قهقرایی و ارتجاع به معنی واقعی، منتها از کلمه ارتجاع صریح تر و روشن تر است.^۱

نکات تفسیری

۱) سرزنش شدید فرار از میدان جنگ

این که فرمود: اگر رسول خدا ﷺ از دنیا برود از دین خدا برمی گردند، به این دلیل است که غیر از حفظ منافع دنیایی خود هیچ همی ندارند، اگر به دین خدا هم می گروند برای تأمین همین منافع است، در نتیجه مادام که از پستان دین می دوشند دین دارند و از آن دم می زنند، همین که منافعی برایشان نداشت و بلکه به منافع دنیایی شان لطمه زد از آن برمی گردند.

و آنها که در جنگ احد با شنیدن قتل رسول خدا ﷺ برگشتند، (از دین برگشتند نه از جنگ)، علاوه بر اینکه نظیر آن فراری که در احد از این طایفه سرزد، در غیر احد از قبیل جنگ حنین و خیبر و غیر آن دو نیز سرزد و خدای تعالی در آن دو جریان چنین خطایی به آنها نکرد و از فرار و پشت کردنشان به جنگ، چنین تعبیری نکرد و نفرمود: شما در خیبر و حنین «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» بودید! بلکه تنها فرمود (و

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۱۷.



در روز حنین وقتی از کثرت جمعیت خود مغرور شدید، همین باعث شد که کاری از پیش نبرید و زمین با همه فراخ و وسعتش بر شما تنگ شود و در آخر فرار کنید^۱ پس حق این است که مراد از «انقلاب علی الاعقاب»، برگشتن به کفر سابق است، نه فرار از جنگ.

در نتیجه حاصل معنای آیه با در نظر گرفتن سیاق عتاب و توبیخش این می شود: که محمد ﷺ سمتی جز رسالت از ناحیه خدا ندارد (مانند سایر رسولان که وظیفه شان تنها رساندن رسالت پروردگارشان است) نه مالک امر خودش است و نه امور عالم، امر عالم تنها و تنها به دست خداست، دین هم دین خداست و با بقای خدا باقی است، پس این چه معنا دارد که شما مسلمانان ایمان خود را وابسته به زنده بودن آن جناب کنید، به طوری که اگر آن جناب به مرگ و یا به قتل از دنیا برود قیام برای دین خدا را رها کنید و به قهقرا و عقب برگردید و هدایت خود را از دست داده و دچار گمراهی و غوایت شوید؟

و این سیاق قوی ترین شاهد است بر اینکه سپاه اسلام در روز احد بعد از گرم شدن تنور جنگ، ظن قوی پیدا کردند به این که رسول خدا ﷺ کشته شده و به همین جهت متفرق شده و پشت به قتل کردند و بنابراین روایت و تاریخ ذیل (به طوری که ابن هشام آن را در سیره خود آورده) تأیید می شود.^۲

پیامبر ﷺ که خود در این پیکار به شدیدترین وجه با دشمن می جنگید،^۳ و در حالی که مجروح بود و خون از صورتش می ریخت، می فرمود: چگونه رستگارشوند مردمی که صورت پیامبرشان را به خون آغشتند؛ در حالی که او آنها را به خدا دعوت می کند.^۴ آیه ۱۲۸ سوره آل عمران به پیامبر ﷺ دل داری می دهد که تو مسئول هدایت آنها نیستی؛ بلکه فقط به تبلیغ آنها موظف هستی: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ...».

بر حسب بعضی نقل ها، در روز اُحد، همه مسلمانان به جز تعداد اندکی میدان جنگ را رها کردند^۵ که در نام آنها جز علی ﷺ اختلاف است. به نوشته ابن اثیر، علی بن ابی طالب پس از کشتن پرچم داران قریش، چندین بار به فرمان رسول خدا به صف مشرکان حمله کرد و شماری از آنان را کشته، بقیه را پراکنده کرد.^۶ فداکاری

۱. سوره توبه آیه ۲۵.

۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۹۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۷.

۴. السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۵.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۶. الکامل، ج ۲، ص ۱۵۴.



حضرت نقش بسزایی در حفظ جان پیامبر ﷺ داشت تا آن جا که در این جنگ، ۷۰ زخم بر پیکرش وارد شد.^۱ وی در پایان جنگ از شمشیر خمیده و خون آلودش به نیکی یاد می کند^۲ و بر حسب بعضی نقل ها هنگام جنگ، شمشیرش شکست و پیامبر ﷺ شمشیر خویش، ذوالفقار را به علی علیه السلام داد^۳ و هر کس از مشرکان که به پیامبر ﷺ حمله می کرد، به وسیله علی علیه السلام دفع می شد. به فرموده امام صادق علیه السلام پیامبر ﷺ جبرئیل را بین آسمان و زمین مشاهده کرد که می گفت: «لَا سِيفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛ پس امین وحی نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این نهایت فداکاری است. پیامبر ﷺ فرمود: علی از من است و من از علی هستم و جبرئیل افزود: من از هر دوی شما هستم.^۴

۲) نشانه سستی در ایمان

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»

با استفاده از حوادث جنگ احداً به حقیقت دیگری را به مسلمانان می آموزد و آن اینکه اسلام آیین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید و وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود، زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر، اسلام پایان نمی یابد بلکه آیین حق است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.

مسئله فرد پرستی یکی از بزرگ ترین خطراتی است که مبارزات هدفی را تهدید می کند، وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم باشد مفهومی پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه های بارز عدم رشد اجتماعی است.

مبارزه پیامبر ﷺ با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت، ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی کنند، بلکه به شدت با آن مبارزه می کنند و به آنها می گویند: هدف ما،

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۲۶.

۲. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۲۸۳؛ البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۳۸.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۲۶؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۴.



از خود ما بالاتر است و هرگز با ناپودی ما نابود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می گوید: محمد تنها فرستاده خداست، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید شما سیر قهقرايي کنید؟ و به آيين بت پرستی بازگردید؟

«وَمَنْ يَتَّقِلْبَ عَلَى عَقَبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا» سپس می فرماید: آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند تنها به خود زیان می رسانند نه به خدا زیرا با این عمل نه تنها چرخ های سعادت خود را متوقف می سازند بلکه آنچه را به دست آورده اند نیز به سرعت از دست خواهند داد.

«وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علی رغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوشش های آنها را می ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمت هاد راه خدا استفاده کردند معرفی می کند و می گوید: خداوند این شاکران را پاداش نیک می دهد.

درسی را که این آیه درباره مبارزه با فرد پرستی می دهد درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسائل هدفی هرگز نباید قائم به شخص یا اشخاص باشد بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزنند که با تغییر افراد یا فوت آنان حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد آن کار تعطیل نگردد، اصولا رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات همین است، بنا بر این برنامه ها و تشکیلاتی که قائم به شخص هستند تشکیلاتی ناسالم و غیر طبیعی محسوب می شوند که به زودی متلاشی خواهند شد.

اما متأسفانه غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قائم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می پاشد، مسلمانان باید با الهام از آیه فوق مؤسسات گوناگون خود را آن چنان پی ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملاً بهره گیری شود اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» همان طور که گفتیم شایعه بی اساس شهادت پیامبر در احد عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می خواستند از اسلام هم برگردند، در آیه فوق مجدداً برای تنبیه و بیداری این دسته می فرماید: مرگ به دست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی تواند از آن فرار کند، بنا بر این اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند. از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی تواند از فرار سیدن اجل جلوگیری کند همان طور



که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی‌اندازد بنا بر این فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است.

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا» در پایان آیه می‌فرماید: سعی و کوشش انسان هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود، اگر هدف کسی تنها نتیجه‌های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها به خاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره‌ای از آن بدست می‌آورد اما اگر هدف عالی تربود و کوشش‌ها در مسیر حیات جاودان و فضائل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید، بنا بر این حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه‌های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟ سپس بار دیگر تأکید می‌کند که «پاداش شاكران را به زودی خواهیم داد». «وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ».

قابل توجه اینکه در آیه سابق این جمله به صورت فعل غائب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم و این نهایت تاکید و عده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می‌کند و به تعبیر ساده خداوند می‌گوید: ضامن پاداش آنها منم.^۱

۳ عوامل برگشت به جاهلیت

۱. جهل و نادانی

در آیه ۱۳۸ سوره اعراف، موسی علیه السلام بازگشت بنی اسرائیل را به بت پرستی، پس از رهایی از دست فرعون، بر اثر نادانی آنان می‌داند:

«وَجَوزْنَا بِنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ... قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا هَاهَا كَمَا لَهُمْ ءَاهَةٌ قَالَ أَتُنْكُم قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». هم چنین طبق آیه ۶۴ سوره زمر مشرکان به جهت فراخواندن مسلمانان به ارتجاع و بازگشت به بت پرستی، جاهل خوانده شده‌اند: «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّبِعُونَ أَمْ لَكُمْ ءَالِهَةٌ تَتَّبِعُونَ»؛ چنان که بادیه نشینی و دوری از فرهنگ و تمدن که خود از زمینه‌های نادانی است، یکی از اسباب پافشاری بر عقاید کهنه و باطل دانسته شده:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ...». (توبه، ۹ و ۹۷)

مقاومت بیش تر این افراد در برابر دین حق به جهت طبیعت خشک، دوری از فرهنگ، علم و عالمان است که آنان را از نیک اندیشی دور ساخته است.^۲

آیه ۶۸، سوره مؤمنون مشرکان را به جهت نپذیرفتن اسلام سرزنش کرده، منشأ آن را عدم تدبر و اندیشه دانسته است: «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمْ

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۱۹-۱۱۷.

۲. الفرقان، ج ۱-۱۱، ص ۲۶۷؛ الکشاف، ج ۲، ص ۳۰۳.



الأولین»؛ چنان که عامل اصلی گزینش چنین عقایدی نیز از سوی پیشینیان، چهل و بی خردی آنان دانسته شده است. (بقره، ۱۷۰)^۱

۲. حاکمان ظالم

در برخی آیات، از حاکمان و سردمداران ظالم به صورت یکی از عوامل ارتجاع اقوام به عقاید باطل، یاد شده است. فرعون برای بازگرداندن گروندگان به موسی به عقاید باطل گذشته، آنان را به قطع دست و پا و به صلیب کشیدن تهدید می کند: «...ءَامَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ... فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لَا قَطْعَنَ اِیْدِیْكُمْ وَارْجُلُكُمْ مِنْ خِلْفٍ ثُمَّ لَاصَلَبٌ لَكُمْ اِجْمَعِیْنَ» (اعراف، ۱۲۳-۱۲۴؛ طه، ۱۷؛ کهف، ۱۹-۲۰) نیز بیم اصحاب کهف از فشار و اعمال زور حاکمان کافر عصر خود را به جهت ارتداد و ارتجاع به آیین باطل گزارش داده است: «اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوْا عَلَیْكُمْ یَرْجُوْكُمْ اَوْ یُعِیْدُوْكُمْ فِیْ مِلَّتِهِمْ...»^۲.

۳. اشراف و مترفان

از جمله کسانی که با دعوت انبیاء مخالفت می کردند، مترفان بودند: «وما ارسلنا فِیْ قَرْیَةٍ مِنْ نَّذِیْرٍ اِلَّا قَالُ مُتَرَفُوْهَا اِنَّا بِمَا ارْسَلْتُمْ بِهٖ کِفْرُوْنَ». (سبا، ۳۴) آنان، هم خود بر عقاید باطل گذشتگان پای می فشردند: «وَكَذٰلِکَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ فِیْ قَرْیَةٍ مِنْ نَّذِیْرٍ اِلَّا قَالُ مُتَرَفُوْهَا اِنَّا وَجَدْنَا ءَاۡبَاءَنَا عَلٰی اِمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰی ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُوْنَ» (زخرف، ۲۳) و هم به زیردستانشان سفارش می کردند که بر آیین پیشین خود بمانند و از آن دست برندارند: «وَاطْلُقِ الْمَلٰٓئِمَ مِنْهُمْ اِنْ اَمْسُوْا وَاَصْبِرُوْا عَلٰی ءَاثَرِیْكُمْ اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ یُّرَادُّ...». (ص، ۶-۸) آنان مردم را چنین بیم می دادند که با پیروی از پیامبر و در نتیجه دست برداشتن از آیین نیاکان، زیان خواهند دید: «وَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ لِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَبًا اَنۡکُمۡ اِذَا الْحَسِرُوْنَ». (اعراف، ۹۰) مقصود از خسران در این کلام، ضرر مادی چون از دست دادن سرمایه یا هلاکت، [به دست آن مترفان] بوده یا ضرر معنوی و خسارت در آیین.^۳ گویی آنها، راه نجات را در بت پرستی می پنداشتند.^۴ هم چنین آنان از حربه های دیگری، مانند اخراج از شهر و آبادی برای بازگرداندن مؤمنان به آیین باطل استفاده می کردند: «قَالَ الْمَلَاُ الَّذِیْنَ

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۴۵۷.

۲. همان.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۹۳؛ نمونه، ج ۶، ص ۲۵۸.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۸۱.

۵. نمونه، ج ۶، ص ۲۵۸.



استکبروا من قومیه لَنُخْرِجَنَّکَ یُسْعِیْبُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِیبِنَا اُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ... (اعراف، ۸۸) آنان از شعیب و گروندگان به اومی خواستند که به آیین بت پرستی باز گردند. گویی شعیب پیش تر بر آن آیین بوده است. برخی این پندار را ناشی از مخفی سازی و تقیه شعیب در گذشته^۱ یا سکوت او و مأموریت نداشتن وی برای تبلیغ^۲ دانسته اند یا این که خطاب، فقط پیروان پیامبر را دربرگیرد. برخی نیز گفته اند که مادّه «عود» با «الی» به معنای بازگشت و با «فی» به معنای دگرگونی و تغییر حالت است.^۳

۴. مشرکان و اهل کتاب

طبق بیان قرآن، مشرکان نه تنها دشمن مسلمانان بوده، بلکه مایل بودند آنان به کفر باز گردند: «ان یثَقِّفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ اَعْدَاءً... وودّوا لَوِ تَکْفُرُونَ» (ممتحنه، ۲) و در رسیدن به این مقصود، پیوسته با آنان می جنگیدند: «... وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتّٰی یَزِدَّوْکُمْ عَنْ دِیْنِکُمْ اِنْ اَسْتَطَعُوا...» (بقره، ۲۱۷) و حتی به مسلمانان وعده می دادند در صورت پیروی از آنان، بار گناهانشان را به گردن می گیرند: «وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا لِلَّذِیْنَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلَ خَطِیْکُمْ» (عنکبوت، ۱۲)؛ از این روقرآن به مؤمنان هشدار می دهد که در صورت پیروی از مشرکان، آنان را به عقاید باطل پیشین باز می گردانند. (آل عمران، ۱۴۹) آنان در مواردی نیز با تهدید و ارعاب، پیامبران و پیروانشان را به بازگشت به آیین خود امر می کردند: «وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ اَرْضِنَا اَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِیْ مِلَّتِنَا». (ابراهیم، ۱۳؛ اعراف، ۸۸) از سوی دیگر، اهل کتاب به ویژه یهود نیز به منظور رواج پدیده ارتجاع و بازگشت به آیین باطل میان مسلمانان، به حربه هایی دست زدند که در این میان، مهم ترین حيله آنان برای بازگشت مسلمانان به جاهلیت این بود که به برخی از هم کیشان خود توصیه کردند که صبحگاهان به اسلام بگرایند؛ سپس شام گاهان به بهانه این که محمد ﷺ نشانه و ویژگی های پیامبر موعود را ندارد، از اسلام برگردند تا بدین سان در ایمان مسلمانان تزلزل ایجاد کنند «وَقَالَتْ طَافَةُ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِیْ اَنْزَلَ عَلَی الَّذِیْنَ ءَامَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ». (آل عمران، ۷۲) افزون بر این، آنان با نفاق افکنی و ایجاد کینه و عداوت میان مسلمانان در این مقصود

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۹۰.

۲. همان، ص ۲۵۴ و ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۳. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴.



می‌کوشیدند که قرآن مسلمانان را از توطئه ارتجاع، آگاه ساخت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا انْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كُفْرِينَ». (آل عمران، ۱۰۰)^۱

۴) آثار و پیامدهای برگشت به جاهلیت

۱. خسران

درب‌رخی از آیات، بازگشت به عقاید کهنه و باطل، سبب خسران دانسته شده است: «انْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ». (آل عمران، ۱۴۹؛ حج، ۱۱) که با توجه به دسته‌ای دیگر از آیات شاید بتوان این خسران را «حرمان دائم از رستگاری»، «حبط عمل در دنیا و آخرت» و «عذاب جاودان» دانست.

در ماجرای اصحاب کهف، نتیجه و پیامد بازگشت به آیین باطل، حرمان دائم از رستگاری دانسته شده است: «أَنَّهُمْ انْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا». (کهف، ۲۰)

۲. ضایع شدن اعمال

در آیه ۲۱۷ سوره بقره پس از بیان تلاش مشرکان برای انحراف مؤمنان از دین می‌افزاید: کسی که از دین برگردد و در حال کفر بماند، تمام اعمال نیکش در دنیا و آخرت ضایع می‌شود و چنین کسی، اهل دوزخ و همیشه در آن خواهد بود: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا لِي بِهِ مِنْ عَمَلٍ إِنَّهُ عَمَلُهُ غَاطٍ فِي السَّيِّئَاتِ فَهُمُ فِيهَا وَلَاقِيُونَ». (سوره بقره، ۲۱۷)

(آیه ۶۸-۷۰ صفات) نیز پیامد اصرار بر عقاید باطل پدران را عذاب جهنم دانسته است: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ * أَنَّهُمْ الْفَوَاءُ أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَىٰ أَثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ».

این عذاب برای مشرکان که از مهم‌ترین عوامل رویداد ارتجاع در جامعه هستند نیز وعده داده شده است: «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ ... قَدَّكَانَتْ ءَايَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكَبُونَ». (مؤمنون، ۶۴ و ۶۶)

آیه ۲۵ زخرف، نیز پی‌آمد گرایش به آیین نیاکان و اصرار بر آن را انتقام الهی دانسته است: «فَأَنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنزَلْنَاهُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۲

۳. پی‌آمدهای شکست اخذ

الف) مشرکان که پس از پیروزی احساس غرور می‌کردند، تصمیم گرفتند از بین راه

۱. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۴۵۷.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم (۲)، ص ۴۶۰.



مدینه بازگردند و برای همیشه به حیات اسلام (به ویژه شخص پیامبر ﷺ) خاتمه دهند که به غزوه حمراء الاسد انجامید.^۱

(ب) یهودیان مدینه می پنداشتند که توان نظامی مسلمانان پس از شکست اخذ کاهش یافته است؛ بدین جهت درصدد شورش در مدینه برآمدند.^۲

(ج) اقتدار مسلمانان میان قبایل خارج از مدینه متزلزل شده بود تا جایی که آنها درصدد معارضة با مسلمانان برآمدند.^۳

(د) جوسازی منافقان برضد مسلمانان در مدینه و این که علت شکست اخذ را مخالفت پیامبر ﷺ با نظر عبدالله بن ابی معرفی کردند.^۴

از پی آمدهای مثبت این شکست، جدایی صف مؤمنان از منافقان است^۵ که قرآن هم بدان اشاره کرده است: «وَمَا أَصْبَكُمْ يَوْمَ التَّقِیِّ الْجَمْعَانِ فَبَإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا...». (آل عمران، ۱۶۶ و ۱۶۷)

قرآن در آیات متعددی از سوره آل عمران به ابعاد گوناگون غزوه اخذ پرداخته است. به گفته عبدالرحمن عوف، اگر کسی بخواهد درباره جنگ احد آگاه شود، آیه ۱۲۰ به بعد آل عمران را بخواند. با این کار گویا در این جنگ حاضر بوده است.^۶ به گفته محمد بن اسحاق، ۶۰ آیه از سوره آل عمران به جنگ اخذ اختصاص دارد.^۷ این آیات لحن نکوهش دارد و مؤمنان را به سبب سستی در جنگ و ضعف در اراده سرزنش کرده است. «۱» افزون بر آیات سوره آل عمران، آیات دیگری نیز چون آیه ۱۷ و ۳۶-۳۷ انفال، ۱۲۶-۱۲۷ نحل، ۶۲ نور هم درباره غزوه احد نازل شده است. شماری از این آیات به صراحت به وقایع احد پرداخته است و برخی به طور غیر صریح و به نکاتی کلی اشاره دارد در این آیات به موضوعاتی چون تهدید و نکوهش مشرکان، سرزنش منافقان، وعده پیروزی و یاری مؤمنان، عوامل شکست در جنگ، شایعه قتل رسول خدا ﷺ، هشدار و دل داری به مؤمنان، مثله کردن شهیدان، مقام شهیدان و آرامش پس از جنگ پرداخته است.

۲. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ سیره رسول خدا، ج ۱، ص ۴۷۵.

۳. نمونه، ج ۳، ص ۷۸؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر، ص ۳۱۱.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۵. همان، ص ۳۱۷.

۶. الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۷. المغازی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶.

۷. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶.



پس از جنگ، هنگامی که مسلمانان با پیکرهای مثله شده شهیدان به ویژه حمزه، عموی پیامبر ﷺ مواجه شدند، سوگند یاد کردند که اگر بر مشرکان پیروز شوند زندگان آنان را مثله خواهند کرد تا چه رسد به مردگانشان^۱ یا آنان را چنان مثله خواهند کرد که هیچ کس از عرب چنین نکرده باشد^۲ و برحسب بعضی روایات، پیامبر ﷺ با دیدن بدن مثله شده حمزه، سوگند یاد کرد که اگر بر قریش پیروز شود، ۳۰۲ یا ۷۰ تن از آنان را مثله خواهد کرد. این آیه نازل شد^۳ که اگر خواستید تلافی کنید، با عملی که با شما شده متناسب باشد و اگر شکیبایی کنید، برای شما بهتر است: «وَأَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوَّبْتُمْ بِهِ وَلَنْ صَبِرْتُمْ هُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ».

(نحل، ۱۲۶)

پس از غزه اُخذ برای نخستین بار مسلمانان با خیل شهیدان و افزون بر آن، تبلیغات سوء منافقان که اگر با ما بودید کشته نمی شدید، مواجه شدند؛ بدین جهت مسلمانان آرزو داشتند که از حال برادران شهیدشان آگاه شوند. خداوند در پاسخ به آنان و مقام شهیدان اُخذ خطاب به پیامبر یا هر انسانی^۴، این آیات را نازل کرد. آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آن چه خدا از فضل خود به آنها داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشان اند و هنوز به آنان نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می شوند... «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» * فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰) برحسب نقل دیگر، این آیات در مقام شهیدان بدرو اُخذ نازل شده است.

افزون بر آیات قرآن، رسول خدا هم در مراحل گوناگون از بازماندگان شهیدان دل جویی کرد. و هنگامی که در برابر شهیدان اُخذ قرار گرفت، فرمود: من بر شهیدان گواهم که هیچ کس در راه خدا زخمی نمی شود،

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۵.

۲. جامع البیان، ج ۱۴، ص ۲۵۴؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱۴.

۴. تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الکشاف، ج ۲، ص ۶۴۵.

۵. الکشاف، ج ۲، ص ۶۴۵.

۶. روض الجنان، ج ۵، ص ۱۴۶؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۲۲۷.

۷. اسباب النزول، ص ۱۰۹-۱۱۰.



مگر آن‌که خداوند وی را در قیامت برمی‌انگیزد؛ در حالی که از زخمش خون می‌چکد که رنگ آن مانند خون و بوی آن هم‌چون مشک باشد.^۱

روایات

(الف) پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«... مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ بَاطِلُهَا»^۲

هیچ امتی پس از پیامبرشان اختلاف نکردند؛ مگر آنکه پیروان باطل بر پیروان حق پیروز شدند.

در میان عوامل اجتماعی رجعت به جاهلیت، خطرناک‌ترین آنها رهبری امامان گمراه است و لذا رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْمُضِلُّونَ»^۳ بیشترین چیزی که بر امت خویش می‌ترسم، پیشوایان گمراه‌کننده‌اند.

(ب) در حدیث است که عمر بن خطاب از کعب پرسید:

«كَنَزَ الْعَمَالُ: قَالَ عُمَرُ لِكَعْبٍ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَمْرِ فَلَا تَكْتُمْنِي. قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَكْتُمُكَ شَيْئًا أَعْلَمُهُ. قَالَ: مَا أَخَوْفُ شَيْءٍ تَخَوَّفُهُ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ قَالَ: أُمَّةٌ مُضِلِّينَ. قَالَ عُمَرُ: صَدَقْتَ، قَدْ أَسْرَأَ إِلَيَّ ذَلِكَ وَأَعْلَمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۴

از مسئله‌ای می‌پرسم، آن را کتمان مکن. کعب گفت: «سوگند به خداوند، چیزی را که می‌دانم، کتمان نمی‌کنم». عمر گفت: «از چه چیزی بیش از همه بر امت پیامبر ﷺ می‌ترسی؟». کعب گفت: «پیشوایان گمراه‌کننده». عمر گفت: «درست می‌گویی. رسول خدا این را پنهانی به من فرمود».

خطرات مه‌ضالت برای اسلام و نقش آنها در بازگشت جامعه اسلامی به دوران جاهلیت، تا حدی است که رسول خدا ﷺ در حدیث معتبر متفق علیه در بین مسلمین، تأکید می‌فرماید که:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ، مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛ أَنْكَه بَدُونِ إِمَامٍ بِمِيرِدٍ، بِه مَرِگ جَاهِلِي مَرْدَه اِسْت.»^۵

۱. روض الجنان، ج ۷، ص ۲-۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۸. روض الجنان، ج ۷، ص ۲-۵.

کشف الاسرار، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳. نهج الفصاحه، ص ۲۷۱.

۴. میزان الحکمه، ص ۲۲۹، حدیث ۸۲۸.

۵. و این، بدان معناست که امامت پیشوایان حق و عدل، پشتوانه و ضامن تداوم عصر علم و یا عصر اسلام راسخین است، و بدون آن، جامعه اسلامی به جاهلیت پیش از اسلام، بازمی‌گردد.

داستان

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که: علی علیه السلام در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله ام سلیم و ام عطیه را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ماهر زخمی را می بندیم دیگری گشوده می شود و زخم های تن او آن چنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم، پیغمبر و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی وارد شدند در حالی که بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح می کرد و می فرمود:

کسی که در راه خدا این چنین ببیند آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است؛ و زخم هایی که پیامبر دست بر آن می کشید بزودی التیام می یافت، علی علیه السلام در این هنگام گفت الحمد لله که با این همه، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم خداوند از کوشش های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاری های افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می فرماید: «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» و در مورد دیگری می فرماید: «وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ»^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۱۹.

خلاصه و نتیجه‌گیری

• در ماجرای جنگ اُحد و به دنبال شایعه شهادت پیامبر ﷺ نیز گروهی از این افراد به ظاهر مسلمان به فکر بازگشت به بت پرستی افتادند و برخی نیز از دین دست کشیدند که آیه ۱۴۴ آل عمران آنان را سرزنش کرده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...». همچنین پس از رحلت آن حضرت، گروهی به گذشته خویش بازگشتند و به زنده کردن دوباره آداب و سنن جاهلی پرداختند؛ چنان که این پدیده در روایات متعددی از طریق شیعه و اهل سنت منعکس شده است.

• آیه ۶۰ نساء نیز درخواست داوری از حاکمان باطل را پس از ایمان آوردن به دین حق که به نوعی ارتجاع است، خواسته شیطان برای گمراه‌سازی انسان و به بیراهه کشیدن او دانسته است.

• با استفاده از حوادث جنگ احد آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می‌آموزد و آن اینکه اسلام آیین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می‌نوشید وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود، زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر، اسلام پایان نمی‌یابد بلکه آیین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.

اما متأسفانه غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قائم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می‌پاشد، مسلمانان باید با الهام از آیه فوق مؤسسات گوناگون خود را آن چنان پی‌ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملاً بهره‌گیری شود اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد.

• از آنجا که دو مفهوم «ارتجاع» و «ترقی خواهی» مفاهیمی نسبی هستند، چه بسا امری در وضعیت و جامعه‌ای خاص، از مصادیق ارتجاع بوده و در موقعیت و جامعه‌ای دیگر، نوعی پیشرفت و ترقی به شمار آید.



تقوا ملاک برتری



«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

[سوره حجرات، آیه ۱۳]

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها
و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک
امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین
شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»

شان نزول

بعد از فتح مکه پیامبر اکرم ﷺ دستور داد اذان بگویند، بلال بر پشت بام کعبه رفت و اذان گفت، عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود گفت شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله ﷺ غیر از این کلاغ سیاه! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).

بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ دستور داده بود دختری به بعضی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ آیا می فرماید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).^۱

واژه های مهم

— شُعُوب

کلمه شعوب جمع شعب به کسره شین و سکون عین است و به طوری که در مجمع البیان^۲ گفته به معنای قبیله بزرگی از مردم است، مانند قبیله ربیع و مضر و کلمه قبائل جمع قبیله است که جمعیتی کوچک تر از شعب است و تیره ای از آن است مانند تیم که یکی از تیره های مضر است.

بعضی هم گفته اند: مطلب به عکس است و شعوب جمعیت های کمتر از قبائل است به طوری که چند شعب یک قبیله را تشکیل می دهد و اگر این جمعیت ها را شعب خوانده اند چون از یک قبیله منشعب می شوند.^۳

— قبائل (تفاوت آن با شعوب)

در این که میان شعوب (جمع شعب بر وزن صعب) به معنی گروه عظیمی از

۱. روح البیان، ج ۹، ص ۹۰- در تفسیر قرطبی نیز همین شأن نزول ها آمده است، ج ۹، ص ۶۱۶.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص: ۴۸۷.



مردم و قبائل (جمع قبیله) چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند؟ جمعی گفته‌اند دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبائل است، همان‌طور که شعب امروز بر یک ملت اطلاق می‌شود.

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می‌دانند: و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‌اند. ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.^۱

نکات تفسیری

۱) تفاوت‌های تکوینی نشانه کرامت نیست

مراد از ذکر واثی مطلق مرد و زن است و آیه شریفه در این مقام است که مطلق تفاضل به طبقات به سفید پوستی و سیاه پوستی و عربیت و عجمیت و غنی بودن و فقیر بودن و به بردگی و مولایی و به مردی و زنی را از بین ببرد. و معنای آیه این است که: هان ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، پس هر یک از شما انسانی هستید متولد از دو انسان و از این جهت هیچ فرقی بایکدیگر ندارید و اختلافی هم که در بین شما هست و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده، اختلافی است مربوط به جعل الهی، نه به خاطر کرامت و فضیلت بعضی از شما بر بعضی دیگر، بلکه برای این است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماعتان کامل شود.^۲

یکی از ابتدائی‌ترین شرایط زندگی اجتماعی شناخت افراد از یک دیگر است؛ که اگر آن نباشد در یک روز نظام جامعه انسانی به هم می‌ریزد. نه گنهکار از بیگانه شناخته می‌شود و نه طلبکار از مدیون و نه فرمانده از فرمانبر و نه پیشوایان از پیروان و... آری خداوندی که انسان را برای چنین زندگی آفرید؛ او را به نژادها و قبائل و طوائف با ویژگی‌های کاملاً متفاوت و در هر قبیله افرادی با خصوصیت‌های شخصی قرار داد که مسئله معارفه کاملاً حل شود.^۳

در نتیجه مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست و کسی بر دیگری برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۳۱۴.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۸.

۳. پیام قرآن، ج ۲، ص ۴۵۰.



بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد و ائتلاف در بینشان تمام گردد، چون اگر شناسایی نباشد، نه پای تعاون در کار می آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم، دیگران را در بند بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد و در نتیجه کار بشر به اینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دواى دردش بود، درد بی درمانش شود.^۱

۲) ارزش های راستین و ارزش های کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پرافتخاری باشد و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزش ها تلاش می کند. ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگ ها کاملاً متفاوت است و گاه ارزش های کاذب جای ارزش های راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند و لذا برای تحلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رایج ترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والاتر می شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسئله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند و دائماً برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمرد.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آن را معیار می شمردند. اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر، یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزگاری و تعهد و پاکی او می شمرد حتی برای موضوعات مهمی،

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۹.



همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش های اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزش ها مهم تر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست و انسان را از اسارت خون و قبیله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت و او را برای یافتن خویش به درون جاننش و صفات و الایش رهبری کرد! جالب اینکه در شان نزول هایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند، ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسئله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند و حتی وحدت آن را براخوت اسلامی و وحدت دینی مقدم می شمردند و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گویی نمی خواهند بیدار شوند و به حکم اسلام باز گردند!^۱

۳) تفاخر به انساب

مفسرین^۲ گفته اند: آیه شریفه در این مقام است که ریشه تفاخر به انساب را بزند. و بنا بر این، مراد از جمله «مِنْ ذَكَرٍ أَثْنَى» آدم و حوا خواهد بود و معنای آیه چنین می شود: ما شما مردم را از یک پدر و یک مادر آفریدیم، همه شما از آن دو تن منتشر شده اید، چه سفیدتان و چه سیاهتان، چه عربتان و چه عجمتان. و ما شما را به صورت شعبه ها و قبیله های مختلف قرار دادیم، نه برای اینکه طائفه ای از شما بر سایرین برتری و کرامت داشت، بلکه صرفاً برای این که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلا و معاملاتتان بهتر انجام گیرد، چون اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتاً یکدیگر را نشناسند، رشته اجتماع از هم می گسلد و انسانیت فانی می گردد.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور تفاخر به آباء و اموال و اولاد دور می زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» محصول آن انسان هایی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۹۹-۲۰۲.

۲. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۳.

۴) تفاخر به نسب از رفتارهای جاهلیت است

قرآن مجید بعد از آن که بزرگ‌ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسئله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: خداوند دانا و آگاه است «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.^۱

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر ﷺ در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: «دَعُوْهَا فَإِنَّهَا مُتَّبِعَةٌ؛ آن را رها کنید که چیز متعقنی است!»^۲

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرًا مسلمان می‌شمردند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه‌ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» بنا شود و ارزش‌های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن برچیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۸.

۲. صحیح مسلم، (طبق نقل فی ظلال، ج ۷، ص ۵۳۸).

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۲.

۵) نفی امتیازات قومی و نژادی

پیامبران خدا مخصوصاً پیامبر اسلام ﷺ هیچ گونه امتیاز «نژادی» و «قومی» را نمی پذیرفتند، بلکه تمام نژادها و زبان ها و اقوام و ملت های جهان، همه و همه در نظرشان یکسان بود. در حدیث معروفی از پیامبر اسلام ﷺ آمده است که در سرزمین منی (در مراسم حج) در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و این سخنان را ایراد فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! الْإِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، إِلَّا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لَأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرٍ وَلَا لَأَحْمَرٍ عَلَى أَسْوَدٍ، إِلَّا بِالتَّقْوَى، إِلَّا هَلْ بَلَغْتُ؟! قَالُوا نَعَمْ! قَالَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ: ای مردم! بدانید: خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندم گون و نه گندم گون بر سیاه پوست، مگر به تقوا، آیا متن دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!»^۱

بحثی درباره تقوی^۲

قرآن، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده، چنان که در (آیه ۸ سوره شمس) می خوانیم: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.»

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می فرماید: «لَمَسْجِدٍ أُتِيَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛ مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی.»

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که تقوی همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از فجور و گناه بازمی دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی ها می شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم، زیرا تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگه داری چیزی است و منظور در

۱. اعتقاد ما، ص ۴۱.

۲. در بررسی آیات، مفصل درباره تقوی بحث شد در این جا به اختصار اشاره می کنیم.



اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

- ۱- نگه داری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.
 - ۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.
 - ۳- خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.^۱
- تقوی همان حالت خویشتن داری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

تقواتها کرامت و امتیاز حقیقی است

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» این جمله مطلب تازه‌ای را بیان می‌کند و آن عبارت از این است که چه چیزی نزد خدا احترام و ارزش دارد. تا قبل از این جمله می‌فرمود:

در این جمله می‌خواهد امتیازی را که در بین آنان باید باشد بیان کند، اما نه امتیاز موهوم، امتیازی که نزد خدا امتیاز است و حقیقتاً کرامت و امتیاز است. توضیح اینکه: این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود و در بین اقران خود دارای شرافت و کرامتی خاص گردد. و از آنجایی که عامه مردم دل بستگی‌شان به زندگی مادی دنیا است قهراً این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند و همه تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کار می‌گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفروشند و بلندی و سروری کسب کنند.

در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است و ذره‌ای از شرف و کرامت به آنان نمی‌دهد و او را تا مرحله شقاوت و هلاکت ساقط می‌کند. آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا می‌برد و به سعادت حقیقی که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا. آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان



تقوی است که به طفیل سعادت آخرت سعادت دنیا را هم تامین می کند و لذا خدای تعالی فرموده: «تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» و نیز فرموده «وَتَزُودُوا قِائِمَ خَيْرِ الزَّادِ التَّقْوَى»^۱ و وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهرا گرامی ترین مردم نزد خدا با تقوی ترین ایشان است، هم چنان که در آیه مورد بحث هم همین را فرموده.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» این جمله مضمون جمله قبل را تاکید می کند و در ضمن اشاره ای هم به این معنا دارد که اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوی را برای کرامت یافتن انسان ها برگزید، برای این بود که او به علم و احاطه ای که به مصالح بندگان خود دارد می داند که این مزیت، مزیت حقیقی و واقعی است، نه آن مزایایی که انسان ها برای خود مایه کرامت و شرف قرار داده اند، چون آنها همه، مزایایی وهمی و باطل است. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُؤُورٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲

آیه شریفه دلالت دارد بر این که بر هر انسانی واجب است که در هدف های زندگی خود تابع دستورات پروردگار خود باشد، آنچه او اختیار کرده اختیار کند و راهی که او به سویی هدایت کرده پیش گیرد. و خدا راه تقوی را برای او برگزیده، پس او باید همان را پیش گیرد. علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه سنت های زندگی دین خدا را سنت خود قرار دهد.^۳

ضمناً از آیه شریفه استفاده می شود که تقوا تنها یک مسئله اخلاقی محسوب نمی شود؛ بلکه یک مسئله مهم اجتماعی است که سامان یافتن زندگی اجتماعی بشر تنها در پرتو آن میسر است. تقوای اقتصادی، تقوای سیاسی، تقوای زبانی و بالاخره تقوای فکری یا به عبارت دیگر تقوا در تمام زمینه ها.^۴

روایات

(الف) در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر ﷺ در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

۱. شما متاع دنیا را می خواهید، ولی خدا آخرت را. سوره انفال، آیه ۶۷.

۲. برای زندگی ابدی خود توشه جمع کنید که بهترین توشه تقوی است. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۳. این زندگی دنیا چیزی بجز لَهو و لعب نیست و خانه آخرتست که زندگی واقعی است، اگر می توانستند بفهمند. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۹۱-۴۹۰.

۵. پیام قرآن، ج ۲، ص ۴۵۱.



«یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبة الجاهلیة وتعاضمها بابائها، فالناس رجال: رجل برقی کریم علی الله وفاجر شقی هین علی الله والناس بنو آدم وخلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر واثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اثناکم ان الله علیم خبیر»^۱

ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و باتقوا و ارزشمند نزد خدا و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.

ب) و نیز در حدیث دیگری در جمله هایی کوتاه و پرمعنی از آن حضرت آمده است: «ان الله لا ینظر الی احسابکم ولا الی انسابکم ولا الی اجسامکم ولا الی اموالکم ولكن ینظر الی قلوبکم، فن کان له قلب صالح تحن الله علیه و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم»^۲

خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند و نه به اجسام شما و نه به اموالتان، ولی نگاه به دل های شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید و محبوبترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

ج) پیامبر ﷺ می فرماید:

«کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب و لیتنهین قوم یفخرون بابائهم اولیکون اهون علی الله من الجعلان»^۳

همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید و گر نه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورنند پست تر خواهید بود!

د) امیر مؤمنان علی ؑ (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت ﷺ روی آن تکیه شده است.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶.

۲. تفسیر المراغی، ج ۲۶، ص ۱۴۳.

۳. فی ظلال، ج ۷، ص ۵۳۸.



در یک جاتقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید:
 «الا وان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها و خلعت لجمها، فتحمتم بهم فی النار! الا وان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة!»^۱
 بدانید گناهان همچون مرکب های سرکش است که گنه کاران بر آنها سوار می شوند و لجامشان گسیخته می گردد و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.
 اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند و تا قلب بهشت پیش می تازند.

ه) و در جای دیگری می فرماید:
 «اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیزو الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهلہ ولا یحرز من لجا الیه، الا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا.»^۲
 بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند.
 و) و باز در جای دیگر می افزاید:

«فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبالا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته.»^۳
 چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناه گاهی است مطمئن.

ز) از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: خداوند بزرگ روز قیامت می فرماید: به شما فرمان دادم اما شما آنچه را که سفارش کرده بودم ضایع ساختید و در فکر بالا بردن انساب خود بودید، امروز هم من نسب خود را بالا برده انساب شما را پائین می آورم کجا هستند پرهیزکاران؟ که گرامی ترین فرد در پیشگاه الهی با تقواترین فرد خواهد بود.^۴

ح) روایت شده است که مردی از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پرسید: کدامین انسان برتر است؟ حضرت از روی زمین دو کف خاک برگرفته فرمود: کدامیک از این دو کف خاک برتر است؟ مردم از خاک آفریده شده اند هر کدام که با تقواتر باشند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. همان، خطبه ۱۵۷.

۳. همان، خطبه ۱۹۰.

۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۲۲۴.



برتر خواهند بود.^۱

ابوبکر بیهقی با اسناد خود از عبایه بن ربیع از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند بندگان خود را به دو قسم تقسیم کرده مرا در بهترین قسم قرار داده است آنجا که می‌فرماید: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ» (واقع، ۴۱) من از یاران دست راستم و از بهترین آنان می‌باشم، سپس این دو قسم را به سه دسته تقسیم کرده مرا در بهترین ثلث آن قرار داد آنجا که فرمود: «وَأَصْحَابُ الْمِئْمَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (واقع، ۹) من از سابقین هستم و بهترین آنان هم هستم، آن گاه این سه دسته را تقسیم به قبائلی کرد و مرا در بهترین قبیله‌ها قرار داد، آنجا که فرمود:

«وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» که من با تقواترین فرزندان آدم هستم و فخری هم ندارم و گرامی‌ترین آنان هستم و مباحاتی هم نمی‌کنم، آن گاه قبائل را به بیت‌ها تقسیم کرده مرا در بهترین آن بیت‌ها قرار داد آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» من و اهل بیتم از گناهان پاکیزه هستم.^۲

داستان

□ مردی از اهالی بلخ می‌گوید: در سفر خراسان در خدمت امام رضا ﷺ بودم، روزی سفره غذا انداختند و امام همه غلامان و خدمتگزاران خود حتی سیاهان را بر سر سفره نشانید تا با آنها غذا بخورند.

عرض کردم: فدایت شوم! بهتر است برای اینان سفره جداگانه می‌انداختند. امام فرمود: ساکت باش! خدای همه مایکی است، پدر و مادرمان نیز یکی است و پاداش بستگی به عمل اشخاص دارد.^۳

□ زید برادر امام رضا ﷺ در مدینه قیام کرد، خانه‌های گروهی را آتش زد و تعدادی را کشت. به این جهت او را زید النار (زید آتش افروز) می‌گفتند. مأمون افرادی را فرستاد او را گرفتند و نزد وی آوردند. مأمون (به خاطر برادرش امام رضا از تقصیراتش گذشت) و دستور داد او را نزد برادرش، امام رضا ببرید.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۲۵.

۳. بحار: ج ۴۹، ص ۱۰۱.



حسن پسر موسی می گوید: در خراسان در مجلس حضرت رضا علیه السلام بودم، زید هم در آن مجلس بود، امام که مشغول صحبت شد، زید بی اعتناء به سخنان امام متوجه عده ای از افراد مجلس شد و گفت: ما چنین و چنانیم و به خویشتن می بالید. امام رضا علیه السلام سخنان زید را شنید و فرمود: ای زید! گفتار بقال های کوفه تو را گول زده و مغرور کرده است که می گویند: خداوند به خاطر پاکدامنی فاطمه علیها السلام فرزندان او را به آتش جهنم حرام کرد.

به خدا سوگند! این مقام، مخصوص (حسن و حسین) و فرزندان بلا واسطه (فاطمه زهرا) است.

آیا ممکن است پدرت امام موسی بن جعفر بندگی کند، روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت بگذراند و تو معصیت خدا را بکنی فردای قیامت هر دو داخل بهشت شوید؟ اگر چنین باشد، مقام تو در پیش خداوند بالاتر از امام موسی بن جعفر خواهد بود. زیرا پدرت با زحمت بهشت رفته اما تو بدون زحمت داخل بهشت شده ای.

در صورتی که حضرت علی بن الحسین می فرماید: «لمحسننا کفالن من الاجرو لمسیئنا ضعفان من العذاب؛ اجر نیکوکاران ما خاندان، دو برابر و عذاب گناهکاران ما، نیز دو برابر خواهد بود.»

زید گفت: من برادر و پسر شما هستم و به خاطر شما من هم وارد بهشت می شوم. امام علیه السلام فرمود:

آری! تو آن وقت می توانی برادر من باشی که از خدا اطاعت کنی. سپس فرمود:

پسر نوح مادامی که معصیت نکرده بود از خاندان او بود، ولی هنگامی که گناه کرد، خداوند او را از خاندان نوح به شمار نیاورد و در پاسخ درخواست حضرت نوح علیه السلام (که نجات فرزندش را از غرق شدن در آب از او می خواست) فرمود: «انه لیس من اهلک؛ او از خاندان شما نیست او متمرّد و معصیت کار است.»^۱

خلاصه و نتیجه گیری

- مسلمانان باید بکوشند تا فرهنگ قرآن و اهل بیت پیامبر علیهم السلام در جامعه زنده گردد. جز تقوا به هیچ کدام از وسایل مادی و خرافی امتیاز ندهند.
- اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان



جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر ﷺ در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: «دَعُوْهَا فَاِنَّهَا مُنْتَبَهَةٌ؛ آن را رها کنید که چیز متعفن است!»

• از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: خداوند دانا و آگاه است «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است.

• همه انسان‌ها حتی یاران پیامبر ﷺ در گرو اعمال خویشند و اصل قرآنی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ؛ گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست» درباره آنها نیز صادق است.

• مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست و کسی بر دیگری برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد و ائتلاف در بینشان تمام گردد.

• از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که تقوی همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکرو نیت او را از آلودگی‌های می‌شوید.

• و نیز از آیه شریفه استفاده می‌شود که تقوا تنها یک مسئله اخلاقی محسوب نمی‌شود؛ بلکه یک مسئله مهم اجتماعی است که سامان یافتن زندگی اجتماعی بشر تنها در پرتو آن میسر است. تقوای اقتصادی، تقوای سیاسی، تقوای زبانی و بالاخره تقوای فکری یا به عبارت دیگر تقوا در تمام زمینه‌ها.

• از ظاهر سیاق بر می‌آید که مراد از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آدم ﷺ و مراد از زوج‌ها حوا باشد که پدر و مادر نسل انسان است که ما نیز از آن نسل می‌باشیم و به طوری که از ظاهر قرآن کریم بر می‌آید همه افراد به این دو تن منتهی می‌شوند، هم چنان که از آیات زیر همین معنا بر می‌آید که: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا.»



مهربانی با مردم



«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبَ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
هُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»
[سوره آل عمران، آیه ۱۵۹]

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و
مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف
تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها
آمزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما
هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) برخدا توکل
کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.»



شان نزول

گرچه در این آیه یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر ﷺ داده شده و از نظر محتوا مشتمل بر برنامه های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول درباره حادثه احد است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از جنگ فرار کرده بودند، اطراف پیامبر ﷺ را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند.^۱

واژه های مهم

— فظ

کلمه: فظ به معنای جفا کار بی رحم است و غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت.

— انفض

کلمه: انفضاض که مصدر فعل انفضوا است به معنای متفرق شدن است.^۲
 راغب گفته: فُضَّ شکستن و پراکندن شیء است مثل شکستن مهرنامه و به طور استعاره گفته اند «انْفَضَّ القوم» یعنی قوم پراکنده شدند «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا الْقَلْبُ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» اگر بد رفتار و قسی القلب بودی حتما از اطراف تو متفرق می شدند. «ایضا هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا» (منافقون، ۷) آنها کسانی اند که می گویند به کسانی که در نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا متفرق شوند.

در نهج البلاغه خطبه ۱۲۲ درباره جمعی فرموده: «اللَّهُمَّ إِنِّي رَدُّوا الْحَقَّ فَأَفْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ».

خدایا اگر حق را رد کردند اجتماعشان را متفرق گردان.

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۶.

۳. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۸۲.

— غلیظ القلب

به کسی می گویند که سنگ دل می باشد و عملاً انعطاف و محبتی نشان نمی دهد بنا براین، این دو کلمه گرچه هر دو به معنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر ﷺ و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهگار می کند.^۱

— لنت

لین یعنی نرمی. ضد خشونت است، که در اجسام به کار می رود و سپس در باره اخلاق و سایر معانی به طور استعاره به کار می رود.

می گویند: فلانی اخلاقش ملایم و نرم است و دیگری خشن و ناملایم، که این هر دو صفت گاهی به صورت مدح و ستایش و زمانی به گونه سرزنش و نکوهش به اختلاف موقعیت ها گفته می شود. در آیه فرمود: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ» در اثر رحمتی که از خداوند است و تو «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» هستی با مردم ملایمت داری.

«وَأَنْتُمْ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (زمر، ۲۳) آنگاه وجودشان و دل هایشان به سوی یاد خدا نرم و مطیع می شود که اشاره ای است به پذیرش حق و اذعان به اوست بعد از انکار و دور بودنشان از او.^۲

— قلب

قَلْبُ الشَّيْءِ: برگرداندن و وارونه نمودن آن چیز از سویی و رویی به سویی و رویی دیگر.

قَلْبُ الْإِنْسَانِ: برگرداندن انسان، از راه و روشش و اندیشه اش به راهی و اندیشه ای دیگر.^۳

در این که «فَظًا» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یادو معنی متفاوت رامی رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می گوید: «بعضی گفته اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۳۶.



قریب الافق هستند به خاطر این است که «فَطَّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می رود و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگ دلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در سخن و دیگری خشونت در برخورد عملی است.^۱

نکات تفسیری

۱) پیامبر مظهر اخلاق کریمه و افعال حسنه

این آیه دلالت است بر اختصاص پیغمبر ما به اخلاق کریمه و افعال حسنه و از عجائب حضرتش این که اسباب بزرگی را بیش از همه دارا بود زیرا نسبش از همه عالی تر و مقاماتش از همه والاتر و اشجع و سخی ترین و پاک ترین و فصیح ترین آنها بود ولی در عین حال از همه متواضع تر بود و از تواضع او این بود که لباس خود را خود وصله می زد و نعلین خود را پینه می کرد و برالاغ سواری می شد و دعوت بندگان و بردگان را اجابت می فرمود و بر خاک می نشست و مردم را بدون خشم و اخم و رنجاندن خاطر به خدا می خواند.

سیاق آیات نشان می دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احداست که دوست و دشمن سخت ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر ﷺ وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر ﷺ در بالاترین سطح خوش خویی و محبت و مهربانی بود و کمتر انسانی را می توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خویی نکند.^۲

در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر ﷺ شده و می فرماید: در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تند خو و سنگ دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» سپس دستور می دهد که از تقصیر آنان بگذر و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آموزش کن یعنی نسبت به بی وفایی هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می کنم و در مورد مخالفت هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آموزش آنها را از من بطلب.

به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط بحق من است من

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲. همان.



می بخشم پیامبر ﷺ به فرمان خدا عمل کرد و آنها را به طور عموم مشمول عفو خود ساخت. روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر ﷺ غیر از این می کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دل جویی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند. در این آیه به یکی از صفات مهم که در رهبری لازم است اشاره شده و آن، مسئله گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تند خو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری بازمی ماند و بهمین دلیل علی ﷺ در یکی از کلمات قصار خود می فرماید: «آلة الرياسة سعة الصدر» وسیله رهبری گشادگی سینه است.^۱

۲) پیام آیه برای مومنان

و در آیه نیز ترغیب مؤمنان است بر عفو از گناهکار و نیز طلب آموزش بر بدکار و نیز ترغیب است بر مشورت با یکدیگر در امور خود و همچنین نهی است از خشونت در گفتار و غفلت در اخلاق و جفای در عمل و نیز آیه شریفه مومنان را به توکل به خدا و واگذاری کارها به او می خواند و نیز دلالت دارد بر لطف الهی که اگر رحمت نبود و نرمی و تواضع از پیغمبر صادر نمی شد و کسی دعوت او را نمی پذیرفت و نیز بیان کرده که امور نفرت آور از پیغمبر ما و دیگر انبیاء و مردم مانند آنها و جانشینان آنها که حجت بر مردم هستند به دور است و این آیه نیز آنها را از گناهان کبیره پاک می داند زیرا نفرت نسبت به گناهان کبیره بیشتر است.^۲

۳) آثار رحمت پیامبر

در این آیه شریفه التفاتی به کاررفته، چون در آیات قبل خطاب متوجه عموم مسلمین بود و در این آیه متوجه شخص رسول خدا ﷺ شده و خطاب در اصل معنا

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۱۶.



در حقیقت باز به عموم مسلمین است و می خواهد بفرماید: رسول ما به رحمتی از ناحیه ما نسبت به شما مهربان شده است و به همین جهت به او امر کردیم که شما را عفو کند و برایتان استغفار نماید و با شما در امور مشورت کند و وقتی تصمیمی گرفت بر ما توکل کند.

دلیل درخواست عفو هم خرده ایست که بعضی معترضین نسبت به رسول خدا ﷺ در باره جنگ و کشته هایشان گرفته اند و به خاطر همین نسبت ناروا، خدای تعالی از سخن گفتن با آنان اعراض نموده و روی سخن به رسول خدا ﷺ کرده، فرموده: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ».

و این سخن به خاطر اینکه حرف «فا» در اول آن آمده فرع و نتیجه گیری از کلامی دیگر است که البته صریحاً در آیات نیامده، ولی سیاق بر آن دلالت دارد و تقدیر کلام چنین است: «و اِذَا كَانَ لَهُمْ مَاتَرِيهٖ مِنَ الشَّبَاهَةِ بِالَّذِينَ كَفَرُوا وَ التَّحَسُّرُ عَلَى قَتْلِهِمْ، فَبِرَحْمَةٍ مِّنَّا لَنْتَ لَهُمْ وَ اِلَّا لَانْفُسًا مِّنْ حَوْلِكَ» «وقتی حالشان چنین است که می بینی، سخنانی نظیر سخنان کفار دارند و بر کشتگان خود تحسروا و اندوه می خورند، پس به رحمتی از ما نسبت به آنان مهربانی می کنی، چون اگر چنین نکنی از پیرامونت متفرق می شوند. (و خدا داناتر است).»^۱

۴) شرط عفو خطاکاران و مشورت با مردم

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

این جمله برای این آمده که سیره رسول خدا ﷺ را امضاء کرده باشد، چون آن جناب قبلاً هم همین طور رفتار می کرده و جفای مردم را با نرم خویی و عفو و مغفرت مقابله می کرده و در امور با آنان مشورت می کرده است، به شهادت اینکه اندکی قبل از وقوع جنگ با آنان مشورت کرد و این امضاء اشاره ای است به این که رسول خدا ﷺ بدانچه مامور شده عمل می کند و خدای سبحان از عمل او راضی است.

در این جمله خدای تعالی، رسول گرامی خود ﷺ را مامور کرد تا آنان را عفو کند تا در نتیجه بر اعمال ایشان اثر معصیت مترتب نشود و از خدا برایشان طلب مغفرت کند یا اینکه مغفرت بالاخره کار خود خدای تعالی است.

«فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» و چون خدای تعالی تو را به خاطر اینکه به او توکل کرده ای دوست می دارد در نتیجه ولی و یاور تو خواهد بود و درمانده ات نخواهد گذاشت و به همین جهت که اثر توکل به خدا یاری و عدم خذلان است، دنبال

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۸۷، با کمی تغییر.



این جمله فرمود: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ... وَمُؤْمِنِينَ» را هم دعوت کرد به توکل و فرمود: اگر خدا شما را یاری کند کسی نیست که بر شما غلبه کند و اگر شما را درمانده گذارد کیست که بعد از خدا شما را یاری کند؟ آن گاه در آخر آیه بابه کار بردن سبب توکل (که ایمان باشد) در جای خود توکل مؤمنین را امر به توکل نموده و می فرماید: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»، یعنی مؤمنین به سبب اینکه ایمان به خدا دارند و ایمان دارند به اینکه ناصر و معینی جز او نیست باید فقط بر او توکل کنند.^۱

۵. مراد از فی الامر

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن و رای و نظر آنها را بخواه.

این دستور به خاطر آن است که پیامبر ﷺ قبل از آغاز جنگ احد در چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده پیامبر ﷺ نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آنها مشورت کن هر چند نتیجه مشورت در پاره ای از موارد، سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است.^۲

۶. توکل و مشورت در امور

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف به خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود، بنا بر این پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر گونه تردید و دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می باشد. قابل توجه اینکه در جمله بالا مسئله مشاوره به صورت جمع ذکر شده (و مشاور هم) ولی تصمیم نهایی تنها به عهده پیامبر ﷺ و به صورت مفرد ذکر شده (عزمت).

۱. همان، ص ۸۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۳.



این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می‌کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد، زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می‌دهند، اما اجرای آن را به دست دولت‌هایی می‌سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می‌شود.

موضوع مهم دیگر این که جمله فوق، می‌گوید: به هنگام تصمیم‌نهایی باید توکل بر خدا داشته باشید یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن.

البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرف نظر کند چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدای دانست به او فرمود: «اعقلها و توکل» یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن؛ بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» در پایان آیه دستور می‌دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

و ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که توکل باید حتماً بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.^۱

در آیه «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» (آل عمران، ۱۶۰) که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن اینکه: قدرت او بالاترین قدرت هاست، به حمایت هر کس اقدام کند هیچ کس نمی‌تواند براو پیروز گردد. همان طور که اگر حمایت خود را از کسی برگیرد هیچ کس قادر به حمایت او نیست، کسی که این چنین همه پیروزی‌ها را از او



سرچشمه می‌گیرد، باید به او تکیه کرد و از او کمک خواست. این آیه افراد با ایمان را ترغیب می‌کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز به قدرت شکست ناپذیر خدا تکیه کنند.

و در حقیقت روی سخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. و به او دستور می‌داد. و اما در این آیه روی سخن به همه مؤمنان است. و به آنها می‌گوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند و لذا در پایان آیه می‌خوانیم: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان تنها بر ذات خداوند، باید توکل کنند.

ناگفته پیداست، که حمایت خداوند، یا ترک حمایت او نسبت به مؤمنان بی حساب نیست و روی شایستگی‌ها و لیاقت‌ها صورت می‌گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند هرگز مشمول یاری او نخواهند بود و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیت خالص و عزم‌های راسخ و تهیه همه گونه وسائل لازم، به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود.^۱

نکات تربیتی

الف) مهربانی پیامبر، عامل جذب مسلمانان

در آیه ۶۳ سوره انفال می‌خوانیم:
«لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا الْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛

(ای پیامبر ما!) اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی موفق نمی‌شدی؛ ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است.

ایجاد یک امت مسلمان پر قدرت از آن مردم عقب افتاده و تبدیل دل‌های پراکنده و پراز کینه آنها، به قلب‌هایی متحد و مهربان، یک معجزه الهی بود. بنابراین، اگر یکی از معجزات مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را تألیف قلوب و جمع بین جمعیتی خشن و پر کینه و ایجاد محبت و صفا و صمیمیت بین آنها بدانیم، سخن به گزافه نگفته ایم.

۱. همان، ص ۱۵۱.



آیا آئینی که معجزه آن تألیف قلوب و مهربانی و رحمت و عطوفت است، آئین خشونت است!

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، ۴)

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر ﷺ را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور و رفق و مدارا و تحمّل سختی‌ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده‌اند^۱ و این نشان می‌دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خویی و نرمش و مدارا ندانسته‌اند بلکه آن را مجموعه‌ای از صفات والای انسانی شمرده‌اند و به تعبیر دیگر تقریباً همه اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده‌اند.

ب) قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت

در سوره لقمان، وی به فرزندش چنین توصیه می‌کند: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لَقْمَان، ۱۸ و ۱۹) (پسرم!) بآبی اعتنائی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد- (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن. از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزین) که زشت‌ترین صداها صدای خران است. «تُصَعِّرُ» از ماده «صَعَرَ» (بروزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند، سپس به هر گونه روی گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیان گرایین معنی باشد که بد خلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسان‌ها است، می‌فرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می‌دهد که همه از صفات رذیله‌ای است که باعث تنفر مردم می‌شود. در این بر چهار چیز تأکید شده است: نخست این که می‌گوید «بآبی اعتنائی از مردم روی مگردان» «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ».

سپس می‌افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد». «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ».

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ذیل آیه فوق.



و در سومین و چهارمین جمله می‌گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد نزن که زشت‌ترین صداها صدای خران است» «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ أَنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ».

این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه‌ای از خوش رویی و تواضع و نرمش و درسخن و رفتار را منعکس می‌کند و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابه لای کلمات خود آن را بیان فرموده است.

ج) تعریف حسن خلق

حسن خلق شاید از اموری باشد که بی‌نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می‌توان گفت: حسن خلق از مجموعه‌ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت‌های این و آن». هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می‌گویند. در حدیث جامع و جالبی از امام صادق (ع) در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ تعریف حسن خلق چیست؟» امام (ع) فرمود: «تَلِينَ جَانِبِكَ وَتُطِيبُ كَلَامَكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛ با نرمش و مدارا با مردم رفتار می‌کنی و سخن خویش را پاکیزه می‌گردانی و برادرت را با خوش رویی ملاقات می‌نمایی».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا (ص) به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می‌فرماید: «أَمَّا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى، وَأَنْ لَمْ يُصِبْهُ لَمْ يَسْخَطْ؛ تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود».^۲

د) حسن خلق در سیره پیشوایان دین

یکی از بهترین راه‌ها برای کسب فضیلت حسن خلق و ملاحظه آثار شگفت‌انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است:

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۹.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷، حدیث ۵۲۲۹.



۱- در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) می خوانیم که می فرماید: از پدرم علی (علیه السلام)، از روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) همیشه چهره ای خندان داشت، بر مردم آسان می گرفت و با نرمش رفتار می کرد، خشن و سنگ دل نبود و فریاد نمی کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی گفت، عیب جوئی نمی کرد، متملق و ستایش گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می زد، امیدواران را ناامید نمی کرد، سه چیز را همیشه رها می نمود، مذمت، عیب جوئی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی گفت، مگر در جائی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می دوختند گویی پرنده ای بالای سر آنها نشسته است. و هنگامی که ساکت می شد آنها سخن می گفتند و ابهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان بود که کسی جرئت نمی کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش گری کند»^۱.

۲- در حالات علی (علیه السلام) در حدیث معروفی می خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت هم سفر شد، هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می رفت و راه دیگری به سوی مقصد یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی (علیه السلام) راه کوفه را رها کرد و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد: مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود: می دانم. عرض کرد: اگر می دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده با من آمدید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است: یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شما است؟ فرمود: آری.

یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد)^۲.

پیامدهای سوء خلق

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می توان آن را به بد زبانی و خشونت

۱. جلاء الافهام ابن قیم جوزی، ص ۹۲، مطابق نقل کتاب پرورش روح، ج ۱، ص ۷۹.

۲. سفینه البحار، چاپ جدید، ج ۲، ماده خلق، ص ۶۹۲.



تفسیر کرد.

افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بلای عظیمی برای خود و خانواده و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند محسوب می‌شوند.

سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی که به این درد بزرگ مبتلا هستند، غالباً در جامعه منزوی می‌شوند و مردم با آنها قطع رابطه می‌کنند و اگر به خاطر الزام‌های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراوده با آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می‌فرستند و تا بتوانند از آنها می‌گریزند.

هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی‌تواند آن را جبران کند.

به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می‌شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت‌زا.

روایات

(الف) در حدیثی از پیغمبر اکرم (ﷺ) می‌خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَةَ؛ از سوء خلق بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می‌کند).^۱

(ب) در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟ فرمود: «لَأَنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ؛ زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگ تری واقع می‌شود».^۲

ممکن است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می‌کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می‌کنند و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی‌شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۳.

۲. همان، ج ۷۰، ص ۲۹۹.



ج) حضرت علی (علیه السلام) سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می فرماید: «أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءُ الْخُلُقِ؛ شدیدترین مصیبت ها سوء خلق است».^۱

چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می نماید.

د) و نیز از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «لَا وَحْشَةَ أَوْحَشَ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ؛ وحشتی بدتر از سوء خلق نیست».^۲

دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می برد.

ه) به همین دلیل در حدیث دیگری می فرماید: «لَا عَيْشَ لِسَيِّ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد».^۳

چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند.

و) شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا سُوءَ دَلِيسِي الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدانمی کند».^۴

دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن نخواهد رسید.

ز) و نیز از همان حضرت حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ لَيْنٌ الْارِيكَةِ، سَهْلُ الْخُلُقَةِ، الْكَافِرُ سَرُسُ الْخُلُقَةِ سَيِّئُ الطَّرِيقَةِ؛ مؤمن نرم و انعطاف پذیر و خوش خلق است و کافر بد اخلاق و بد روش است».^۵

و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه های ایمان و سوء خلق یکی از نشانه های کفر می باشد.

داستان

شخصی یهودی آمد خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مدعی شد که من از شما طلبکارم و

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷، به نقل از پرورش روح، ج ۱، ص ۸۳.

۲. شرح غرر، ج ۶، ص ۴۰۰.

۳. همان، ص ۳۵۹.

۴. همان.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۶۴.



الان در همین کوچه باید طلب مرا بدهی.

پیغمبر فرمودند: «اولاً که شما از من طلب کار نیستی و ثانیاً اجازه بده که من بروم منزل و پول برای شما بیاورم زیرا پولی همراه من نیست. یهودی گفت: یک قدم هم نمی گذارم از اینجا بردارید هر چه پیامبر با او نرمش نشان دادند او بیشتر خشونت نشان داد با آن جمله که عبا و ردای پیامبر ﷺ را گرفت و به دور گردن حضرت پیچیده و آنقدر کشید که اثر قرمزی در گردن مبارک پیامبر به جای ماند. حضرت که قبل از این ماجرا عازم مسجد برای اقامه نماز جماعت بودند با این پیشامد تأخیر کردند. مسلمین دیدند حضرت نیامدند و وقت گذشت آمدند مشاهده کردند که یک نفر یهودی جلوی رسول خدا ﷺ را گرفته است و آن حضرت را اذیت می کند. مسلمین خواستند یهودی را کنار بزنند و یا احتمالاً کتک کاری کنند.

حضرت فرمود: نه من خودم می دانم با رفیقم چه بکنم شما کاری نداشته باشید، آنقدر نرمش نشان داد که یهودی همان جا گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انك رسول الله». شما با چنین قدرتی که دارید این همه تحمل می کنید! و این، تحمل یک انسان عادی نیست و مسلماً از جانب خداوند مبعوث شده اید.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

● آیه شریفه دلالت دارد بر اختصاص پیغمبر ما به اخلاق کریمه و افعال حسنه و از عجائب حضرتش این که اسباب بزرگی را بیش از همه دارا بود زیرا نسبش از همه عالی تر و مقاماتش از همه والا تر و اشجع و سخی ترین و پاک ترین و فصیح ترین آنها بود، ولی در عین حال از همه متواضع تر بود و از تواضع او این بود که لباس را خود وصله می زد و نعلین خود را پینه می کرد و برالاغ سوار می شد و دعوت بندگان و بردگان را اجابت می فرمود و بر خاک می نشست و مردم را بدون خشم و اخم و رنجاندن خاطر به خدا می خواند.

● سیاق آیات نشان می دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ اُحداست که دوست و دشمن سخت ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر ﷺ وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر ﷺ در بالاترین سطح خوش خویی و محبت و مهربانی بود و کمتر انسانی را می توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خویی نکند.

● پیامبر ﷺ در قانون گذاری، هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون



نظر مسلمانان را می‌خواست و لذا گاهی که پیامبر ﷺ پیشنهادی را طرح می‌کرد مسلمانان نخست سؤال می‌کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می‌باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می‌کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می‌شدند.

● «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف به خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود، بنا بر این پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر گونه تردید و دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می‌باشد.

● آیه شریفه حاوی نکات تربیتی و اخلاقی فراوانی است که ضمن بحث به آنها اشاره شد؛ اصولی که خصوصاً مبلغین و مروجین می‌بایست به آن آراسته باشند تا بتوانند با مردم ارتباط برقرار کرده و از طریق روش‌های ارائه شده پیام قرآن و عترت را به مردم برسانند.



تغییر سرنوشت



«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ
مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا
بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْئَالٍ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ
مِّنْ دُونِهِ مِّنْ وَالٍ»
[سوره رعد، آیه ۱۱]

«برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو
و از پشت سرش او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی]
حفظ می کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (وملتی)
را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است
تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی
(بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و
جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!»

واژه‌های مهم

— معقات

چنان که طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع معقبه است و آن هم به نوبه خود جمع معقب می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند.^۱ و تعقیب هر چیز به معنای آمدن و یا آوردن بعد از آن است و با این حال چنین به نظر می رسد که معقات از پیش رو، معنا نداشته باشد، چون گفتیم معنای معقب، چیزی است که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می رود و معقات، دورش می چرخند.^۲

— حافظ

واژه «حافظًا» از ماده حفظ معنای مشهور و روشنی دارد و آن نگاه داری است و به گفته «مقایس اللغه» به معنای مراعات و مراقبت کردن از چیزی است و به همین جهت به حالت غضب، «حفیظه» گفته می شود، زیرا این حالت ایجاب می کند که انسان، بیشتر مراقبت از خود نماید.

در کتاب التحقيق تعبیر جامعی آمده که می گوید: حفظ واژه ای است که به اختلاف موارد و موضوعات، معانی متفاوتی می دهد (هر چند ریشه اصلی یکی است) گاه گفته می شود مال را حفظ کرد، یعنی از تلف شدن، امانت را حفظ کرد، از خیانت، نماز را حفظ کرد و از فوت شدن، فلان کس را حفظ کرد، یعنی مراقب او بود، سوگند و عهدش را حفظ کرد، یعنی از مخالفت نمودن با آن و فلان مطلب را حفظ کرد یعنی به ذهن سپرد (به گونه ای که از میان نرود)...^۳ و از اینجا معنای حافظ نیز روشن می شود، البته از آنجا که حفیظ صفت مشبیه و حافظ اسم فاعل است، حفیظ معنای عمیق ترو باثبات تری را می رساند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

۳. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم ماده «حفظ».

نکات تفسیری

۱) منظور از معقبات

خداوند حافظ و نگاهبان بندگان خود می باشد؛ برای انسان مأمورانی است که پی در پی از پیش رو و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بی قید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاه ها بیافکند و دست به هر ندام کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و مأموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا يَفْعَلُ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود مأموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مسئله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْعَالٍ مَرَدُّ لَهُ» و هیچ کس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد «وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَاَلٍ»

به همین دلیل هنگامی که مقدرات حتمی خداوند جاری گردد و یا فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می شوند و انسان را تسلیم حوادث می کنند!

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماری ها، میکروب ها، انواع حادثه ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند، مخصوصاً به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچ گونه تجربه ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است و گاه انسان تعجب می کند که کودک چگونه از لابه لای این همه حوادث جان به سلامت می برد و بزرگ می شود، مخصوصاً در خانواده هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می شوند و در میان انبوه

۱. در باره معنای آن مفسران اختلاف نظر بسیاری دارند که مورد نقد علامه قرار گرفته است. ر. ک.

المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۱۶ - ۳۱۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۴۱.



محرومیت‌ها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می‌کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می‌کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است.

در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می‌آید و او معجزه‌آسا از آنها رهایی می‌یابد به طوری که احساس می‌کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می‌کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است، از جمله:

در روایتی از امام باقر (ع) می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ يَقُولُ يَا أَمْرُ اللَّهِ مِنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبِي أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبَهُ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَدُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمُتَقَادِرِ وَهُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِي بِاللَّيْلِ وَمَلَكَانِ يَحْفَظَانِي بِالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانِ»^۱

در تفسیر علی بن ابراهیم، در روایت ابی جارود از امام پنجم (ع) در قول خدا «از او است پی‌گیرها از پیش و از پس که نگهش دارند به فرمان خدا» می‌فرمود: به فرمان خدا از اینکه در چاهی افتد، یا دیواری بر او فرود آید یا بدو بدی رسد، تا چون مقدّر آید او را بان رها کنند و به دست مقدراتش سپارند، آن دو فرشته‌اند پاسبان شب، و دو تا پاسبان روز که بدنال هم باشند.

در حدیثی دیگر از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَكَانِ يَحْفَظَانِيهِ فَإِذَا جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَلَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَمْرِ اللَّهِ»^۲

هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می‌کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرارسد، او را تسلیم حوادث می‌کنند (بنابراین آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می‌کنند).

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: «وَقَالَ ع إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَانِ يَحْفَظَانِيهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ»^۳

با هر آدمی دو فرشته است که او را می‌پایند و چون قدر- الهی- رسد بدان واگذارش

۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۹.

۲ - همان، ج ۵۶، ص ۱۸۶.

۳ - نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۳۰۱.



نمایند، و مدت زندگانی که برای انسان است چون سپری وی را نگهبان است. هم چنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروه‌های مختلف آنها می‌خوانیم:

«و منهم الحفظة لعباده» گروهی از آنها حافظان بندگان اویند.^۱

وظیفه ملائکه نگهبان (معقبات)

معقبات، همان طور که به امر خدا حفظ می‌کنند، از امر خدا نیز حفظ می‌کنند و چون چنین است ناگزیر باید جمله «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» به همین معنا تفسیر و حمل شود.

و از آن چه گفته شد معلوم گردید که وجه اتصال و ارتباط جمله مورد بحث با جمله بعدیش که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» چیست و این که در حقیقت جمله مذکور می‌خواهد جمله مورد بحث را تعلیل کند و معنای مجموع آن دو این است که خدای تعالی این معقبات را قرار داده و بر انسان موکل کرده تا او را به امر خدا از امر خدا حفظ نمایند و از این که هلاک شود و یا از وضعی که دارد دگرگون گردد نگهدارند، چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آن که خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند. مثلاً اگر شکرگزار بودند به کفران مبدل نمایند و یا اگر مطیع بودند عصیان بورزند و یا اگر ایمان داشتند، به شرک بگرانند، در این هنگام خدا هم نعمت را به نعمت و هدایت را به اضلال و سعادت را به شقاوت مبدل می‌سازد و همچنین...^۲

پس اگر ملائکه عملی می‌کنند آن نیز به امر خداست هم چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

«يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»^۳ و نیز می‌فرماید: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ»^۴

از همین جا معلوم می‌شود که این معقبات (نگهبانان)، همان طور که آنچه حفظ می‌کنند به امر خدا می‌کنند، همچنین از امر خدا حفظ می‌کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم به امر خداست همان طور که بقا و استقامت و صحت، به امر خداست، پس هیچ مرکب جسمانی و مادی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا و هیچ یک از آنها ترکیبش انحلال و فساد نمی‌یابد مگر باز به امر خدا، در معنویات هم هیچ

۴. همان، خ، ۱.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۳.

۳. خداوند ملائکه را به همراهی روحی که از امر اوست، نازل می‌فرماید سوره نحل، آیه ۲.

۴. از او در گفتار سبقت نمی‌گیرند و ایشان به امر او عمل می‌کنند. سوره انبیاء، آیه ۲۷.



حالت روحی و یا عمل و یا اثر عملی دوام نمی یابد مگر به امر خدا و هیچ یک از آنها دچار حبط و زوال و فساد نمی شود مگر به امر خدا، آری امر، همه اش از آن خداست و برگشت همه اش به سوی او است.^۱

معنای جمله «مِنْ يَنْ يَدِيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ»، توسعه می یابد و هم امور مادی و جسمانی را شامل می شود و هم امور روحی را پس همه اجسام و جسمانیاتی که در طول حیات ایشان به جسم او احاطه دارد بعضی از آنها در پیش روی او قرار گرفته و بعضی در پشت سر او واقع شده اند و همچنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می پیماید و جمیع احوال روحی که به خود می گیرد و قرب و بعدها و سعادت و شقاوت ها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقاب هایی که برای خود ذخیره می کند، همه آنها یا در پشت سر انسان قرار دارند و یا در پیش رویش.^۲

و این معقباتی که خداوند از آنها خبر داده در این گونه امور از نظر ارتباطش به انسان ها دخل و تصرفهایی دارند و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به اینکه: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آنها که حاضرند و چه آنها که غایبند و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می کند و در عین اینکه فرموده: «اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ»^۳ و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ»^۴ در عین حال و سائنطی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می فرماید: «وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لَحَافِظِیْنَ»^۵

پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را به وسیله این وسائنط که گاهی آنها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آنها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می شتافت، چیزی که هست همان طور که حفظ آنها به امری از ناحیه خداست همچنین فناء آنها و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و متصرف در آن نیست، این حقیقتی است که تعلیم قرآن بدان هدایت می کند، البته آیات در این معانی بسیار است لیکن حاجتی به ایراد

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

۲. همان.

۳. خداوند بر ایشان حافظ است. سوره شوری، آیه ۶.

۴. و پروردگارت بر هر چیزی حافظ و نگهبان است. سوره سبا، آیه ۲۱.

۵. به درستی که بر شما نگهبانانی هست. سوره انفطار، آیه ۱۰.

آنها نیست.^۱

فیض رحمت خدایی کران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی ها و لیاقت ها به مردم می رسد.

در ابتدا خدا نعمت های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، اگر نعمت های الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد در این هنگام نعمت ها را می گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می کند. بنابراین دگرگونی ها همواره از ناحیه ما است و گر نه مواهب الهی زوال ناپذیر است.^۲

معنای حفیظ

از آنجا که حفیظ صفت مشبیه و حافظ اسم فاعل است، حفیظ معنای عمیق تر و با ثبات تری را می رساند. به هر حال هنگامی که این وصف در مورد خداوند به کار می رود معنای گسترده ای دارد که حفظ و مراقبت خداوند را نسبت به تمامی موجودات مادی و معنوی، آسمان و زمین، همچنین حفظ اعمال بندگان و حفظ کتب آسمانی و شرایع و حفظ پیامبران و امامان معصوم از لغزش ها و حفظ هرگونه عهدي که نسبت به بندگانش را شامل می شود. و به این ترتیب حافظ و حفیظ بودن خداوند مفاهیمی همچون قیومیت را در بر می گیرد.

و اگر حفظ الهی نبود هیچ موجودی در پهنه زمین و آسمان لحظه ای به حیات خود ادامه نمی داد، چنان که در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»؛

و اوست که بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می گمارد؛ تا زمانی که مرگ یکی از شما فرارسد؛ (در این هنگام،) فرستادگان ما جان او را می گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان،) کوتاهی نمی کنند». از این آیه به خوبی استفاده می شود که خداوند فرشتگانی را مأمور حفظ انسان ها از حوادث و بلاها تا رسیدن اجل معین کرده است.

در مورد فرشتگان مراقب حفظ اعمال نیز در سوره انفطار می خوانیم: «وَإِنَّ

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۰۷.

عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ - كِرَامًا كَاتِبِينَ - يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛

و به یقین نگاهبانانی بر شما گمارده شده، والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما)، که می دانند شما چه می کنید». (سوره انفطار، آیه ۱۰-۱۲)

بنابراین حافظ بودن خداوند به معنای وسیع کلمه هم از طریق علم و قدرت پروردگار تحقق می یابد، هم به وسیله فرشتگانی که جهت انجام این برنامه ها مأموریت مخصوص دارند.^۱

۲) قانون کلی تغییر

جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچ کدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه، دامن هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملت ها و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدای سازد. به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهم ترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملت ها و اقوام است و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همین جا سرچشمه می گیرد، بنا بر این آنها که همیشه برای تبرئه خویش به دنبال «عوامل برونی» می گردند و قدرت های سلطه گرو و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرت های جهنمی پایگاهی در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

مهم آن است که پایگاه های سلطه گران و استعمار کنندگان و جباران را در درون جامعه خود درهم بکوبیم، تا آنها هیچ گونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.

آنها به منزله شیطانند و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون

۱. پیام قرآن، ج ۴، ص ۳۴۲.



وجود خود برای شیطان ساخته‌اند.

این اصل قرآنی می‌گوید: برای پایان دادن به بدبختی‌ها و ناکامی‌ها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختی‌ها باید فوراً به جستجوی نقطه‌های ضعف خویشتن بپردازیم و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامن روح و جان خود بشوییم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامی‌ها و شکست‌ها را به پیروزی مبدل سازیم، نه اینکه این نقطه‌های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوشش‌های خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه‌ها سرگردان بمانیم! تا کنون کتاب‌ها یا مقالات زیادی درباره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین و عوامل عقب‌نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است، که بسیاری از بحث‌های آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می‌ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه‌های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن، در انقلاب‌های معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل قرآنی را مشاهده می‌کنیم. یعنی بی‌اینکه دولت‌های استعماری و ابرقدرت‌های سلطه‌گروش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا و فرداهای دیگر، برای همه مسلمان‌ها و همه نسل‌های آینده! و می‌بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می‌سازد.^۱

به طور اجمال باید گفت: آیه شریفه به طوری که سیاق هم می‌رساند، این معنا را افاده می‌کند که برای هر فردی از افراد مردم به هر حالی که بوده باشند معقب‌هایی هستند که ایشان را در مسیری که به سوی خدا دارند تعقیب نموده، از پیش رو و از پشت سر در حال حاضر و در حال گذشته به امر خدا حفظشان می‌کنند و نمی‌گذارند حالشان به هلاکت و یا فساد و یا شقاوت، که خود امر دیگر خداست متغیر شود و این امر دیگر که حال را تغییر می‌دهد وقتی اثر خود را می‌گذارد که مردم خود

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۴۸-۱۴۶.



را تغییر دهند، در این هنگام است که خدا هم آنچه از نعمت که به ایشان داده تغییر می‌دهد و بدی را برایشان می‌خواهد و وقتی بدی را برای مردمی خواست دیگر جلوگیری از آن نیست، چون بشر غیر خداوند والی دیگری که متولی امورش شود ندارد تا آن والی از نفوذ اراده و خواست خداوند جلوگیری به عمل آورد.^۱

تأثیر اجل در حوادث

یکی از موارد تأثیر امر، آمدن و سر رسیدن «اجل مسمائی» است که اختلاف و تخلف ندارد و در باره اش فرموده: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»^۲ و نیز فرموده: «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»^۳

عقابی که خداوند معاقبین را با آن عذاب می‌کند همیشه به دنبال نعمتی الهی است که خداوند قبل از آن عقاب ارزانی داشته، به این طریق که نعمت را بر داشته عذاب را به جایش می‌گذارد.

علامه در جای دیگر می‌فرماید:

هیچ نعمتی از نعمت‌های الهی به نقت و عذاب مبدل نمی‌شود مگر بعد از تبدل محلش که همان نفوس انسانی است، پس نعمتی که خداوند آن را بر قومی ارزانی داشته وقتی به آن قوم اضافه می‌شود که در نفوسشان استعداد آن را پیدا کنند و وقتی از ایشان سلب گشته و مبدل به نقت و عقاب می‌شود که استعداد درویشان را از دست داده و نفوسشان مستعد عقاب شده باشد. این خود یک قاعده کلی است در تبدل نعمت به نقت و عقاب.^۴

توضیح^۵ این که حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:

«بِأَمْرِ اللَّهِ مَنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبٍ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يَصِيبُهُ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدْرَ خَلَّوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ وَهِيَ الْمَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانِهِ»

به فرمان خدا، انسان (حفظ می‌شود) از اینکه در جایی سقوط کند، یا دیواری بر

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۳.

۲. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه رای که در میان آن دواست خلق نکردیم جز به حق و برای سرآمدی معین. (سوره احقاف، آیه ۳).

۳. به درستی که وقتی اجل خدا برسد تاخیر انداخته نمی‌شود. (سوره نوح، آیه ۴).

(به عبارتی اگر چه چه اجل مسمی، از قضا حتمی خداوند تخلف ندارد اما تغییر در رفتار انسان‌ها می‌تواند آن را به تأخیر انداخته یا جلو بیندازد).

۴. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۱۳۲.

۵. توضیح کلام علامه از جای دیگر به آن ذمیه شده است.



او بیفتد، یا حادثه دیگری برای او پیش آید، تا زمانی که اجل حتمی فرارسد، در این هنگام آن فرشتگان کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند، آنها دو فرشته اند که مأمور حفظ انسان در شب می باشند و دو فرشته دیگر که در روز او را حفظ می کنند و به طور متناوب جایگزین یکدیگر می شوند^۱

در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر مطلب چنین است، پس لازم نیست ما خود را در برابر خطرات حفظ کنیم و پیشگیری لازم را در برابر سیل و زلزله و بیماری و حوادث رانندگی بنماییم، بلکه مجاز هستیم بی پروا پیش برویم و از هیچ چیز نترسیم؟! در پاسخ به این سؤال باید توجه کرد که اجل و سرآمد عمر انسان، بر دو گونه است: «اجل حتمی» و «اجل غیر حتمی». «اجل حتمی» سرآمدی است که به هیچ وجه راه بازگشت برای آن نیست مثل اینکه قلب انسان حداکثر قدرت ضربانش (در حالی که کاملاً هم سالم باشد) فلان مقدار است، هنگامی که آن عدد کامل شد قلب خواه ناخواه از کار می ایستد، درست مانند ساعتی که باطری آن تمام شده باشد.

اما «اجل غیر حتمی» سرآمدی است که قابل اجتناب است آن نیز بر دو گونه است، بخشی از آن در اختیار انسان است که می تواند با رعایت موازین عقلایی از آن پرهیز کند، مانند: پوشیدن «زره» در تن و گذاشتن «کلاه خود» بر سر و گرفتن «سپر» به دست در میدان جنگ، که بی شک جلوی بسیاری از مرگ ها را می گیرد. پرهیز از این گونه امور، به عهده خود انسان گذارده شده است و اوست که در برابر این حوادث، مسئول و تعیین کننده است.

بخش دیگری از سرآمدها، غیر قطعی است، که معمولاً از اختیار انسان بیرون است، مانند: بخشی از حوادث رانندگی و یا مسئله پیش بینی نشده ای در مورد سقوط در چاه، یا ریزش کوه و مانند آن. اینجاست که فرشتگان و مأموران الهی، تا اجل حتمی او فرارسیده باشد او را در برابر این حوادث حفظ می کنند و هنگامی که اجل حتمی او فرارسید او را به دست حادثه می سپارند و رها می کنند.

البته این بخش را نیز می توان به دو گروه تقسیم کرد: مشروط و غیر مشروط. مشروط آن مواردی است که، پاسداری فرشتگان حافظ انسان ها، مشروط به انجام کاری از قبیل دادن صدقه، دعا کردن، صله رحم و انجام کارهای نیک می باشد و قسم دیگر آن است که، حتی بدون این شرط، مأمور محافظت او در این قسمت هستند.

۱. این روایت را در همین بحث مطرح کردیم.



خلاصه اینکه اجل حتمی تخلف ناپذیر است و اجل مشروط یا معلق قابل تغییر می باشد، گاه به وسیله تدبیر و احتیاط خود انسان ها و گاه به وسیله انجام اعمال نیک و همچون صله رحم و صدقه در راه خدا و گاه به وسیله فرشتگانی که مأمور حفظ انسان در برابر خطرات غیر حتمی هستند.

از این جا روشن می شود که آیاتی مانند: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِرُونَ»؛ هنگامی که اجل آنها فرارسد نه ساعتی از آن عقب می افتند و نه ساعتی بر آن پیشی می گیرند» (سوره اعراف، آیه ۳۴). و آیه شریفه: «وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا؛ خداوند هرگز مرگ کسی را که اجلش فرارسیده به تأخیر نمی اندازد» (سوره منافقون، آیه ۱۱) با آیاتی مانند: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» که قبلا به آن اشاره کردیم منافات ندارد و همچنین با روایات فراوانی که می گوید: صدقه و صله رحم، اجل انسان را به تأخیر می اندازد، مخالف نیست و در واقع جمع بین همه آیات و روایات با توجه به اقسام سه گانه یا چهار گانه اجل، که در بالا اشاره شد، روشن می شود.^۱

چهارم: از قضایای حتمی و سنت جاریه الهی یکی این است که همواره میان احسان و تقوی و شکر خدا و میان توارد نعمت ها و تضاعف برکات ظاهری و باطنی و نزول و ریزش آن از ناحیه خدا ملازمه بوده و هر قومی که احسان و تقوی و شکر داشته اند خداوند نعمت را برایشان باقی داشته و تا مردم وضع خود را تغییر نداده اند روز به روز بیشتر کرده است، هم چنان که آیات زیر بدان اشاره می کنند.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲
و «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۳ و «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۴

روایات

(الف) قال الصادق (علیه السلام): «ما من عبد الا ومعه ملكان يحفظانه فاذا جاء الامر من

۱. پیام امام امیر المومنین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۲۹.

۲. و اگر اهل قریه ها ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، ما درهای برکات را از آسمان و زمین برایشان می گشاییم؛ ولی تکذیب کردند، ناگزیر ما نیز به آنچه کردند گرفتارشان ساختیم. (اعراف، ۹۶).

۳. اگر شکر بورزید به یقین نعمتتان را زیاده می کنم و اگر کفر بورزید بدانید که عذاب من شدید است. (ابراهیم، ۷).

۴. آیا جزای احسان جز احسان است. (الرحمن، ۶۰).

عند الله خلبا بينه وبين امرالله^۱

هیچ بنده ای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرارسد، او را تسلیم حوادث می کنند.

ج) «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أبي كان يقول: إن الله قضى قضاء حتما- لا ينعم على عبد بنعمة - فسلبها إياه قبل أن يحدث العبد ما - يستوجب بذلك الذنب سلب تلك النعمة - وذلك قول الله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ - حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم همواره می فرمود: خداوند قضای حتمی رانده که از هیچ بنده ای نعمتی را که به او ارزانی داشته از او سلب نکند، مگر آنکه خود بنده کاری کند که مستوجب سلب نعمت شود، در آن صورت آن نعمت را به خاطر آن گناه سلب می کند و این همان است که در قرآن کریم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

«التوحيد عن أبي حيان التيمي عن أبيه قال: بينا على بن أبي طالب عليه السلام يخطب الكتائب يوم صفين، ومعاوية مستقبلة علي فزس له يتأكل تحتها تاء كلاً، وعلى عليه السلام علي فزس رسول الله صلى الله عليه وآله المزعزج وبيده حربة رسول الله صلى الله عليه وآله وهو متقلد سيفه ذو الفقار، فقال رجل من أصحابه: اخترس يا أمير المؤمنين! فإننا نخشي أن يغتالك هذا الملعون، فقال عليه السلام: لئن قلت ذاك إنه غير مأمون علي دينه، وإنه لأشقي القاسطين وألعن الخارجين علي الأئمة المهتدين، ولكن كفي بالأجل حارسا. ليس أحد من الناس إلا ومعه ملائكة حفظة يحفظونه وكذلك أنا، إذا حان أجلي اتبعت أشقاها فخصب هذه من هذا. وأشار إلي لحيته ورأسه»^۳.

التوحيد. به نقل از ابو حيان تيمي از پدرش: در روز جنگ صفين علي بن ابي طالب عليه السلام مشغول آرايش دادن گردانهای خود بود. معاويه رويه رويه روی آن حضرت براسب خود سوار بود و علي عليه السلام سوار بر اسب رسول خدا صلى الله عليه وآله رجز می خواند و زوبين رسول خدا صلى الله عليه وآله را در دست داشت و شمشيرش ذو الفقار را حمايل کرده بود. یکی از يارانش عرض کرد: مواظب باش ای امير المؤمنين! می ترسيم اين ملعون، بی خبر به تو حمله کند. حضرت فرمود: درست است که او پایبند دينش نیست

۱. همان.

۲. تفسير عياشي، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۱۹.

۳ - التوحيد، ج ۵، ص ۳۶۸.



و شقی ترین ستمگران و ملعونترین یاغیان بر امامان رهیافته است، اما اجل بهترین نگهبان است. هر انسانی دو فرشته نگهبان دارد، که از او محافظت می کنند من نیز چنینم. هرگاه اجلم فرارسد، شقی ترین اشقیا محاسنم را از خون سرم رنگین خواهد کرد.

داستان

روزی امام سجاد (ع) در منی به حسن بصری برخورد که مردم را موعظه می کرد امام (ع) فرمود:

ای حسن! ساکت باش تا من سؤالی از تو بکنم!

آیا در سرانجام کار از این حال که بین خود و خدا داری راضی خواهی بود؟ پاسخ داد: خیر! راضی نخواهم بود.

آیا در فکر تغییر این وضع خود هستی تا به وضع و حال شایسته ای که مورد رضایت تو باشد برسی؟

حسن بصری مدتی سربه زیر انداخت، سپس گفت: هر بار با خود عهد می کنم که این حال را تغییر دهم ولی متأسفانه چنین نمی شود و فقط در حد حرف باقی می ماند. حضرت فرمود: آیا امیدواری بعد از محمد (ص) پیغمبری بیاید که با تو سابقه آشنایی داشته باشد؟

خیر!

آیا امیدواری غیر از این، جهان دیگری باشد که در آن کارهای نیک انجام دهی؟ خیر!

آیا اگر کسی مختصر عقلی داشته باشد، به همین اندازه که تو راضی هستی، از خود راضی بود، تویی که به طور جدی سعی در تغییر حال خود نمی کنی (و امید هم نداری پیامبر دیگری بیاید و دنیای دیگری باشد که در آنجا به اعمال شایسته مشغول شوی!) حال، مردم رانیز موعظه می کنی؟

همین که امام (ع) رد شد، حسن بصری پرسید: این شخص که بود؟

گفتند: علی بن حسین (ع)

گفت: اینان (اهل بیت (ع)) منبع علم و دانش اند.

از آن پس دیگر کسی ندید حسن بصری موعظه ای بکند.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

• خداوند حافظ و نگاهبان بندگان خود می باشد: برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بی قید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاه ها بیا فکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می شوند و انسان را تسلیم حوادث می کنند!

• معقبات (نگهبانان)، همان طور که آنچه حفظ می کنند به امر خدا می کنند، همچنین از امر خدا حفظ می کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم به امر خداست.

• اگر حفظ الهی نبود هیچ موجودی در پهنه زمینه و آسمان لحظه ای به حیات خود ادامه نمی داد.

• جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند.



شکرگزاری



«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ* وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»
[سوره ابراهيم، آیه ۸-۷]

«و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!» * و موسی (به بنی اسرائیل) گفت: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، (به خدایانی نمی‌رسد؛ چرا که) خداوند، بی‌نیاز و شایسته ستایش است!»

واژه‌های مهم

— شکر

بعضی گفته‌اند: در اصل «کشر» به معنای «کشف» (بروزن آن) بوده است، سپس معکوب گشته و «شکر» شده است و نقطه مقابل آن «کفر» است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می‌باشد. سپس، به تقسیم «شکر» به شعب سه‌گانه: «شکر قلب» یعنی اندیشه درباره نعمت و «شکر زبان» یعنی ثنا گفتن بر منعم و «شکر سایر اعضا» یعنی قدردانی و پاسخگوئی در برابر نعمت، پرداخته است.^۱

— کفر

«کُفر» در اصل به معنای «پوشانیدن» است و از نظر اصطلاح دینی معنای وسیعی دارد و هرگونه مخالفت با حق را (چه در مرحله عقائد و چه در مرحله دستورات فرعی) شامل می‌شود و اگر مشاهده می‌کنیم «کفر» غالباً در مخالفت با اصول دین استعمال می‌شود، دلیل بر این نیست که منحصرأ به همان معنا بوده باشد، به همین دلیل در مورد «ترک حج» نیز که از فروع دین است به کار رفته است.^۲

— تاذن

در مجمع البیان آمده است: تاذن به معنای اعلام است؛ و آذن و تاذن معنایشان یکی است، نظیر اوعده و توعده.

نکات تفسیری

۱) در صورت شکر فزونی نعمت حتمی است

خدای تعالی در چند جای از کلامش این حقیقت را اعلام کرده که شکر نعمت، که خود در حقیقت استعمال نعمت است به نحوی که احسان منعم را یادآوری و اظهار می‌کند و در مورد خدای تعالی برگشت به ایمان و تقوی می‌شود مایه زیاد شدن

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۴۶۲.



نعمت و کفران آن، باعث عذاب شدید است. از لطایف کریمه خدای سبحان همان طور که بعضی از مفسرین^۱ بیان کرده اند نکته باریکی است که آن را در آیه مورد بحث بکار برده و آن این است که وعده زیاد کردن نعمت را به طور صریح (آن هم با نون تاکید) آورده و فرموده: «لَأَزِيدَنَّكُمْ» حتما نعمت را برایتان زیاد می کنم. ولی در تهدید علیه کفران کنندگان، به صراحت نفرموده که عذابتان می کنم، بلکه به طور تعریض و اشاره فرموده: «عذاب من سخت است»، آری این، شیوه و روش کریمان است که در وعده و وعیدشان غالبا تصریح به عذاب نمی کنند.

آیه شریفه مطلق است و دلیلی نیست که ما آن را به وعده و وعیدهای دنیوی اختصاص دهیم و یا مختص آخرتش بنماییم، وانگهی از آیات کریمه قرآن کاملا استفاده می شود که ایمان و کفر و تقوی و فسق، هم در شوون زندگی دنیا تاثیر دارند و هم در زندگی آخرت.

بعضی^۲ بر وجوب شکر منعم به این آیه استدلال کرده اند، ولی حق این است که آیه شریفه، بیش از این دلالت ندارد که کافر از ناحیه کفر و کفرانش در خطر است، چون همان طور که گفتیم خطر کفران را به طور صریح وعده نداده و بر فعلیت و حتمیت آن تصریح نکرده، بلکه فرموده اگر کفران کنید عذاب من شدید است، آری اگر می فرمود در برابر هر کفر و کفرانی، عذاب من حتمی است، آن وقت ممکن بود بگوییم آیه شریفه، یکی از دلایل های وجوب شکر منعم است.^۳

۲) شکر مقرون به ذکر

خداوند متعال شکر خود را مقرون به ذکر خدا کرده است و فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» با اینکه فرمود: وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ذکر و یاد خداوند بزرگ تر از هر چیزی است». (عنکبوت، ۴۵)

یعنی ذکر خدا که بزرگ ترین چیزها است اگر انجام دادید، خدا شما را یاد می کند و اگر بر نعمت های او شکر کردید و کفران نورزیدید، او پاداش

۱. منهج الصادقین، ج ۵، ص ۱۲۵ و روح المعانی، ج ۱۳، ص ۱۹۱.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۸۶.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۰.

۴. درباره فضیلت شکر می توانید به محجة البیضاء، ج ۷، ص ۱۴۰ به بعد و سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۰۹ ماده شکر و شرح نهج البلاغه ابی الحدید ذیل همین فراز، ج ۱۰، ص ۱۵۱ مراجعه نمایید.



دهد «وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (آل عمران، آیه ۱۴۵) در ذیل آیه «لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف، آیه ۱۶) که شیطان پس از رانده شدن گفت: «در مسیر و راه مستقیم تو برای گمراه کردن آدم ﷺ و فرزندان او می‌نشینم». در تفسیر آمده که مراد از راه مستقیم راه شکر است و به جهت بلندی مرتبه شکر، به همین دلیل شیطان لعین طعنه به مردم زد که «وَلَا تَحِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف، آیه ۱۷) «بیشترین فرزندان آدم ﷺ را شکرگزار نمی‌یابی»، یعنی رهروان این مسیر به واسطه وسوسه و کم هستند و اکثر آنها از این مسیر خارج می‌شوند و خداوند هم او را تصدیق کرده و فرموده: «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» کمی از بندگان من شاکر هستند». (سبأ، ۱۳)^۱

بحثی درباره شکر و ناسپاسی در قرآن

آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود و جالب این که صفت شکرگزاری به عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در (نساء، آیه ۱۴۷) می‌خوانیم: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ آمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمت‌هایش را به جا مصرف نمایید) و ایمان بیاورید خدا شکرگزار و آگاه است (و از اعمال و ثبات شما باخبر است)».

قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات‌ها و عذاب الهی به کلی برچیده می‌شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می‌دهد شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت‌های او در موارد رضای او است و شکرگزاری خداوند به معنی قدردانی از بندگان شکرگزار از طریق پاداش‌های شایسته است.

از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که توجه به نعمت‌های الهی که سبب می‌شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده‌ای در برابر گناهان است، در آیه ۷۴ سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام پیشین می‌فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین فساد نکنید».

۱. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰.

در آیه ۶۹ همین سوره می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که یادآوری نعمت های خداوند و سپاس او سبب رستگاری است.

کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیک تر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم تر می سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.^۱

الف) انواع شکر

۱. شکر قلبی و زبانی و عملی

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است و مفهوم آن قدردانی از نعمت ها با قلب و زبان و عمل است اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای اوست و با زبان، گفتن جمله هایی است که بیان گر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت هاست و اما با عمل به این طریق است که هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است.^۲

شکر نعمت مراحلی دارد:

شکر قلبی که انسان همه ی نعمت ها را از خداوند بداند؛

شکر زبانی، نظیر گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛

شکر عملی که با انجام عبادات و صرف کردن عمر و اموال در مسیر رضای خدا و خدمت به مردم به دست می آید.

امام صادق علیه السلام فرمود: شکر نعمت، دوری از گناه است و نیز فرمود: شکر آن است که انسان نعمت را از خدا بداند (نه از زیرکی و علم و عقل و تلاش خود یا دیگران) و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و نعمت های الهی را وسیله ی گناه قرار ندهد، شکر واقعی آن است که انسان نعمت خدا را در مسیر خدا قرار دهد.^۳

در حدیث می خوانیم که خداوند به موسی وحی کرد: حق شکر مرا به جا آور. موسی گفت: این کار امکان ندارد، زیرا هر کلمه ی شکر نیز شکر دیگری لازم دارد.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۷۹.

۳. تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۹۰.



وحی آمد: همین اقرار تو و این که می دانی هر چه هست از من است، بهترین شکر من است.^۱

اگر نعمت خدا را در مسیر غیر حق مصرف کنیم، کفران نعمت و زمینه کفر است. «لَئِنْ كَفَرْتُمْ»، «بَدَلْنَا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: از این آیه برمی آید که هر بنده ای که به او نعمتی عطا شد و به قلب خود به آن نعمت اقرار و خداوند را به زبان خود، ستایش کرد، سخنش به پایان نمی رسد، جز اینکه خداوند فرمان دهد که بر نعمت او افزوده شود.^۲

شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت ها، تحقیر و تزییع آنها است و عدم توجه به صاحب نعمت.

و مهم ترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است، چه بسیاری کسانی که با زبان شکر خدا می گویند، ولی در عمل کفران می کنند.

کسانی که اسراف و تبذیر می کنند و یا بخیل هستند، یا نعمت های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می دهند، یا بر اثر نعمت مست می شوند و طغیان می کنند، همه آنها ناسپاسند و در طریق کفران نعمت گام برمی دارند، به عکس آنها که نعمت های الهی را کتمان نمی کنند و آشکار و پنهان اتفاق می نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آنها در مقابل خالق و خلق بیشتر می شود و سعی دارند نعمت ها همه در جای خود مصرف شود و چیزی از آن ضایع نگردد، آنها بندگان شکرگزاری هستند و شایسته فزونی نعمت. در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مَنْ اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ اَدَّى شُكْرَهَا؛ کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در ردن دل بشناسد، شکر آن را به جا آورده است».^۳

بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «ما اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ اَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ اِلَّا اَدَّى شُكْرَهَا؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را

۱. بحار، ج ۷۱، ص ۴۴.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۶۹.

۳. همان.



به جا آورده است».^۱

به یقین منظور از گفتن الحمد لله تنها لَقَلَّه زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل برخیزد.

در حدیث سومی از همان امام بزرگوار می خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معینی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاكران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلٍ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِي مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ أَذَاهُ؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می گوید و اگر در آنچه خدا به او داده است حقّی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می کند».^۲

۲. شکر تکوینی و تشریعی

شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریعی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد برای نمو استفاده کند مانند درخت و گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزش به بار آورد و ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر نشود.

بنابراین، کسی که نعمت های الهی را در طریق عصیان صرف می کند، به طور تکوینی ناسپاسی می کند. شکر تشریعی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاس گزاری نماید.

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خداست و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند به جای آورد. همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به

۱. همان، حدیث ۱۴.

۲. همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۲.



وسيله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خدا است و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند به جای آورد.^۱

ب) آثار شکرگزاری

از مجموع آن چه بیان شد می توان گفت شکر نعمت آثاری در زندگی و تعالی روح انسان دارد که به برخی از آنها می پردازیم:

۱. ازدیاد نعمت

خداوند شکر را مایه ازدیاد نعمت دانسته و فرموده که اگر شکر کردید، نعمت های شما را زیاد می کنم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و این زیادی را مطلق فرموده و استثنائی نکرده، یعنی برای هر چه شکر کردید زیاد می کنم.

ولی در پنج مورد استثناء به این اطلاق زده و مقید کرده است، یعنی در پنج مورد اگر خودش صلاح دید می دهد:

الف) بی نیازی «فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ» (توبه، آیه ۲۸)

«بزودی بی نیازی می کند خداوند شما را از فضل خودش اگر خواست.»

ب) اجابت دعا «فَيَكْثِفَ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ» (انعام، آیه ۴۱)

«اجابت می کند آنچه را می خوانید اگر خواست.»

ج) «رِزْقُ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ» (شوری، آیه ۱۹)

«کسی را که می خواهد روزی می دهد»

د) آمرزش و مغفرت «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء، آیه ۴۸)

«و خداوند گناه کمتر از شرک را می آمرزد برای کسی که بخواهد.»

ه) توبه «وَيُتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» (توبه، آیه ۱۵)

«و قبول می کند خداوند توبه کسی را که بخواهد.»^۲

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین آمده است: «مَنْ شَكَرَ النَّعَمَ بَجَنَانِهِ

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۸۰.

۲. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۳۶.



اَسْتَحَقُّ اَلْمَزِيْدَ قَبْلَ اَنْ يَظْهَرَ عَلٰى لِسَانِهٖ؛ كَسٰى كَه قَلْبًا شَكَرَ نِعْمَتَ كُنْد پيش از آن كه به زبان شكر گويد، لياقت خود را براى افزون شدن نعمت ثابت كرده است.^۱

حتى از بعضى از روايات كه از امام صادق (ع) نقل شده استفاده مى شود، به مجرد اين كه انسان نعمتى را بشناسد و حمد خدا را بگويد بلافاصله فرمان افزايش از سوى خداوند درباره او صادر مى شود. مى فرمايد «مَا نَعَمَ اللهُ عَلٰى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَحَمْدِ اللهِ ظَاهِرًا يَلْسَانِهٖ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتّٰى يُؤْمَرَلَهُ بِالْمَزِيْدِ».^۲

۲. ممانعت از استدراج^۳

يکى از مجازات هاى الهى مجازات استدراج است و مفهوم آن اين است كه خداوند بعضى از افراد طغيان گر و ظالم را كه مى خواهد مجازات كند مشمول نعمت هاى خود قرار مى دهد هنگامى كه نعمت بر او فوق العاده زياد شد، ناگهان نعمت را سلب مى كند تا شديداً احساس درد و عذاب كند.

به همين جهت در حديثى از امام حسين (ع) مى خوانيم: «اَلْاِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللهِ سَبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ اَنْ يُسَبِّحَ عَلَيْهِ النَّعَمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرُ؛ استدراج در نعمت و غافل گير كردن خداوندى اين است كه به بنده اش نعمت فراوان مى دهد و توفيق شكرگزارى را از او سلب مى كند، ناگهان به زمين مى خورد و همه چيز را از دست مى دهد».^۴

درواقع شكر و سپاس در كنار توبه و استغفار به افزايش نعمت ها بدون خطر استدراج مى انجامد:

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۳۹۹.

۲. اصول كافى، جلد ۲، صفحه ۹۵، حديث ۹.

۳. و اَشْتَدُّ رَاجَ اللهِ تَعَالٰى الْعَبْدَ: اَنَّهُ كَلَّمَا جَدَّدَ خَطِيئَةً جَدَّدَ لَهُ نِعْمَةً وَاَنْسَأَهُ الْاِسْتِغْفَارَ، اَوْ اَنْ يَأْخُذَهُ قَلِيلاً قَلِيلاً وَاَنْ يَبْاِغْتَه. (القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۵۵). يکى از سنت هاى الهى استدراج است كه پس از مراحل هدايت و آمايش از يك سو و تكذيب و رويگردانى انسان از سوى ديگر، در مورد كافران و فاسقان به اجرا در مى آيد. اين واژه از ريشه «د-ر-ج» به معنى اندك اندك گام برداشتن و حركت يك شىء يا حركت در ضمن يك شىء و درهم پيچيدن اشيا و مرگ و فنا بوده، درهمه كاربردهايش متضمن معنى تدريج و نوعى حركت صعودى يا نزولى است. مفهوم استدراج در قرآن به معنى فرو كشيدن تدريجى افراد به سوى مقصد و سرانجامشان يا درهم پيچيدن زندگى و وجودشان از طريق اغفال آنها از ياد خداست كه اعطاي نعمت و آسايش بيشتر در اين فرآيند نقشى اساسى دارد. دائرة المعارف قرآن كريم (۳)، ص ۵۷.

۴. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۷۲.



«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كَفِّرُمْ اِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم، ۷)، از این رو امام صادق (ع) شکر و حمد الهی را به هنگام نعمت، از نشانه‌های ایمنی از استدراج شمرده^۱ و امام حسین (ع) نشانه استدراج را غفلت از شکر و سپاس خدا می‌شمرد.^۲ خداوند از حال مبتلایان به استدراج چنین خبر می‌دهد که هرگاه در دنیا آنان را به کرنش در برابر خدا فرا می‌خواندیم آنان از آن روی می‌گردانند: «وَيُذَعِّبُونَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ... وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِمُونَ... سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».^۳

۳. کفران نعمت (نقیض شکرگزاری)

الف) حقیقت کفران نعمت

کفران نعمت تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا کند، بلکه هرگونه بهره‌گیری انحرافی و سوءاستفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسی در درجه دوم قرار دارد. همان‌گونه که شکران نعمت به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده و سپاس‌گویی با زبان در درجه بعد است، اگر با زبان هزاران الحمدلله بگویی ولی عملاً از نعمت سوءاستفاده کنی کفران نعمت کرده‌ای.

خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دورافتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خداست، سبب شده که قوم و جمعیت خود را به دارالبوار (هلاکت) بکشانند، همان دارالبواری که مجموعه‌ای است از جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی، با همه آثار تخریبی‌اش. همچنین ناامنی‌ها و ظلم‌ها و فسادها و استعمارها و استثمارها که سرانجام دامان بنیان‌گذارانش را خواهد گرفت، چنان که در گذشته دیدیم و امروز هم با چشم می‌بینیم.^۴

ب) معنی کفران نعمت

کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع سعی در پوشانیدن ارزش نعمت می‌کند به عمل او کفران می‌گویند. بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان و گاه در عمل، در قلب خود نعمت را

۱. الاصول الستة عشر، ص ۱۵۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۹۷؛ مشکاة الانوار، ص ۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۸؛ تحف العقول، ص ۲۴۶.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۵.

۴. انوار هدایت، مجموعه مباحث اخلاقی، ص ۶۰۶.



بی مقدار یا کم اهمیت می شمرد و با زبان نیز سخن می گوید که نشانه بی اعتنائی نسبت به نعمت و بی ارزش بودن آن است و در عمل به آن اهمیت نمی دهد و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می کند، به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده اند: «الشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛ شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت هایی را که به آنها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده» و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است که نعمت ها را نابه جا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را.

گویی این سخن برگرفته از حدیثی است که از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود»^۱.

و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود.

ج. پیامدهای کفران

ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد و نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را به جا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، فی المثل اگر باغبان مشاهده کند که در بخشی از باغ درختان به سرعت رشد و نمو می کنند و برگ و بر می آورند، به یقین از آنها پذیرایی بیشتر می کند و اگر ببیند در بخش دیگر هر قدر هم از آنها پذیرایی می کند نه طراوتی دارند و نه برگی، نه میوه ای، نه گلی و نه سایه ای، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، چرا که گفته اند:

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مربی بری را

به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵، حدیث ۱۰؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۹.



و جبران نکنند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است. از سوی دیگر ناسپاسی سبب می شود که انسان از معرفه الله دور بماند و این بزرگ ترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفه الله به سراغ این مسئله رفته اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکر و سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می بیند و می داند این همه نعمت در درون و برون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می شود و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می سازد، ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت و لذا از معرفه الله نیز محروم می شوند. از سوی دیگر ناسپاسی در برابر نعمت های خالق سبب می شود که انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس می شود، نه تنها ارزشی برای محبت ها و خدمات بی شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افراد می شود و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.^۱

از سوی دیگر به این مسئله بیندیشید که هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا برای او فرود آید بدتر از آن هم تصور می شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود. نقل شده است کسی به یکی از بزرگان شکایت برد و گفت: دزد به خانه من آمده و همه چیز را با خود برده است، به او گفت: برو شکر خدا کن که اگر به جای آن دزد شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را می برد چه می کردی؟^۲

امام صادق (علیه السلام) در کتاب توحید معروف مفصل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل های شگفت انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت های بزرگ الهی می پردازد، تا از این طریق انسان ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد.

از جمله در بخشی از سخنان خود به نعمت سخن گفتن و نوشتن که دو پایه اصلی تمدن انسانی است اشاره می فرماید و بعد از بیان مشروحی می فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذاشته که به کمک آن دو می تواند

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۷۵-۷۴.

۲. المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۲۷.



سخن بگوید و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود که نه سخن می‌گویند و نه چیزی می‌نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را به جا آورد، پاداش الهی در انتظار او است و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی‌رساند بلکه به خودش زیان می‌رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.^۱

روایات

الف) شکر نعمت

۱. در حدیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) می‌خوانیم: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُتَبَتِّلِ الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَخْرُومِ الْقَانِعِ»^۲

کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را به جا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را به جامی آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد و دارنده‌ای که شکر نعمت را به جامی آورد، اجر محروم قناعت پیشه شکیبا را دارد.

۲. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) چنین آمده است: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوَارِثِ، الشُّكْرُ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْكَ وَانْعِمُ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَةِ إِذَا شُكِرَتْ، وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ»^۳

در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می‌بخشد تشکر کن و بر کسی که از تو تشکر می‌کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت‌ها شکرگزاری شود، زوال نخواهد داشت و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت.

۳. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ، وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ»^۴

سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت و استغفار به هنگام گناه و شکر به هنگام نعمت.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۷۸.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۴، حدیث ۱.

۳. همان.

۴. همان.



از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: «نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسِيَّةٌ لَا تُغْفَرُ»^۱
 نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار
 نشود». **ب) کفران نعمت**

۱. در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اَسْرَعَ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ
 النِّعْمَةِ»^۲ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامن انسان را می گیرد کفران
 نعمت است».

۲. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوَالِ النِّعَمِ
 الْكُفْرَانُ»^۳

آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است».

۳. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «كُفْرُ النِّعْمَةِ مُزِيلُهَا وَشُكْرُهَا
 مُسْتَدِيرُهَا»^۴

ناسپاسی نعمت آن را از بین می برد و شکر نعمت سبب دوام آن است».

۴. باز از همان بزرگوار می خوانیم: «أَفْقَةُ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ»^۵

آفت نعمت ها، ناسپاسی است».

۵. و نیز از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَافِرُ النِّعْمَةِ كَافِرٌ
 فَضْلُ اللَّهِ»^۶

کفران کننده نعمت، منکر فضل الهی است».

داستان

□ ابوهاشم جعفری گفت: دچار مضیقه و تنگنای شدیدی شدم، پس به خدمت
 امام هادی علیه السلام رسیدم، چون اجازه ورود و نشستن داد و من نشستم فرمود: ای
 ابوهاشم کدام یک از نعمت هائی را که خداوند به تو ارزانی داشته، می خواهی
 شکرش را به جای آوری؟ که شکر نعمت نعمت افزون کند.
 ابوهاشم گوید: من بهت زده شدم و ندانستم چه بگویم؟ امام علیه السلام خود آغاز به
 توضیح دادن نمود و فرمود:

۱. شرح فارسی غررالحکم، ج ۶، ص ۱۷۰.

۴. بحار، ج ۶۶، ص ۷۰.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۲۳.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.



ایمان را روزی تو قرارداد، پس تو را بر طاعتش یاری فرمود؛ قناعت را روزی تو قرار داد، پس ترا از تشریفات زندگی و زیاده روی مصون داشت.^۱

□ بعد از جنگ «حنین» گروه زیادی از طائفه بنی سعد و قبیله «حلیمه سعدیه» به اسارت درآمدند، هنگامی که پیامبر ﷺ شیما را در میان اسیران دید به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد برخاست و عباى خود را بر زمین گستراند و شیما را روی آن نشاند و با مهربانی از او احوال پرسى کرد و فرمود: تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی (مادرت، نیز محبت کرد) این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت، شیما از پیامبر ﷺ تقاضا کرد اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر ﷺ فرمود: من سهم خودم را می بخشم، هنگامی که مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، آنها نیز به پیروی از پیامبر ﷺ سهم خود را بخشیدند و در نتیجه همه اسیران آن طایفه آزاد شدند (و به این ترتیب به خاطر خدمت دوران شیرخوارگی، گروه زیادی آزادی خود را باز یافتند).^۲

خلاصه و نتیجه گیری

- خدای تعالی در چند جای از کلامش این حقیقت را اعلام کرده که شکر نعمت، مایه زیاد شدن نعمت و کفران آن، باعث عذاب شدید است.
- وعده زیاد کردن نعمت را به طور صریح (آن هم با نون تاکید) آورده و فرموده: «لأزیدنکم» حتما نعمت را برایتان زیاد می کنم. ولی در تهدید علیه کفران کنندگان، به صراحت نفرموده که عذابتان می کنم، بلکه به طور تعریض و اشاره فرموده: «عذاب من سخت است»
- غنای خداوند از هر چیز، ذاتی اوست و او از شکر کسی بهره مند و از کفر کسی متضرر نمی شود، بلکه نفع شکرو ضرر کفر به خود انسان های شاکرو کافر بر می گردد.
- حمد کننده، جمال و زیبایی هایی را که در فعل شخص منعم است اظهار کند، ولی چون افعال خدا از هر جهت زیبا است، پس خدای تعالی جمیل و جمالش هویدا و روشن است و هیچ چیز نمی تواند آن را پنهان سازد، پس او در هر حال، محمود (حمید) است، خواه حامدی او را به زبان حمد بگوید یا نگوید.
- شکر نعمت مراحلی دارد:

۱. امالی صدوق، ص ۴۱۲.

۲. اعلام الوری، ص ۱۲۶ و ۱۲۷، سفیة البحار، ماده «حلم».



الف) شکر قلبی که انسان همه‌ی نعمت‌ها را از خداوند بداند.

ب) شکر زبانی، نظیر گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

ج) شکر عملی که با انجام عبادات و صرف کردن عمر و اموال در مسیر رضای خدا و خدمت به مردم به دست می‌آید.

• از مجموع آیات قرآن که هم سخن از کفران نعمت به طور مطلق می‌گوید و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به عالی‌ترین وجه شرح می‌دهد، به خوبی استفاده می‌شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

• هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می‌رسد و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثری می‌شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفاشدن استعدادهای خلاق و ظرفیت‌های وجودی اشخاص و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می‌کند.

• ریشه تمام سعادت‌ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیک‌تر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم‌تر می‌سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.

• کفران نعمت تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا کند، بلکه هرگونه بهره‌گیری انحرافی و سوءاستفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسی در درجه دوم قرار دارد. همان‌گونه که شکران نعمت به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده و سپاس‌گویی با زبان در درجه بعد است، اگر با زبان هزاران الحمدلله بگویی ولی عملاً از نعمت سوءاستفاده کنی کفران نعمت کرده‌ای.



خداوند عالم به مصلحت بندگان



«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»
[سوره بقره، آیه ۲۱۶]

«جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان
ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید،
حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست
داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. خدا می داند
و شما نمی دانید.»



واژه‌های مهم

– کُتِبَ

(نوشته شده) از مادّه «کتاب» در سوره «بقره» اشاره به حتمی بودن و قطعی بودن این فرمان الهی است.^۱

– قتال

اصل قَتَلَ زایل کردن روح از جسد است مثل مرگ و موت، ولی به کار بردن واژه (قتل) به اعتبار کاری است که قاتل انجام می دهد و اگر به اعتبار فوت شدن حیات و زندگی باشد موت به کار می رود.

قتال: جنگیدن با همدیگر. کشتن همدیگر. «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوا أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ» سینه شان تنگ شد از اینکه با شما یا با قوم خویش بجنگند. (نساء، ۹۰).

– کُره

گرچه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول به معنی مکروه و ناخوشایند می باشد.

گفته شده «کره» و «کُره» یکی است مثل «صَعَف» و «ضَعَف» و نیز گفته اند «کُزه» سختی و مشقتی است که از خارج وجود انسان به انسان می رسد و با اکراه بر او تحمیل می شود ولی «کُزه» آن سختی و رنجی است که از ذات انسان به او می رسد و او آن رازشت می داند و از آن اکراه دارد که بر دو گونه است:

اول – آن چه را که از روی طبع مکروه می شود.

دوم – آن چه که از جهت عقل یا شرع زشت و مکروه شمرده می شود.^۲

– حَبَّ

حَبَّ: دوست داشتن «يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره، ۱۶۵) آنها را دوست می دارند

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان.

چون دوست داشتن خدا.

در قرآن مجید فعل ثلاثی این کلمه مطلقاً به کار نرفته است و همه از باب افعال (اَحَبُّ یَحِبُّ) و از باب استفعال و تفعیل (اَسْتَحَبَّ - حَبِبَ) استعمال شده است ولی مصدر ثلاثی آن چنان که نقل شد بارها آمده است. در اقرب الموارد گوید: استعمال شایع آن از باب افعال است. قرآن کریم استعمال شایع را اختیار کرده است مثل «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص، ۵۶) «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۱۹۵).

نکات تفسیری

۱) تحمل سختی‌ها

آیه شریفه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده برمی‌دارد و تمام مرارت‌ها و سختی‌های اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می‌سازد، زیرا به مقتضای «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» می‌داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می‌نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می‌باشند.^۱

گاهی ممکن است انسان چیزی را از آن نظر که موافق طبع او نیست دوست ندارد و یا مورد تنفر او باشد ولی چون خداوند دستور داده است اراده کند و به جا آورد مانند روزه گرفتن در تابستان.

آن چه را خداوند بر مومن واجب کرده هیچ گاه مورد کراهت او واقع نمی‌شود. «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا...» چه بسا چیزی را در حال حاضر اکراه دارید ولی سرانجام آن به نفع شما است مثل این که از جهاد چون در آن کشته شدن است اکراه دارید. «وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...» در صورتی که آن به نفع شما می‌باشد و در آن یکی از دو خیر خواهد بود یا پیروزی و غنیمت و یا شهادت در راه خدا و بهشت. «وَعَسَى أَنْ تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...» (و چه بسا چیزی را که دوست میدارید در صورتی که به ضرر شما است) که مراد همان ترک جهاد است، که به خاطر علاقه به زندگی از رفتن، خودداری می‌کنند در صورتی که سبب تسلط دشمن و ذلت و فقر و محرومیت از غنیمت و پاداش اخروی می‌گردد.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ...» خدا به منافع و مصالح و سرانجام نیک عواقب کارهای شما

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۰۹.



دانا است.

«وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...» ولی شما عواقب آنها را نمی دانید بنا براین در انجام آنچه که خداوند به شما دستور داده است کوشش کنید اگر چه در آن زحمت و مشقت برای شما باشد.

مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسان های معمولی یک امر طبیعی است. زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحت ها و مشقت هاست، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می روند و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصاً در آغاز اسلام جداست.

سپس به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریعی خداوند است اشاره می کند، در واقع پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره ای در برابر دریاست، همان گونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمردند در حالی که پیشرفت علوم فواید مهم آن را آشکار می سازد همچنین در قوانین تشریعی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است.

آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید به طور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست.

توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیط های محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

بنابراین آن چه در آیه بالا آمده، منحصر به مسئله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می دارد و تمام مراتب و سختی های اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد، زیرا به مقتضای «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» می داند که خداوند، آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگان در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند



داروهای شفافبخش می‌نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می‌باشند.^۱

۲) جهاد در راه خدایک ارزش است

آیه شریفه می‌فرماید جهاد در راه خدایک ارزش است (مایه عزت و آبرو، افتخار و موفقیت است) اما شما بر اثر نادانی از آن اکراه دارید، چرا که از آثار و برکاتش بی‌خبرید و به عکس سکوت و خاموشی و ترک جهاد را مایه سلامت و سعادت و یک ارزش می‌پندارید در حالی که مایه بدبختی شماست. به این ترتیب جهل سرچشمه اشتباه در تشخیص ارزش‌هاست و آن نیز به نوبه خود عامل موضع‌گیری‌های نادرست و غلط در برابر مسائل مختلف و حوادث گوناگون زندگی و انواع افراط و تفریط‌هاست.^۲

بحثی درباره تسلیم و رضا

در آیه شریفه سخن از انطباق خواست و اراده انسان با اراده خداوند است هر چند که برای انسان خوشایند نباشد البته در مقامات مختلف بندگی مرحله ایست که اراده خداوند برای انسان هرگز ناخوشایند نیست هر چند از منظر دیگران بسیار سخت و حتی ناگوار به نظر آید به همین جهت لازم است مقداری به مقام تسلیم در برابر خواست خداوند پرداخته شود.

الف) معنای تسلیم

تسلیم عبارت است از: استواری در برابر ناگواری‌ها بدون اعتراض، بر اساس ادراک وابستگی به خدا و با قلبی گشاده به استقبال قضای الهی رفتن. تسلیم مصدر باب تفعیل از ماده «س-ل-م» به معنای گردن نهادن، پذیرفتن، سرسپردن به دیگری و رام بودن در برابر اوست.^۳ این واژه در علم فقه، منطق، اخلاق و عرفان، برای معانی خاصی مصطلح است.

در اصطلاح علم اخلاق، تسلیم بدان معناست که انسان در برابر کار خداوند و نیز کسانی که فرمان و خواست آنان به خداوند بازمی‌گردد، حتی در ناامیلات و بلاها استوار مانده و بدون اعتراض یا تغییری در ظاهر و باطن، با قلبی گشاده به استقبال

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ «جاهل همیشه یا در طریق افراط است یا تفریط» (نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۷۰).

۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۴۶؛ التحقيق، ج ۵، ص ۲۱۸-۲۲۰، «سلم».



قضای الهی برود. تسلیم به این معنا از انواع مندرج تحت جنس عدالت است.^۲ برخی این تسلیم را مرتبه‌ای فوق ایمان^۳ و برخی دیگر آن را از لوازم مرتبه سوم اسلام^۴ و از گران بها ترین آثار بندگی خداوند متعالی دانسته‌اند.^۵

ب) مقام تسلیم

مقام تسلیم آن گاه دست یافتنی است که انسان خود را به تمام و در همه ابعاد تحت ولایت خداوند سبحان بداند و دریابد که در همه ابعاد ذات و صفات و افعال خود به خداوند قائم است و از خود هیچ استقلالی ندارد، بنابراین اعتقاد به ولایت خداوند می‌طلبد که شخص خود را هیچ کاره دانسته و هیچ گونه استقلالی برای خود نبیند و خود را زمامدار سود و زیان و مرگ و زندگی خویش نداند و ذات و صفات و افعال خود را به مالک قدیم آنها، یعنی خداوند، باز گرداند.^۶

مقام تسلیم هنگامی در عبد محقق می‌شود که خداوند او را برای خویش خالص سازد، از این رو این ویژگی وقتی به بنده نسبت داده شود از آن به «تسلیم» و زمانی به خداوند سبحان استناد یابد از آن به اخلاص یاد می‌شود.^۸ در قرآن کریم آیه‌ای نیست که با واژه «تسلیم» بر خصوص تسلیم مورد بحث دلالت کند؛ لیکن آیاتی پر شمار با ماده «س - ل - م»، به صورت مطلق، تسلیم در برابر خداوند را با تمجید از آن، ترغیب و امر به آن، دستور به اظهار تسلیم یا درخواست دستیابی به مقام تسلیم از سوی پیامبران بیان می‌کند که مفسران از بسیاری از این مطلقات، تسلیم در برابر تکوین و تشریع استفاده کرده‌اند:^۹ «اذْخُلُوا فِي السَّلَامِ» (بقره، ۱۳۱)؛ «وَحَنُّ لَهٗ مُسْلِمُونَ» (بقره، ۱۳۶)؛ «ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» (بقره، ۲۰۸)؛ «فَلَهُ اسْلِمُوا» (حج، ۳۴)؛ «وَامِرٌ اِنْ اسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. اخلاق ناصری، ص ۱۱۶؛ التعریفات، ص ۸۰. «تسلیم».

۲. دایرة المعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۵۷؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۳۱۸.

۳. مفردات، ص ۴۲۳، «سلم».

۴. المیزان، ج ۱، ص ۳۰۲.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۳۴۴.

۶. همان، ج ۱۱، ص ۲۴۹.

۷. شرح منظومه، ص ۳۵۸.

۸. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

۹. همان، ج ۳، ص ۲۰۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۸؛ ج ۴، ص ۴۹۴؛ روح البیان، ج ۱، ص ۲۳۳.



(غافر، ۶۶)؛ «و اَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (انعام، ۱۶۳)؛ «و اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ». (بقره، ۱۲۸) افزون بر ماده و آیات یاد شده، مفسران آیات یا عناوین دیگری را نیز اشاره به مقام تسلیم دانسته‌اند؛ مانند خضوع و سجود که در قرآن کریم مکرراً آمده است.^۱

ج) مقام رضا بالاتر از مقام تسلیم

تسلیم با تقویض و توکل نزدیک بلکه به یک معناست و تفاوت آنها به اعتبارات گوناگون است.^۲ از همین رو تفاوت میان آنها بسیار دقیق است؛ به گونه‌ای که هریک از این الفاظ گاه در معنایی دیگر نیز به کار می‌رود.^۳ نزدیکی تسلیم به مقام رضا نیز چنین است.^۴

بعضی مقام رضا را بالاتر از تسلیم دانسته‌اند، زیرا تسلیم ترک اعتراض ظاهری و نیز ترک کراهت باطنی است؛ اما «رضا» خشنودی قلبی از کار خداوند بر اثر محبت عبد به خداست.^۵

از دیدگاهی دیگر رتبه تسلیم از رتبه رضا و توکل برتر است،^۶ زیرا مقام رضا آن است که خواست خداوند با طبع انسان هماهنگ باشد؛ اما در تسلیم، شخص برای خود طبعی نمی‌شناسد تا موافقت یا مخالفت طبع، برای او مطرح باشد.^۷ در مقام توکل نیز شخص کار خود را به خدا وا می‌گذارد و او را وکیل خود قرار می‌دهد که نشان بقای تعلق خاطر به آن کار در وجود اوست؛ ولی در مقام تسلیم، شخص هیچ وابستگی‌ای به امور مربوط به خود نداشته و به طور کامل از همه علائق دل می‌کند.^۸

د) لزوم تسلیم در برابر خواست خداوند

قرآن کریم در آیه مورد بحث لزوم تسلیم بودن در برابر اراده الهی در تکوین و تشریع

۱. التحقيق، ج ۳، ص ۷۷؛ «خضع»؛ همان، ج ۵، ص ۵۲، «سجد»؛ نمونه، ج ۱۱، ص ۲۵۴.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۳۴.

۳. بیان السعاده، ج ۱، ص ۳۱۰.

۴. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۵.

۵. التسهیل، ج ۱، ص ۶۵؛ ر.ک. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۰۳.

۶. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۵؛ التحقيق، ج ۱۳، ص ۱۹۳، «وکل»؛ الفروق اللغویه، ص ۲۵۷.

۷. اوصاف الاشراف، ج ۲، ص ۹۲؛ شرح منظومه، ص ۳۵۸.

۸. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۵؛ اوصاف الاشراف، ص ۹۲.



را چنین بیان می‌کند:

خداوند به خیر و شر آدمی آگاه است و انسان خود از آن آگاه نیست؛ چه بسا چیزی که انسان آن را نمی‌خواهد غافل از آنکه همان چیز برای او خیر است؛ یا به عکس، چیزی را دوست دارد، حال آنکه آن چیز برای او شر است، بنابراین انسان باید امور خویش را به خداوند واگذارد و تسلیم خواست او باشد.

بر اساس آیه ۳۰ بقره، در پاسخ خداوند به پرسش ملائکه درباره آفرینش انسان نیز این نکته آمده است که خداوند از نهان و آشکار، آگاه است و درباره دین و دنیای آفریده‌ها اموری را می‌داند که آنها نمی‌دانند و اگر انسان را می‌آفریند در آفرینش او مصلحتی است و از همین رو وظیفه آنان تسلیم بودن در برابر فرمان و مشیت الهی است.^۱

بنابراین خداوند در هر زمینه بهترین‌ها را برای انسان و دیگر آفریده‌های خویش می‌داند، پس امور آدمی را بر اساس حکمت تدبیر کرده و آن چه درباره وی انجام دهد بر اساس مصلحت است.^۲

بحثی درباره مصادیق خیر و شر

بحث دیگری که در تبیین بهتر آیه شریفه لازم است به آن پرداخته شود شناخت مفهوم خیر و شر در نگاه قرآن و روایات است چرا که آیه شریفه اذعان می‌دارد که گاهی انسان‌ها مصادیق خیر و شر را با نگاهی غیر از نگاه آموزه‌های دینی، ارزیابی می‌کنند و طبیعی است که بر انسان مسلمان لازم است که نظام فکری خود را مبتنی بر شریعت و هماهنگ با آن قرار دهد.

الف) تعریف خیر و شر

خَیر چیزی است که همه کس به آن راغب می‌شوند مثل عقل، عدل، فضل و هر چیز سودمند دیگر، نقطه مقابل خیر، شر است، خَیر دو گونه است:

اول - خیر مطلق یعنی چیزی که در هر حال و به نظر هر کس پسندیده و مورد رغبت است مثل توصیفی که پیامبر ﷺ از بهشت فرمود که «لا خیر بخیر بعد الجنة»^۳ و لا شرّ بشر بعد الجنة»^۴.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۸۵، ۱۷۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۳۶ و ج ۶، ص ۴۲۳-۴۲۴.

۳. یعنی خبری که فرجامش و نتیجه‌اش آتش و عذاب باشد خیر نیست و شروزیانی هم که نتیجه و فرجامش بهشت باشد شرّ نیست که در این حدیث جاودانه پیامبر ملائکه و میزان برای شناخت خیر و شرّ با توجه به عاقبت و پایان آنها بیان شده و تفسیری است بر آیه‌ای که می‌فرماید: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ کُرْةُ لَکُم وَ عَسَىٰ اَنْ تَکْزَھُوا



دوم خیر و شرّ مقتید به این معنی است که چیزی برای یکی خیر است و برای دیگری شرّ، مثل مالی که ممکن است برای زید خیر باشد و برای عمرو شرّ و بدی، از این رو خدای تعالی خیر را با دو امر توصیف کرده است، در جائی می فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»^۱ (بقره، ۱۸۰) و در جای دیگر فرماید: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُذِهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ»^۲ (مؤمنون، ۵۵).

ب) مصادیق خیر در قرآن

۱- مال و ثروت

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ (سوره بقره، ۱۸۰).
خداوند در این آیه می فرماید: «دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیت کند»، مفسرین از خیر در این آیه تفسیر به مال و ثروت کرده اند و این نشان می دهد ثروت فی نفسه خیر و نیک است و باید در راه شرعی از آن استفاده شود.

۲- جهاد

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (سوره بقره، ۲۱۶).

«حکم جهاد بر شما نوشته شده و حال آنکه بر شما ناگوار و ناپسند است و چه بسا با شما چیزی را ناپسند می پندارید و آن برای شما خیر است».

۳- روزه

أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ؛ اینکه روزه دار باشید برای شما بهتر است. (سوره بقره، ۱۸۴).

۴- تقوی

لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ؛ لباس پرهیزگاری بهتر است. (سوره اعراف، ۲۶).

شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - بقره، ۲۱۶).
بنابر این سود و نفع آنی و داوری در زمان محدود، خیر و شر را تعیین نمی کند بلکه «ملاك الامر خواتمه» یعنی ملاک هر کاری و هر خیر و شری پایان آن است از این روی خداپرستان که به فرجام و عاقبت و عکس العمل کارها معتقدند نیکوترین راه و تمام خیر و نیکی را برگزیده اند و لو اینکه در انجام عبادات و احکام اجتماعی اسلام زحماتی متحمل شوند.

۱. إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ. برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند.
۲. آنها گمان می کنند اموال و فرزندی که به عنوان کمک به آنان می دهیم... * برای این است که درهای خیرات را با شتاب به روی آنها بگشاییم!! (چنین نیست) بلکه آنها نمی فهمند (که این وسیله امتحان شان است).

۳. فرهنگ قرآن، ج ۱۳، ص: ۲۴۹.



۵- توبه

«فَإِنْ تَبُتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ اگر توبه کنید برای شما بهتر است». (سوره توبه، ۳).

۶- امت اسلام

قرآن امت اسلام را بهترین امت و «خیر» معرفی می‌کند و هر کس در زمره این امت باشد خیر است
«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» (سوره آل عمران، ۱۱۰).

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شدید». در ادامه درباره علت و ملاک خیر می‌فرماید: زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و ایمان به خدا دارید، کسی خیر است که این خصوصیات و ملاکها در او باشد و همین نیز ملاک خیر بودن جامعه است، هر جامعه‌ای نورانیت امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا از آن غروب کند، بیچارگی و بدبختی بر آن جامعه طلوع کند و نکته دقیق این است که در قرآن امر به معروف و نهی از منکر، برایمان به خدا مقدم داشته شده و شاید به خاطر اینکه ایمان وقتی ریشه‌دار است که دو اصل امر به معروف و نهی از منکر حاکم باشد.^۱

ج) مصادیق شر در قرآن و روایات

۱- بخل

«وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُمْ شُرُكَاؤُا»
که بخل می‌ورزند به آنچه خداوند از فضل و رحمتش به آنها داده، گمان نکنند برای آنها خیر است، بلکه شر برای آنها است». (آل عمران، ۷۸).
افراد بخیل فکر می‌کنند اگر از اعطاء مال به دیگری امساک کنند، برای آنها بهتر است و مال بیشتری روی هم انباشته می‌کنند، ولی او که این اموال از او ست و برکت به آنها می‌دهد، این بخل را خیر نمی‌داند، بلکه شر می‌شمارد.

۲- عقل‌گریزی

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ بدترین جنبندگان نزد خداوند، افراد کز و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند» (سوره انفال، ۲۲).

کسانی که تعقل نمی‌کنند و گوش‌های آنها از سخنان الهی ناشنوا و از گفتن حق امتناع می‌ورزند بدترین مخلوقات از نظر کتاب الهی هستند که کافران از مصادیق اتم آنها محسوب می‌شوند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛

۱. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)، ج ۲، ص ۴۱۵.



همانا بدترین جنیندگان نزد خداوند کسانی هستند که کفر ورزیدند و آنها ایمان نمی آورند» (انفال، ۵۵).

۳- پیشوای ظالم و جائری که گمراه شده و گمراه می کند

مولی علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ أَمَّا جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ»^۱
«بدترین مردم نزد خداوند، رهبر و پیشوای ظالمی است که گمراه شد و به وسیله او مردم گمراه می شوند».

۴- شریزترین مردم

رسول گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: «شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ أَتْقَاءَ شَرِّهِمْ»^۲ بدترین مردم نزد خداوند، روز قیامت، کسانی هستند که به خاطر پرهیز از شرشان اکرام و احترام می شوند».

۵- ظالم

علی علیه السلام فرمودند: «شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»^۳ بدترین مردم کسی است که مردم را ظلم و ستم می کند».

۶- کسی که عذر و عفو قبول نمی کند

و نیز می فرماید: «شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ وَلَا يُقْبِلُ الذَّنْبَ»^۴ بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیرد و گذشت از گناه دیگری نمی کند».

۷- کسی که از مردم می ترسد و از خدا نمی ترسد

و نیز فرمودند:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي رَيْبِهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ»^۵

«بدترین مردم کسی است که از مردم در برابر فرامین خداوند می ترسد و از پروردگارش در مورد رضایت مردم نمی ترسد».

۸- کسی که نسبت به مردم سوء ظن دارد و به آنها اعتماد نمی کند.

حضرت در جای دیگر می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقِي بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقِي بِأَحَدٍ لِسُوءِ فِعْلِهِ»^۶

۱. نهج البلاغه ۱۶۴ صبحی صالح، ۱۶۳ فیض الاسلام.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۸۳.

۳. غرر الحکم (روایات مربوط به شر را به ضمیمه روایات دیگری در این مورد می توانید در میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۳۷ تا ۳۹ مطالعه فرمائید).

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.



بدترین مردم کسیست که اعتماد نمی‌کند بر مردم سبب بدگمانی او، و اعتماد نمی‌کند کسی بر او بسبب بدی کردار او.

بحثی درباره جهاد و قتال

از آنجا که آیه شریفه قتال با مشرکان (که یکی از مصادیق مهم جهاد است) را واجب دانسته، مناسب است که بحثی درباره جهاد را مطرح و دلیل وجوب آن را بررسی کنیم.

الف) معنا و انواع جهاد

الْجُهْدُ وَالْجُهْدُ یعنی طاقت و نیرو و مشقّت و سختی.
جهاد بر سه گونه است:

- ۱- جنگ و مجاهده برای راندن و دفع دشمن آشکار.
 - ۲- جهاد با شیطان و اهریمن.
 - ۳- جهاد در مجاهده با نفس.
- هر سه معنی فوق در سخن خدای تعالی و در آیات زیر آمده است که: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (حج، ۸۷) و «جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (توبه، ۴۱) و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (انفال، ۲۷).

و پیامبر عظیم الشان اسلام فرمود:
«جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ».
(با هواهای نفسانیتان همان گونه جهاد کنید که با دشمنانتان).
مجاهدة با دست و زبان هر دو انجام می‌شود، پیامبر ﷺ فرمود:
«جَاهِدُوا الْكَفَّارَ بِأَيْدِيكُمْ وَالْأَسْنَتَكُمْ»^۱

رابطه جهاد و قتال:

واضح است که گاهی در جهاد با دشمنان نیاز به مقاتله پیدامی‌شود بنابراین قتال با دشمنان خود نوعی جهاد است که خداوند پاداش آن را بهشت می‌داند لذا قرآن می‌فرماید: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَاَدْخَلْتَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ زُفَرًا مِنْ عِنْدِ

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۴۲۳.

اللَّهُ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»^۱

ب) اهمیت جهاد

جهاد در راه خدا، ترازویی برای سنجش ایمان است، به درستی که در آن موقعیت، هر کس خود را بهتر از سابق خواهد شناخت و میزان دلبستگی و وابستگی خود را به دنیا و آنچه در اوست، خواهد دانست، در راه خدا از جان گذشتن ارزشی بسیار دارد، تا جائی که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ پیامبر خدا از جان خویش می‌گذرد، این آیه شریفه در شأن او نازل می‌شود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره، آیه ۲۰۷)

«بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

(ابن عباس نقل می‌کند، که این آیه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است، در «لیلة المبيت» پیامبر از دست مشرکین به غار پناه می‌برد و حضرت علی علیه السلام به جای پیامبر، در بسترو می‌خوابد و دشمن به تصور این که پیامبر در خانه است، خانه را محاصره می‌کند...)

در این آیه شریفه دقت کنید که خداوند عاقبت مؤمنین راستگورا چگونه توصیف می‌کند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات، آیه ۱۵)

«همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده، پس از آن هیچگاه شک به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، ایشان به حقیقت راستگو هستند».

و اینان که ایمان آورده و هجرت نموده و به جهاد برخاسته اند منتظر رحمت پروردگار خویش هستند.

ج) فضیلت جهاد

در فضیلت جهاد همین بس که خداوند، خود، با مجاهدان وارد تجارت شده و

۱. آنها که در راه خدا هجرت کردند و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، بی‌یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش هانزد پروردگار است. (آل عمران، ۱۹۵)



جان و مالشان را می خرد و در برابر، بهشت جاودان را با درجات بالا به آنان ارزانی می دارد:

قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه، ۱۱۱).

خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را می خرد که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد. [به این گونه که] در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند. این، وعده ی حقی است براو که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده است و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ!

د) اهداف جهاد

جهاد اسلامی، دارای اهدافی بس مقدس و والا است که همین ویژگی موجب برتری اش از دیگر جنگ ها می شود. برخی از این هدف ها عبارتند از:

۱- براندازی شرک

هدف از جهاد، کشتار نیست بلکه برداشتن موانع تحقق ارزش های وحی، است که شرک، بت پرستی، کفر و باطل گرایی از جلوه های بارز آن است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ آنْتُمْ أَقْلًا عُدُّوا إِلَّاءَ عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره، آیه ۱۹۳).

و با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین مخصوص خدا گردد.

۲- مبارزه با تبهکاران و گمراه کنندگان

برای مجازات تبه کاران و گمراه گران که در فساد خود و جامعه پای می فشرند و ستم گرانی که با پیروی از شیطان و هوای نفس، غرق در ظلم و ستم و جویی با عدالت و تأویل حقایق و ترویج باطلند جهاد بسیار کارساز و ستم برانداز است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره ی خوارج که با تأویل حقایق در اندیشه فتنه جویی بودند، می فرماید:

«نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّيَاحِ وَالْإِعْوَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ»^۱
با کسانی که در اسلام با ما برادرند، به دلیل لغزش و انحراف و کجی و اشتباه و

۱. نهج البلاغه، خ ۱۲۲.

تأویل حقایق، ناگزیر از جنگ شده ایم.

۳- پاسداری از نظام و ارزش های الهی

حفظ نظام اسلامی و ارزش های الهی یک تکلیف است که در سایه جهاد تحقق می پذیرد. امیرمؤمنان (ع) در مورد جهاد با کسانی که نظام و ارزش های الهی را مورد هجوم قرار دادند می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَدْمَرْدَمَرِ حَزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ...»^۱

به هوش باشید که اینک شیطان حزب خویش را برانگیخته است و هوادارانش را فراهم خوانده است، تا دیگر بار جور را به پایگاه های دیرینش باز گرداند و باطل را برابریکه می قدرت بنشانند...

و در خطبه ۲۴ می فرماید: وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيِّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْمَانٍ

به جان خودم سوگند، که در پیکار و سرکوبی آنها که با حق ستیز کنند و در ماندن در گمراهی هم چنان پای بفشارند، کم ترین نرمش و سازشی نخواهم داشت.

۴- دفاع از مرزها

دفع تجاوز دشمن به مرزهای کشور و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی جزء حقوق هر ملتی است. متجاوزی که با نادیده گرفتن قوانین و ارزش ها و حقوق ملت ها، به خود اجازه می تجاوز به کشوری را داده، جز پاسخ دندان شکن او را برسر عقل نمی آورد.

امیرمؤمنان (ع) به مردم عراق که مرزهایشان مورد تجاوز و تاخت و تازشایان قرار گرفته بود فرمود: «و بادروا جهاد عدوكم»^۲ و در جهاد با دشمن پیشدستی کنید. و در مورد این که متجاوز جز پاسخ دندان شکن نمی فهمد فرمود:

«ردوا الحجر من حيث جاء، فان الشر لا يدفعه الا الشر»^۳ پاره سنگ را به مبدأش باز گردانید، که شر را تنها شر دفع می کند..»

روایات

الف) فی زبور داوود (ع) یقول الله تعالی: يَا بَنَ آدَمَ، تَسْأَلْنِي وَأَمْنَعُكَ لِإِعْلَمِي مَا يَنْفَعُكَ، ثُمَّ تُلِخُ عَلَيَّ بِالْمَسْأَلَةِ فَأُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَ فَتَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى مَعْصِيَتِي، فَأَهْمُ

۱. همان، خ ۲۲.

۲. همان، نامه ۱.

۳. همان، حکمت ۳۰۶.



بِهَتَاكِ سِتْرِكَ، فَتَدْعُونِي فَأَسْتُرْ عَلَيْكَ، فَكَمْ مِنْ جَمِيلٍ أَصْنَعُ مَعَكَ وَكَمْ مِنْ قَبِيحٍ تَصْنَعُ مَعِي! يَوْشِكُ أَنْ أَغْضَبَ عَلَيْكَ غَضَبَةً لَا أَرْضَى بَعْدَهَا أَبَدًا.^۱

در زبور داوود علیه السلام آمده است: خداوند متعال می فرماید: ای پسر آدم! تو از من خواهشی می کنی و من برای مصلحت تو آن را برآورده نمی کنم، اما در خواهشت اصرار می ورزی و من خواسته ات را می دهم و تو از آن در گناه و نافرمانی از من کمک می گیری. پس، من بر آن می شوم تا آبرویت را ببرم، لیک مرا می خوانی و من پرده پوشی می کنم. چه خوبیهایی که به تو نکرده ام و چه بدیهایی که تو، به من نکرده ای. کم مانده است که بر تو چنان خشمی گیرم که دیگر هرگز خشنود نشوم.

ب) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ حَيْثُ أَسْرَتْ الرُّومُ لُوطًا، فَتَفَرَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام وَاسْتَنْقَذَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ».^۲

«اولین کسی که در راه خدا قتال و جنگ نمود، ابراهیم خلیل بود، هنگامی که لشکریان روم، لوط را به اسارت گرفتند، پس ابراهیم به کمک او شتافت (جنگ کرد) و او را از دست آنها نجات داد».

ج) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْقَائِمِ الْقَانِتِ لَا يَزَالُ فِي صَوْمِهِ وَصَلَاتِهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ».^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل مجاهدین در راه خدا، مثل کسی است که قائم و قانت (در حالت قیام و قنوت) باشد و همیشه در روزه و نماز بوده باشد، تا آنگاه که به سوی اهل و خانواده خویش بازگردد».

داستان

حکومت عادلانه امیر مؤمنان علیه السلام برای مردم دنیا پرست و مادی طاقت فرسا بود.

به گواهی تاریخ اسلام در مدت کوتاهی که به اصرار مردم علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت، بسیاری از مسلمانان نماها که طی ۲۴ سال بعد از پیغمبر عوض شده بودند و دنیا را بر دین ترجیح می دادند، تاب عدالت خواهی مولای متقیان علی علیه السلام را نیاوردند.

این عده دسته دسته از پیرامون حضرتش پراکنده شدند یا مشمول تصفیه

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۰، ص ۳۶۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۶ - نوادر راوندی، ص ۲۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۴.



گردیدند و در شام به معاویه پیوستند یا در نقاط دیگر تحت حمایت او قرار گرفتند. مردی از متنفذان قبیله معروف بنی اسد به نام سماک بن مخرمه اسدی یکی از این افراد بود که به واسطه سوء باطن با صد نفر از مردان قبیله خود، کوفه، مرکز حکومت امیرالمؤمنین را ترک گفت و خود را تحت الحمايه معاویه بن ابی سفیان، حکمران شامات قرار داد.

سماک بن مخرمه پس از مکاتبه با معاویه اجازه یافت که در رقه شهر مرزی سوریه در ساحل فرات واقع در مرز شمالی عراق سکونت گزیند. متعاقب آن هفتصد نفر دیگر از بنی اسد از کوفه گریختند و در رقه به سماک و نفرات وی پیوستند.

این عده که از دشمنان امیرالمؤمنین و طرفدار عثمان خلیفه سوم بودند، همین که متوجه شدند امیرمؤمنان در راه خود به صفین به شهر آنها رسیده است، به درون شهر پناه بردند و در به روی علی علیه السلام و سپاهیان او بستند!

حضرت از مردم رقه خواست پلی بر روی فرات ببندند تا سپاهیان او عبور کنند و در آن سو به جلوداری معاویه بروند.

ولی اهالی شهر که عده ای مسیحی و بقیه طرفدار عثمان بودند و همگی از معاویه پیروی می نمودند، از تقاضای حضرت سر باز زدند!

آنها کشتی ها را در اختیار خود گرفتند و به نقطه ای بردند که سربازان حضرت نتوانند از آنها برای عبور خود یا بستن پل استفاده کنند.

علی علیه السلام نیز آنها را رها کرد و تصمیم گرفت خود از پل بلیخ واقع در بیرون رقه بگذرد.

حضرت مالک اشتر، سردار خود را در آنجا باقی گذاشت تا به کار سپاه رسیدگی کند. مالک خطاب به سران رقه که در شهر متحصن شده بودند و در برجهای دیده می شدند، گفت: ای مردم رقه! به خدا قسم اگر امیرالمؤمنین رفت و شما پلی برای عبور سپاهیان او در این نقطه بنا نگردید تا حضرت از آن بگذرد، پاسخ شما را با شمشیر خواهم داد. جنگجویان تن را به قتل می رسانم و شهرتان را ویران کرده اموالتان را مصادره می کنم.

سران رقه با شنیدن این سخن به گفتگو پرداختند و گفتند مالک حتما به سوگند خود عمل می کند. علی هم او را به همین منظور در اینجا باقی گذاشته است.

سپس به مالک پیغام دادند که آماده اند پل را بسازند. وقتی اهالی برای ساختن پل گرد آمدند مالک فرستاد امیرالمؤمنین را خبر کردند و حضرت نیز آمد.

پس از آنکه مردم رقه پل را ساختند، علی علیه السلام نخست اثاث و وسائل سنگین سپاه یکصد هزار نفری خود را به آن سوی فرات منتقل ساخت، سپس سربازان را عبور



داد و خود نیز از آن گذشت .

حضرت دستور داد مالك به سه هزار سرباز در آنجا توقف کند تا همه نفرات از پل بگذرند و خود نیز آخرین فردی باشد که از پل می گذرد .

بدین گونه با تهدید مالك اشتر، سردار رشید و فداکار، مردم کینه توز رقه پل را بستند و سپاهیان مولای متقیان به سلامت از آن گذشتند و به جلوداری معاویه در سرزمین صفین رفتند .

هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهر رقه رسید و ملاحظه فرمود اهالی شهر دروازه ها را به روی حضرت بسته اند، در موضعی به نام بلیخ فرود آمد .

راهبی که در آنجا در صومعه خود می زیست ، وقتی از چگونگی لشکرکشی امیرالمؤمنین و مقام و موقعیت حضرت باخبر شد، از صومعه به زیر آمد و به آن رهبر شایسته گفت :

مکتوبی نزد ماست که از پدران خود به ارث برده ایم . این مکتوب را شاگردان حضرت عیسی بن مریم نوشته اند .

اجازه می خواهم آن را به اطلاع شما برسانم . حضرت فرمود: بخوان ! راهب مکتوب را بدین گونه قرائت نمود:

بنام خداوند بخشنده مهربان . خدائی که در گذشته فرمان داد و کتابها نازل کرده ، در میان مردمی بی سواد پیغمبری برمی انگیزد که برایشان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را به راه خداوند راهنمایی کند .

نه درشتخوی و سنگدل است ، و نه در بازار با صدای بلند سخن می گوید، و نه بد را به بدی پاداش می دهد، دشمن را می بخشد و از خطای وی درمی گذرد .

پیروان او سیاستگرانی هستند که خدا را در نقاط مرتفع و بلندی ها و پستی ها سپاس می گویند . زبان ایشان به بزرگداشت خداوند و یگانگی و پاکی او گویاست ، و خداوند او را بر دشمنانش پیروز می گرداند .

وقتی خداوند او را از این جهان برد، امت وی دست به اختلاف می زنند، آنگاه مدتی وحدت خود را حفظ می کنند . سپس بار دیگر دچار اختلاف می شوند، و از آن پس مردمی شایسته از امت او از کنار شط می گذرد که مردم را به کار نیک امر می کند، و از امور ناشایست بر حذر می دارد، مطابق حق و عدالت حکم می کند، و در صدور حکم رشوه نمی گیرد .

دنیا در نظر او از خاکستری که دستخوش باد شده ، پست تر است . هیچ گاه از یاد خداوند غافل نیست . هر کس از مردم این نقاط ، آن پیغمبر را ملاقات کند و به او ایمان بیاورد، پاداش وی خوشنودی من و بهشت است ، و هر کس آن بنده



شایسته را ملاقات نمود، باید به یاری وی برخیزد، چون کشته شدن در رکاب او شهادت است.

سپس راهب گفت: من در خدمت شما خواهم بود و از شما جدانمی شوم تا هر سرنوشتی داشتید من نیز در آن شریک باشم!!
امیرالمؤمنین گریست و فرمود: خدا را شکر می کنم که در نزد او فراموش نشده بودم، او را حمد می کنم که مرا در کتاب های برگزیدگانش یاد کرده است!
راهب با امیرالمؤمنین همراه شد. چنان مورد تفقد آن حضرت قرار گرفت که نهار و شام را با وی صرف می کرد.

راهب در جنگ صفین کشته شد. هنگامی که سربازان عراق خواستند کشته شدگان خود را دفن کنند، علی (ع) فرمود: بگردید راهب را پیدا کنید. وقتی کشته او را پیدا کردند، امیرالمؤمنین بروی نماز گزارد و به خاک سپرد.
سپس فرمود: این مرد از ما خاندان پیامبر است! و پی در پی برای شادی روح او آمرزش خواست.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

• آیه شریفه می فرماید جهاد در راه خدا یک ارزش است (مایه عزت و آبرو، افتخار و موفقیت است) اما شما بر اثر نادانی از آن اکراه دارید، چرا که از آثار و برکاتش بی خبرید و به عکس سکوت و خاموشی و ترک جهاد را مایه سلامت و سعادت و یک ارزش می پندارید در حالی که مایه بدبختی شماست.

• افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره ای در برابر دریاست آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید به طور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست.

• بیشترین مفسرین اتفاق دارند که این آیه بر وجوب جهاد دلالت می کند چیزی که هست وجوب آن «کفایی» است یعنی اگر تمام مردم از آن خودداری کردند همه گناهکارند ولی اگر عده ای که برای آن کافی هستند، به آن قیام نمودند وجوب آن از دیگران برداشته می شود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. ج ۳ ص ۲۰۵.



• مقاومت در مقابل مصائب و حوادث دردناکی که خواه ناخواه در زندگی هر کس پیش می‌آید و گاهی افراد را چنان منقلب می‌سازد که رشته زندگی را به کلی از دستشان بیرون می‌برد.

رضا و تسلیم در برابر چنین حوادث، به انسان روح صبر و پایداری و تلاش برای ساختن آینده‌ای به‌تر و زودتر و غبار یأس، از صفحه خاطر می‌بخشد.

• خیر و شر از دید یک فرد معتقد به مبدأ و معاد این است که هر چه مایه تکامل بشر و سوق او به طرف الله شود خیر و هر چه باعث تنزل و انحطاط و دوری از خدا شود، شر است. هر کمالی خیر و هر عدم کمالی شر است. اگر خود را محور قرار دادیم و خود محور شدیم می‌گوئی این امور برای من شر است، یا خار کنار گل شر است ولی خود خار سپر حفاظتی گل است تا حیوانات را از حریم گل دور کنند آنها مایه حفاظت حیثیت گل هستند ولی گلچین خود را می‌نگرد.

قرآن کریم مصادیقی برای خیر و شر بیان کرده است که مبتنی بر شریعت و راهی است که مؤمنین باید طی کنند و به منزله تابلوهای راهنمایی است که راه را برای اهل ایمان از بی‌راهه نشان می‌دهد.

• قرآن مصادیقی مانند جهاد، روزه، تقوی، توبه و امت اسلام را از مصادیق خیر و بخل، تعقل نکردن، ضلالت پیشگان، ظالمان و سوء ظن به خدا را از مصادیق شر میدانند.

• جهاد در راه خدا، ترازویی برای سنجش ایمان است، به درستی که در آن موقعیت هر کس خود را بهتر از سابق خواهد شناخت و میزان دلبستگی و وابستگی خود را به دنیا و آنچه در اوست، خواهد دانست.

«هرگز، مؤمنانی که (بدون هیچ عذری مانند نایبانی و مرض و غیره) جهاد را ترک نمایند با آنان که به مال و جان در راه خدا جهاد کنند (در مراتب ایمان، یکسان نخواهند بود، خدا مجاهدان فداکار به جان و مال را بر نشستگان، از حیث مرتبه و مقام بلندی و برتری بخشیده است و همه اهل ایمان را وعده نیکو (که دخول در بهشت است) فرموده است.»

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت‌آمیز و زیانبار می‌پندارند و طبیعی است که با آن به عداوت برخیزند یا برای آنها ناخوشایند باشد. اما مؤمنان آگاه که به اسرار جهاد و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می‌ورزند.



پرهیز از منت گذاری در انفاق



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ
مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَتَحْلَهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ
ثَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَمَّكُهُ صَلْدٌ لَا يُقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»
[سوره بقره، آیه ۲۶۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل
نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق
می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه
سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده
شود)؛ و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک‌ها و بذرها را بشوید)، و آن را
صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به
دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.»

واژه‌های مهم

— من

(بفتح میم) طبرسی ذیل آیه ۲۶۲ بقره و ۱۶۴ آل عمران می‌گوید:
«مَنْ» در اصل به معنی قطع است و از آنست «هُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَكْنُونٍ» (فصلت، ۸)؛
یعنی برای آنهاست پاداش غیر مقطوع و ابدی. مَنّت نهادن و به رخ کشیدن نعمت
را از آن جهت مَنّت گویند که وظیفه نعمت شده را قطع می‌کند (دیگر بر او لازم نیست
در مقابل نعمت تشکر کند یا چیز دیگری انجام دهد) ایضا مَنّت به معنی نعمت
است که شخص بواسطه آن از گرفتاری قطع و خارج می‌شود.
راغب نسبت این معنی را به «قیل» داده و گوید: «من» چیزی است که با آن وزن
کند، وزن شده را موزون و ممنون گویند. مَنّة به معنی نعمت سنگین است. مَنّت
دو جور اطلاق دارد: فعلی و قولی. مَنّت خدا فعلی است و آن سنگین کردن بندگان
با نعمت و عطیّه است «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» یعنی خداوند بر مؤمنان نعمت
بخشید. و مَنّت قولی که شمردن و به رخ کشیدن نعمت است قبیح می‌باشد مگر
و قتیکه طرف کفران نعمت کند.^۱

— اذی

اذیت و آزاری است که به هر ذی روحی جسم و یا روحا همراه عواقب آن می‌رسد،
چه دنیائی و چه اخروی،^۲

— صفوان

کلمه «صفوان» و نیز کلمه «صفا» به معنای سنگ صاف و سخت است^۳

— وابل

اصل در ماده (راء - باء - واو) این است که به معنای زیادی استعمال شود و کلمه

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۹۲ - اذی .

۲. همان، ص ۱۶۶.

۳. المیزان، ذیل آیه.



ربوه به کسر و فتح و ضم راء هر سه به معنای زمین خوبی است که گیاه در آن بسیار می شود و نمو می کند. کلمه «وابل» به معنای باران تند و رگبار طولانی است.^۱

— صلد

«فَتَرَكُهُ صَلْدًا»

سنگی سخت که چیزی را نمی رویند.

نکات تفسیری

بیان علامه طباطبایی ذیل آیات انفاق در سوره بقره

از آیه ۲۶۱ الی ۲۷۴ سوره مبارکه بقره در باره انفاق بحث شده است بنابراین بررسی آیات مذکور می تواند شرایط، آداب، آفات و ثمرات انفاق را به خوبی بیان کند که به برخی از آنها به طور مفصل اشاره کرده و برخی موارد را نیز در انتهای بحث به طور خلاصه خواهیم آورد.

۱) ارتباط سیاقی آیات به یک دیگر

آیات مورد بحث، مردم را دعوت می کند و در مرحله اول، جهت این دعوت و غرضی را که در آن است بیان نموده و می فرماید: هدف از این کار باید خدا باشد نه مردم و در مرحله دوم صورت عمل و کیفیت آن را تبیین کرده که باید منت و اذیت به دنبال نداشته باشد و در مرحله سوم وضع آن مال را بیان می کند که باید طیب باشد نه خبیث و در مرحله چهارم مورد آن را که باید فقیری باشد که در راه خدا فقیر شده و در مرحله پنجم اجر عظیمی که در دنیا و آخرت دارد بیان نموده است.^۲

۲) حق الله و حق الناس

یکی از بزرگ ترین اموری که اسلام در یکی از دورکن «حقوق الناس» و «حقوق الله» مورد اهتمام قرار داده و به طرق و انحای گوناگون، مردم را بدان وادار می سازد، انفاق است پاره ای از انفاقات از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و اقسام فدیة را واجب نموده و پاره ای از صدقات و اموری از قبیل وقف، سکنی دادن مادام العمر کسی، وصیت ها، بخشش ها و غیر آن را مستحب نموده است.^۳

۱. همان.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۸۷.

۳. همان.

۳) اهداف انفاق

از نظر علامه طباطبائی وجوب انفاق از دیدگاه قرآن دو هدف مهم را دنبال می‌کند: نخست تعدیل ثروت و کم کردن فاصله طبقاتی و دوم ایجاد برادری و مودت در میان مسلمین.

ایشان در توضیح مدعای خود می‌نویسد: غرض خداوند این بوده که بدین وسیله (از طریق نهادینه شدن انفاق در جامعه) طبقات پایین را که نمی‌توانند بدون کمک مالی از ناحیه دیگران حوائج زندگی خود را برآورند، مورد حمایت قرار داده تا سطح زندگیشان را بالا ببرند، در نتیجه افق زندگی طبقات مختلف را به هم نزدیک ساخته و اختلاف میان آنها را از جهت ثروت و نعمات مادی کم کند. و از سوی دیگر توان گران و طبقه مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت یعنی از تجمل و آرایش مظاهر زندگی، از خانه و لباس و ماشین و غیره نهی فرموده و از مخارجی که در نظر عموم مردم غیر معمولی است و طبقه متوسط جامعه تحمل دیدن آن گونه خرج‌ها را ندارد (تحت عنوان) نهی از اسراف و تبذیر و امثال آن، جلوگیری نموده است. و غرض از اینها ایجاد یک زندگی متوسطی است که فاصله طبقاتی در آن فاحش و بیش از اندازه نباشد، تا در نتیجه، ناموس وحدت و همبستگی زنده گشته، خواستگاه‌های متضاد و کینه‌های دل‌وانگیزه‌های دشمنی بمیرند، چون هدف قرآن این است که زندگی بشر را در شؤن مختلفش نظام ببخشد و طوری تربیتش دهد که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین نماید و بشر در سایه این نظام در معارفی حق و خالی از خرافه زندگی کند، زندگی همه در جامعه‌ای باشد که جو فضائل اخلاق حاکم بر آن باشد و در نتیجه در عیشی پاک از آنچه خدا ارزانیش داشته استفاده کند و داده‌های خدا برایش نعمت باشد، نه عذاب و بلا و در چنین جوی، نواقص و مصائب مادی را برطرف کند.

۴) فوائد و آثار اجتماعی و اخروی انفاق

بعضی معتقدند آثار انفاق مربوط به آخرت است چرا که برکات انفاق در دنیا بروز و ظهوری ندارد و با انفاق اموال مردم کم می‌شود لکن علامه طباطبائی می‌فرماید بیان آیه مطلق است و آثار انفاق هم شامل دنیا است هم آخرت: در آیه مورد بحث، مثلی را که آورده مقید به آخرت نکرده و به طور مطلق فرموده: خدا انفاق شما را مضاعف می‌کند پس هم شامل دنیا می‌شود و هم شامل آخرت، فهم عقلایی هم این را تایید می‌کند برای اینکه کسی که از دسترنج خود چیزی



انفاق می‌کند هر چند ابتدا ممکن است به قلبش خطور کند که این مال از چنگش رفت و دیگری او بر نمی‌گردد، لیکن اگر کمی دقت کند خواهد دید که جامعه انسانی به منزله تن واحد و دارای اعضای مختلف است و اعضای آن هر چند اسامی و اشکال مختلف دارند، اما در مجموع، یک تن را تشکیل می‌دهند و در غرض و هدف زندگی متحد هستند، از حیث اثر هم همه مربوط به هم هستند، وقتی یکی از اعضا، نعمتی را از دست می‌دهد مثلاً فاقد صحت و سلامتی شده و در عمل خود کند می‌گردد، همین عارضه هر چند که در نظر بدوی، متوجه یک عضو است، ولی در حقیقت تمام بدن در عمل کرد خود کند و سست می‌گردد و به خاطر نرسیدن به اغراض زندگی خسران و ضرر می‌بیند.

پس یک فرد از جامعه که عضوی از یک مجموعه است، اگر دچار فقر و احتیاج شد و ما با انفاق خود وضع او را اصلاح کردیم، هم دل او را از ردائلی که فقر در او ایجاد می‌کند پاک نموده ایم و هم چراغ محبت را در دلش ایجاد کرده ایم و هم زبانش را به گفتن خوبی‌ها به راه انداخته ایم و هم او را در عمل کردش نشاط بخشیده ایم و این فوائد عاید همه جامعه می‌شود، چون همه افراد جامعه به هم مربوط هستند، پس انفاق یک نفر، اصلاح حال هزاران نفر از افراد جامعه است و مخصوصاً اگر این انفاق در رفع حوائج نوعی، از قبیل تعلیم و تربیت و امثال آن باشد. این است آثار و فوائد انفاق.

وقتی انفاق در راه خدا و به انگیزه تحصیل رضای او باشد، نمو و زیاد شدن آن از لوازم تخلف ناپذیر آن خواهد بود، چون فوائد انفاق در غیر راه خدا ممکن است توأم با ضررهایی باشد که (حتماً هست) برای اینکه وقتی رضای خدا انگیزه آدمی نباشد لا بد انگیزه این هست که من توان گر به فقیر انفاق کنم تا شر او را از خود دفع نمایم و یا حاجت او را برآورم، تا اعتدالی به حال جامعه ببخشم و فاصله طبقاتی را کم کنم (و در همه این فرض‌ها به طور غیر مستقیم منافعی عاید خود انفاق کننده می‌شود) و این خود نوعی استخدام و استثمار فقیر به نفع خویش است، که چه بسا در دل فقیر آثار سوء به جای گذارد و چه بسا این آثار سوء، در دل فقرا متراکم شود و ناآرامی و بلوا به راه بیندازد، اما اگر انفاق تنها برای رضای خدا صورت بگیرد و انفاق کننده به جز خشنودی او هدفی و منظوری نداشته باشد، آن آثار سوء پدید نمی‌آید و در نتیجه این عمل خیر محض می‌شود.^۱

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۹۶، ۵۹۵.

۵) از شرایط انفاق احتراز از منت و آزار است

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ»

قول معروف آن سخنی است که مردم بر حسب عادت آن را غیر معمول ندانند، که البته به اختلاف عادات مردم مختلف می شود و کلمه مغفرت در اصل به معنای پوشاندن است و غنی مقابل حاجت و فقر است و حلم به معنای سکوت در برابر سخن و یا عمل ناهنجار دیگران است.

در این آیه شریفه خداوند متعال قول معروف و آمرزیدن و مغفرت (یعنی چشم پوشی از بدی) را بر صدقه ای که گوشه و کنایه داشته باشد ترجیح داده و این مقابله دلالت دارد بر اینکه مراد از قول معروف این است که وقتی می خواهی سائل را رد کنی بازبانی خوش رد کنی، مثلاً دعایش کنی که خدا حاجت را بر آورد. البته این در صورتی است که سائل سخنی که باعث ناراحتی تو باشد نگوید و اگر لفظی خلاف ادب گفت باید چنان رفتار کنی که او خیال کند سخن زشتش را شنیده ای و آن دعای خیر و این چشم پوشی ات از سخن زشت او، بهتر از آن است که به او صدقه ای بدهی و به دنبالش آزار برسانی، چون آزار و منت نهادن انفاق کننده به این معنی خواهد بود که می خواهد بفهماند آن مالی که انفاق کرده در نظرش بسیار عظیم است و از درخواست سائل ناراحت شده است و این دو فکر غلط دو بیماری است که باید انسان با ایمان، دل خود را از آن پاک کند چون مؤمن باید متخلق به اخلاق خدا باشد و خدای سبحان غنی ای است که آنچه نعمت می دهد در نظرش بزرگ نمی نماید و هر بخششی می کند آن را بزرگ جلوه نمی دهد و نیز خدای سبحان حلیم است و در مواخذه جفاکاران عجله نمی کند و در برابر جهالت خشم نمی کند و به همین جهتی که گفته شد آیه شریفه، با دو نام غنی و حلیم ختم شده است.^۱

۶) ریاکاری در هر عمل مستلزم نداشتن ایمان به خدا و روز جزا در آن عمل است

«كَالَّذِي يُفْتِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ، وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَتَلَ كَمَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

از آنجایی که خطاب اول آیه فقط شامل مؤمنین بود- چون افراد ریاکار نمی توانند مؤمن باشند، چون به فرموده خدا، منظور اینها از اعمالشان خدا نیست- به همین جهت خداوند متعال مؤمنین را صریحاً از ریا نهی نکرد و نفرمود: «ای مؤمنین ریاکار نباشید» بلکه افرادی را که صدقه می دهند و به دنبالش منت و اذیت می رسانند



تشبیه به افراد ریاکاری ایمان کرد، که صدقاتشان باطل و بی اجراست و فرمود: «عمل چنین مؤمنی شبیه به عمل او است»، و نفرمود: «مثل آن است» زیرا عمل مؤمن در ابتدا صحیح انجام می شود، ولی بعدا پاره ای عوامل مثل منت و اذیت آن را باطل می سازد، ولی عمل ریاکار از همان اول باطل است.

مراد از ایمان نداشتن ریاکار در انفاقش به خدا و روز جزا، ایمان نداشتن او به دعوت پروردگاری است که او را به انفاق می خواند و ثواب هایی جزیل و عظیم به وی وعده می دهد، چون اگر به دعوت این داعی و به روز قیامت (روزی که پاداش های اعمال در آن روز ظاهر می شود) ایمان می داشت، در انفاقش قصد ریا نمی کرد و تنها عمل را برای خاطر خدا می آورد و علاقمند به ثواب جزیل خدا می شد. پس منظور از این که فرمود، ایمان به خدا ندارد این نیست که اصلا به خداوندی خدا قائل نیست.

واز آیه شریفه چنین برمی آید که ریا در هر عملی که آدمی انجام می دهد مستلزم نداشتن ایمان به خدا و به روز جزا در همان عمل است.

این آیه وجه شباهت ریاکار به سنگ را بیان می کند، معنای وسیعی است که هم در ریاکار هست و هم در آن سنگ و آن بی اثر و سست بودن عمل است هم چنان که خاکی که روی سنگ صاف قرار دارد با بارانی اندک از بین رفته و نمی تواند اثری داشته باشد.

و جمله: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» حکم را نسبت به ریاکار و کافر به وجهی عام بیان می کند و می فرماید: ریا کننده در ریاکاریش یکی از مصادیق کفر است و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند و به همین جهت جمله نامبرده کار تعلیل را می کند.

و خلاصه معنای این مثل آن است که کسی که در انفاق خود مرتکب ریا می شود، در ریا کردنش و در ترتیب ثواب بر انفاقش حال سنگ صافی را دارد که مختصر خاکی روی آن باشد، همین که بارانی تند بر آن ببارد، همین بارانی که مایه حیات زمین و سرسبزی آن و آراستگی اش به گل و گیاه است، در این سنگ خاک آلود چنین اثری ندارد و خاک نامبرده در برابر آن باران دوام نیاورده و به کلی شسته می شود، تنها سنگی سخت می ماند که نه آبی در آن فرو می رود و نه گیاهی از آن می روید، پس وابل (باران پشت دار) هر چند از روشن ترین اسباب حیات و نمو است و همچنین هر چند خاک هم سبب دیگری برای آن است، اما وقتی محل این آب و خاک، سنگ سخت باشد عمل این دو سبب باطل می گردد، بدون اینکه نقصی و قصوری در ناحیه آب و خاک باشد، پس این حال سنگ سخت بود و عیناً حال ریاکار نیز چنین است:

برای این که وقتی ریاکار در عمل خود خدا را در نظر نمی گیرد، ثوابی بر عملش



مترتب نمی شود، هر چند که نفس عمل هیچ نقصی و قصوری ندارد، چون انفاق سببی است روشن برای ترتیب ثواب، لیکن به خاطر اینکه قلب صاحبش چون سنگ است، استعداد پذیرفتن رحمت و کرامت را ندارد.

و از همین آیه برمی آید که قبول شدن اعمال، احتیاج به نیتی خالص و قصدی به وجه الله دارد. شیعه و سنی هم از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که فرمود: «اما الاعمال بالنیات» معیار در ارزش اعمال تنها نیت ها هستند.^۱

۷) تشبیه و تمثیل انفاق خالص و انفاق توأم با من و اذى

«كَمَثَلِ جَنَّةٍ يَرْيَوْنَ أَصَابَهَا وَايْلٌ...»

غرض از این مثل این است که بفهماند انفاقی که صرفاً لوجه الله و به خاطر خداست هرگز بی اثر نمی ماند و به طور قطع روزی، حسن اثرش نمودار می شود، برای اینکه مورد عنایت الهیه است و از آنجا که جنبه خدایی دارد و متصل به خداست (مانند خود خدا) باقی و محفوظ است، هر چند که این عنایت بر حسب اختلاف درجات خلوص، مختلف می شود و در نتیجه وزن و ارزش اعمال هم به همان جهت مختلف می گردد، هم چنان که باغی که در زمین حاصل خیز ایجاد شده، وقتی باران می آید بلاد رنگ خوردنی هایش را به وجهی بهتر تحویل می دهد، هر چند که این تحویل دادنش و این خوردنی هایش به خاطر اختلاف باران (که یکی مطراست و دیگری طل)، از نظر خوبی درجاتی پیدا می کند. و به خاطر وجود همین اختلاف بود که این دنباله را به گفتار خود اضافه نمود، که «وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» یعنی خدا به آنچه می کنید بینا است و مسئله پاداش دادن به اعمال برایش مشتبه و درهم و برهم نمی شود، ثواب این را با آن دیگر و ثواب دیگری را به این نمی دهد.

۸) کیفیت مالی که باید انفاق بشود

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»

و معنای آیه روشن است، نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که خدای تعالی در این آیه کیفیت مالی را که انفاق می شود بیان نموده و می فرماید: باید از اموال طیب باشد، نه خبیث، یعنی مالی باشد که فقیر به رغبت آن را بگیرد نه به کراهت و اغماض، برای اینکه کسی که نخواهد با بذل مال طیب، خویشتن را به صفت

۱. همان، ص ۵۹۹-۵۹۸.



بخشنده متصف سازد و بخواهد مال خبیث خود را از سر باز کند و زندگی خود را از چنین آلودگی ها رها سازد، چنین کسی دوستدار کار نیک نمی شود و چنین انفاقی نفس او را به کمالی نمی رساند و به همین جهت است که می بینیم آیه شریفه با جمله: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» شروع شده است چون این جمله به ما می فهماند که باید در انفاق خود بی نیازی و حمد خدای را در نظر بگیریم، که خدا در عین این که احتیاجی به انفاق ما ندارد، مع ذلک انفاق طیب ما را می ستاید، پس از مال طیب خود انفاق کنید. و نیز ممکن است جمله را چنین معنا کنیم: که چون خدا غنی و محمود است نباید با او طوری سودا کرد که لایق به جلال او (جل جلاله) نبوده باشد.^۱

۹) پیامدهای ترک انفاق

خود داری از انفاق مال طیب باعث کفر به خدا، اتلاف نفوس، هتک اعراض، رواج جنایت و فحشا است

و چون ممکن بود کسی توهّم کند که ترس نامبرده ترسی است به جا، هر چند از ناحیه شیطان باشد، لذا برای دفع این توهّم بعد از جمله: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» دو جمله را اضافه کرد، اول اینکه فرمود: «وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»، یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند چرا که او جز به فحشا نمی خواند، پس خودداری از انفاق مال طیب به انگیزه ترس از فقر هرگز عملی به جا نیست، زیرا این خودداری در نفوس شما ملکه امساک و بخل را رسوخ می دهد و به تدریج شما را بخیل می سازد، در نتیجه کارتان به جایی می رسد که اوامر و فرامین الهی مربوط به واجبات مالی را به آسانی رد کنید و این کفر به خدای عظیم است و هم باعث می شود که مستمندان را در مهلکه فقر و بی چیزی بیفکنید و از این راه نفوسی تلف و آبروهایی هتک گردد و بازار جنایت و فحشا رواج یابد، هم چنان که در جای دیگر قرآن آمده:

«وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ، وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ، وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ، وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» - تا آنجا که می فرماید: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ فِي الصَّدَقَاتِ، وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا



جُهِدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ، سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ، وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱
 جمله دومی که اضافه فرمود این است که فرمود: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، در این جمله و در موارد دیگری که ذیلا از نظر خواننده می‌گذرد،
 خدای تعالی این نکته را بیان نموده که در این مورد حقی است و باطلی و شق سوم
 ندارد و حق همان طریق مستقیم است که از ناحیه خدای سبحان است و باطل از
 ناحیه شیطان است.

آن موارد عبارتند از:

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس، ۳۲)

بعد از حق به جز ضلالت چه چیز می‌تواند باشد.

«قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» (یونس، ۳۵)

بگو تنها خداست که به سوی حق هدایت می‌کند.

«إِنَّهُ عَذُو مُضِلُّ مُبِينٌ» (قصص، ۱۵)

شیطان دشمنی است گمراه‌گر آشکار.

همه این آیات در مکه نازل شده و خلاصه گفتار اینکه خدای تعالی در آیه مورد
 بحث تذکر می‌دهد: این خاطره که از ناحیه خوف به ذهن شما خطور می‌کند
 ضلالتی است از فکر، برای اینکه مغفرت پروردگار و آن زیادت که خدا در آیات قبلی
 ذکر کرد هر دو پاداش بذل از اموال طیب است و مال خبیث چنین پاداشی ندارد.^۲

۱۰) آثار و نتایج انفاق علی و مزیت و فضیلت انفاق پنهانی

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ
 عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

خدای سبحان در این آیه دو قسم از انفاق را آورده، یکی صدقه آشکار و دیگری
 پنهان و هر دو را ستوده است، برای این که هر کدام از آن دو آثاری صالح دارند، اما

۱. بعضی از کفار و منافقین با خدا عهد کردند که اگر خدا از کرم خود به ما عطا کند زکات می‌دهیم و از شایستگیان
 می‌شویم * همین که خدا از فضل خویش به آنان عطا کرد بخل ورزیدند و روی گردانیدند، که روی گردان بودند،
 خدا به سزای همین (بخل) در دلشان نفاق انداخت، نفاقی که تاروی که به پیشگاه او می‌روند در دل هاشان
 بماند، برای اینکه وعده‌ای را که با خدا کردند، (به آن وعده) تخلف نموده و نیز برای آن دروغ‌ها که گفتند،
 مگردانستند که خدای تعالی سرونج‌وای آنان را می‌داند و اینکه خدا علام الغیوب است * کسانی که از مؤمنین
 راغب به خیر، که بیش از توانایی خویش ندارند که بدهند، در کار صدقه دادن عیب می‌گیرند و آنها را مسخره
 می‌کنند، خداست سخرانان را تلافی می‌کند و عذابی دردناک دارند. (توبه، آیه ۷۹).

۲. همان، ص ۶۰۸، ۶۰۵.



صدقه آشکارا که خود تشویق و دعوت عملی مردم است به کار نیک و نیز مایه دلگرمی فقرا و مساکین است، که می بینند در جامعه مردمی رحم دل هستند که به حال آنان ترحم می کنند و در جامعه اموالی برای آنان و رفع حوائجشان قرار می دهند تا برای روز قیامتشان که روز گرفتاری است ذخیره ای باشد و این باعث می شود که روحیه یاس و نومیدی از صفحه دل هاشان زدوده شود و در کار خود دارای نشاط گردند و احساس کنند که وحدت عمل و کسب بین آنان و اغنیا وجود دارد، اگر سرمایه دار کاسبی می کند تنها برای خودش نیست و این خود آثار نیک بسیاری دارد.

و اما حسن صدقه پنهانی این است که در خفا آدمی از ریا و منت و اذیت دورتر است، چون فقیر رانمی شناسد، تا به او منت گذارد و یا اذیت کند، فائده دیگرش این است که در صدقه پنهانی آبروی فقیر محفوظ می ماند و احساس ذلت و خفت نمی کند و حیثیتش در جامعه محفوظ می ماند، پس می توان گفت که: **صدقه علنی نتیجه های بیشتری دارد و صدقه پنهانی خالص تر و پاک تر انجام می شود.**

و چون بنای دین بر اخلاص است، بنا بر این عمل هر قدر به اخلاص نزدیک تر باشد به فضیلت نیز نزدیک تر است و به همین جهت خدای سبحان صدقه سری را بر صدقه علنی ترجیح داده و می فرماید: «وَإِنْ تَحْفَوهَا وَتُؤْتُوهُا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»، چون کلمه «خیر» به معنای بهتر است و خدا به اعمال بندگان با خبر است و در تشخیص عمل خیر از غیر آن اشتباه نمی کند، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

۱۱) نفع انفاق و ضرر عدم انفاق به خود انسان بر می گردد

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسُكُمْ، وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ...»

در این آیه همان طور که گفتیم: دوباره خطاب را متوجه مؤمنین کرد اما با سیاقی که نه بشارت در آن هست و نه انداز و خشونت و این به آن جهت است که آیه، بعد از جمله وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ قرار گرفته و بر کسی پوشیده نیست که مقتضای معنای آن این است که صرفاً به دعوت بپردازد، دعوتی خالی از نرمش و خشونت (هر دو) تا دلالت کند بر این که ساحت گوینده و صاحب دعوت منزّه است از اینکه دعوت، منفعتی برای او داشته باشد، بلکه منفعت آن عاید مردمی می شود که این دعوت را می پذیرند.

پس جمله: «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» جمله ای است حالیه و حال از ضمیر خطاب است و عامل آن متعلق ظرف یعنی «فلا نفسم» می باشد.

برای این که کسی توهم نکند که منفعت انسان در انفاق، خیالی و غیر واقعی است فرمود: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ» که آنچه انفاق



کنید بدون کم و کاست به شما برمی گردد و کم ترین ستمی بر شما نخواهد شد. خلاصه این منفعتی که شما را به سویش می خوانیم (که همانا ثواب های دنیایی و آخرتی است) امری موهوم نیست، بلکه امری است حقیقی و واقعی که خدای تعالی آن را بدون اینکه چیزی از آن گم شده باشد و یا کم کرده باشد به شما خواهد رساند.

نتیجه بحث

۱. به طور کلی می توان گفت، در قرآن کریم برای انفاق یازده شرط بیان شده:
۱. انفاق از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش.
۲. از اموالی که مورد نیاز مردم است، باشد همان گونه که می فرماید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر، ۹)
۳. به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویت ها را در نظر گیرد: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره، ۲۷۳)
۴. (انفاق شما مخصوصا) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند.

۵. انفاق اگر مکتوم باشد، بهتر است. «وَأِنْ تَخُوفُهَا وُتُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» (بقره، ۲۷۱)
۶. هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ» (بقره، ۲۶۴)
۷. انفاق باید توأم با اخلاص و پاکی نیت باشد: «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ اتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره، ۲۶۵)
۸. آنچه را انفاق می کند، کوچک و کم اهمیّت بشمارد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد:

«وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ» (مذثر، آیه ۶).

۹. از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ» (آل عمران، ۹۲)
۱۰. هرگز خود را مالک حقیقی تصوّر نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند:

«وَانْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید، ۷)

۱۱. و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را

می پذیرد:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده، ۲۷)

آنچه گفته شد در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرایط لازم انفاق مقبول است، ولی منحصر به اینها نیست و با دقت و تأمل در آیات و روایات اسلامی به شرایط دیگری نیز می توان دست یافت.

ضمناً آنچه گفته شد، بعضی از شرایط «واجب» است (مانند عدم مت و آزار و ریاکاری) و بعضی، از شرایط کمال است (مانند ايثار به نفس در موقع حاجت خویشتن)، که عدم آن، ارزش انفاق را از میان نمی برد هر چند در سطح اعلا قرار نگیرد.^۱

روایات

الف) وَقَالَ الصَّادِقُ (ع) مَا شِئْتُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَجُلٍ سَلَفَتْ مِنِّي إِلَيْهِ يَدٌ تَتَّبِعُهَا أُخْتُهَا وَأَحْسَنْتُ مَرْبَهَا لِأَنِّي رَأَيْتُ مَنَعَ الْأَوَّارِ يَقْطَعُ شُكْرَ الْأَوَّلِ.^۲

امام صادق (ع) می فرماید: هیچ چیز برای من عزیزتر و محبوب تر از آن نیست که به مردی احسان و نیکی کنم و به دنبال آن با نیکی دیگران را به کمال برساند زیرا من دیدم که قطع احسان های بعدی نابود می کند سپاس و پاداش احسان های قبلی را.

ب) «الكافي عن علي بن سويد عن الإمام الكاظم عليه السلام قال: قُلْتُ لَهُ: أَوْصِنِي. فَقَالَ: أَمْرُكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، ثُمَّ سَكَتَ. فَشَكَّوْتُ إِلَيْهِ قَلَّةَ ذَاتِ يَدِي، وَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ عَرِيتُ حَتَّى بَلَغَ مِنْ عُرْيَتِي أَنْ أَبَا فُلَانٍ نَزَعَ ثَوْبَيْنِ كَانَا عَلَيْهِمَا وَكَسَانِيَهُمَا! فَقَالَ: صُمْ وَتَصَدَّقْ. قُلْتُ: أَتَصَدَّقُ مِمَّا وَصَلَنِي بِهِ إِخْوَانِي وَإِنْ كَانَ قَلِيلاً؟ قَالَ: تَصَدَّقْ بِمَا رَزَقَكَ اللَّهُ وَلَوْ أَثَرَتْ عَلَى نَفْسِكَ.»^۳

به امام کاظم علیه السلام گفتم: به من سفارشی کن. فرمود: «تورا به تقوای الهی سفارش می کنم». آن گاه سکوت کرد. من از تنگ دستی خود، نزد او شکوه کردم و گفتم: به خدا سوگند، برهنه ام و برهنگی ام به جایی رسیده که فلانی، دو جامه خویش را از تنش درآورد و به من پوشاند! فرمود: «روزه بگیر و صدقه بده».

۱. اسلام و کمک های مردمی، ص ۱۴۶.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۱، ص ۴۰۰.

۳. الرسالة القشيرية: ۳۰، شرح نهج البلاغة: ۲۱۷ / ۱۱.



گفتم: از آنچه برادرانم به من عطا می کنند، هرچند اندک، صدقه بدهم؟ فرمود: «آنچه را که خداوند، روزی تو می کند، صدقه بده، هرچند ایثار کنی [و خودت به آن، محتاج باشی].»

داستان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از جنگ معروف جمل وارد شهر تاریخی بصره شد. در آنجا شنید که یکی از یارانش به نام علاء پسر زیاد حارثی بیمار و بستری است. حضرت به دیدن او رفت و از وی در خانه اش عیادت نمود.

لحظه ای پس از تشریف فرمائی و پرسش حال بیمار، نظری به خانه وسیع و زندگی مجلل او افکند، سپس در حالی که با وی گفتگو می نمود فرمود: ای پسر زیاد! با اینکه می دانی در سرای دیگر به چنین خانه ای نیازمندتری این خانه فراخ و زندگی مجلل را در این دنیا برای چه می خواهی؟ در این خانه چند روزی بیش نمی مانی و ناگزیری که آنرا رها ساخته و کوچ کنی، ولی در خانه آخرت همیشه خواهی ماند!

آری اگر به این منظور این خانه را بنا کرده ای که با فراخی آن خانه آخرت را آباد کنی تا در آنجا نیز آسوده باشی، لازم است که در خانه مهمان نوازی کنی و پیوسته از حال خویشان و بستگان خود با خبر شوی و از آنها دستگیری نمایی، تا بدین گونه دیگران هم از آسایش و زندگی مرفه تو برخوردار باشند!

و نیز حقوق شرعی (خمس و زکوة و صدقات و سایر حقوق واجب و مستحب) را که در این خانه به تو تعلق می گیرد، باید از مال خویش بیرون بیاوری و به مستحقانش بپردازی که در این صورت به آسایش زندگی آن جهان و فراخی خانه آخرت هم رسیده ای.

در این هنگام علاء بن زیاد صاحب خانه که تحت تأثیر سخنان نافذ آن حضرت واقع شده بود، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! (آنچه درباره وضع زندگی من فرموده به جان می پذیرم) ولی می خواهم از برادرم عاصم به شما شکایت کنم. فرمود: برای چه؟ گفت: وی مانند راهبان نصارا گلیمی پوشیده و از زندگی دست کشیده و عزلت گزیده است.

حضرت فرمود: او را نزد من حاضر کنید! همین که عاصم به خدمت حضرت رسید، فرمود: ای دشمنك خود! شیطان پلید خواسته است تو را سرگردان کند که این راه و رسم را به تو آموخته، و آن را در نظرت جلوه داده است (آیا با این وضعی که



پیش گرفته ای) رحم به زن و فرزند خود نکردی؟
 آیا چنین پنداشته ای که خداوند روزی پاکیزه خود را برای تو حلال نموده ولی
 نمی خواهد از آنها بهره مند شوی؟ نه! تو پست تر از آنی که خداوند روزی خود را
 برایت حلال کند و نخواهد که از آن استفاده نمایی. زیرا این معنی فقط از پیغمبران
 و جانشینان آنها انتظار می رود.

عاصم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من خواسته ام مانند شما باشم، و از حضرتت
 تقلید کنم که بالباس زبر و خشن و خوراک ناچیز و بی لذت، روزگاری گذرانی!
 فرمود: نه! نه! من مانند تو نیستم. زیرا خداوند بر پیشوایان حق واجب نموده
 است که خود را پائین آورده و در حدود وضع مردم تهی دست قرار دهند، تا فقر و
 تنگدستی بر بی نوایان فشار نیاورد و باعث پریشانی بیشتر آنها نگردد.^۱

خلاصه و نتیجه گیری

• آیات مورد بحث، مردم را دعوت به انفاق می کند و در مرحله اول، جهت این
 دعوت و غرضی را که در آن است بیان نموده و می فرماید: هدف از این کار باید خدا
 باشد نه مردم و در مرحله دوم صورت عمل و کیفیت آن را تبیین کرده که باید منت
 و ادبیت به دنبال نداشته باشد و در مرحله سوم وضع آن مال را بیان می کند که باید
 طیب باشد نه خبیث و در مرحله چهارم مورد آن را که باید فقیری باشد که در راه خدا
 فقیر شده و در مرحله پنجم اجر عظیمی که در دنیا و آخرت دارد بیان نموده است.

• غرض خداوند این بوده که بدینوسیله طبقات پائین را که نمی توانند بدون
 کمک مالی از ناحیه دیگران حوائج زندگی خود را برآورند، مورد حمایت قرار داده تا
 سطح زندگی شان را بالا ببرند، تا آفاق زندگی طبقات مختلف را به هم نزدیک ساخته
 و اختلاف میان آنها را از جهت ثروت و نعمات مادی کم کند.

و از سوی دیگر توانگران و طبقه مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت یعنی از تجمل و
 آرایش مظاهر زندگی، از خانه و لباس و ماشین و غیره نهی فرموده و از مخارجی که
 در نظر عموم مردم غیر معمولی است و طبقه متوسط جامعه تحمل دیدن آن گونه
 خرج ها را ندارد (تحت عنوان) نهی از اسراف و تبذیر و امثال آن، جلوگیری نموده
 است.

• در آیه مورد بحث، مثلی را که آورده مقید به آخرت نکرده و به طور مطلق فرموده:
 خدا انفاق شما را مضاعف می کند پس هم شامل دنیا می شود و هم شامل آخرت.

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۵۴ ترجمه خطبه ۲۰۹.



• مراد از ایمان نداشتن ریاکار در انفاقش به خدا و روز جزا، ایمان نداشتن او به دعوت پروردگاری است که او را به انفاق می خواند و ثواب هایی جزیل و عظیم به وی وعده می دهد

• و از آیه شریفه چنین بر می آید که ریا در هر عملی که آدمی انجام می دهد مستلزم نداشتن ایمان به خدا و به روز جزا در همان عمل است.

• مراد از «اِيتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» این است که انفاق گر منظورش و قصدش خودنمایی و یا هر قصدی دیگر (که نیت را غیر خالص می کند) نبوده باشد و منظور از «تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ» این است که آدمی زمام نفس را در دست داشته باشد، تا بتواند نیت خالصی را که داشته نگه بدارد و این تثبیت هم از ناحیه نفس است و هم واقع بر نفس.

• خدای تعالی در این آیه کیفیت مالی را که انفاق می شود بیان نموده و می فرماید: باید از اموال طیب باشد، نه خبیث، یعنی مالی باشد که فقیر به رغبت آن را بگیرد نه به کراهت و اغماض.

• خودداری مردم از انفاق مال طیب از آنجاست که منشأ آن ترس از فقر است و این ترس خطاست.

• منافع انفاق، زیاد شدن مال و آموزش گناهان است، و البته یک نتیجه گیری موهوم نیست بلکه نتیجه ای است که ترتب آن بر انفاق را خدا وعده داده و وعده او حق است و او واسع است.

• ترک انفاق، کفاره نمی پذیرد، پس معلوم می شود ترک انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می پذیرفت و نیز توبه هم نمی پذیرد، چون حق الناس است.

• هر کسی نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق «اِلَّا لِنِ ارْتَضٰی» نخواهد بود، در جای خود این مطلب ثابت شده که کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی کند.

• امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرایی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلک تراست و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات.

• چون بنای دین بر اخلاص است، بنا بر این عمل هر قدر به اخلاص نزدیک تر باشد به فضیلت نیز نزدیک تر است.

• یازده شرط لازم برای انفاق ارزشمند



الف) انفاق از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش .
ب) از اموالی که مورد نیاز مردم است، باشد .
ج) به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولوئیتها را در نظر گیرد.
د) (انفاق شما مخصوصاً) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند.

ه) انفاق اگر مکتوم باشد، بهتر است .
و) هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد .
ز) انفاق باید توأم با اخلاص و پاکی نیت باشد .
ح) آنچه را انفاق می کند، کوچک و کم اهمیت بشمارد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد .

ط) از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است .
ی) هرگز خود را مالک حقیقی تصوّر نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند .
ک) و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد .

قیام برای خدا



«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جُنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ * قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»

[سوره سباء، آیه ۴۶-۴۷]

«بگو: من شما را فقط به يك حقيقت اندرز می‌دهم [و آن] اينكه: دو تا دوتا و يك يك برای خدا قیام كنید، سپس درباره رفیقان [محمّد كه عمری با پاکی، امانت، صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است] پنديشید كه هيچ گونه جنونی ندارد، او برای شما از عذاب سختی كه پيش روست، جزييم دهنده‌ای نيست * بگو: «هر اچرو پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شماست: اجر من تنها بر خداوند است و او بر همه چیز گواه است!»

واژگان مهم

— نذیر

«نَذِير» به معنای «بیم دهنده»، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد، بیم می دادند. اِنْذَار- خبری است که ترس و بیم در آن باشد چنانکه تبشیر- اخباریست که در آن سرور و شادی نهفته است.^۱

— جنه

اصل جَنّ، پوشیده و پنهان بودن چیزی از دسترس حسّ است، «جَنَّةُ اللَّيْلِ وَ أَجَنَّتْ وَ جَنَّ عَلَيْهِ فَجَنَّتْ» یعنی شب آن را پوشیده داشت و پنهان کرد. جَنّ علیه کذا- او را پوشاند، خدای عزّ و جلّ گوید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا» (۱) (انعام، ۷۶).

خدای تعالی گوید: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ» (سباء، ۴۶) یعنی جنون و جنون حائل و مانع ارتباط عقلانی میان نفس و عقل است. و بر آن اساس سخن خدای تعالی است که کفار به پیامبر ﷺ گفتند: «مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» (دخان، ۱۴) یعنی از پریانی که او را می آموزند، با او هستند و همچنین آیه «أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات، ۳۶).^۲

نکات تفسیری

الف) نکاتی درباره آیه شریفه

یکم: جمله اعظمک (شمارا اندرزمی دهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شمارا در این سخن در نظر می گیرم نه هیچ مسئله دیگر.

دوم: تعبیر به واحدة (تنها یک چیز) مخصوصاً با تاکید به وسیله «اِنَّمَا» اشاره

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۳۰۸.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۴۱۶.



گویایی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، مادام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته می شود.

سوم: تعبیر به قیام در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود می ایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی می شود، بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر بپردازد.

در واقع آیه شریفه به موعظه همه مردم پرداخته و به آنان فرمان می دهد تا به صورت جمعی و فردی برای خداوند برپا خیزند. و چون قیام جمعی از اهمیت بیشتری برخوردار است بر قیام فردی مقدم شده است. البته چنین گروهی از حمایت الهی برخوردار خواهند بود، چنان که گروهی از مؤمنان (اصحاب کهف) که در راه خدا برپا خاسته اند مورد ستایش خدا قرار گرفته، هدایت و تأیید ویژه الهی رانصیب خویش کرده اند: «حَنُّ نَقْصُ عَلَیْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ أَنَّهُمْ فَتِیَّةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِزْنُهُمْ هَدَى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُو مِن دُونِهِ ءَهِلَّا...»^۱. حرکت این گروه قیامی خدایی و تصمیمی برای پایداری کلمه توحید بوده است.^۲

پس معنای آیه این است که به ایشان بگو: من شما را به موعظتی وصیت می کنم و آن این است که بی سرو صدا و جدا جدا، برای خاطر خدا، قیام کنید و در گوشه ای به فکر فرو روید، (چون در تنهایی فکر، بهتر کار می کند)، در چنین حالی در باره امر من که در طول عمرم در بین شما زندگی کردم، نیک بیندیشید و به یاد آورید که: جز رأی محکم و سدید، فکر صائب و بلند، صداقت و امانت، از من ندیده اید، آن وقت خواهید فهمید که: من مبتلا به جنون نیستم و من جز بیم رسانی که قوم خود را از عذاب شدیدی که در پیش رو دارند هشدار می دهد، هدف دیگری ندارم و خواهید

۱. سوره کهف، آیات ۱۴، ۱۳. ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم * و دل هایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته ایم».

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۳۸؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸۴.



فهمید که من خیر خواه شمایم، نه خائن به شما. سپس کلام را با جمله «إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» تتمیم کرده، تا کسی به او ایراد نکند که: هرگز این ادعای تو، یعنی توقع نداشتنت قابل قبول نیست، چون هیچ انسان عاقلی بدون هدف کاری نمی‌کند، جمله مورد بحث جلوا این ایراد را گرفته، می‌فهماند که من بدون هدف نیستم و بدون مزد کار نمی‌کنم، ولی مزدم بر خدا است، نه بر شما و خدا شاهد و ناظر عمل من است و او بر هر چیزی ناظر است نه تنها بر عمل من.^۱

نکته دیگر این که تعبیر الله بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد و تفکری که از چنین انگیزه‌ای سرچشمه می‌گیرد از زنده است، اصولاً اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است. جالب این که ایمان بالله در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

«قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»

این سخن را پیغمبر اکرم ﷺ و سلم به دانشمندان لجوج و سرسختی می‌گوید که آلوده کفر و شرک و همه‌گونه فساد اخلاق بودند و به این ترتیب کلید نجات آنها را از این گرداب‌های خطرناک در تفکر و اندیشه که طریق و مسیر معرفت است، معرفی می‌کند.

و درست به همین دلیل ریشه هر انقلاب و هرگونه تحول اساسی در اجتماعات بشری را باید در انقلاب فکری و فرهنگی جستجو کرد.

اگر معرفت امکان نداشت، اندیشه برای چه بود؟ به خصوص این که با تعبیر به «أَنْتُمْ» که برای حصر است روشن می‌سازد که کلید اصلی نجات همین است و بس! ولی این تفکر خواه گروهی باشد یا انفرادی، باید جدی باشد و توأم با قیام الهی باشد و برای خدا، لذا می‌گوید: «إِنَّ تَقُومُوا لِلَّهِ» و دور از تعصب‌ها و لجاجت‌ها و هوا و هوس‌ها که شرح آن در موانع شناخت به خواست خدا خواهد آمد. آیات فوق و آیات مشابه دیگر، به خوبی از انگیزه عقلانی جستجوگری در طریق معرفت الله پرده برمی‌دارد؛ و نشان می‌دهد که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند در برابر فریادهای عظیمی که از سوی فرستادگان الهی در زمینه دعوت به سوی خدا که با سرنوشت همگان پیوند نزدیک دارد، خاموش بماند و ساکت بنشیند؛ و این نخستین انگیزه

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸۶.

تحقیقات مذهبی است.^۱

چهارم: تعبیر به مثنی و فردی (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تک نفری، یا حد اکثر دو نفر دو نفر قیام کنند و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدای می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار فردی و جمعی یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهایی بیندیشد و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رأی مایه تباهی است و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر - در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئناً اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل مثنی بر فردی مقدم داشته است. پنجم: قرآن در اینجا می گوید تفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم، است یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهم تر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستم؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق تفکر در این جا جمله بعد از آن است «ما بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ» یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در می یابید که پیامبر ﷺ از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزّه است.

معنی اول روشن تر به نظر می رسد. اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید همین مسئله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی آنکه منحصر به آن باشد.^۲

ششم: تعبیر صاحبکم (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر ﷺ اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید، تا کنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است.

۱. پیام قرآن، ج ۲، ص ۳۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۳۷.



هفتم: جمله «إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ» رسالت پیامبر ﷺ را در مسئله انذار خلاصه می‌کند یعنی بیم دادن از مسئولیت‌ها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت می‌کند مسئله انذار است و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر ﷺ ذکر شده، مانند آیه ۹ سوره احقاف «وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» من جز انذار کننده آشکار نیستم نظیر این معنی در سوره ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است. هشتم: تعبیر «بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ» اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گویی پیش روی شما است و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بعثت انا و الساعة كهاتين (و ضم ص الوسطی و السبابة)»^۱ بعثت من و قیام قیامت مانند این دواست - سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد.

به طور خلاصه پیام اصلی آیه این است که در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم، دور از تعصبات و دور از لجاجتها، برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید. که تنها اندرز من به شما همین است و بس!

آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحك نیست؟! به خصوص اینکه می‌گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر به تفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.^۲

نهم: آیه شریفه درست در مقابل لجاجت و عناد، جبهه تفکر را گشوده و به ما می‌فهماند افراد لجوج هرگز اهل تفکر و اندیشه عاقلانه نیستند به طور کلی همیشه در برابر افراد آزاده‌ای که تحقیق از حق را وظیفه عقلانی خود می‌دانند گروهی بوده‌اند که همچون خفاشان از دیدن چهره حق وحشت داشته‌اند؛ حتی اگر صدای منادیان الهی در کنار گوش آنها بلند می‌شد گوش‌های خود را می‌بستند تا صدای حق را نشنوند!

قرآن درباره گروهی از قوم نوح ﷺ از زبان آن پیامبر بزرگ به هنگام شکایت از آنها به درگاه پروردگار چنین نقل می‌کند: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغَفَرُوا لِي فَأَبَوْا أَصَافِعُهُمْ

۱. تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث ج ۲۲ ص ۱۴۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۳۸.



فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا.» (نوح، آیه ۷)
 «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آنها را بیامیزی، انگشتان خویش را در گوش ها قرار داده، لباس هایشان را سخت بر خود پیچیدند (تا صدای مرا نشوند یا چهره مرا نبینند!) و در مخالفت لجوجانه اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند»

مشرکان مکه که گویی وارثان قوم لجوج نوح بودند نیز دست کمی از آنها نداشتند. قرآن از آنها چنین نقل می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»؛ و کافران گفتند: به این قرآن گوش فراندهید و جنجال و غوغا کنید (تا مردم صدای قرآن را نشنوند) شاید پیروز شوید. (فصلت، آیه ۲۷)

این گروه که اتباع و پیروانی در هر عصر و زمانی دارند؛ هرگز به خود اجازه تحقیق در مسائل را نمی دهند. آنها بی خردان احمقی هستند که همچون خفاش از نور آفتاب وحشت دارند؛ همیشه به تاریکی پناه می برند و به جهل افتخار می کنند؛ آنها از همه محروم تراند، چرا که دشمن روشنایی هستند.

قیام در قرآن

معنا و موارد استعمال واژه های: قیام، اقامه و استقامت

به طوری که راغب و دیگران گفته اند کلمه قام و ثبت و رکز به یک معنا است.^۱ و ظاهراً ریشه این لغت از قیام آدمی گرفته شده باشد، چون انسان در سایر حالاتش غیر از قیام (مانند حال نشستن و درو خوابیدن و دوزانو نشستن و طاق باز و به رو افتادن) آن طور که در حال قیام مسلط بر کارها و مقاصد خود هست تسلط ندارد و آن طور نمی تواند قبض و بسط و داد و ستد را انجام دهد، به خلاف حال قیام که وقتی انسان برای خود بایستد از هر حال دیگری بهتر تعادل خود را در دست دارد و در نتیجه به تمامی اعمال خود از ثبات و حرکت، دادن و گرفتن، اعطاء و منع و جلب و دفع مسلط تر است و نیز کنترل تمامی قوای خویش و افعال آن قوا را در دست دارد. بنا بر این می توان گفت حالت قیام در تمامی شؤون معرف شخصیت آدمی است.

و به همین منوال اقامه، به معنای به پا داشتن هر چیز است به نحوی که تمامی

۱. مفردات راغب، ماده قوم.



آثار آن چیز مترتب بر آن شود و هیچ اثر و خاصیتی پنهان و مفقود نماند، مانند اقامه عدل و اقامه سنت و اقامه نماز و اقامه شهادت و اقامه حدود و اقامه دین و امثال آن. و همچنین استقامت آدمی در یک کار به این است که از نفس خود بخواهد که در باره آن امر قیام نموده آن را اصلاح کند، به طوری که دیگر فساد و نقص به آن راه نیابد و به حد کمال و تمامیت خود برسد.

معنای آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»^۱ این است که: پس به ادای حق توحید الوهیت او قیام کنید و معنای آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^۲ این است که: بر آنچه که در جمیع شؤون زندگی خود می گفتند استوار بماندند و در عقاید و اخلاق و اعمالشان به چیزی جز آنچه که موافق توحید و سازگار با آن است رکون نکردند، بلکه همواره آن را رعایت و در جمیع احوال و با هر چیز که در ظاهر و یا باطنشان مواجه می شوند حفظ می کنند. و همچنین است در آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» چون منظور از اقامه وجه اقامه نفس و واداشتن آن است به گونه ای که باید و شاید مواجه عمل شود و اقامه کردن نفس در هر امری به معنای استقامت در آن امر است، یعنی خواستن از نفس است به اینکه آن امر را اقامه کند.^۳

تفکر در قرآن

الف) دلایل مسمومیت فضای فکری جامعه

یکی از پیام های آیه شریفه دعوت به تفکر به دور از جو حاکم بر جامعه است جوی که گاه به قدری غبار آلود است که نمی توان حق را به درستی تشخیص داد. سؤال این است که چه چیزهایی فضای فکری جامعه را غبار آلود و مسموم می سازد؟ به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱. غلبه جو شایعه سازی و شایعه پراکنی
۲. رونق بازار تهمت و افتراء
۳. جایگزین شدن منفعت های قومی، حزبی و گروهی به جای در نظر گرفتن

۱. بگو جز این نیست که من بشری هستم مثل شما، (با این تفاوت که) به من وحی می شود، جز این نیست که معبود شما معبودی است واحد پس در توجه به سوی او استوار باشید. سوره فصلت، آیه ۶.

۲. آنان که گفتند پروردگار ما خداست پس آن گاه استقامت ورزیدند. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۶۳-۶۲.

مصلحت همه مردم.

دعوت قرآن به تفکر به دور از چنین فضایی برای انسان های حق طلب حاکی از آن است که چنین شرایطی می تواند حتی برای کسانی که واقعا در جستجوی حقیقت هستند گمراه کننده باشد. به همین دلیل به بحثی پیرامون دعوت قرآن به تفکر می پردازیم.

«يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره، ۲۶۶)

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ» (آل عمران، ۱۹۱)

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام، ۵۰)

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل، ۱۱ و ۶۹)

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می فرماید: «كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»: این گونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید (بقره، ۲۱۹ و ۲۶۶).

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به فقه (فهم) در آیات زیادی از قرآن، دعوت به عقل و تعقل و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده! توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نمود که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» دوزخیان می گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم! (که جای عاقلان در دوزخ نیست) (ملک، ۱۰).

و در جای دیگر می گوید: اصولا افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند! «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»:

به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی کنند، چشم دارند و با آن نمی بینند و گوش دارند و با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر! آنها همان غافلانند. (اعراف، ۱۷۹)^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۴۱.

ب) رابطه تفکر و ایمان

تفکر مقدمه است برای ایمان همراه عمل صالح چنان که در (سوره محمد، آیه ۲) می فرماید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده - که حق است و از پروردگار ایشان است - باور داشتند، خدا گناهان ایشان را شست و همه کارهای ایشان را راست کرد. و یا در آیه ۷۵ سوره طه می فرماید: «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ، فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى». کسانی که با ایمان و عمل صالح نزد خدا آیند، پایگاه هایی عالی دارند.

و یا در آیه ۳۷ سوره سبأ می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى، إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا، فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّغْفِ بِمَا عَمِلُوا، وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ.»

مال ها و فرزندان شما چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آوردند و کار نیکو کردند؛ اینان برای آنچه کرده اند پاداشی دو برابر می یابند و در غرفه های بهشت با آسودگی جای می گیرند.^۱

این پیوستگی در روایات هم مطرح شده که به چند نمونه اکتفاء میکنیم:

۱- الامام الصادق (علیه السلام): الإيمان عمل كله.^۲

امام صادق (علیه السلام): ایمان همه عمل است.

۲- الامام الصادق (علیه السلام): «الإيمان لا يكون إلا بعمل والعمل منه. ولا يثبت الإيمان إلا بعمل».^۳

امام صادق (علیه السلام): ایمان جز به عمل نیست و عمل پاره ای از آن است. و ایمان جز به عمل برقرار نمی شود.

روایات

«رسول الله (ص): لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتِلُ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى

۱. الحیة باترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۴۷۲.

۲. اصول کافی، ۲ و ۳۴.

۳. وسائل، ۶ و ۱۲۷.

تَقْوَمَ السَّاعَةُ^۱

این دین همواره پا بر جا خواهد بود و گروهی از مسلمانان تا قیام قیامت، به خاطر آن می جنگند.

«الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا قِيلَ لَهُ: إِنْ كَانَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقٌّ، فَمَا مَنَعَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ؟ إِنْ اللَّهُ لَمْ يُكَلِّفْ هَذَا أَحَدًا إِلَّا نَبِيَّهُ ﷺ، قَالَ لَهُ: «قَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»^۲

امام صادق عليه السلام (در پاسخ به این سؤال که: اگر حق با علی عليه السلام بود، چه چیزی مانع گرفتن حقش شد) فرمود: خداوند هیچ کس را جز پیامبرش مکلف به این کار (قیام به تنهایی) نکرد. فرمود: «در راه خدا پیکار کن، که جز بر نفس خویش مکلف نیستی».

خلاصه و نتیجه گیری

- ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، ما دام که فکر ملت در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار می گیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته می شود.
- اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تک نفری، یا حد اکثر دو نفر دو نفر قیام کنند و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا می شود.
- یکی از وظایف انبیا، موعظه مردم است.
- تنها به حرف اکتفا نکنید، باید به پا خواست.
- آن چه مهم است قیام خالصانه برای خداست، تعداد و نفقات نقش اصلی را ندارد.
- قیام سه عنصر لازم دارد: خلوص، «لِلَّهِ» رهبر، «بِصَاحِبِكُمْ» فکر و برنامه.

«تَتَفَكَّرُوا»

حرکت ها و انقلاب هایی که برای خدا نباشد و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب ثروت باشد به جایی نمی رسد. اگر انقلاب همراه با فکر و برنامه جامع نباشد و یا رهبر الهی همراه و مصاحب با انقلابیون نباشد به نتیجه ای نمی رسد و بقا

۱. نهج الفصاحه، ص ۳۸.

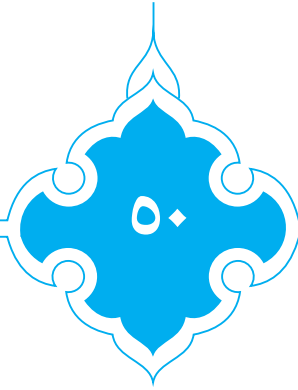
۲. النساء، ص ۸۴: تفسیر العیاشی، ج ۲ ص ۵۱ - ۳۱.



و برکاتی نخواهد داشت.

- پیامبر، کوچک ترین نقطه ضعف روحی ندارد. اوسال ها در میان شما زندگی کرده و همه او را به عقل و درایت می شناسید و نسبت جنون به او ناشی از بی فکری است.
- رهبر الهی، هم نشین و هم سخن با مردم است.
- خداوند حامی پیامبران است و تهمت ها را از آنان دفع می کند.
- با این که کار پیامبران بشارت و هشدار است، اما هشدار بیش تر مورد توجه قرآن است، زیرا افراد غافل به هشدار نیاز بیش تری دارند.
- عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه خدا قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار می شوید و هم قیامت دور نیست. «بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ»^۱

۱. تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۶۱.



انفاق از آنچه دوست می دارید



«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»
[سوره آل عمران، آیه ۹۲]

«هرگز به نیکی دست نمی یابید و از نیکان نمی شوید مگر
این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید؛ و هر چه را
انفاق کنید پاداش آن را نزد خدا خواهید یافت، زیرا خدا به
انفاق شما داناست.»

واژه‌های مهم

— بر

راغب می‌گوید: کلمه «بر» (بفتح باء) در مقابل کلمه «بحر» می‌باشد و به معنای خشکی است و چون اولین تصویری که از خشکی‌ها و بیابانها به ذهن می‌رسد، وسعت و فراخنای آن است. لذا کلمه «بر» (بکسر باء) را از آن گرفتند تا در مورد توسع در فعل خیر استعمال کنند.^۱

نکات تفسیری

(۱) معنی بر

در این که مقصود از کلمه بر در آیه شریفه چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند، بعضی آن را به معنی بهشت و بعضی به معنی پرهیزکاری و تقوی و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته‌اند، ولی آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که بر، معنی وسیعی دارد و به تمام نیکی‌ها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می‌شود، چنان که از آیه ۱۷۷ سوره بقره استفاده می‌شود که ایمان به خدا و روز جزا و پیامبران و کمک به نیازمندان و نماز و روزه و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات و حوادث همه از شعب بر محسوب می‌شوند.

بنابراین رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است، زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آن گاه روشن می‌شود که انسان بر سر دوراهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکو کاری، اگر از اولی به خاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می‌شود که در عشق و علاقه خود صادق است و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف نظر کند، معلوم می‌شود عشق و علاقه معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۳۲.

برای سنجش ایمان و شخصیت.^۱

با توجه به اشتقاق لغوی «بَرّ» که به معنای توسعه در خیر است؛ در قرآن، ایمان و عمل صالح و جهاد و نماز و وفای به عهد، از نمونه های بَرّ معرفی شده اند. «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا جُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۲ (یوسف، ۱۰۱).

در قرآن همگان توصیه شده اند که در انجام «بَرّ» یک دیگر را یاری کنند. «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ» و در این آیه نیز می فرماید که شما هرگز به این گوهر گرانها نمی رسید، مگر آن که از آن چه دل پسند شماست و آن را دوست می دارید، انفاق کنید.^۳

رابطه بَرّ و تقوی

در آیاتی از قرآن، بَرّ یا مشتقات آن با مادّه «تقوا» با هم ذکر شده است. برخی مفسران، این دو واژه را دارای مفهومی واحد می دانند. برخی نیز مفهوم این دو واژه را متفاوت، اما مکمل یک دیگری شمرند؛ بدین ترتیب که بَرّ را اموری ایجابی، مانند عمل صالح، طاعت، توسّع در کار نیک و انجام دادن اوامر الهی دانسته و تقوا را اموری سلبی، مانند دوری از گناهان و هوای نفس و پرهیز از عذاب الهی شمرده اند. بَرّ و تقوا در مفهوم تفاوت دارند؛ اما در مصداق متساوی و متحدند؛ زیرا مصداق بَرّ، مصداق تقوا نیز هست و به عکس و آیاتی مانند «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى» (بقره، ۱۸۹)، «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (بقره، ۱۷۷) نشانه وحدت مصداقی است، نه مفهومی. شایان ذکر است که تقوا اگر به تنهایی به کار رود، همه مصادیق و موارد بَرّ را در بر می گیرد؛ ولی هر گاه در کنار واژه بَرّ باشد، بَرّ به جنبه ایجابی (انجام دادن کار خوب) و تقوا بر جنبه سلبی (ترک کار بد) دلالت

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳.

۲. نیک، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنی؛ (و تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛ بلکه نیک (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (اسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می گویند؛ و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است)؛ و اینها هستند پرهیزکاران! (بقره، ۱۷۷).

۳. همان، ج ۱، ص ۵۶۲.

می‌کند.^۱

۲) انفاق راه رسیدن به مقام نیکوکاران

در آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» ای ایمان آورندگان از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین رویانیدیم انفاق کنید.

غذای مانده، لباس مندرس و پاره، میوه گندیده، لوازم زاید و مانند اینها را انفاق نکنید که بی ارزش اند، بلکه از چیزهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید. و حتی در آیه مورد بحث به فراتر از این دستور می‌دهد که نه تنها از دستاوردهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید، بلکه چیزی را در راه خداوند به نیازمندان بدهید که خود دوست می‌دارید. همان غذایی که خود می‌خورید در انفاقتان به نیازمندان بخورانید. همان جامه‌ای که بر تن فرزندان خود می‌کنید، بر فرزندانشان بپوشانید و همان آسایشی که برای خود و خانواده خود می‌خواهید، برای آنان بخواهید و فراهم آورید. در نظام ارزشی اسلام، آن چه که اهمیت دارد، کیفیت و چگونگی عمل است نه کمیت و مقدار آن. گاهی یک دانه خرمای انفاق شده از هزاران دانه خرمای دیگر با ارزش تر است؛ چرا که شاید از مال حلال نبوده باشد و یا انفاق به قصد ریا انجام شده باشد.^۲

نکته دیگر این که آیه در صدد توبیخ کسانی است که اموالشان را بر دین خدا ترجیح می‌دهند و در عین حال ادعای دوستی با خدا و انبیاء داشته و خود را اهل تقوا می‌دانند! لذا می‌فرماید: شما بر این ادعا صادق نیستید! چرا که شما اموال زبده و گرانبهای خود را بیش از خدا و راه خدا دوست می‌دارید! و در بذل آن بخل می‌ورزید و جز اموال پس مانده‌ها و بنجل را در راه او انفاق نمی‌کنید، چیزی را انفاق می‌کنید که دل‌ها تعلق به آن ندارد. و اعتنایی به از بین رفتن آن و گم شدنش نمی‌کند باین که هیچ کس به خیر و بر نمی‌رسد مگر با انفاق چیزی که دوست دارد و زبده مال او باشد. چون راه خدا گنجینه‌ای است که اموال پسندیده شما در آن فوت نمی‌شود.^۳

از انضمام این آیه با آیه ۱۷۷ سوره بقره به دست می‌آید که انفاق مال - با داشتن

۱. قرطبی، ج ۶، ص ۳۳؛ اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۸-۸۲؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. مثال‌های زیبایی قرآن، ج ۱، ص ۱۱۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۵. (با تلخیص)



علاقه شدید به آن - یکی از ارکان بر است.^۱

فلسفه رسیدن به بزرگوارترین اتفاق آن در راه خداوند این است که خداوند متعال به عنوان خالق انسان ها از تعلق قلبی او به آن چه به دست آورده و جمع کرده است، مطلع است چرا که این جزء غریزه انسان است. انسان دوست دارد مال را جمع کند و بشمارد.^۲ که مثلاً دیروز فلان مقدار بوده و امروز به فلان مقدار رسیده و گاهی این غریزه جزء نفس آدمیان است. به طوری که اگر قسمتی از آن را از دست بدهد، مثل این است که جزیی از جان خود را از دست داده، پس مجاهدت انسان در انفاق مال، بیشتر و دشوارتر از سایر عبادات و اعمال است، چون در آنها فوت و زوال و کمبود، چشم گیر نیست.

«وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» این آیه انفاق کنندگان را تشویق می کند به این که با انفاق مال از کفشان بیرون نمی رود، بلکه خدایی که دستور انفاق به آنان داده، به انفاقشان و آنچه انفاق می کنند، آگاه است.^۳

پیام ها

(الف) یگانه راه رسیدن به مقام نیکوکاران، انفاق خالصانه از امور مورد علاقه است.

(ب) در مکتب اسلام، هدف از انفاق تنها فقر زدایی نیست، بلکه رشد انفاق کننده نیز مطرح است. دل کردن از محبوب های خیالی و شکوفا شدن روح سخاوت، از مهم ترین آثار انفاق برای انفاق کننده است.

(ج) دل بستگی به دنیا سبب محروم شدن از رسیدن به مقام بزرگ است.

(د) سعادت فرد در سایه نگاه اجتماعی و کریمانه اوست.

(ه) بهترین چیز دوست داشتنی برای انسان «جان» است. پس شهادتی که جان خود را در راه خدا می دهند، به بالاترین مقام می رسند.

(و) آن چه را که خود دوست می داری انفاق کن، نه آن چه را که بینوایان دوست می دارند. زیرا ممکن است فقرا به جهت شدت فقر، به اشیای ناچیز نیز راضی باشند. «مِمَّا تُحِبُّونَ»

(ز) انسانی که تربیت الهی یافته، اسیر مال و ثروت نیست، بلکه حاکم بر آنهاست.

۱. همان.

۲. سوره همزه، آیه ۲.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۷. (با تلخیص)



- ح) در انفاق، اصل کیفیت است، نه کمیت.
- ط) اسلام، مکتب انسان دوستی است نه مال دوستی.
- ی) در انفاق نه افراط و نه تفریط، تنها بخشی از آنچه را دوست داری، انفاق کن؛ «مِمَّا تُحِبُّونَ» «من» بیان گر تبعیض است.
- ک) محبت به مال در نهاد هر انسانی هست: «مِمَّا تُحِبُّونَ» آنچه خطرناک است، شدت محبت است که مانع انفاق شود. «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات، ۸)
- ل) مهم انفاق حتی اگر اندک باشد. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» آری یک برگ زرد روی آب، می تواند کشتی صدها مورچه شود.
- م) حال که خداوند انفاق ما را می بیند، چرا در کم و کیف آن کوتاهی کنیم؟
- بیابید بهترین ها را انفاق کنیم. «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۱

بحثی درباره ابرار

انفاق محبوب ها در راه خدا، از بزرگ ترین ابزارهای ارزیابی و آزمایش ایمان درست از ایمان فاسد است؛ زیرا در چنین انفاقی، دوستی با خدا که باید بر دوستی مال و غیر آن چیره شود، ظهور و بروز می یابد.^۲

مسلمانان صدر اسلام با الهام از این آیات می کوشیدند تا از محبوب ترین اموال خود انفاق کنند.

برخی گفته اند: خداوند در قرآن خیراتی را مصادیق پُر می شمارد و در آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» می فرماید: اگر همه این خیرات را نیز بیاورید، به فضیلت بر نمی رسید، مگر این که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید و معنای آن این است که انفاق محبوب، برترین طاعت ها است.^۳

خصوصیات ابرار در قرآن

در عرف هر مجتمعی، آن چه خوب باشد، پُر شمرده می شود؛ برای این اساس، در عصر نزول وحی، مخاطبان قرآن، آداب و رسوم اجتماعی بر خاسته از افسانه ها و خرافه ها را نیز پُر می دانستند. از نظر قرآن، پُر پایه عقلی و منطقی دارد و کارهای خرافی، گرچه در جامعه ای مرسوم شده باشد، پُر نیست؛^۴ از این رو پُر را تعریف و

۱. تفسیر نور، ج ۱، ص ۵۶۵-۵۶۴.

۲. مواهب الرحمن، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳. البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۶۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۴۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۴۲.

۴. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱.



مصادیق آن را تبیین می‌کند و در برخی آیات نیز با پندارِ باطل جاهلی، مبارزه و بَر بودن برخی رسوم باطل آنان را نفی می‌کند؛ مانند:

۱. در جاهلیت مرسوم بود که از در ورودی به خانه‌های خود وارد نمی‌شدند؛ بلکه از نَقَبی که در پشت خانه‌ها می‌گشودند، وارد و خارج می‌شدند.

قرآن، این کار آنان را بی ارتباط با بَر دانسته و دستور وارد شدن به خانه‌ها از درهای آن را داده است: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». (بقره، ۱۸۹)

در سبب نزول آیه گفته شده: در جاهلیت، هنگامی که کسی به خواسته خویش نمی‌رسید به سبب طیره و بدیمنی مرتکب چنین اعمالی می‌شد یا هنگامی که مُحَرَّم بود، برای سخت‌گیری بیش از حد برخورد، چنین می‌کرد.^۱ امر به وارد شدن در خانه‌ها از درهای آن «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» در برخی روایات به پذیرش ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) تأویل شده است.^۲ حضرت علی (علیه‌السلام) در تفسیر آن فرمود: خانه‌هایی که خدا فرمان داده از درهای آن وارد شوند، ما [اهل بیت] هستیم؛ پس هر که با ما بیعت و به ولایت ما اقرار کند، به خانه‌ها از درهایش وارد شده و هر کس با ما مخالفت ورزد و غیر از ما را برتری دهد، از پشت خانه‌ها به آنها درآمده است.^۳

۲. هنگام تغییر قبیله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه، یهودیان و مسیحیان که می‌پنداشتند نماز، جز به سوی قبله آنان پذیرفته نیست و چنین نماز گزاردن بردین پیامبران نیست، با مسلمانان به بحث و مشاجره پرداختند و خدای سبحان بار دُ پندار آنان فرمود: داشتن قبله‌ای ویژه و روی کردن به آن، هدف اصلی دین و عبادت نیست؛ بلکه دستوری فرعی است و هدف اساسی و مسئله محوری دین، ایمان به خدا و... است.^۴ «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». (بقره، ۱۷۷)

سلب بَر از استقبال مشرق و مغرب بدین معنا نیست که روی کردن به جهات مزبور، در اصل از مصادیق بَر نیست؛ بلکه بدین معنا است که این‌ها بَر اصیل نیست و روی کردن

۱. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۶؛ عیاشی، ج ۱، ص ۸۶؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. همان، ص ۴۷۶-۴۷۵.



به سمت خاص، امری فرعی به شمار می‌رود.^۱
در این آیه، برخی مصادیق پُر در شئون سه‌گانه آدمی، یعنی عقیده، خُلق و عمل تبیین شده است:

۱. ایمان به خدا، معاد، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران؛
۲. بخشیدن مال به خویشاوندان، یتیمان، بینوایان، در راه ماندگان، گدایان و در راه آزاد کردن بردگان؛
۳. برپا داشتن نماز؛
۴. پرداختن زکات؛
۵. وفا به عهد و پیمان‌ها؛
۶. پایداری در سختی‌ها و زیان‌ها و هنگام جنگ؛
۷. صداقت؛

۸. پرهیزگاری و پروا پیشگی که در آیه ۱۸۹ (بقره، ۲) نیز بیان شده است.
در آیات ۱۴ «وَبَرَّأُولَئِیْهِ وَلَمْ یَكُنْ جَبَّارًا عَصِیًّا» و ۳۲ «وَبَرَّأُولَئِیْهِ وَلَمْ یَجْعَلْ لِّیْ جَبَّارًا شَقِیًّا» سوره مریم رفتار شایسته دو پیامبر الهی، حضرت یحیی و عیسی علیهما السلام در برابر پدر و مادر و خودداری از زورگویی و نافرمانی آنان ستوده شده است؛ البته این مصادیق یک‌سان و در عرض هم نیستند؛ بلکه برخی از قبیل مقومند؛ به گونه‌ای که بدون آنها، پُر تحقق نمی‌یابد و برخی دیگر از قبیل علایم و آثار آن به شمار می‌آیند.

۱. صداقت

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا». (بقره، ۱۷۷)

ابرار که به اصول پنج‌گانه اعتقادی [مذکور در آیه]، ایمانی را سخ دارند و در مواردش گانه مذکور [در آیه]، انفاق می‌کنند و برپا دارندگان نماز و پرداخت کنندگان زکاتند و به پیمان‌های سه‌گانه وفا می‌کنند و در موارد سه‌گانه صبر [بأساء، ضراء، حین البأس] شکیبا و پایداری، اینان در ایمان خود صادقند، نه کسانی که ایمان را با زبان اظهار می‌کنند؛ ولی دل‌هایشان ایمان نیاورده است.^۲

حصر در جمله «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» تأکیدی بر تعریف و بیان حد و بدین معناست که اگر [برجستگان از] اهل صدق و صداقت را می‌جویی، آنان همان ابرارند.^۳

۱. الفرقان، ج ۱ و ۲، ص ۲۹۱.

۲. المنار، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. پارسایی

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (بقره، ۱۷۷)

ابرار که ابعاد اعتقادی دین را باور دارند، از دارایی های خود برای دست گیری از مستمندان بهره می گیرند؛ وظایف عبادی و اجتماعی خویش را انجام می دهند و در نبرد با دشمنان دین، استقامت می ورزند، تقوا پیشگان حقیقی اند.^۱ حصر در جمله «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» بیان گر کمال تقوا است؛ زیرا اگر بَرّ و صدق به مرحله تمام نرسد، تقوا نیز کامل نخواهد شد.^۲

۳. وفاداری

«وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» و وفاداران به پیمان خویش، چون پیمان بندند. (بقره، ۱۷۷)

گرچه وفای به عهد در این آیه مطلق است و هر پیمان و التزام و عقدی را شامل می شود، به قرینه جمله «إِذَا عَاهَدُوا» شامل ایمان و التزام به احکام آن نمی شود؛ زیرا التزام به ایمان و لوازم آن، به زمانی خاص مقید نیست.^۳ در سوره انسان در وصف ابرار آمده است که به نذر خود وفا می کنند: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (انسان، ۷) در برخی روایات، وفا به نذر، برپای بندی به ولایت اهل بیت علیهم السلام که در موطن میثاق گیری (عالم ذر) از آنان گرفته شده، تطبیق شده است.^۴ شایان ذکر است که شأن نزول این آیه، شکیبایی وصف ناپذیر علی بن ابی طالب، حضرت فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام است.^۵

۴. شکیبایی

«الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ» و شکیبایان در سختی و تنگ دستی و در زیان و هنگام کارزار. (بقره، ۱۷۷)

دو خلق وفا و صبر که یکی (صبر) مقتضایش سکون است و دیگری (وفا) به حرکت تعلّق می گیرد، دربر دارنده همه اخلاق نیک نیست؛ اما هرگاه این دو تحقق یابد، دیگر خلق های نیکو نیز محقق می شود.^۶

۱. راهنما، ج ۱، ص ۵۶۷.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹.

۳. همان.

۴. البرهان، ج ۵، ص ۵۵۳.

۵. الغدير، ج ۳، ص ۱۰۷-۱۱۱.

۶. المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹.



پایداری، پایه اصیل هر طاعت و پاکی است؛ از این روال عوامل راه یافتن ابرار، به بهشت شمرده شده: «وَجَزَلَ - هَمْ بِاصْبِرْ وَاجْتَنِّ» (دهر، ۱۲) و هنگام ورود بهشتیان به بهشت، فرشتگان در خوشامدگویی به آنان از پایداریشان در دنیا یاد می‌کنند: «سَلِّمْ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ». (رعد، ۲۴)

۵. هراس از معاد

«وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا؛ و از روزی که بدی و سختی آن فراگیر است می‌ترسند» (انسان، ۷)، «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا» (انسان، ۱۰) خداوند در دو آیه یاد شده، ابرار را بر اثر داشتن هراس قیامت می‌ستاید.

۶. اخلاص

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا؛ ما برای خشنودی خدا شما را اطعام می‌کنیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.» (انسان، ۹) رمز اخلاص ابرار، آن است که به خدا، رسالت و معاد، ایمانی از روی رشد و بصیرت دارند و خود را بنده مملوک پروردگار دانسته، خود را مالک هیچ نفع و ضرری نمی‌دانند. آنان جز آن چه را خدا خواسته و بدان خشنود است، چیزی نمی‌خواهند و به چیزی خشنود نیستند؛ پس اراده خدا را بر اراده خود مقدم داشته و بر مخالفت با نفس و دشواری طاعت، صبر پیشه کرده‌اند.^۱ در برخی روایات و نیز از سعید بن جبیر و مجاهد نقل شده است.^۲ امیرمؤمنان (علیه السلام) [که این آیات درباره وی نازل شده] هرگز «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ» را بر زبان نیاورد؛ بلکه خداوند از دل وی خبر داد.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ پرسشی درباره «أَتَى الْمَالُ» فرمود: مقصود این است که مال خود را در راه خدا می‌دهی؛ در حالی که نفست تو را از عمر دراز و فقر می‌ترساند.^۴ «وَلَكِنَّ الْبِرَّ... وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ....» از مهم‌ترین مظاهر ایمان و عمل صالح، اتفاق در راه خدا است. اتفاق، معیار جدایی ایمان راستین و ادعایی است.^۵ گرچه تعبیر «آتی المال» در این آیه، شامل صدقات مستحب و واجب هر دومی شود، «أَتَى الزَّكَاةَ» در پایان آیه شاهد است که زکات واجب از آن اراده نشده است.^۶ به گفته برخی مفسران،

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۵.

۲. جوامع الجامع، ج ۲، ص ۷۴۸.

۳. البرهان، ج ۵، ص ۵۴۸.

۴. الدزالمثنور، ج ۱، ص ۴۱۴.

۵. مواهب الرحمن، ج ۶، ص ۱۳۱.

۶. المنیر، ج ۲، ص ۱۰۰.



«ءاتی المال» اعم از انفاق است؛ زیرا شامل قرض نیز می شود؛ چنان که هبه معوضه و هدیه نیز از مصادیق آن به شمار می آیند.^۱

ابرار در سوره انسان نیز بر اثر اطعام و بخشیدن طعام مورد علاقه و نیاز خویش ستوده شده و عمل آنان از مصادیق روشن انفاق محبوب به شمار آمده است: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا». (انسان، ۸) ضمیر «علی حبه» در آیه ۱۷۷ بقره نیز می تواند به «الله» یا به «ایتاء المال» باز گردد. اگر به «ایتاء المال» برگردد، یعنی مال را با میل و رغبت به مستمندان می پردازند؛ هم چنین ضمیر «حبه» در آیه ۸ انسان، می تواند به «الله» برگردد.^۲

۷. اقامه نماز

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَنَمَازَ بِهِ يَا دَارِدُ». (بقره، ۱۷۷) ابرار، هم اهل نمازند و هم حقیقت آن را به پی می دارند. به پا داشتن نماز راستین، به معنای توفیق یافتن ابرار در دست یابی به آثار و برکاتی است که قرآن برای نماز برمی شمرد؛ مانند ذکر و یاد خدا: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي» (طه، ۱۴) و باز داشتن فرد و جامعه از فحشا و منکر: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت، ۴۵) و نجات انسان از بی قراری هنگام سختی و نداری و از انحصار طلبی و بخل هنگام توان گری: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا* إِلَّا الْمُسْلِمِينَ». (معارج، ۱۹-۲۲)

۸. پرداخت زکات

«ءَاتَى الزَّكَاةَ». (بقره، ۱۷۷) فعل «ءاتی» و ذکر زکات در کنار نماز، قرینه بر انفاق «مالی» است، نه زکات به معنای تطهیر نفس و ازاله رذایل اخلاقی از آن.^۳ افزون بر اوصافی که به یکی از شؤون سه گانه عقاید، اخلاق و رفتار ابرار باز می گردد، در قرآن اوصاف جامعی مانند وصف «عباد الله» (بندگان خدا) برای برخی از آنان ذکر شده است. در سوره انسان پس از تبیین نعمت های بهشتی ابرار، از آنان با وصف «عباد الله» یاد می کند. ذکر این وصف، بر اثر راستگی آنان به زیور بندگی و پرداختن آنان به لوازم بندگی است.^۴

۱. الفرقان، ج ۱-۲، ص ۲۹۴.

۲. التبیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ اعراب القرآن، درویش، ج ۱۰، ص ۳۱۶.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۹.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۲۵.

روایات

(الف) روایت شده که ابن عمر از پیغمبر درباره آیه (لن تنالوا البر...) سؤال کرد حضرت فرمود: مراد این است که بنده مال خود را انفاق کند در حالی که بخیل است و به دنیا آرزومند است و از فقر می ترسد.^۱

(ب) «عن أبي عبد الله عليه السلام انه كان يتصدق بالسكر فقیل له: أیتصدق بالسكر؟ فقال: نعم، انه ليس شيء أحب الی منه فانا أحب أن أتصدق بأحب الأشياء الی...»^۲

امام صادق (علیه السلام) «شکر» انفاق می کرد! از آن حضرت پرسیدند: چرا شکر انفاق می کنید؟

حضرت فرمود: من شکر زیاد دوست دارم و خداوند در قرآن دستور داده از بهترین چیزهایی که دوست دارید انفاق کنید، بدین جهت شکر انفاق می کنم!

(ج) در حالات امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز می خوانیم وقتی برای آن حضرت سفره غذا پهن می کردند و غذاها چیده و آماده خوردن می شد، حضرت ظرف بزرگی طلب می کردند، سپس از هر غذا، مقداری برمی داشتند و داخل آن ظرف می گذاشتند و سفارش می کردند آن را به نیازمندان بدهند و بعد شروع به خوردن غذای نمودند!^۳

در روایات نیز مصادیق فراوانی برای بزرگداشت شده که برخی از آنها عبارت است از ایمان به خدا، «۲» توحید، «۳» سود رساندن به بندگان خدا، «۴» فرو خوردن خشم، درگذشتن از لغزش های بدکاران، ترحم بر تهی دستان، و ارسی حال همسایگان، اعتراف به برتری صاحبان فضل، «۵» دوستی و دشمنی و پیوند و جدایی و خشم و خشنودی برای خدا، کار کردن برای خدا، دعوت به سوی خدا، خشوع برای خدا و احسان در راه او، «۶» کشته شدن در راه خدا، «۷» هم رنگی و هماهنگی ظاهر و باطن آدمی و خلوت و جلوت او، «۸» سلام کردن، «۹» سخاوت، نیکو سخن گفتن، صبر بر آزار، «۱۰» کتمان نیازمندی، کتمان صدقه، کتمان بیماری و مصیبت، «۱۱» برپا داشتن فرایض و پرهیز از محرمات و صیانت خویشتن از غفلت در امور دینی.^۴ «۱۲»

۱. ترجمه مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۶۳؛ نقل از اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۳۹۹.

۲. نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۶۳، حدیث ۲۳۵.

۳. منتهی الامال، جلد دوم، صفحه ۱۷۴.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۷؛ همان، ج ۲۴، ص ۳۰۳؛ همان، ج ۷۴، ص ۱۳۷؛ همان، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

□ حضرت فاطمه علیها السلام توجه ویژه‌ای به پرداخت صدقه به فقرا داشتند و هیچ مستمند و نیازمندی از درخانه اش دست خالی باز نمی‌گشت؛ نمونه بارز انفاق و ایثار آن بزرگوار، بخشش «لباس عروسی» به زن فقیر، آن هم در شب عروسی است. نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عروسی فاطمه زهرا علیها السلام یک دست پیراهن نوبه دخترش داده بود تا در شب عروسی بپوشد. هنگامی که موکب عروس رهسپار خانه حضرت علی علیه السلام بود، زن سائلی پیش آمد، و در برابر عروس اظهار احتیاج نمود. فاطمه علیها السلام که در آن وقت دو پیراهن داشت: یکی کهنه و دیگری نو، به مصداق آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» پیراهن نورا به فقیر بخشید. فاطمه علیها السلام مظهر تقوا و ایثار، همراهان را به دور خود جمع کرد، و بی درنگ «لباس عروسی» را از تن درآورد و به آن زن فقیر بخشید. حضرت با این عمل، دیگری را بر خود مقدم داشت. این عمل وی به قدری جالب و این فداکاری، به اندازه‌ای بزرگ است که تا کنون تاریخ نتوانسته نمونه‌ای از آن را در خاطره خود ثبت نماید. آری، زهرای اطهر با همان لباس معمولی به خانه شوهر رفت و سند ایثار در چهره درخشان زندگی اش ثبت گردید.^۱

□ روزی مهمانی برابوذر وارد شد، او که زندگی ساده‌ای داشت از مهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی‌توانم شخصا از تو پذیرایی کنم، من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم) میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد، ابوذر به او گفت به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد، ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می‌بندم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می‌فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».^۲

خلاصه و نتیجه‌گیری

● با توجه به اشتقاق لغوی «بِرّ» که به معنای توسعه در خیر است؛ در قرآن، ایمان و عمل صالح و جهاد و نماز و وفای به عهد، از نمونه‌های بِرّ معرفی شده‌اند. در قرآن همگان توصیه شده‌اند که در انجام «بِرّ» یک دیگر را یاری کنند. «تَعَاوَنُوا

تحف العقول، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۲؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۷؛ همان، ج ۶۸، ص ۸۹، ۳۱۱، ۳۵۴؛ تحف العقول، ص ۲۹۵؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۸۱.

۱. الوقایع والحوادث، ملبوبی، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۴.



عَلَى الْبَيْ» و در این آیه نیز می فرماید که شما هرگز به این گوهر گرانبها نمی رسید، مگر آن که از آن چه دلپسند شماست و آن را دوست می دارید، انفاق کنید.

• در نظام ارزشی اسلام، آنچه که اهمّیت دارد، کیفیت و چگونگی عمل است نه کمّیت و مقدار آن. گاهی یک دانه خرما می انفاق شده از هزاران دانه خرما می دیگر با ارزش تر است؛ چرا که شاید از مال حلال نبوده باشد و یا انفاق به قصد ریا انجام شده باشد.

• آیه در صدد توبیخ کسانی است که اموالشان را بر دین خدا ترجیح می دهند و در عین حال ادعای دوستی با خدا و انبیاء داشته و خود را اهل تقوا می دانند! لذا می فرماید: شما بر این ادعا صادق نیستید!

• از انضمام این آیه با آیه ۱۷۷ سوره بقره به دست می آید که انفاق مال (با داشتن علاقه شدید به آن) یکی از ارکان بر است.

• مهم ترین آیه ایثار که به صراحت از آن یاد شده، در باب میزبانی صمیمانه انصار از مهاجران پس از مهاجرت مسلمانان مکه به مدینه است: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ». (حشر، ۹) در این آیه از خصلت مهمان دوستی و جود و بخشش خالصانه مسلمانان مدینه نسبت به مهاجران مکه یاد شده و ایثار آنان به رغم نیاز شدید خویش ستایش شده است. سپس با گذرا از این ماجرای تاریخی به بیان این گزاره اخلاقی عام پرداخته شده که هر کس بتواند با پرهیز از بخل، صفت خویشستن دوستی افراطی خود را مهار کند همورستگار شده است: «وَمَنْ يَوْقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»



هدایت و اضلال



«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ
سَمِيعًا بَصِيرًا* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»
[سوره انسان، آیه ۳-۲]

«ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می آزماییم؛
(بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! ما راه را به او
نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!»

واژگان مهم

— اُمشَاج

«مشجه: خلطه» و مشیج و مشج (بروزن فِرس و کتف) به معنی آمیخته و جمع آن امشاج است «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أُمشَاجٍ تَبْتَلِيهِ انسان»: درباره علت جمع آمدن امشاج گفته اند: آن به اعتبار اجزاء نطفه است. و یا به اعتبار آمیخته شدن نطفه زنان و مردان. و چون نطفه حامل خصلت های توارث است و اخلاق و سجایای پدران و مادران را با ولاد منتقل می کند شاید از این جهت امشاج گفته شده یعنی از نطفه ای که دارای آمیخته هاست انسان را آفریدیم. و شاید آن اشاره باشد به سلول ها و کروموزوم ها و ژن های بیشمار نطفه. و الله العالم. این کلمه تنها یکبار در قرآن مجید آمده است.^۱

— سَبِيل

السَّبِيل: راهی است نرم که سهل گذرو هموار باشد، جمعش سُبُل است، در آیات «وَأَنهَارًا وَ سُبُلًا» (نحل، ۱۵) و «وَجَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا» (زخرف، ۱۰). اعم از آنکه راه هدایت باشد مثل «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره، ۱۰۸). و یا راه معمولی مثل «وَالْمَسَاكِينُ وَابْنِ السَّبِيلِ...» (بقره، ۱۷۷). و یا راه ضلالت، گاهی از سبیل تعدی و تجاوز قصد می شود که در واقع راه تجاوز است مثل «وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست (شوری، ۴۱). «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید (نساء، ۹۰).^۲

نکات تفسیری

آفرینش انسان از نطفه مخلوط ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۵۹.

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۲۴.



ترکیب اسپرو اول بوده باشد^۱ همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام اجمالاً به آن اشاره شده است. یا اشاره به استعداد های مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژن ها و مانند آن وجود دارد و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است، چرا که از ده ها ماده مختلف تشکیل یافته و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر، معنی اخیر از همه جامع تر و مناسب تر است. این احتمال نیز داده شده که امشاج اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است.^۲

جمله نبتلیه اشاره به رسیدن انسان به مقام تکلیف و تعهد و مسئولیت و آزمایش و امتحان است و این یکی از بزرگ ترین مواهب خداست که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته تکلیف و مسئولیت قرار داده است.

و از آنجا که آزمایش و تکلیف بدون آگاهی ممکن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می کند که در اختیار انسان ها قرار داده است.

بعضی نیز گفته اند منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه تا رسیدن به یک انسان کامل دست می دهد. ولی با توجه به تعبیر نبتلیه و همچنین تعبیر به انسان تفسیر اول مناسب تر است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی او است؛ و به تعبیر دیگر ادراکات حسی مادر همه معقولات است و این نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی است و در میان فلاسفه یونان ارسطو نیز طرفدار همین نظر بوده است.

و از آنجا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مسئله آگاهی و ابزار شناخت نیاز به دو عامل دیگر یعنی به مسئله هدایت و اختیار دارد آیه بعد به آن اشاره کرده، می فرماید: ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا.^۳

۱. می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی "اسپر" یا "کرمک" و دومی "اول" یا "تخمک" نام دارد تشکیل می شود.

اصل وجود «نطفه» و سپس ترکیب آن و بعد مراحل مختلف جنین، از عجایب و شگفتیهای بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم «جنین شناسی» پرده از اسرار آن برداشته شده، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است.

۲. باید توجه داشت با وجود اینکه نطفه مفرد است و صفت آن امشاج به صورت جمع آمده، این به خاطر آن است نطفه از اجزاء مختلفی ترکیب یافته و در حکم جمع است و بعضی نیز مانند زمخشری در کشف گفته اند که امشاج مفرد است هر چند بروزن جمع می باشد.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۳۶.

۱) هدایت در آیه شریفه ارائه طریق است

معنای آیه این است که: ما انسان را از نطفه‌ای خلق کردیم که اجزایی است مختلط و ممتزج، در حالی که ما او را از حالی به حالی و از طوری به طوری، نقل می‌دهیم و به همین منظور او را سمیع و بصیر کردیم، تا دعوت الهی را که به وی می‌رسد بشنود و حقیقت آیاتی که بر توحید و معاد دلالت می‌کند را ببیند.

کلمه «هدایت» به معنای ارائه طریق است، نه رساندن به مطلوب و مراد از «سبیل»، سبیل به حقیقت معنای کلمه است و آن مسیری است که آدمی را به غایت مطلوب برساند و غایت مطلوب همان حق است.

و کلمه «شکر» به معنای آن است که نعمت را طوری آشکار به کار ببری که به همه بفهمانی این نعمت را فلان منعم به من داده و ما تفسیر این کلمه را در ذیل آیه «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» ایراد نموده، گفتیم حقیقت شاکر بودن بنده برای خدا این است که خالص برای پروردگارش باشد و در مقابل، کفران به معنای استعمال آن به نحوی است که از خلق بی‌پوشانی که این نعمت از منعم است.

و تعبیر به «إِنَّمَا شَاكَرُوا وَإِنَّمَا كَفَرُوا» بر دو نکته دلالت دارد:

نکته اول: مراد از سبیل، سنت و طریقه‌ای است که بر هر انسانی واجب است که در زندگی دنیائیش آن را پیماید و با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد، که این سبیل او را به قرب پروردگارش سوق می‌دهد، کرامتی که حاصلش دین حق است که نزد خدای تعالی همان اسلام است.

نکته دوم (که این تعبیر بر آن دلالت دارد) این است که: آن سبیلی که خدا بدان هدایت کرده سبیلی است اختیاری و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است، در اختیار انسان قرار گرفته، هر فردی به هریک از آن دو که بخواهد می‌تواند متصف شود و اکراه و اجباری در کارش نیست، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ»^۱، (سپس راه را برای او آسان کرد) و این که در آخر سوره فرموده: «فَنَنْشَأْ اِتِّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۲ می‌فهماند آنچه از بنده وابسته به اراده خدای تعالی است مشیت بنده است، نه عمل بنده، که مورد مشیت خود بنده است، پس آیه شریفه نمی‌خواهد تاثیر مشیت بنده در عمل او را نفی کند.^۳

۱. سوره عبس، آیه ۲۰.

۲. سوره انسان، آیه ۳۰.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۶-۱۹۵.

۲) نفی جبر و اضطراب در هدایت

قرآن کریم در عین اثبات تکلیف برای انسان موجود در دنیا، جبر و اضطرابی را که اختیار در انتخاب را از انسان سلب کند، نفی کرده است و در امتداد داستان آفرینش انسان، پس از بیان استقرار آدم و همسرش در بهشت ابتدایی و جریان شجره ممنوعه و عصیان و هبوط آدم و پذیرش توبه آدم از سوی خداوند، می‌فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاَمَّا يٰٓاٰتِيْنَكُمْ مِّنِّيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ»^۱ (فرمان دادیم جملگی از آن (بهشت) فرود آید، پس هرگاه هدایت من به سوی شما آمد، هرکس از آن پیروی کرد، هیچ ترس و اندوهی، دامنگیرش نخواهد شد.)

از این آیه برمی‌آید که اولاً وظیفه و تکلیفی برای انسان در زمین، تعیین شده و فرمان پیروی از آن نیز به روشنی ابلاغ گشته است. ثانیاً: در این پیروی از وظیفه، هیچ‌گونه جبر و الزامی نیست و اگر انسان، نه‌ایتنی عاری از خوف و حزن می‌خواهد، با عمل به وظایف خویش می‌تواند به سرانجام دلخواه، دست یابد، به ویژه آن که در آیه بعد راه سرکشی و کفر و تکذیب آیات الهی را بازمی‌داند و البته درباره فرجام آن نیز هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ» (بقره، ۳۹)

پس آدمی، تکویناً آزاد است و تنها ضرورت‌های تشریعی و روشنی راه رشد: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، ۲۵۶)^۲ است که او را به اطاعت از خداوند می‌خواند، افروزی بر این، قرآن در مواردی به عدم اراده خداوند نسبت به هدایت اجباری انسان تصریح می‌کند؛ از جمله آنجا که به کوشش طاقت فرسای رسول خدا ﷺ برای ایمان آوردن مشرکان اشاره کرده، می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِيْنَ» گویی جان خود را به سبب ایمان نیاوردن آنان از کف می‌دهی. (شعراء، ۳) سپس با اشاره ضمنی به آزادی انسان در پذیرش یا رد ایمان می‌فرماید: اگر اراده کنیم، نشانی از قهر خویش بر مشرکان نازل می‌گردانیم که گردن هایشان در برابر آن به خضوع، فرود آید: «اِنْ تَشَآءُوْا نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَآءِ اٰيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ هَآ خٰضِعِيْنَ» (شعراء، ۴) و در موردی دیگر با صراحت بیشتر بیان می‌کند که اگر خداوند اراده کرده بود، همه انسان‌ها را هدایت می‌کرد: «... اَفَلَمْ يَآئِسِ الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا لَوِيْشَآءِ اللّٰهِ هُوَ الَّذِيْ هَدٰى النَّاسَ جَمِيعًا...». آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر

۱. سوره بقره، آیه ۳۸.

۲. فلسفه حقوق بشر، ص ۱۹۷.



خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند (رعد، ۳۱) همچنین است آیه شریفه: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي...» (سجده، ۱۳)؛ یعنی اگر اراده کرده بودیم، هدایت هر کس را بر او تحمیل می‌کردیم؛ لیکن [چنین اراده‌ای نداشتیم و بنای ما بر اختیار انسان بوده است] و قول حتمی ما آن است که جهنم را از عاصیان جن و انس، لبریز سازیم: «... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (سجده، ۱۳)^۲

بحثی درباره هدایت در قرآن

الف) معنای هدایت

هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، به وسیله نشان دادن راه و این خود یک نحورساندن به هدف است و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد و در مسئله هدایت هم وسیله‌ای فراهم می‌کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته و بنده‌اش در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد.

و این معنا را خدای سبحان بیان نموده، فرموده: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ»، خداوند هر که را بخواهد هدایت کند، سینه‌ او را برای اسلام پذیرا نموده و ظرفیت می‌دهد، (انعام، ۱۲۵)

و نیز فرموده: «ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، سپس پوست بدن و دل هایشان بسوی یاد خدا نرم می‌شود و میل می‌کند، این هدایت خدا است، که هر که را بخواهد از آن موهبت برخوردار می‌سازد. (سوره زمر، آیه ۲۳) و اگر در آیه اخیر، لینت و نرم شدن با حرف (الی) متعدی شده، از این جهت بوده که کلمه نامبرده بمعنای میل، اطمینان و امثال آن را متضمن است و این گونه کلمات همیشه با حرف (الی) متعدی می‌شوند و در حقیقت لینت نامبرده عبارتست از صفتی که خدا در قلب بنده‌اش پدید می‌آورد، که بخاطر آن صفت و حالت یاد خدا را می‌پذیرد و بدان میل نموده، اطمینان و آرامش می‌یابد.^۳

۱. هدایت به معنی فراهم ساختن وسیله

این نوع هدایت که گاهی از آن به عنوان توفیق یاد می‌شود عبارت از این است

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۵۱۰؛ البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۳۶.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم (۴)، ص ۴۹۱.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۷.



که وسائل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند، مثلاً ساختن مدرسه، مسجد، کانون‌های تربیتی، تهیه برنامه‌ها و کتاب‌های لازم و تربیت مبلغان و معلمان شایسته، همه داخل در این قسم از هدایت هستند و در حقیقت این قسم از هدایت برزخی است بین هدایت تکوینی و تشریعی. قرآن می‌گوید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم». (سوره عنکبوت، آیه ۶۹)

۲. هدایت به سوی نعمت‌ها و پاداش‌ها

منظور از این هدایت بهره‌مند ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است، این نوع هدایت مخصوص افراد با ایمان و درستکار است، قرآن مجید می‌گوید:

«سَيَهْدِيَهُمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ» این جمله که بعد از ذکر فداکاری شهیدان راه خدا آمده است می‌گوید: خداوند آنها را هدایت می‌کند و حال آنها را بهبودی می‌بخشد. (سوره محمد، آیه ۵)

بدیهی است این نوع هدایت تنها مربوط به برخورداری آنان از نتایج سودمند عملشان در جهان دیگر است.

به این نکته باید توجه داشت که در واقع اقسام هدایت مراحل مختلفی از یک حقیقت هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است. زیرا نخست هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می‌آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او می‌گذارد (هدایت تکوینی). و سپس هدایت و راهنمایی انبیاء شروع می‌شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می‌کنند (هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).

و بعد از آن با ورود در مرحله عمل، توفیق پروردگار شامل حال آنها می‌شود و راه‌ها برای آنها هموار می‌گردد و در مرحله سوم هدایت را به این طریق می‌پیمایند (هدایت به معنی توفیق). و در پایان در جهان دیگر از نتایج اعمال خود بهره‌مند می‌گردند (هدایت به سوی پاداش‌ها).

از انواع هدایت یک قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه‌های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است. بنابراین هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق منظور دو قسم اول نیست. گرچه در جمله «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند» این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایت‌های پروردگار مسلماً



بدون حساب و حکمت نمی باشد، یعنی بی جهت یکی را هدایت و دیگری را محروم نمی کند، بلکه افراد باید قبلاً شایستگی خود را برای هدایت احراز کنند تا از آن بهره مند گردند.^۱

۳. ارشاد و راهنمایی مطلق

ارشاد مطلق به معنی دلالت و راهنمایی است مثلاً می گویند: «هدها الطريق یا الی الطريق» یعنی راه را با او نشان داد. این نحو هدایت در قرآن برای همه است خواه مسلمان یا کافر زیرا خدا همه مردم را به سوی حق و حقیقت خوانده و راه را به آنها نشان داده است و آیات زیادی در قرآن می باشد که کلمه هدایت را در این معنی به کار برده است. مانند: «لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (سوره نجم، آیه ۲۳) هدایت و راهنمایی برای آنان از جانب خدا (به فرستادن پیامبر) آمد و آیه «أَنَا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرُوا...» «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (سوره سجده، آیه ۱۸) «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره شوری، آیه ۵۲) «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (سوره بلد، آیه ۱۰) و... در همه این آیات هدایت بمعنی ارشاد و راهنمایی است.^۲

۴. لطف بیشتر

هدایت به معنی لطف و مهربانی بیشتر خداوند نسبت به بندگان خاص، که سبب زیادی هدایت آنان می گردد همان طوری که خدای فرماید: «الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» به آنها که هدایت یافته اند سینه باز (شرح صدر) و قدمی استوار داد.

۵. به واقع رسیدن

هدایت به معنی رسیدن به واقع و هدف، مانند آیه «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» پروردگارشان آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند؛ از زیر (قصرهای) آنها در باغهای بهشت، نهرها جاری است. (سوره یونس، آیه ۹) و آیه «وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَاهُمْ سَبِيلُهُمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ». آنان که در راه خدا کشته شدند اعمالشان باطل نمی شود و به زودی به هدف و واقع میرسند... در این آیه ناچار باید هدایت رسیدن به واقع و هدف، معنا شود زیرا پس از مرگ تکلیفی نیست تا آیه (هدایت) ناظر به آن باشد.

۶. حکم به هدایت و تصدیق آن

حکم به هدایت مثل آیه شریفه: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» کسی را که خداوند

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۵۲.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰۷.



حکم (و تصدیق) به هدایت او کند او هدایت شده است. این سه قسم هدایت مخصوص مؤمنین است چه، آنان هستند که می توانند به حقیقت و واقع برسند و مورد لطف و رحمت بی پایان قرار گیرند.

ب) اقسام هدایت

هدایت خدای تعالی دو قسم است: یکی هدایت تکوینی و دیگری تشریعی.

۱. هدایت تکوینی

و اما هدایت تکوینی هدایتی است که به امور تکوینی تعلق می گیرد، مانند اینکه خداوند هر یک از انواع مصنوعات را که آفریده، او را به سوی کمال و هدفی که برایش تعیین کرده و اعمالی که در سرشتش گذاشته راهنمایی فرموده و شخصی از اشخاص آفریده را به سوی آنچه برایش مقدر شده و نهایت و سرسیدی که برای وجودش قرار داده است به راه انداخته، چنان که می فرماید: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱ و می فرماید «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»^۲. منظور از هدایت تکوینی این است که خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان، اعم از انسان و سایر جانداران، حتی موجودات بی جان آفریده، که آنها را به سوی تکامل می برد.^۳

۲. هدایت تشریعی

منظور از این هدایت راهنمایی افراد از طریق تعلیم و تربیت و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است. این نوع هدایت به وسیله پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می شود و در قرآن به آن کراراً اشاره شده است.^۴ علامه می فرماید: این هدایت مربوط است به امور تشریعی از قبیل اعتقادات حق و اعمال صالح که امروزه و نهی، بعث و زجر و ثواب و عقاب خداوند همه مربوط به آن است. این قسم هدایت نیز دو گونه است: یکی ارائه طریق یعنی صرف نشان دادن راه که هدایت مذکور در آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۵ از آن قبیل است.

۱. خدای ما آن کسی است که همه موجودات را نعمت و وجود بخشیده و سپس به راه کمال هدایت کرده است. سوره طه آیه ۵۰.

۲. آن خدایی که همه عالم را خلق کرده و به حد کمال خود رسانید، آن خدایی که هر چیز را قدر و اندازه ای داد و به راه کمال هدایتش نمود. سوره اعلی آیه ۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴. همان.

۵. ما راه را به او نموده ایم، یا سپاسگزار و یا کفران پیشه است. سوره دهر، آیه ۳.



و دیگر ایصال به مطلوب یعنی دست طرف را گرفتن و به مقصدش رساندن که در آیه «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»^۱ به آن اشاره شده. در آیه «فَقَسَّ يَدُ اللَّهِ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (سوره انعام، ۱۲۵) هم به بیان دیگری همین هدایت را تعریف کرده و فرموده: این قسم هدایت عبارت است از اینکه قلب به نحو مخصوصی انبساط پیدا کرده و در نتیجه بدون هیچ گرفتگی قول حق را پذیرفته به عمل صالح بگراید و از تسلیم بودن در برابر امر خدا و اطاعت از حکم او ابا و امتناع نداشته باشد.

و آیه شریفه «أَفَسَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ... ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۲ به همین معنا اشاره نموده و این حالت را نور خوانده است، چون قلب با داشتن این حالت نسبت به اینکه چه چیزهایی را باید در خود جای دهد و چه چیزهایی را قبول نکند روشن و بینا است.

خدای تعالی برای این قسم هدایت رسم دیگری را هم ترسیم کرده، آنجا که هدایت انبیا (علیهم السلام) و اختصاصات ایشان را ذکر کرده دنبالش می فرماید: «وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» آنان را برگزیدیم و به راهی راست هدایت نمودیم.* این هدایت خداست که هر کس از بندگان را بخواهد به آن هدایت می کند. (سوره انعام، ۸۸) و این آیه هم چنان که در تفسیرش بیان داشتیم دلالت دارد بر اینکه یکی از خواص هدایت الهی افتادن به راه مستقیم و طریقی است که انحراف و اختلاف در آن نیست و آن همانا دین او است که نه معارف اصولی و شرایع فروغیش با هم اختلاف دارد و نه حاملین آن دین و راهروان در آن راه با یکدیگر مناقضت و مخالفت دارند، برای اینکه منظور از تمامی معارف و شرایع دین الهی یک چیز است و آن توحید خالص است که خود حقیقت واحدی است ثابت و تغییر ناپذیر. و نیز خود آن معارف هم همه مطابق با فطرت الهی است که نه خود آن فطرت عوض شدنی است و نه احکام و مقتضیاتش قابل تغییر است، به همین جهت حاملین دین خدا یعنی انبیا نیز با یکدیگر اختلاف ندارند، همه به یک چیز دعوت نموده خاتم آنان همان رامی گوید که آدم آنان گفته بود، تنها اختلاف آنان از جهات اجمال دعوت و تفصیل آن است.^۳

۱. اگر می خواستیم وی را به وسیله آن آیه ها بلند می کردیم ولی او خود به پستی گرایید و هوس خویش را پیروی کرد. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۲. مگر آن کسی که خداوند سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشوده و قرین نوری از پروردگار خویش است (مانند دیگران است؟) ... این هدایت خداست که با آن هر که را بخواهد هدایت می کند. سوره زمر، آیه ۲۳.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۴۷۸.

ج) هدایت و اضلال الهی

ممکن است این توهم وجود داشته باشد که هدایت و گمراهی جنبه اجباری دارد و تنها منوط به خواست خداوند است، در حالی که آخرین جمله این آیه حقیقت را آشکار کرده و سرچشمه هدایت و ضلالت را اعمال خود انسان می‌شمارد.

توضیح اینکه: همیشه اعمال و کردار انسان، نتایج و ثمرات و بازتاب خاصی دارد، از جمله اینکه اگر عمل نیک باشد، نتیجه آن، روشن بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بهتر است.

شاهد این سخن آیه ۲۹ سوره انفال است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...» اگر پرهیزگاری پیشه کنید خداوند حس تشخیص حق از باطل را در شما زنده می‌کند و به شما روشن بینی عطا می‌فرماید.

و اگر دنبال زشتیها برود، تاریکی و تیرگی قلبش افزون می‌گردد و به سوی گناه بیشتری سوق داده می‌شود و گاه تا سر حد انکار خداوند می‌رسند، شاهد این گفته، آیه ۱۰ سوره روم می‌باشد که می‌فرماید:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ عاقبت افرادی که اعمال بد انجام می‌دهند به اینجا منتهی شد که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد استهزاء قرار دادند!»

و در آیه دیگری خوانیم: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ؛ هنگامی که از حق برگشتند خداوند دل‌های آنها را برگردانید» (سوره صف، ۵).

بنابر این انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است، این حقیقت را و بدان هر انسانی قبول دارد، سپس باید در انتظار نتیجه‌های قهری آن باشیم.

کوتاه سخن اینکه: هدایت و ضلالت در قرآن به معنی اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست، بلکه به شهادت آیات متعددی از خود قرآن هدایت به معنی فراهم آوردن وسائل سعادت و اضلال به معنی از بین بردن زمینه‌های مساعد است، بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.

و این فراهم ساختن اسباب (که نام آن را توفیق می‌گذاریم) یا برهم زدن اسباب (که نام آن را سلب توفیق می‌گذاریم) نتیجه اعمال خود انسان‌ها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می‌دهد و یا از کسانی توفیق را سلب می‌کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است.

این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می‌توان مشخص ساخت هنگامی که انسان



از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می‌گذرد هر چه خود را به آن نزدیک تر سازد جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتری شود و هر قدر خود را از آن دور می‌سازد جای پای او محکم تر و مطمئن تر می‌گردد و احتمال سقوطش کمتر می‌شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد. از مجموع این سخن پاسخ گفته کسانی که به آیات هدایت و ضلالت خرده گرفته‌اند به خوبی روشن می‌شود.^۱

روایات

الف) الإمام علیؑ: الْأَعْمَالُ ثَلَاثَةٌ: فَرَائِضٌ وَفَضَائِلٌ وَمَعَاصِي، فَأَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ وَمَشِيئَتِهِ وَبِرِضَاؤِهِ وَعِلْمِهِ وَقَدَرِهِ، يَعْمَلُهَا الْعَبْدُ فَيَنْجُو مِنْ اللَّهِ بِهَا. وَأَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَيْسَ بِأَمْرِ اللَّهِ لَكِنْ بِمَشِيئَتِهِ وَبِرِضَاؤِهِ وَعِلْمِهِ وَقَدَرِهِ، يَعْمَلُهَا الْعَبْدُ فَيُثَابِتُ عَلَيْهَا وَأَمَّا الْمَعَاصِي فَلَيْسَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَلَا بِمَشِيئَتِهِ وَلَا بِرِضَاؤِهِ لَكِنْ بِعِلْمِهِ وَقَدَرِهِ يُقَدِّرُهَا لِيُؤْتِيَهَا، فَيَعْمَلُهَا الْعَبْدُ بِاخْتِيَارِهِ فَيُعَاقِبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا، لِأَنَّهُ قَدْ نَهَا عَنْهَا فَلَمْ يَنْتَهِ.

امام علیؑ: کارها بر سه گونه است: واجبات و فضایل و معاصی. اما واجبات، با فرمان خدا و خواست و رضایت و علم و تقدیر اوست؛ بنده آنها را به کار می‌بندد و بدین وسیله از [عذاب] خدا می‌رهد. و اما فضایل، با فرمان خدا نیستند، ولی خواسته و رضایت و علم و تقدیر او می‌باشند، بنده آنها را به کار می‌بندد و بدین وسیله پاداش می‌گیرد. اما معاصی، نه با فرمان خدایند و نه به خواست او و نه به رضایت او، بلکه به علم او و به قدر اوست که آن را برای وقتش مقدر می‌سازد. پس بنده آنها را به اختیار خودش انجام می‌دهد و خداوند او را به دلیل ارتکابشان کیفر می‌دهد؛ چرا که وی را از آن کار باز داشته است اما او باز نایستاده است.^۲

ب) عن حمران بن أعين، قال: «سُئِلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا قَالَ: إِمَّا أَخَذَ فَهُوَ شَاكِرٌ وَإِمَّا تَارَكَ فَهُوَ كَافِرٌ».^۳ از حمران بن اعین روایت شده که گفت از حضرت صادقؑ پرسیدم از (معنی) فرموده خدای با عزت و جلال:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۶.

۳. طرائف الحکم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۱، ص ۲۴۱.



«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ فرمود: (آدمی) یا رونده است آن راهی را که خداوند وی را هدایت فرموده، پس سپاسگزار است، یا ترک سلوک آن راه را نموده پس کفران نعمت الهی کرده است.

ج) در کافی به سند خود از حرمان بن اعین روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام از این کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» فرمود یعنی ما راه را به او نشان دادیم یا این است که هدایت ما را می گیرد که در این صورت شاکر است و یا تارک آن است، که آن را کفران نموده^۱.

خلاصه و نتیجه گیری

• کلمه «هدایت» به معنای ارائه طریق است، نه رساندن به مطلوب و مراد از «سبیل»، سبیل به حقیقت معنای کلمه است و آن مسیری است که آدمی را به غایت مطلوب برساند و غایت مطلوب همان حق است.

به بیان دیگر هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، به وسیله نشان دادن راه و این خود یک نحو رساندن به هدف است و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد و در مسئله هدایت هم وسیله ای فراهم می کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته و بنده اش در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد.

خداوند مقدمات هدایت و سعادت را در شخص، بوجود می آورد و او چیزهایی را می فهمد که خود به خود او را به ایمان رهبری می کند. مثلاً اگر کسی نیروی حرکت را در جسمی قرار داده و در نتیجه، آن جسم بحرکت درآمد می توان گفت این شخص آن جسم را حرکت داده است نسبت هدایت در این گونه موارد بخدا نیز چنین است.

• حقیقت شاکر بودن بنده برای خدا این است که خالص برای پروردگارش باشد و در مقابل، کفران به معنای استعمال آن به نحوی است که از خلق بپوشانی که این نعمت از منعم است.

• مراد از سبیل، سنت و طریقه ای است که بر هر انسانی واجب است که در زندگی دنیائیش آن را بیاماید و با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد، که این سبیل او را به قرب پروردگارش سوق می دهد، کرامتی که حاصلش دین حق است که نزد خدای تعالی همان اسلام است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۴، ش ۴، باب الکفر.



• آدمی، تکویناً آزاد است و تنها ضرورت‌های تشریعی و روشنی راه رشد: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، ۲۵۶) است که او را به اطاعت از خداوند می‌خواند، افزون بر این، قرآن در مواردی به عدم اراده خداوند نسبت به هدایت اجباری انسان تصریح می‌کند.

• در مواردی دیگر خداوند پس از اثبات تکلیف و تبیین هدایت انسان، زمام اطاعت و عصیان را به دست خود وی می‌داند تا با اراده خویش راهی را برگزیند.

• منظور از هدایت تکوینی این است که خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان، اعم از انسان و سایر جانداران، حتی موجودات بی‌جان آفریده، که آنها را به سوی تکامل می‌برد.

• منظور از هدایت تشریعی راهنمایی افراد از طریق تعلیم و تربیت و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است. این نوع هدایت به وسیله پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می‌شود و در قرآن به آن کرار اشاره شده است.

• همان طور که سبیل‌ها مختلفند، هدایت نیز به اختلاف آنها مختلف می‌شود، چون هدایت به سوی آن سبیل‌ها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن و مختص به آن.

• اگر هدایت از جانب خداوند باشد اضلال در آن راه ندارد و کسی را که خداوند گمراه کند قابل هدایت نیست.

• هدایت به لازمه‌اش تعریف شده، که همان شرح صدور نورانیت قلب باشد و ضلالت هم به لازمه‌اش، یعنی قساوت قلب از ذکر خدا.

• هدایت همه‌اش از خداست، یا بدون واسطه و یا به واسطه هدایتی که قبلاً به انبیا و اولیای راه یافته خود داده. و بنا بر این اگر از خلقش کسی را گمراه کرده باشد، (نه بدون واسطه و نه با وساطت هادیان راه یافته‌اش)، هادی دیگر برای او نخواهد بود. و این همان حقیقتی است که جمله «وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» بیانگر آن است.



اخلاق در جامعه ایمانی



«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَحْسَسُوا وَلَا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»

[سوره حجرات، آیه ۱۲-۱۰]

«مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید! * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زن دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ يك از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!»

شان نزول

مفسران برای این آیات شان نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند، از جمله این که:

۱. جمله «لَا يَسْخَرُونَ مِنْ قَوْمٍ» درباره ثابت بن قیس (خطیب پیامبر ﷺ) نازل شده است که گوش‌هایش سنگین بود و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار دست پیامبر ﷺ برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید و او گفت همین جا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، ثابت گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را بلقب زشتی که در جاهلیت می‌بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.^۱

۲. و نیز گفته‌اند: «وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ» درباره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر ﷺ او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت.^۲
۳. و نیز گفته‌اند جمله «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» درباره دو نفر از اصحاب رسول الله ﷺ است که رفیقشان سلمان را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر ﷺ فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر ﷺ سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پرآبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر ﷺ فرمود من آثار خوردن گوشت

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۶؛ قرطبی نیز در تفسیر خود این شان نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

۲. همان.



در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.^۱

۴. در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حبی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام ﷺ در آمد) روزی خدمت پیامبر ﷺ آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر ﷺ از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ای یهودی زاده! پیامبر ﷺ فرمود: چرانگفتی پدرم هارون است و عمویم موسی و همسرم محمد ﷺ؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.^۲

واژه های مهم

— إِخْوَةٌ

این واژه در اصل (أَخُو) است و به کسی که در ولادت از یک پدر و مادر یا یکی از آن دو یا هم شیر بودن یعنی از یک پستان شیر خوردن با دیگری مشترک باشد او را برادر گویند و به صورت استعاره به هر کسی که با دیگری در قبیله یا در دین یا در کار و صنعت یا معامله و دوستی و در مناسبات دیگر مشارکت داشته باشد برادر گویند مانند این آیه قرآن «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» (آل عمران، ۱۵۶) یعنی به خاطر مشارکتشان در کفر إخوان نامیده شده اند. و آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، ۱۰) و آیه «أَلَيْسَ لِكُلِّ لَحْمٍ أَخِيهِ مَيْتًا» (حجرات، ۱۲) (در چند آیه فوق لفظ برادر (اخ) در معنی مستعار خود به کار رفته است) و همین طور آیه «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» (نساء، ۱۱) یعنی برادران و خواهران «إِخْوَانٌ وَأَخَوَاتٌ».

و در آیه «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (حجر، ۴۷) نشانه ای است از نفی مخالفت و ناهماهنگی در میان ایشان که در بهشت، همه برادرند.^۳

— يَسْخَرُ

«يَسْخَرُ مِنْهُ وَاسْتَسَخَرْتَهُ لِلْهَرَبِ»؛ او را به استهزاء و سخریه گرفتیم.

۱. همان.

۲. همان.

۳. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۱۵۸.



خدای تعالی گوید: «إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (هود، ۳۸).

(سخن حضرت نوح علیه السلام به قوم سبکسروبی ایمان خویش است که در موقع ساختن کشتی در خشکی نابخردانه استهزایش می کردند پاسخشان می دهد به زودی خواهید دانست ومانیز شمارا در آن روز استهزاء می کنیم).^۱

— تلمزوا

لمزبه معنای غیبت کردن و پی جوئی در عیوب دیگران است، افعال «لَمَزَهُ يَلْمِزُهُو يَلْمِزُهُ» از همین ماده است در آیه فرمود:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ» (توبه، ۵۸).

و آیه «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ» (توبه، ۷۹).

«وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» (حجرات، ۱۱).

یعنی مردم را عیب جوئی نکنید که آنها نیز شمارا عیب جوئی خواهد کرد که در آن صورت مثل اینست که با عیب جوئی دیگران خود را به زشتی یاد کرده ای.

«رَجُلٌ لَمَّازٌ لِمُزَةٍ» کسی است که زیاد غیبت می کند و از دیگران بدگوئی می نماید. مانند آیه «وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» (الهمزة، ۱).

(این آیه از یکی از شش سوره ای است که علیه افزون طلبان و مال اندوزان است).^۲

— تنابزوا

در مجمع فرموده: نیز به معنی لقب زشت دادن است، در اقرب الموارد گفته: «نَبَزَهُ بِكَذَا: لَقَّبَهُ بِهِ» و آن در القاب قبیح شایع است در قاموس تنابز را تعابیر و تداعی به القاب گفته است معنی آیه:

بر خودتان عیب ننیدید و با القاب بد بکدیگر را نخوانید یا به همدیگر القاب بد ننهید، این لفظ فقط یک بار در کلام الله آمده است.

در نهج البلاغه خطبه ۱۹۱ در وصف متقین آمده:

«وَلَا يَتَنَابَزُونَ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ».

۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۵۹.

محمد عبده آنرا صدا کردن بالقب بد گفته است یعنی متقی مردم را بالقب زشت نمی خواند و به همسایه ضرر نمی رساند. درنهایه گفته: «التَّائِبُ الرَّادُّ بِالْأَلْقَابِ» و از آنست حدیث: «أَنَّ رَجُلًا كَانَ يُتَّبَرُّ قَرَقُورًا». یعنی مردی را لقب قرقور داده بودند.^۱

— الظَّن

ظن: به معنای «احتمال قوی» است. چنان که «وَهُم» احتمال ضعیف و شک تساوی طرفین است «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (انبیاء: ۸۷). احتمال قوی داد که هرگز براو سخت نمی گیریم. در صحاح گوید: ظنّ، گاهی به جای علم گذاشته می شود. در اقرب گفته: ظنّ اعتقاد راجح است با احتمال نقیض و در علم و شک نیز به کار رود.

ناگفته نماند: مشکل است ظنّ را در جای علم به کار ببریم زیرا قرآن آندورا از هم جدا کرده مثل: «قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنْظَرُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ» شما می گفتید: «ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم!» (جاثیه، ۳۲). «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» آنان به این سخن که می گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می زنند (و گمانی بی پایه دارند)! (جاثیه، ۲۴). «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند (نساء، ۱۵۷). «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند (نجم، ۲۸).

و نیز بسیار بعید است که ظنّ را در قرآن به معنی شک بگیریم که این هر دو جنس مستقلی هستند. و قرآن به هر یک اعتناء خاصی دارد.

راغب در مفردات گوید: هرگاه ظنّ قوی باشد و یا مانند قوی تصور شود با آن مشدده و آن مخفف از مثقله استعمال می شود آنگاه آیات «يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» و «يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ» را شاهد آورده و آنها را در مقام یقین دانسته

۱. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۱.

است.^۱

— تجسّس^۲

معنی اصلی «جسّ» لمس کردن و گرفتن نبض و شناختن تپش آن برای حکم کردن در مورد سلامتی و بیماری است، که این معنی ریشه‌ای اخصّ از «حسّ» است زیرا حسّ شناسایی از راه ادراک حسی است ولی «جسّ» شناختن حال غیر از راه حسی است؛ و نیز از واژه «جس» لفظ جاسوس مشتق شده است.^۳

نکات تفسیری

(۱) گفتاری در معنای اخوت

باید دانست که جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» قانونی را در بین مسلمانان مؤمن تشریع می‌کند و نسبتی را برقرار می‌سازد که قبل برقرار نبود و آن نسبت برادری است که آثاری شرعی و حقوقی قانونی نیز دارد.

اخوت یک معنایی است که هم می‌تواند طبیعی باشد و هم اعتباری. و اخوت طبیعی در شرایع و قوانین، هیچ اثری ندارد و قوانین به صرف این که دوا انسان دارای یک پدر و یا یک مادر و یا یک پدر و مادر باشند ارتباطی بین این دواز نظر قانون نمی‌بیند، ولی اخوت اعتباری در اسلام آثاری اعتباری دارد.

۱. همان، ج ۴، ص ۲۷۵.

۲. راغب درباره آیه شریفه می‌گوید: این حکمی است اخلاقی که در سوره‌ای به نام حجرات یعنی همان جایی که انسان‌ها به زندگی خصوصی و نه اجتماعی مشغولند آمده است و قبل از آن می‌فرماید: ای مؤمنین یکدیگر را مسخره نکنید چه زنان و چه مردان و با کلمات و القاب زشت یکدیگر را خطاب و سرزنش نکنید زیرا حیف است بعد از ایمان، به فسق و تبه‌کاری بگرائید از ظنّ و گمان باطل بهره‌زید و یکدیگر را غیبت و بدگویی نکنید پرهیز کار باشید و از اختلاف نژاد و طبقات دوری کنید. تمام احکام بالا اخلاقی است و ربطی به نظارت عمومی که یکی از ارکان ضمانت اجرائی احکام حکومت اسلامی است ندارد زیرا در حکومت اسلامی همه بایستی بر یکدیگر و امور اجتماعی و سیاسی کشور که سرنوشت همگان به آنها بستگی دارد نظارت داشته باشند تا خطراتی حیات فرد و جامعه را تهدید نکند زیرا در آیات متعدّد گفته است «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران، ۱۱۰) اصولاً یکی از مزایای جهان شمول و پایدار اسلام همین نظارت همگانی بر یکدیگر است، امر به معروف و نهی از منکر جزء اصول دین و احکام علمی اسلام است و سزّ مصونیت دادن جامعه اسلامی از خطراتی که ناشی از اعمال خود سرانه و مخاطره‌انگیز فرد یا گروه‌ها و جماعت است همین اصل است که باید رعایت شود پیامبر ﷺ هم به شدّت سفارش کرده.

۳. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۹۸.



اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است و در نکاح و ارث آثاری دارد، حال چه اینکه اخوت طبیعی باشد و چه رضاعی که البته اخوت رضاعی آثاری در مسئله ازدواج دارد ولی در ارث ندارد و چه اخوت دینی که آثاری اجتماعی دارد و در نکاح و ارث اثر ندارد. و به زودی کلامی از امام صادق (ع) در باره حقوق اخوت دینی خواهد آمد که فرموده: مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمای او است، به او خیانت نمی‌کند و ستم بر او روا نمی‌دارد و او را فریب نمی‌دهد و اگر وعده‌ای به او داد خلف وعده نمی‌کند.^۱

و این معنا بر بعضی از مفسرین^۲ مخفی مانده و اطلاق اخوت در آیه را در باره مؤمنین، اطلاقی مجازی و از باب استعاره گرفته و گفته‌اند: شرکت دو نفر در داشتن ایمان، شبیه است به شرکت آن دو در اصل تولد، برای اینکه هم تولد، اصلی است برای بقاء، چون منشا حیات است و هم ایمان منشئی است برای بقاء ابدی در بهشت.

بعضی^۳ هم گفته‌اند: این اخوت از باب تشبیه بلیغ است، از این حیث که مؤمنین همه به یک ریشه منسوبند که آن هم ایمان است، که باعث بقاء ابدی است.^۴ جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان رفیق یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است. روی این اصل مهم اسلامی، مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب.

در مراسم حج که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان‌ها را در حکم یک خانواده می‌داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۳.

۲. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۵۱.

۳. همان.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۷۴-۴۷۱.

متقابل نیز همه خواهر و برادرند.^۱

۲) معیارهای اخلاقی جامعه اسلامی

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث درباره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه‌های مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز برچیده شود و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می‌تواند جرقه‌ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

ریشه استهزاء خود برتر بینی است

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که **سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده.**

و این خود برتر بینی بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسان‌ها ممکن است آشکار شود.

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر «انفسکم» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنید در واقع از خودتان عیبجویی کرده‌اید!

بسیاری از افرادی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد براو بگذارند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۶۹.



اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه‌گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه و ترک عیب‌جویی و تنابز به القاب بود و احکام سه‌گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسّس و غیبت است.

منظور از «كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گره حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می‌فرماید: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُو ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا».

چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟!

قابل توجه اینکه: نهی از کثیری از گمان‌ها شده، ولی در مقام تعلیل می‌گوید زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمان‌های بد بعضی مطابق واقع است و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است و لذا تعبیر به «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» شده است، بنابراین وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنا بر این چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟!

پاسخ این سؤال را در دو مرحله بیان می‌کنیم؛

الف) منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هرگاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را در گروگن نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يَسْتَحْسِنُ وَلَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَخُرْجُهُ مِنْ سَوْءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يَحْقُقَهُ»^۱.

سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء



ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند. (ب) انسان می تواند با تفکرروی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي كَلَامِهِ صَغَ أَمْرًا خِيَكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا أَوْ أَنْتَ تَحِدُّهَا فِي الْخَيْرِ مُحْمِلًا»^۱.

علی علیه السلام فرمودند: هر کار (ی که از) برادر دینی خود (سرزند آن) را ببهترین وجه آن حمل کن، تا کاری کند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ گاه بسخنی که از (دهان) برادرت بیرون آید گمان بد مبر، در صورتی که برای آن سخن محمل خوبی می یابی.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان ها است، که مسئله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.^۲

۳) امنیت اجتماعی در سایه رعایت اصول اخلاقی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه و عیبجویی و القاب زشت و گمان بد و تجسس و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد و نه می تواند زبان به عیبجویی این و آن بگشاید و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را درهم بشکند، نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند. به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در درخت های این قانون قرار

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۳-۱۷۹.



گیرد و محفوظ باشد: جان و مال و ناموس و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می‌دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهم‌تر است! اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکم فرما باشد نه تنها مردم در عمل و بادست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه و ان یظن به السوء»

خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و همچنین گمان بد در باره او بردن.^۱

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند و دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد؛ کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد!»^۲

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را درهم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند. نه تنها سوء ظن که مسئله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند و از همه کس وحشت دارند و نگرانی جانگاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند و نه شریک و همکاری برای فعالیت‌های اجتماعی و نه یار و یآوری برای روز درماندگی. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمان‌های بی دلیل

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۶۸.

۲. غرر الحکم، ص ۶۹۷.



است بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.^۱

قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مسئله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیامبر (ص) مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان عیون تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گردآوری اطلاعات تاسیس کند و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و افرادی به بهانه مسئله توطئه و اخلاص به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفن ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه این که مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.^۲

۴) تمسخر مؤمنین

کلمه سخریه که مبداء اشتقاق کلمه یسخر است، به معنای استهزاء می باشد. و استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چه اینکه چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بختند. و کلمه قوم به معنای جماعت است، که البته در اصل

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۸۸.



به معنای جماعتی از مردان است و شامل زنان نمی شود، چون مردانند که به امور مهمه قیام می کنند نه زنان. و مراد از «قوم» در آیه مورد بحث همین معناست چون این لفظ در مقابل نساء قرار گرفته. و دو جمله «عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ» و «عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ» حکمت نهی را بیان می کند.

و آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید: هیچ کسی را مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد. چیزی که هست چون غالباً مردان، مردان را و زنان، زنان را مسخره می کنند، فرموده هیچ مردی مرد دیگری را و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند و گر نه ممکن است گاهی اوقات یعنی در غیر غالب مردی زنی را و یا زنی مردی را مسخره کند.^۱

۵) وجوب توبه از انحرافات اخلاقی

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقاً کرده بوده دست بردارد و با این که بر آن نهی نازل شده هم چنان مرتکب شود و از آن پشیمان نگردد و با ترک آن به سوی خدای سبحان برگشت نکند، چنین کسانی حقا ستمکارند، چون با اینکه خدای تعالی علمشان را از معاصی دانسته و از آن نهی فرموده، با این حال عمل بدی نمی دانند. از جمله مورد بحث یعنی جمله «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ...» این معنا هم فهمیده می شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده اند که مرتکب چنین گناهی می شدند.^۲

۶) معنای جمله: بئس الاسم الفسوق

و مراد از کلمه «اسم» در جمله «بئس الاسم الفسوق» ذکر است و از این باب است که در فارسی هم می گوئیم اسم فلانی به سخاوت دررفته، یعنی ذکرش سرزبان ها است. و بنا بر این معنای «بئس الاسم»، «بئس الذکر» است، یعنی بد ذکر است ذکر مردمی که ایمان آورده اند به فسوق و اینکه آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود و به او طعنه زده نشود و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می شود درباره اش گفته نشود، مثلاً نگویند پدرش چنین و یا مادرش چنان بوده.

ممکن هم هست مراد از کلمه «اسم» سمت و علامت باشد و معنای جمله این باشد که: بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۷۴.

۲. همان.



و به علامتی زشت یادش کنی، مثلاً به کسی که یک روزی گناهی کرده و بعد توبه نموده، تا آخر عمرش به او بگویند فلان کاره. و یا معنا این باشد که: این بد علامتی است که تو با بدگویی مردم برای خود قرار می دهی و همه تو را به عنوان مردی بد زبان بشناسند که همواره افراد را به زشتی یاد می کنی. و به هریک از این معانی باشد جمله مذکور اشاره ای به حکمت نهی دارد.^۱

۷) افشاء کردن عیب دیگران

وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ (کلمه لمز که مصدر تلمزوا است) به طوری که گفته اند^۲ به معنای این است که شخصی را به عیبش آگاه سازی. و اگر کلمه مزبور را مقید به قید «أنفسکم» نموده، برای اشاره به این است که مسلمانان در یک مجتمع زندگی می کنند و در حقیقت همه از همدند و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت فاش کردن عیب خود است. پس باید از لمز دیگران به طور جدی احتراز جست (همان طور که از لمز خود احتراز داری و هرگز عیب خودت را نمی گویی) و همان طور که حاضر نیستی دیگران عیب تو را بگویند. پس کلمه «أنفسکم» با همه کوتاهی اش حکمت نهی را بیان می کند.

کلمه نیز (به فتح حرف اول و دوم) به معنای لقب است، و به طوری که گفته اند اختصاص دارد به لقب های زشت. پس «تنابز» که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.^۳

ضررهای بدبینی

۱. نخستین نتیجه بدگمانی، به خود انسان برمی گردد؛ از آنجا که افراد بدگمان نمی توانند اعمال دیگران را خالی از غرض و آلودگی تصور نمایند، همواره در رنج روحی و درد روانی سختی به سر می برند و سوز و گداز خیال و پندار، همواره آنان را شکنجه می دهد.

۲. بدبینی، رشته الفت و دوستی را از هم می گسلد و بر اثر گمان بدی که انسان به دیگران دارد، همواره آنها را خیانتکار و در میدان دوستی، ناپایدار می پندارد، ناچار می شود که همه گونه روابط خود را با آنها قطع کند؛ از این رو پیشوایان مافرموده اند:

۱. همان، ص ۴۸۳.

۲. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۵۳.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۲.



«من غلب عليه سوء الظن لم يترك بينه وبين خليل صلحا»^۱
 بدگمانی بر هر کس که غلبه کند، هر نوع صلح و صفایی را که میان او و دوستان وی برقرار است، از بین می برد.

۳. افراد بدبین همیشه منزوی و گوشه گیرند و بر اثر رعب و ترسی که از مردم دارند، هرگز نمی توانند با کسی انس بگیرند؛ از این رو در روایات، آمده است که: «من لم يحسن ظنه استوحش من كل احد»^۲؛ افراد بدبین از همه مردم وحشت دارند.

۴. بدبینی آفت بزرگی برای سنجش منطق انسان است؛ بدبینی نوعی اختلال در طرز تفکر و ادراک انسان به وجود می آورد که هرگز نمی تواند در موضوعی به صورت خردپسند و واقع بینانه داوری کند.

۵. بدبینی از بیماری های سرایت کننده است که هم نشینان انسان را نیز آلوده می سازد.

۶. بدبینی نه تنها در روح انسان اثر می گذارد، بلکه بر اساس ارتباطی که میان تن و جان وجود دارد، تن نیز از گزند آن سالم نمی ماند و به قول دانشمند بزرگ عصر ما دکتر کارل: بدبینی و عادت به انتقاد از همه چیز، حتی از قدرت زندگی نیز می کاهد؛ زیرا این عادت منفی روانی روی دستگاه اعصاب «سمپاتیک» و غدد داخلی اثر می کند و می تواند مبدأ اختلالات عملی و حتی عضوی شود.

۷. بدگمانی های بی مورد، به همسر و یا شاگرد مغازه و کارگر و خدمتکار منزل، آنان را به خیانت و جنایت می کشاند؛ زیرا کنجکاوای های زیاد ارباب و بزرگ خانه و یا شوهر، بر اثر «تداعی معانی» صور و اشباح خیانت و کارهای زشت را در نظر آنها مجسم می سازد و فکر خیانت را در دل آنها احیا می نماید و به قول برخی از دانشمندان: نوکرانی که مورد سوء ظن آقا هستند و او پیوسته احتمال می دهد که آنان به اثاث خانه دستبرد می زنند، چنین نوکرانی بالاخره دست به دزدی می زنند و به سوی دزدی کشیده می شوند.

از این رو، در دین مقدس اسلام، تظاهر به غیرت مندی بی مورد و افراطی درباره همسر، مذموم شمرده شده است؛ زیرا چه بسا افراد پاکی را به ناپاکی بکشاند و درستکار را به نادرستی دعوت نماید؛ چنان که علی علیه السلام فرموده است:

«اَيَّاكَ وَالتَّغَايِرِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ»^۳

۱. غرر الحکم، ص ۶۹۷.

۲. همان، ص ۷۱۲.

۳. همان، ص ۱۵۲.



اظهار غیرت‌های بی‌مورد، زنان پاک را به ناپاکی و زنان بی‌گناه را به سوی گناه دعوت می‌کند»^۱.

۸) نهی از تجسس عیوب (کنجکاوی در اسرار مردم)

کلمه تجسس (با جیم) به معنای پی‌گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و توان آنها را پی‌گیری کنی تا خبردار شوی.

کلمه تحسس (با حاء بی نقطه) نیز همین معنا را می‌دهد، با این تفاوت که تجسس (با جیم) در شراستعمال می‌شود و تحسس (با حاء) در خیر به کار می‌رود و به همین جهت بعضی^۲ گفته‌اند: معنای آیه این است که: دنبال عیوب مسلمانان را نگیرید و در این مقام بر نیایید که اموری را که صاحبانش می‌خواهند پوشیده بماند توان آنها را فاش سازی.

«وَلَا تَجَسَّسُوا؛ در امور مردم کنجکاوی مکنید».

در بحث پیش یادآور شدیم که در این آیه سه رذیله اخلاقی به ترتیب زیر بیان شده است:

الف) بدبینی؛

ب) کنجکاوی در امور درونی مردم؛

ج) بدگویی پشت سر مردم.

علت اینکه قرآن، این سه صفت نکوهیده را به ترتیبی که بیان شد، یادآوری نموده این است که اولی، علت و پدیدآورنده دومی می‌گردد و همچنین پس از بدگمانی و بدبینی، تجسس و کنجکاوی در امور مردم به وجود می‌آید و افراد کنجکاو که مراقب خصوصیات داخلی مردمند، چون نمی‌توانند از گفتن اسرار دیگران خودداری نمایند، بلکه راز مردم را فاش می‌سازند، ناچار پشت سر آنها غیبت و بدگویی می‌کنند.

بر همین اساس، قرآن این سه صفت رذیله را به ترتیب یاد شده ذکر نموده، تارابطه تکوینی آنها روشن گردد.

در مباحث گذشته، کم و بیش درباره زبان‌های بدبینی بحث شد، اکنون موضوع کنجکاوی و به تعبیر قرآن «تجسس» را مطرح می‌کنیم:

کنجکاوی در امور مردم، زیانهای اخلاقی و اجتماعی دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. نظام اخلاقی اسلام، ص ۱۳۱-۱۳۰.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۷.



(الف) در بحث گذشته گفته شد که اسلام برای جامعه باایمان، امنیت‌های چهارگانه‌ای به وجود آورده است:

(ب) امنیت جانی؛

(ج) امنیت مالی؛

(د) امنیت حیثیتی و آبرویی؛

(ه) امنیت شخصیت انسان در فکر و ذهن دیگران.

پیامبر اکرم در یکی از سخنان جامع خود به این امنیت‌های چهارگانه آورده است.^۱

ضررهای اجتماعی کنجکاوی در امور مردم

۱. بردن آبروی دیگران

یکی از ضررهای بزرگ کنجکاوی در امور مردم، این است که امنیت سوم (محفوظ ماندن آبروی مردم) را به خطر انداخته و لطمه جبران‌ناپذیری به حیثیت و موقعیت اجتماعی افراد وارد می‌سازد، بالاخص هنگامی که انسان پس از دقت و کنجکاوی، اسرار و رازهای درونی شخص را در اختیار دیگران بگذارد.

افراد کنجکاو که مراقب اوضاع داخلی مردمند، کمتر می‌توانند از فاش ساختن اسرار آنان خودداری نمایند و این‌گونه افراد، هرگز از غیبت کردن و بدگویی نمودن پشت سر مردم محفوظ نخواهند ماند.

خلاصه، آبرو و حیثیت یک فرد مؤمن، که به سان جان و مال او در نزد شارع اسلام، عزیز و گرامی است، بر اثر کنجکاویهایی شخص، در نزد خود او و در صورت فاش ساختن و نقل آنها برای دیگران، در نزد سایرین از بین رفته و پایمال می‌گردد. لازمه اخوت و برادری دینی این است که فرد مؤمن موجبات سقوط شخصیت و از بین رفتن آبرو و موقعیت برادر خود را با کنجکاوی‌های خسارت‌آفرین خود، فراهم نیاورد.

پیشوای بزرگ ما، حضرت صادق (علیه السلام) درباره افراد کنجکاو در اوضاع مردم، می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ أْبْعُدْ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ يُوَاحِي الرَّجُلَ وَهُوَ يَحْفَظُ عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيُعَيِّرَهُ بِهَا يَوْمًا مَا»^۲

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «برای خداوند بدترین حالت انسان از خدا این است که آدمی با کسی طرح دوستی بریزد و در این بین، لغزش‌های وی را برای اینکه

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۶۸ و نیز ص ۱۶۲. (نظام اخلاقی اسلام، ص ۱۳۲)

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۵.



روزی او را مقتضح سازد، به خاطر بسپارد.»
چنان که ملاحظه می فرمایید، این گناه آن چنان بزرگ است که فرد مرتکب، در آن حال، دورترین حالت را نسبت به خدا پیدا می کند.^۱

۲. انزوا و زندگی از اجتماع

تفحص و کنجکاوی در امور شخصی مردم، نوعی پیروی از سوء ظن است و این کار در واقع عکس العمل بدبینی است و فرد کنجکاو، در طول مراقبت و تجسس های خود، به عیوب و نقاط ضعف بسیاری از افراد واقف می گردد و بر اثر آن، حالت زندگی و انزوا به او دست می دهد و در حقیقت کمتر کسی را شایسته معاشرت و زندگی تشخیص می دهد و چه بسا ممکن است عیوبی از افراد به دست آورد که کوچکترین ارتباطی به معاشرت و رابطه او با مردم، ندارد ولی مع الوصف، به طرز محسوسی از اجتماعی بودن انسان می کاهد و او را به انزوا و گوشه نشینی دعوت می نماید؛ زیرا برای شخص کنجکاو که طبعاً یک فرد بدبین نیز هست، در این حالت، تجزیه و تحلیل ممکن نیست و او نمی تواند عیوب شخصی طرف مقابل را نادیده بگیرد و نقایص و اشکالات درونی او را در رابطه خود با او بی تأثیر فرض کند.

به هر حال، یافتن انسان هایی کامل و صد درصد بی عیب، بسیار نادر و انگشت شمار است و هر فردی در کنجکاو یهای خود، به عیوب مستور و پوشیده مردم پی می برد و بر اثر آن در خود، نوعی زندگی و لزوم پرهیز، احساس می نماید؛ از این نظر، این دسته که همواره بدبین و کنجکاو هستند، منزوی و گوشه گیرند و نمی توانند مبدأ آثار سازنده ای در اجتماع باشند.^۲

۳. سلب آزادی

یکی از بزرگ ترین نعمت ها برای بشر، داشتن آزادی در نحوه فعالیت هاست؛ اسلام با تأسیس «اصل نظارت عمومی» و با گماردن مأموران نظارت، آزادی بشر را در انظار عمومی به طرز صحیحی به قوانین عقل و شرع محدود نموده و آزادی در اجتماع را در چهار چوب قوانین متین اسلام محدود و معین کرده است و بشر، در اجتماع تا آنجا آزاد است که به سعادت خود و دیگران لطمه ای نزنند و حرامی مرتکب نشود و واجبی را ترک نکند.

اسلام، آزادی درونی افراد را با گماردن پلیس مخفی و برقرار ساختن حکومت ایمان، محدود و مهار نموده است، ولی یک سلسله کارهایی است که ارتکاب آنها

۱. نظام اخلاقی اسلام، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۳۵.



از نظر عقل و شرع مانعی ندارد و شرع، آنها را مباح و یا مکروه شمرده است، البته نوعاً انسان این گونه کارها را در انتظار مردم انجام نمی دهد و نیز راضی نمی شود که دیگران از انجام دادن آن آگاه شوند.

اگر بنا شود که دیگران تمام خصوصیات زندگی انسان را تحت مراقبت بیاورند، لذت زندگی از بین می رود.

افراد بدبین و کنجکاو در زندگی شخصی مردم، از نظر پیامبر، مسلمان حقیقی نیستند و لذا درباره آنان چنین فرمود:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانُ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَيْتِهِ...»^۱

حضرت صادق عليه السلام فرموده: رسول خدا ﷺ فرموده است: ای گروهی که بزبان اسلام آورده و بدلتش ایمان نرسیده (و پیوست نشده) مسلمانان را نکوهش نکنید، و از عیوب آنان جستجو نکنید، زیرا هر که عیوب آنها را جستجو کند، خداوند عیوب او را دنبال کند، و هر که خداوند عیبش را دنبال کند رسوایش کند گرچه در خانه اش باشد.

اسلام، اگرچه جلو کنجکاوای های مضر و غیر سودمند را گرفته، ولی در موارد استثنایی که اساس کار و بقای حیات اجتماعی بر روشن شدن خصوصیات زندگی و اسرار داخلی شخص بستگی دارد، اجازه داده است که این امور تحقیق و بررسی شود؛ مثلاً دختر و پسری که می خواهند پیوند زناشویی ببندند، یا دو بازرگانی که می خواهند درباره موضوعی مشترک سرمایه گذاری نمایند و...، حتماً باید از روحیات و خصوصیات زندگی یک دیگر- تا آنجا که به کار و تصمیم آنها مربوط است- مطلع و آگاه باشند، وگرنه دیری نخواهد پایید که از کار و عمل خود پشیمان شده و مفاسد فراوانی به بار آید. و همچنین افرادی که در این موارد با آنها مشورت می شود، باید حقیقت مطالب را بی پرده بگویند و آنان را به حقیقت امر واقف سازند و به مضمون «المستشار مؤتمن» شخصی که با او مشورت می شود، باید برای یک سلسله مصالح عالی خصوصیات درونی، مطالب مورد مشورت را بازگو کند.^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲. نظام اخلاقی اسلام، ص ۱۳۹، ۱۳۶.

۹) سخنی درباره غیبت و آثار فردی و اجتماعی آن

الف) فلسفه حرمت غیبت

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»
شارع اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می سازد و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می رود ساقط می کند و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد و او را انسانی عادل و صحیح بداند و در نتیجه با او مانوس شود. نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد. در این هنگام است که از تک تک افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می گردد و جامعه عینا مانند یک تن واحد متشکل می شود. و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب ببیند، به همین مقدار با او قطع رابطه می کند و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره ای است که در بدن شخص راه یابد و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

و انسان که از روزا زل به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد که یک زندگی اجتماعی داشته باشد و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند و او با دیگران بیامیزد، او از خیر دیگران بهره مند و دیگران از خیر او برخوردار شوند. و غیبت عامل مؤثری است برای اینکه او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز یک فرد را از عدد مجتمع صالح کم کند و سپس فرد دوم و سوم را، تا آنجا که در اثر شیوع غیبت تمامی افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط شوند و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد و آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس نگیرند و از یکدیگر ایمن نباشند و به یکدیگر اعتماد نکنند، آن وقت است که دواء که همان تشکیل جامعه از روز نخست بود، به صورت دردی بی دواء درمی آید.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه



چیزهایی می‌گویند و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشی‌ها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر را و اومی داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند و گر نه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد.

و جمله «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» در ضمن مثالی به همین حقیقت اشاره می‌کند. در این جمله نخست استفهام انکاری به کار برده و حب منفی را به «أحد» یعنی یکی از مسلمانان نسبت داده و نه به بعضی از مسلمانان، یعنی نفرموده: «أَيُّحِبُّ بَعْضُكُمْ» و یا تعبیری دیگر تا مشمول نفی واضح تر شود. و باز به همین منظور نفی مذکور را با جمله «کرهتموه» تاکید فرمود و با اینکه می‌توانست همین کراهت را به احد نسبت داده بفرماید «فکرهه». و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که یک انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد. حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته و خدای تعالی فرموده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ». و چرا او را مرده خواند؟ برای این که آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می‌کنند.

و این که فرمود فکرها تموه و نفرمود فکرها تونه، اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی‌شوید یک انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید. پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

این را نیز بدان که همین تعلیلی که در جمله «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ...» برای حرمت غیبت آمده، تعلیل برای حرمت تجسس نیز هست، چون فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران - چه اینکه عیبش را خود ما دیده باشیم و چه اینکه از کسی شنیده



باشیم - و تجسس عبارت است از اینکه به وسیله ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم. ولی در اینکه هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود و در غیبت برای دیگران. و به همین جهت بعید نیست که جمله «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا...» تعلیل باشد برای هر دو جمله، یعنی هم جمله «وَلَا تَجَسَّسُوا» و هم جمله «وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا».

این راه هم باید دانست که در این کلام اشعار و یا دلالتی هست بر اینکه حرمت غیبت تنها درباره مسلمان است، به قرینه اینکه در تعلیل آن عبارت لَحْمَ أَخِيهِ را آورده و ما می دانیم که اخوت تنها در بین مؤمنین است.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» ظاهر این عبارت این است که عطف باشد بر جمله «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ». البته این ظهور در صورتی است که مراد از تقوی، اجتناب از همین گناهای باشد که قبلاً مرتکب شده بودند و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» این می شود که: خدا بسیار پذیرای توبه است و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوی اجتناب و پرهیز از مطلق گناهان باشد (هر چند که تا کنون مرتکب آن نشده باشند) آن وقت مراد از جمله «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» این می شود که: خدا بسیار به بندگان با تقوایش مراجعه نموده در صدد هدایت بیشتر آنان بر می آید و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از اینکه در مهلکه های شقاوت قرار گیرند، حفظ می کند و نسبت به ایشان مهربان است.

و این که گفتیم دو احتمال دارد، بدین جهت است که توبه از جانب خدا دو جهت دارد: یک وجه توبه خدا قبل از توبه بنده است و آن به این است که به بنده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه می نماید، هم چنان که فرموده: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»^۱ و وجه دیگر توبه دیگرش بعد از توبه بنده است، یعنی وقتی بنده اش توبه کرد، دوباره به او رجوع می کند تا او را بیامرزد و توبه اش را بپذیرد، هم چنان که

۱. سپس به ایشان مراجعه می کند تا ایشان توبه کنند. (سوره توبه، آیه ۱۱۸).

فرموده: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ»^۱،

به طور خلاصه برخی مضرات غیبت عبارتند از:

۱. نابودی پیوندهای اجتماعی

اجتماع آلوده به غیبت، هرگز روی وحدت و یگانگی و صمیمیت و الفت را نخواهد دید و یک اجتماع رشد یافته انسانی که باید سراسر عاطفه و محبت باشد، نخواهد بود.^۲

اجتماع بشری که منشأ همه پیشرفت‌ها و موفقیت‌های علمی و اجتماعی است در صورتی می‌تواند، به هدف مطلوب خود برسد که محکم‌ترین پیوند را بین اعضا خود برقرار نموده باشد، در غیر این صورت از برکات پیشرفت بی‌نصیب خواهد بود چه پیشرفت مادی و چه پیشرفت معنوی؛ کتاب خدا از یک سو و بر وحدت عمومی جهان بشریت به عنوان اعضای یک خانواده و برادرانی که از یک پدر و مادر متولد شده‌اند تأکید می‌کند. (چنانکه در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده و قبلاً به آن اشاره کردیم) و از سوی دیگر مؤمنان را عضو یک پیکر، صرف نظر از اختلاف زبان و نژاد برمی‌شمرد و می‌گوید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ شما همگی هم نوعید و هم جنس یکدیگر و عضو یک پیکرید» (سوره آل عمران، ۱۹۵).

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ؛ مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند» (سوره توبه، ۷۱).^۳

۲. تخریب شخصیت

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنها را لکه دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.^۴

۱. پس هر کس بعد از ظلم و گناهش توبه کند و خود را اصلاح نماید خدا هم به او برمی‌گردد و توبه‌اش می‌پذیرد. (سوره مائده، آیه ۳۹).

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۷ - ۴۸۵.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. پیام قرآن، ج ۸، ص ۲۸۳ - ۲۸۲.

۵. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۸.



۳. کینه و عداوت

بدگویی پشت سر مردم، آتش کینه و عداوت را دامن می‌زند؛ زیرا شخصی که پشت سر او بدگویی شده، از اینکه راز وی فاش شده و آبروی او ریخته است؛ سخت عصبانی می‌گردد و تصمیم به انتقام می‌گیرد^۱ و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود، که نمونه‌ای از آن را ذیلاً می‌آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست وثلاثین زنیة، ینمیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم!» «درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ‌تر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!»^۲

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد، ولی رباخواری و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حق الناس دارد.

۴. علاج غیبت و توبه آن

غیبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون بخل و حسد و کینه توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد.

سپس در مقام توبه برآید و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به

۱. نظام اخلاقی اسلام، ص ۱۴۳.

۲. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۳.



صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.^۱

ج) موارد استثنا

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلا برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود.^۲

روایات

الف) در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«كَانَ ابْنُ يَفْقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُؤَافِقُ الْخَطِيئَةَ فَا

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۴.

۲. همان، ۱۹۶.



تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ اَعْلَاهُ اسْفَلَهُ»^۱

پدرم (امام باقر علیه السلام) می فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی کند، گناه قلب راحت تحت تأثیر خود قرار می دهد و تدریجاً در آن اثر می کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می شود و بالای آن پایین قرار می گیرد.

ب) در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم:

«اَزْبَغُ خِصَالِ يُمْنِ الْقَلْبِ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...»^۲

چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه... شبیه همین معنی در تفسیر «الدر المنثور» نیز آمده است.

داستان

□ امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد: فلانی به شما نسبت ناروایی داد؛ می گفت: گمراه و بدعت گذارنده هستید. آن جناب فرمود: تو مراعات حق، هم نشینی با او نکردی! چون گفتار او را به من نقل کردی و حق مرا نیز از بین بردی زیرا سخنی از برادرم گفتی که آن را نمی دانستم هر دو خواهیم مرد و در محشر به یک دیگر خواهیم رسید و خداوند در روز قیامت بین ما حکم می کند. تو را چه بوده که غیبت کردی؟! از غیبت پرهیز کن، زیرا غیبت خورشت سگ های جهنم است. در ضمن متوجه باش کسی که زیاد عیوب مردم را به زبان می آورد، همین زیاد یادآوری باعث می شود عیب های خودش بر مردم نمایان شود.^۳

□ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مسلمانان را برای یکی از جنگ های صدر اسلام آماده و آذوقه تهیه می کردند. هر کس به میزان توانایی خود کمک می کرد. حتی یکی از مسلمانان چهار هزار «مَن» خرما تقدیم پیامبر کرد. ابوعقیل انصاری که یکی از مسلمانان فقیر مدینه بود، علاقه مند به مشارکت در این بسیج مالی و شرکت در

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۸. (البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می کند.)

۲. این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان به طور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن را با آب توبه بشوید و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید.

۳. پند تاریخ، ج ۵، ص ۱۶۵-۱۶۴.



این همباری عمومی بود؛ ولی تمامی درآمد روزانه او تنها به میزان حداقل معاش خانواده او بود. به ناچار تصمیم گرفت، شب‌ها نیز کار کند و درآمد آن را به عنوان کمک به پیامبر ﷺ تقدیم کند.

وی همچون کار روزانه‌اش، از بیرون شهر مدینه آب آشامیدنی آورد و به مردم فروخت. حاصل و درآمد این کار شبانه و تلاش خستگی‌ناپذیر او تنها به اندازه تهیّه یک «مَن» خرمای نامرغوب شد که آن را خالصانه به پیامبر اکرم ﷺ تقدیم کرد و عرضه داشت، یا رسول الله! این هم کمک من برای سربازان اسلام.

جمعیت منافق حاضر در آن جا، شروع به تمسخر این مسلمان مخلص کردند. «عجب خرمایی! اگر سربازها آن را بخورند، حتماً پیروز می‌شوند. ابو عقیل! این همه خرما را چطور آوردی؟»

پیامبر اکرم ﷺ از این سخنان و رفتار منافقان ناراحت شد و خطاب به ابو عقیل انصاری فرمود: «ابو عقیل جلو بیا و خرماهایت را روی این تل خرما بریز تا باعث برکت آنها شود».

در این هنگام آیه ۷۹ سوره توبه در شأن ابو عقیل و در مذمت منافقان نازل شد: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» آنهایی که از مؤمنان مطیع در صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند و کسانی را که [برای اتفاق در راه خدا] جز به مقدار [ناچیز] توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌کنند، خدا آنان را مسخره می‌کند [کیفر استهزا را به آنان می‌دهد] و برای آنان عذاب دردناکی است!

خلاصه و نتیجه‌گیری

- جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پرمعنی. اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است و در نکاح و ارث آثاری دارد، حال چه اینکه اخوت طبیعی باشد و چه رضاعی که البته اخوت رضاعی آثاری در مسئله ازدواج دارد ولی در ارث ندارد- و چه اخوت دینی که آثاری اجتماعی دارد و در نکاح و ارث اثر ندارد. این اخوت از باب تشبیه بلیغ است، از این حیث که مؤمنین همه به یک ریشه منسوبند آن هم ایمان است، که باعث بقاء ابدی است.



به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان ها را به حکم یک خانواده می داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهد های متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

• آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید: هیچ کسی را مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد.

• در نهی از پذیرفتن ظن بد می فرماید: اگر درباره کسی ظن بدی به دلت وارد شد آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده. بنا بر این، این که فرمود بعضی از ظن ها گناه است، خود ظن را نمی گوید، (چون ظن به تنهایی چه خویش و چه بدش گناه نیست، برای این که گفتیم اختیاری نیست)، بلکه ترتیب اثر دادن به آن است که در بعضی موارد گناه است، (مثل اینکه نزد تو از کسی بدگویی کنند و تو دچار سوء ظن به او شوی و این سوء ظن را بپذیری و در مقام ترتیب اثر دادن بر آمده او را توهین کنی و یا همان نسبت را که شنیده ای به او بدی و یا اثر عملی دیگری بر مظنه ات بار کنی که همه اینها آثاری است بد و گناه و حرام).

• کلمه غیبت به طوری که در مجمع البیان معنا کرده - عبارت است از اینکه در غیاب کسی عیبی از او بگویی که حکمت و وجدان بیدار تو را از آن نهی کند. البته فقهاء این کلمه را به خاطر اختلافی که در مصداقش از حیث وسعت دارد، به عبارت های مختلفی تفسیر کرده اند که برگشت همه آن عبارت ها به این است که در غیاب کسی درباره او چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. و به همین جهت بدگویی دنبال سر فردی که تظاهر به فسق می کند را جزء غیبت نشمرده اند، (چون اگر بشنود که دنبال سرش چنین گفته اند ناراحت نمی شود).

• در علاج غیبت فرموده اند: باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

نکته دیگر اینکه غیبت، بد بینی می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد. از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دل ها می پاشد و گاه سرچشمه نزاع های خونی و قتل و کشتار می گردد.